

شرح مشکلات خاقانی



tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

دکتر عباس باهید

pdf.tarikhema.org

٧٩٤٥٩
ع-١٧٧

tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحيم



pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

تقدیم به همسر

و دو فرزندم

دکتر آفتاب و مهندس شاهین ماهیار

سلسله انتشارات

۹

تحقیقات ادبی

۲

کتابخانه
ادبیات

شرح مشکلات خاقانی

دفتر یکم

ثری تا ثریا



اهدایی

کتابخانه دانشگاه بوعلی سینا
ادبیات
شماره ثبت: ۹۳۹۲
تاریخ ثبت: ۸۶/۴/۱۵

تألیف:
دکتر عباس ماهیار



هُوَ الْمَعْرُ

نخستین قصیده ای که از اشعار خاقانی خوانده ام در کلاس پنجم علمی در سال ۱۳۳۵ بود. کلاس پنجم علمی، کلاس یازدهم از تحصیلات ابتدایی و متوسطه محسوب می شد و رشته های ادبی و علوم تجربی و ریاضی از کلاس دوازدهم (سال پایانی دوره کامل متوسطه) از هم جدا می شدند. شعری که در کلاس پنجم دبیرستان در محضر استاد خود خواندیم قصیده ایوان مداین بود. ایوان مداین یا آینه عیوب قصیده ای بود که خاقانی بدان شناخته می شد. هم اکنون نیز اغلب استادان زبان و ادبیات دانشگاه های جمهوری آذربایجان این قصیده را بیش از دیگر اشعار خاقانی به حافظه خود سپرده اند و من خود از نزدیک شاهد آن بوده ام.

اما آشنایی بیشتر من با شعر خاقانی از سال ۱۳۳۶ آغاز شد. هنگامی که در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز تحصیل می کردم، در آن روزگاران از جمله نسخه های چاپی دیوان خاقانی نسخه ای بود که به اهتمام دکتر حسین نخعی توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شده بود و یکی از دوستانم - که اینک در جوار رحمت حق آرمیده است - این دیوان را همراه با چند جلد کتاب دیگر در اختیارم گذاشته بود.

شرح مشکلات خاقانی

مؤلف: دکتر عیسان اعیاری

ناشر: جام گیل

چاپ اول: ۱۳۸۲

شمارگان: ۳۰۰۰

اینترگرافی و صحافی و چاپ: سازمان چاپ ۱۲۸

بها: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۳۰۴۶-۹-X

شابک دوره ای: ۹۶۴-۹۳۰۴۶-۲-۲

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر می باشد

تهائی: کریم گلشهر، ۵۵ مری شهید حمید شمس، خیابان اختر شرقی، پلاک ۱۶

کد پستی: ۳۱۳۸۱۵۹۳۳ - تلفن: ۰۲۶۱ - ۵۵۳۷۱۷

شعر خاقانی را در آن نسخه مفشوش، سخت دشوار یافتیم. از آن زمان تاکنون چهل و شش تقویم پارینه شده است. در این مدت چند تصحیح دیگر از دیوان خاقانی به چاپ رسیده است اما حکایت هم چنان باقی است. اینک بدین باور رسیده ام که درباره شعر خاقانی هر قدر بیشتر قلم زده شود باز جای کندوکاوهایی بیشتر هست. به همین دلیل تیشه فرهاد برداشته ام تا در میان صخره های دشوارگذر کوه پیر صلابت دیوان خاقانی آب راهی ای بتراشم. اگر توفیق بیامم آب باریکه ای از این منبع فیاض برای استفاده دانشجویان و پژوهندگان روان سازم، قلم من کار عسای حضرت موسی کرده است.

پس از سال ها تدریس درس خاقانی در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد و اخیراً دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی و فراهم کردن یادداشت های فراوان از زوایای مختلف و مضامین متعدد اشعار این شاعر بزرگ، به توصیه یکی از شاگردان و دوستان مخلص - که شتابان از ما روی گردانید و سرای باقی بر عالم فانی ترجیح داد - عزم جزم کردم تا یادداشت های خود را سامان بخشیم. پس از کنکاش های فراوان بر آن شدم نوشته های خود را تحت عنوان «شرح مشکلات خاقانی» در هفت دفتر منتشر کنم. در میان مشکلات اشعار خاقانی، مصطلحات نجومی چشم گیرتر است و به گونه های مختلف مطرح شده است. شاعر گاهی از جایگاه بلند پدیده های نجومی مضامین اغراق آمیز و گاهی هم مضامین سخت دشوار و پیچیده ابتکار کرده است. درک این مضامین وابسته به دانستن فن احکام نجوم است و شاید صدها مثال از این دست بتوان در شعر خاقانی پیدا کرد. به دو بیت زیر توجه فرمایید:

از طالع میلاد تو دیدند رصد‌ها اختر شمران رومی و یونانی و مابای
تسیر برآندند و سیراهین بفرزدند هیلج نمودند که جاوید بقایسی
طالع چیست؟ طالع میلاد کدام است؟ رصد طالع چگونه است؟ چرا اخترشمران یونانی و رومی و ایرانی به رصد طالع میلاد ممدوح پرداخته اند؟ اخترشناسان مابای کیستند؟ تسیر راندن چگونه است؟ افزودن براهین از کجاست؟ هیلج یعنی چه؟ و

۱- شایان توجه است که برخی از شارحان شعر خاقانی، لفظ «مابای» در بیت را منسوب به ماوراءالنهر دانسته اند و ماوراءالنهری معنی کرده اند. محمد علوی شادی آبادی، شرح مشکلات خاقانی، نسخه خطی مجلس، شماره ۲۱۲، بدون صفحه کتاب.

مباحثه آن چگونه است؟ رابطه میان هیلج و جاوید بقای ممدوح به چه طریق معلوم می شود؟

بسیاری از معلمان ادبیات فارسی با ادای جمله «از اصطلاحات نجومی است» موضوع را «پایان یافته» تلقی می کنند، اما این مقدار کافی نیست. ما که مدعی غنای ادبیات فارسی هستیم باید زوایای این گنجینه و این ثروت بی کران را جستجو کنیم و این جستجو کاری سترگ است.

درست است که امروزه نجوم قدیم چنان از یادها رفته است که «نو گویی» که رستم ز مادر نژاد «اقا به گمان من حل مشکلات و توضیح و تبیین آنها برای دانشجویان و دیگر پژوهندگان وظیفه معلمان ادبیات فارسی است. این نکته انگیزه اصلی برای جمع آوری و ارائه دفتر نخستین - از هفت دفتر شرح مشکلات خاقانی - است. در این دفتر چنانکه الفصح المتکلمین شیخ اجل مصلح الدین سعدی گفته است:

که در بحر لؤلؤ صدف نیز هست درخت بلند است در باغ و پست
الا ای خردمند یاگیره خوی خردمند تشنه ام عیب جوی
قبا گر حریر است و گر برنیاں بناچار خشوش بود در میان
نو گر برنیایی نیایی محوش کرم کار فرما و خشوش بیوش،
یوسان ۶

غث و سمین زیاد است. برخی مطالب آن به نظر می رسد و به توضیح و اشخاص شباهت دارد و بعضی دیگر بسیار دشوار و پیچیده و دیریاب است. در نظر گرفتن آگاهی نجومی دانشجویان از سویی، و اهتمام به استقراء کامل در استخراج اصطلاحات نجومی از سوی دیگر، موجب این تضاد است.

کلام آخر این است که چون در دفترهای دوم و سوم، شرح احوال خاقانی به قسمی مستوفی و با شیوه ای جدید درج شده است در این دفتر بدان نیرداختیم. آرزوی نویسنده کتاب این است که هر پژوهنده و دانشجویی بخشی از آنچه را که در جستجوی آن است - حتی اگر یک نکته باشد - در صفحات این دفتر بیابد. اگر چنین باشد نگارنده اطمینان دارد که به هدف خود رسیده است و خویشتن را مصیب و مأجور می داند.

در پایان از دوست جوان و ازجند خود آقای دکتر اسماعیل صادقی که با همتی بلند به ویراستاری کتاب پرداختند از صمیم دل سپاسگزارم و از خانم ها دکتر فاطمه

معین الدینی و دکتر حمیرا زمردی که در سال های پیش یادداشت های کتاب را خوانده و یادآوری های بسیار سودمند کرده اند قدرانی می کنم.

عباس ماهیار

گلشهر کرج

بهمن ۱۳۸۱

فهرست مندرجات

۸	گفتار یکم: آسمان و افلاک
۸	فصل یکم: آسمان
۱۴	فصل دوم: افلاک
۲۴	فصل سوم: بارگاه آسمان
۳۷	فصل چهارم: چند نکته دیگر درباره آسمان ها و افلاک
۴۴	فصل پنجم: صورت های فلکی شمالی
۶۰	فصل ششم: منطقه البروج یا صورت های فلکی استوایی
۱۰۴	فصل هفتم: صورت های فلکی جنوبی
۱۱۱	گفتار دوم: اختر و هفت اختران
۱۱۱	فصل یکم: اختر
۱۱۸	فصل دوم: قمر یا ماه
۱۶۷	فصل سوم: عطارد یا تیر
۱۷۴	فصل چهارم: زهره یا ناهید
۱۸۳	فصل پنجم: شمس یا خورشید
۲۳۴	فصل ششم: مریخ یا بهرام
۲۴۲	فصل هفتم: مشتری یا برجیس
۲۵۱	فصل هشتم: زحل یا کیوان
۲۶۰	فصل نهم: زمین
۲۶۸	تکمله: کواکب موهوم

۲۶۹	گفتار سوم: بررسی حرکات اجرام فلکی و استفاده از این بررسی ها
۲۶۹	فصل یکم: رصد اجرام آسمانی
۲۷۰	الف) رصد اجرام سماوی برای تدوین زیج ها
۲۷۱	ب) رصد اجرام سماوی برای تنظیم تقویم ها
۲۷۳	حساب جمل
۲۷۴	ماه: ماه قمری، ماه شمسی
۲۸۰	سال
۲۸۰	ایام مستترقه یا پنج روز تقویم
۲۸۱	ج) رصد اجرام سماوی برای تصنیف آثار نجومی
۲۸۱	۱- مجسطی
۲۸۲	۲- تنگلوشتا
۲۸۴	فصل دوم: بررسی حرکات اجرام آسمانی برای محاسبه زمان ها و ادوار مختلف
۲۸۴	الف) ایام عالم
۲۸۵	ب) ادوار الفوف یا هزاره ها
۲۸۶	ج) ادوار عالم به روایتی دیگر
۲۸۷	د) ادوار قرآنی
۲۸۹	قرآن در شعر خاقانی
۲۹۲	فصل سوم: قرآن سال ۵۸۲
۳۰۰	فصل چهارم: بررسی حرکات اجرام فلکی برای استفاده در احکام نجوم
۳۰۰	الف) تنظیم زایچه
۳۰۲	ب) استخراج طالع
۳۰۷	ج) بررسی عمر مولود
۳۰۷	هیلاج
۳۱۰	سهم ها و مواضع آن ها
۳۱۲	تسبیر
۳۱۴	د) فتح باب

۳۱۷	گفتار چهارم: منجمان و آلات و ابزار نجومی
۳۱۷	فصل یکم: منجمان
۳۱۸	۱- ابومعشر بلخی
۳۱۹	۲- ادریس
۳۲۰	۳- بطلمیوس
۳۲۱	۴- خازمی
۳۲۱	۵- خازنی
۳۲۳	۶- هرمس
۳۲۶	فصل دوم: آلات و ابزار نجومی
	فهرست ها

بسیار بزرگ با همه ستارگانش بر گرد دو قطب ثابت شمال و جنوب می گردد. به همین دلیل آسمان را گاهی مجازاً چرخ و گردون نیز می نامیدند. این گردش ظاهری امروزه هم با اندک تأملی در آسمان قابل مشاهده است. اگر ناظری مدتی به آسمان چشم بدورد، متوجه می شود که تعدادی از ستارگان همیشه در آسمان دیده می شوند و طلوع و غروب ندارند و تنها در مدار کوچکی در شمال آسمان جا به جا می شوند، اما بسیاری دیگر از ستارگان از سمت مشرق - اندکی متعادل به سوی شمال - در آغاز شب طلوع می کنند و اندک اندک نیمی از بهمن آسمان را طی می کنند و بر بالای سر ناظر در وسط آسمان قرار می گیرند. سپس به سوی مغرب گرایش پیدا می کنند و در سمت مغرب - اندکی متعادل به سوی جنوب - از چشم بیننده ناپدید می شوند و اگر برای هر یک از این ستارگان مسیر حرکتی رسم شود، این مسیرها دایره های متوازی با یکدیگر خواهد بود و تنها سیارات و ستارگان دنباله دار از این قاعده مستثنی هستند. این حرکت ظاهری که برخاسته از حرکت وضعی زمین به دور محور خود در جهت عکس حرکت ستارگان (یعنی از مغرب به مشرق) است موجب شده است که آدمیان عالم را چون کره ای بسیار بزرگ تصور کنند^۱.

آسمان در شعر خاقانی

روشان فلکی و جایگاه آنها برای هر شاعر ژرف نگری وسیله ساختن تصویرهای شگفت انگیز و با ابداع صورت های خیالی بسیار زیبا و ابتکاری است و هر صاحب قریحه ای از درجه ای خاص به آن ها می نگرد. احرام فلکی و جایگاه بلند آنها از زوایای گوناگون مورد توجه خاقانی بوده است. او آسمان را گاهی از درجه اعتقادات دینی و زمانی از دیدگاه معیارهای فلسفی نگریسته است.

با مطالعه دیوان او می توان به تقسیم بندی زیر در باب آسمان دست یافت:

الف: آسمان عالم برین و ملکوت اعلی است: محل وحی است: دعاها به آنجا می روند و در آنجا مستجاب می شوند:

دعوت عاشقانه می کردم بخت درهای آسمان بگشاید

دیوان: ۷۶ * * *

۱- نالینو، تاریخ نجوم اسلامی. ترجمه احمد آرام. ص ۳۱۰.

گفتار یکم: آسمان و افلاک

فصل یکم: آسمان

بر سر پای جان کنان کردم و طالع مرا
پای و سری پدید نه چون سر و پای آسمان
دیوان: ۴۶۲

آسمان فضای ممتد و گسترده گنبد مانند است که در بالای زمین دیده می شود. این گنبد ظاهری جزء فضایی است لایتنه ای که احرام سماوی بی شمار اعم از ستارگان ثابت و کواکب سیار و اقمار سیارات و کواکب ملائق دورست ستارگان که میلیاردها منظومه و حتی کهکشان را تشکیل می دهند در آن قرار دارد و نیز زمینه آثار علوی مانند ابر و برف و باران و تگرگ و شبنم و بخارات گونه گون است. قدما آسمان را متشکل از مجموعه افلاک می دانستند و نیز هر یک از افلاک را آسمان می خواندند^۱.

ساکنان باستانی بابل تصور می کردند که آسمان از هفت طبقه بر روی هم چیده شده تشکیل شده است و ماه و خورشید و خمسة متحرکه^۲ ساکن این طبقات و صاحب آنها هستند^۳. بسیاری از دانشمندان یونانی و از جمله بطلمیوس (متوفی ۱۶۵ - ۱۷۰ م) و اغلب دانشمندان اسلامی و ایرانی بجز معدودی^۴ می پنداشتند که زمین در مرکز عالم ثابت است و آسمان کره بسیار بزرگی است که ستارگان در آن قرار دارند و این کره

- ۱- رک: دکتر غلامحسین مصاحب (سرپرست) دایرة المعارف فارسی. ذیل مدخل آسمان.
- ۲- سیارات پنج گانه عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل را به سبب استقامت و رجعت خمسة متحرکه می گفته اند. (رک: گفتار دوم، فصل پنجم همین کتاب)
- ۳- آلفونسو نالینو. تاریخ نجوم اسلامی. ترجمه احمد آرام. کانون نشر پژوهش اسلامی. ۱۳۴۹. ص ۱۳۲.
- ۴- از دانشمندان اسلامی کسانی نظیر ابوریحان بیرونی و عبدالجلیل سجری مطالبی درباره متحرک بودن زمین در آثار خود آورده اند. رک: نالینو. تاریخ نجوم اسلامی. ص ۳۱۲.

کعبه که قطب هدی است معتکف است از سکون

خود نبود هیچ قطب منقلب از اضطراب

دیوان: ۴۱

آری بر گرد قطب چرخ زسد آسیاب

دیوان: ۴۱

هست به پیرامنش طوف کتان آسمان

* * *

بر در کعبه معلق زن دروا بستند

دیوان: ۹۸

آسمان کو ز کبودی به کیوتر ماند

۵: و زمانی مانند دانشمندان ریاضی و نجوم قدیم به آسمان نظیر انداخته و آن را به شکل های زیر دیده است:

۱- آسمان مجموعه ای است که به دور زمین می گردد:

نظاره می کنم و بحک در این هنگامه طفلان

که مشکین مهره آسوده است و نیلی حقّه گردانیش

دیوان: ۲۱۰

* * *

گردون کمان گروه بازی است کاندراو

گل مهره ای است نقطه ساکن نمای خاک

دیوان: ۲۳۸

* * *

گردد از مثنی آسمان رفتار

دیوان: ۱۹۶

* * *

ور او به راحت و من در مشقتم چه عجب

که هم زمین بود آسوده و آسمان دروا

دیوان: ۱۰

۲- آسمان و فلک های آن به عنوان مدبران امور عالم بسایق عنصری در عالم کون و امکان مؤثرند و حوادث عالم طبیعت به آسمان و افلاک منسوب است و سعادت و نحس و عدل و جور احکامی است که از موقعیت های مختلف اجرام آسمانی صادر می شود:

زیرکان کاسرار جان دانسته اند

علم جزوی ز آسمان دانسته اند

دیوان: ۲۷۹

* * *

سر زسان تیغ او در شان ملک

و حی نصرت ز آسمان آمد به رزم

دیوان: ۴۹۵

* * *

چون مبارک باد گویم روز او را شک مکن

کاسمان آمین کند وقت مبارک باد من

دیوان: ۵۲۷

روح انسان ها از عالم برین هبوط می کند و پس از رهایی از قفس تن بار دیگر سه آنجا باز می گردد:

رفت آن که فیلسوف جهان بود سر جهان

درهای آسمان معالی گشوده بود

شد نفس مطمئنه او یاز جای خویش

کاو از ارجعی هم از آنجا شنوده بود

دست کمال بر کمر آسمان نشاند

آن گوهر ثمین که در این خاک توده بود

دیوان: ۸۷۲

ب: آسمان توده ای ساخته شده از بخار و دخان است (بر مبنای اعتقادات دینی):

ای سرد چیست خود فلک و طول و عرض او

دودی است قشّه بسته معلق ورای خاک

دیوان: ۲۳۸

* * *

از اختر و فلک چه به کشف داری ای حکیم

گر مخ صفت ننی چه کنی آتش و دخان؟

دیوان: ۳۱۲

ج: آسمان مجموعه ای است که بنا بر برخی روایات گرد کعبه می گردد:

۱- بر پایه اعتقاد متقدمان زمین مرکز عالم است و ساکن، و آسمان ها و افلاک به دور آن می چرخند و نخستین جایی از زمین که خدای تعالی خلق کرد- بنا به روایتی - محل کعبه است. پس کعبه ناف زمین است و در وسط آن قرار دارد و آسمان ها و افلاک به دور آن می گردند. رک: گفتار دوم، فصل نهم.

مولات بیام آسمان، باجت رساد از اختران

صفه غلامات جهان، شرقا و غربا داشته
دیوان، ۳۸۷

دهن خلاق و نکته بین خاقانی برای آسمان ترکیبات اضافی و وصفی و کنایی
بسیاری ابداع کرده است که برای ثبت آن ها دفتری جداگانه باید. در اینجا به ذکر قطره
ای از قله ای بنده می کنیم: « ایگون پل شکن »، صفحه ۵۲۷ دیوان، « ایگون قفس »،
۱۹۱، « پل ایگون آتش بار »، ۱۹۹، « جرخ ایگون »، ۳۰۷، « طاق آب فام »، ۳۰۰،
« گنبد ایگینه گون »، ۴۲۰، « گنبد سیماب گون »، ۲۲، « ایگینه خانه چرخ »، ۱۲۴ و ...

کی باشدت نجات ز صفرای روزگار
تا باشدت حیات ز خضرای آسمان؟
دیوان، ۳۱۲

از آسمان بیافتمی هر سعادت

گر زمین نحوس خانه شروان بچشمی

دیوان، ۸۰۱

اما چون خاقانی از آسمان انصاف ندیده، دادخواهی از آسمان را بیهوده قلمداد کرده
است:

ز آسمان داد خواست خاقانی
داد کس آسمان دهد؟ نهد
دیوان، ۷۶۱

از ختمگنی کر آسمانم
ماه نو از آسمان ندیدم
دیوان، ۵۱۰

بخت اگر آسمانی است چرا
بر خودش پانسان نمی یابم؟
راه بر آسمان نمی یابم؟
دیوان، ۲۹۱

در بسیاری از موارد هم آسمان دست آویزی برای خروش امواج اغراق ها و
غلوهای دریای بی کراهه تخیلات شاعرانه اوست:
سایه تخت زبیدت بر سر تاج آسمان

کز بر تخت مملکت تاج ملوک کشوری
دیوان، ۲۳۱

تخت تو تاج آسمان، تاج تو فرّ ایزدی

حکم تو طوق گردن، طوق تو زلف سعتری
دیوان، ۴۲۵

کاسمان را به حکم هارونیش
ز اختران رنگیل روان بستند
دیوان، ۴۸۹

۱- خدمتگاران بر پای و کمر خود رنگوله می بستند و خاقانی آسمان را خدمتکار منبوح تصور
کرده و از اختران بر کمر او رنگوله بسته است.

فصل دوم: افلاک

اگر نگاهی گذرا به تاریخ صدر اسلام تا زمان تأسیس حکومت بنی عباس در سال ۱۳۲ هجری قمری ببینیم، خواهیم دید که به دلایل روح فکر جهاد برای گسترش دین خدا در زمان رسول اکرم (ص) و خلفای راشدین، و ظهور اختلافات داخلی در وقایع جمل و صفین و نهروان، و عدم توجه خلفای بنی امیه (به جز خالد بن یزید بن معاویه معروف به حکیم آل مروان متوفی ۸۵ هـ) به مسائل علمی، در یک قرن و نیم اول تاریخ اسلام، درهای تفکر در علوم ریاضی و نجوم به روی مسلمانان گشوده نشد.

دانشمندان اسلامی گاهی تحت تأثیر اعتقادات علمای غیر مسلمان بویژه کاهنان یهود، درباره افلاک و روشن شدن فلکی سخنان باورناکردنی می گفته اند.^۱ برخی از سخنرانان درباره فطر خورشید و ماه و بزرگی ستارگان و جنس آسمان های هفت گانه، با مسائل علمی امروزی کاملاً در تضاد است و گمان نمی رود که امروزه کسی بر این سخن که آسمان اول از زمرد سبز، و آسمان دوم از نقره سفید، و آسمان سوم از یاقوت، و آسمان های دیگر از جواهرات دیگر ساخته شده اند مهر تأیید نهد.

اندک مدتی پس از این فترت، دانشمندان مسلمان کاخ شکوهمند نجوم اسلامی را بنا کردند و آثاری جاویدان از خود بر جای گذاشتند و درباره شاخه های مختلف علم نجوم پژوهش کردند و برای اصطلاحات نجومی تعریف هایی بر مبنای یافته های زمان خویش بیان کردند.

۱- مقدسی، مظهر بن طاهر، البدء و التاریخ، به نقل نالینو، تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۷۶.

متقدمان فلک را چنین تعریف کرده اند: «فلک جسمی است کروی و دارای حرکت دورانی ذاتی». چنان که پیش از این گفتیم بابلیان باستان معتقد بودند که آسمان از هفت طبقه بر روی هم چیده شده تشکیل شده است.^۲ هندیان آسمان ها را هشت فلک می پنداشتند و می گفتند که هر یک از هفت اختر قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل در فلک های اول تا هفتم و ستارگان ثابت در فلک هشتم جای دارند.^۳

به نظر ابوریحان بیرونی افلاک هشت فلک بوده اند و آن ها را کراتی سر بگنبدیگر پیچیده همچون لایه های باز می دانسته و افزوده است که گروهی بر بالای فلک هشتم فلکی دیگر تصور کرده اند ولی خود وجود این فلک را نپذیرفته است.^۴ ائمه دانشمندی که می پنداشتند اند افلاک نه گانه اند کم نیستند.^۵ این دانشمندان از فلکی با عنوان فلک اعظم یا فلک الافلاک یا فلک اطلس یا فلک المحيط یا فلک المستقیم یاد کرده اند که با حرکتی ذاتی فلک های هشت گانه را از مشرق به مغرب به حرکت در می آورد. فدا این حرکت افلاک هشت گانه را حرکت غرضی می گفتند و معتقد بودند که افلاک هشت گانه حرکتی دورانی ذاتی از مغرب به مشرق دارند.^۶

- ۱- رجوع کنید به: ابونصر حسن بن علی قلی المدحجل الی علم احکام النجوم از شرحی ناشناخته مقدمه، تصحیح و تحقیق: جلیل اخوان زنجانی علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۲ و ۳.
- ۲- ابوریحان بیرونی التهجیم، تصحیح جلال الدین همای، مؤسسه نشر هما، ص ۵۶.
- ۳- نالینو، تاریخ نجوم اسلامی، ص ۱۲۴.
- ۴- دکتر محمد معین، تحلیل هفت پیگر نظامی انتشارات دانشگاه تهران، ص ۹۷.
- ۵- ابوریحان بیرونی، التهجیم الاوائل صفاة التهجیم، ص ۵۶.
- ۶- شمس الدین محمد دلبیری، نوادر النادر لثعفة البهادر، به اهتمام محمدتقی دانش بزرده و ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۷ و اخوان الصفا رسائل اخوان الصفا، چاپ قم، ص ۱۱۵.
- ۶- شیخ محمد لاهیجی، منافع الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات محمودی، ص ۱۷۴.



افلاک در شعر خاقانی

خاقانی گاهی مجازاً به اعتبار تسمیه کل به نام جزء، لفظ فلک را به آسمان اطلاق کرده است:

رفت آنچه رفت و روی زمین هم چنان نرسد

بود آنچه بود و پشت فلک هم چنان دور

دیوان: ۸۱۱

فلک دایره ساجزوده است و در بر زمین را چون طفل زمین را آن نماید

دیوان: ۱۲۷

فلک هم هاون غجلی است کرده سربگون، گویی

که منع غجل سابی را لگون کردند بر سایش

دیوان: ۲۱۵

(از نمونه های دیگری نیز در فصل «آسمان» یاد کرده ایم).

و زمانی فلک را در معنی موضوع آن به کار برده است در این موارد گاهی از به

فلک سخن گفته و جایگاه بلند آن را مستمکی برای غلوه های خود در ستایش ممدوحان قرار داده است. مانند:

ای ملک راستین بر سر تو سایبان

دیوان: ۱۸۱

۱- در این میان گاهی به فلک را به شکل ترکیبات کنایی آورده است، مانند «نه ایوان»

صفحه ۳۹ بیت ۱۹ دیوان: «نه پلر» ۱۹/۱۱۹، «نه پرده» ۳۸۴/۱۰، «نه تنق» ۸۱۴/۱۵،

«نه چرخ» ۸۳۶/۳ و ۱۱۵/۴ و ۱۱۳۵/۳ و ۲۲۸/۳ و ۵۲۶۹/۴ و ۴۱۲۵/۴، «نه چرخ چتری»

۸۹۲۱/۸، «نه چرخ مینا» ۳۸۳/۱۴، «نه روی باستان» ۱۰۹/۳، «نه سپهر» ۲۰۲۴ و

۱۲۱۳۱ و ۱۴۸/۵، «نه شهر فلک» ۷۲۵۳/۷، «نه شهر سنایی» ۶۸۲۵/۶، «نه صحیفه»

۳۰۴۰۱ و ۳۰۳۳۳/۳، «نه قصر» ۷۰۱۸۹/۷، «نه مقبره» ۳۰۴۰۱.

۲- یونان سربوی فلک مستقیم را خط استوا (تلفیظ: ص ۵۶) و جوارزمی معدل السیاق

امتیاز العلوم ص ۲۰۷ و مؤلف فرهنگ السیاق آن را تریس و کرسی گفته است و دهخدا آن

را فلک اعظم دانسته است.

را نه ده بیان که هشت چنان را مدد دهند

هفت اخترند و نه فلک اجرا خور سخا

دیوان: ۲۲۲

نیست سالم دود ده ولسی نه سخن

نه فلک یسک جوان ندید چو من

دیوان: ۹۱۳

نحت لیالواشیر از نه فلک گذشت

سایه به هشت جنت مأوی بر افکند

دیوان: ۱۲۷

بسر سر هشت خلد مجلس او

نه فلک هفت اختر افشایده است

دیوان: ۸۲

و در مواردی هم برای ابداع مضامین اقراقی امیز از هفت فلک بهره جسته است:

کعبه جان صدر تست، چار ملک چار رکن

رستم دین قدر تست، هفت فلک هفت خوان

دیوان: ۲۳۳

دود دلم گمر به فلک بر نشود

هفت فلک هشت شود در زمان

دیوان: ۲۲۱

باد بر هفت فلک پایبه نختن چندانک

هشت جنت همه با گام و گمر آمیخته اند

دیوان: ۱۳۰

در برخی مضامین به جای هفت فلک از هفت آسمان بهره برده است:

شاهشهی که بهر عروس جلال اوست

هفت آسمان مشاطه و هفت اختر آینه

دیوان: ۳۹۹

خاکی را که یافت پایبه عشق

سر به هفت آسمان فرو ناید

دیوان: ۵۹۰

خورشید حسنت ای جان هفت آسمان بگیرد

سلطان عشق ای بت هر دو جهان بگیرد^۱

دیوان: ۶۰۸

گاهی نیز توجه خاقانی به طبقات مختلف آسمان و افلاک معطوف بوده است. در این موارد نیز با عدد ترتیبی به آنها اشارت داشته است مانند:

سریخ اگر به چرخ یکم بودی

حالی بدوختی به دو مسمارش

دیوان: ۸۹۲

رامتحان طبع مریم زاد بر چرخ دوم

تیر عیسی نطق را در خرکمان آورده ام^۲

دیوان: ۲۵۸

۱- ترکیبات کتابی بسیاری را نیز برای ابداع مضامین به کار گرفته است مانند: «هفت اوراق» صفحه ۲۹۶/ بیت ۸ دیوان، «هفت ایوان» ۵/ ۱۳۱، «هفت ایوان اخضر» ۱۶/ ۳۲۰، «هفت بام» ۸/ ۳۹۸، «هفت بام آسیا» ۳/ ۲۹۱، «هفت بنیان» ۱۹/ ۱۳۲، «هفت پرده ازرق» ۱۲/ ۲۴۰، «هفت نایخانه» ۹/ ۷۵۶، «هفت چتر آبگون» ۱۲/ ۳۸۰، «هفت چرخ» ۴/ ۲، «هفت خضرا» ۱۵/ ۱۳۳، «هفت رنجه» ۵/ ۱۳۱، «هفت رنجه ادکن» ۲/ ۲۴۰، «هفت رنجه باستان» ۱۲/ ۳۹۳، «هفت سپهر» ۲/ ۲۶۹، «هفت طارم» ۲/ ۲۷۷ و ۱۴/ ۲۸۴ و ۱۲/ ۳۵۰، «هفت علف خانه فلک» ۱۲/ ۳۷۴، «هفت قلعه» ۱۵/ ۸۱۴، «هفت قلعه مینا» ۱۴/ ۲۲۳، «هفت گردون» ۸/ ۱۱۳، «هفت گنبد خضرا» ۱۲/ ۱۴، «هفت نهان خانه چرخ» ۲/ ۷۴۶.

۲- در این بیت تناسب های زیر شایسته یادآوری است:

۱. تناسب میان مریم و عیسی که آشکارترین این تناسب ها است.
۲. چرخ دوم جایگاه فلک عطارد است و چنان که در دنباله میحث خواهیم دید و با توجه به اشارات پیشین عطارد فاضلی است ساکن آسمان دوم و ستاره شاعران است.
۳. عطارد مظهر گویندگی و نویسندگی است و شاعر مدعی است که با سرودن قصیده ای مظهر نطق و بیان را مسخر خویش کرده است.
۴. طبع مریم زاد: شاعر مدعی است همان گونه که زاده مریم متأثر از وجود کسی نبوده است. قصیده او نیز تراوش فربه خداداد اوست و متأثر از شاعران دیگر نیست.

شهر و آینه آفتاب دولت
کاو را دوم آسمان ندیدست

دیوان: ۶۹

آسمان چهارم که به اعتقاد قدما جایگاه شمس و نیز محل عروج حضرت عیسی بوده است در شعر خاقانی انعکاس بیشتری داشته است.

عیسیم منظر من بام چهارم فلک است
که به هشتم در رضوان شدم نگذارند^۱

دیوان: ۱۵۳

اسفک نناش گفت که جز تو به صدر عیسی

بیر دیر چارمین فلک رهبری ندارم

دیوان: ۲۸۱

لاف از آن روح توان زد که به چارم فلک است

نه از این روح که بر تبت و یغما بیند

دیوان: ۹۹

عیسی وقت آمده به زمین
باز بر آسمان چارم شد

دیوان: ۵۳۹

بر خاکش از حواری و حوران ترخم است

خاکش بهشت هشتم و چرخ چهارم است

دیوان: ۵۳۰

۵- ذکر صفت «عیسی نطق» از تصرفات خاقانی در ابداع مضامین است. نطق عیسی مضمونی قرآنی است. در آیه ۳۰ سوره مریم آمده است که حضرت عیسی در گهواره «ای عبدالله» گفت و از بیغامبری خود در آینده خبر داد و مفسران آن را یکی از معجزات او برشمرده اند. بنابر این تیر عیسی نطق یعنی ستاره عطارد معجزه گر.

در خرکمان آوردن اشارتی تلویحی به وبال عطارد دارد (رک: گفتار دوم، فصل سوم، وبال سیارات) و کواکب در وبال خود در نهایت ضعف و زبونی اند و شاعر مظهر اعلای نویسندگی و نطق و بیان را با قصیده ای که گفته است به حیرت و تعجب واداشته و آن را مسخر خود کرده است.

۱- درباره حضرت عیسی و عروج او به آسمان، در دفتر دوم «شرح مشکلات خاقانی» توضیحات کافی داده شده است.

صائم سرای گشت سپهر چهارمین	روح الامین به تعزیت آفتاب شد ^۱
اسام ملت چهارم که آسمان ششم	* * * سعود مشتری او را نثار می سازد دیوان: ۱۵۶
بخشت نقش سعادتش بنده	* * * بر ششم چرخ کبان خراسه اوست دیوان: ۸۵۶
ای خواجه زمین و درت هفتم آسمان	* * * در سایه تو چارم کشور نگوین است دیوان: ۸۴۱
داری سپهر هفتم و جبریل معنک	* * * داری بهشت هشتم و ادبیس میر بار دیوان: ۷۶
بر چرخ هفتمین شدم از جور روزگار	* * * یک همنشین سعد جو کیوان نیافتم دیوان: ۱۷۶
خواجه چارم بلاد، خسرو هفتم فزان	* * * آن که ز هشتم فلک هست او را ست عار دیوان: ۲۸۸
خاقانی از فلک نهم با عنوان های	«چرخ اطلس» و «چرخ اعظم» و «فلک المحيط» و «فلک المستقیم» یاد کرده است:
دهر ز چرخ اطلس کرده ردای کبریا	* * * نفس طراز آن ردا عین بقای ایزدی دیوان: ۲۶۵
سرآرم پر و پر پرم کاشیانه	* * * بجز قشّه چرخ اعظم ندارم دیوان: ۲۸۴
گرده فلک المحيط گویست	* * * کز دست تو صولجان بینم دیوان: ۲۶۹
گاهی نیز برای افلاک هشت گانه تعبیروا اضافی با وصفی یا تشبیهی و با کنایه	

۱- این بیت از قصیده ای است که در آن از قتل محیی الدین محمد بن یحیی فقیه شافعی که در سال ۵۴۸ هجری قمری اتفاق افتاد سخن به میان آمده است. دلیل معرّه بودن آفتاب، کتاب خراسان به شمس به سبب طلوع آن از خاوران است.

به کار برده است، مثل بکار بردن «ایوان نور» برای فلک چهارم که مستقر شمس است
گر آن کیخسرو ایوان نور است
چرا بیژن شد این در جاه بلدا^۱
دیوان: ۲۴

با به کار بردن «چارم سریر» به جای فلک شمس و «پنجم حصار» به جای فلک
مرّخ و «عسی کده» کتابه از فلک چهارم در ابیات زیر:
هست و رای نرا هست رهین و رهی
خسرو چارم سریر شحنه پنجم حصار
دیوان: ۱۸۵

عسی کده خرگاه او وز دلو بوسف چاه او
در حوت بونی گاه او بر سان نو برداخته
دیوان: ۳۸۷

و کنایات «راهب سیه پوش دیر هفتم» را برای فلک زحل و «طارم پیر
من» را نیز برای فلک هفتم (جایگاه کیوان) ابداع کرده است:
کیوان که راهبی است سیه پوش دیر هفتم
گفت از خواص ملک چنو سروری ندارم
دیوان: ۲۸۱

۱- با امعان نظر در این بیت مسائل زیر به ذهن متبادر می شود:

۱. کاربرد ضمای اشاره این و آن در اشاره به نزدیک و دور.
۲. تناسب کیخسرو و بیژن به عنوان شخصیت های داستان های ملی و نیز به مناسبت اینکه کیخسرو جای اختفای بیژن را در جام جهان بین دید.
۳. نقش استعاری کیخسرو و بیژن، که مستعاره آن ها حضرت عیسی و خلفاش است.
۴. خلفاش یادآور معجزه عیسی است. که چنان که در قرآن کریم، سوره آل عمران آیه ۴۹ و سوره مائده آیه ۱۱۰ آمده است، حضرت عیسی از گل مرغی ساخت و در آن دمید و به آن خدایند به مرغی زنده بدل گشت.
۵. چاه بلدا در مقابل ایوان نور قرار گرفته است. شب بلدا طولانی ترین شب سال است.
۶. و پرش نهایی این است که چرا عیسی طیب مرغ خود نیست و نمی تواند کاری کند که خلفاش بتواند در روشنایی روز از تاریک جای خود بپرون آید.

و در آغاز قصیده ای که در مدح یکی از وزیران سروده است به جای تهنیت
قصیده از طبقات هفت گانه آسمان و ساکنان این هفت طبقه تصویر آفریده است:

دوش جو سلطان چرخ ناخت به مغرب عنان

گشت ز سر شهاب روی هوا پر سنان
داد به گیتی ظلام سابه خاک سیاه

یافت ز انجم فروغ انجم کیهکسان
گشت چو جنت به نور قنۀ چرخ از نجوم

شد چو جهنم به وصف دخمه چرخ از دحان
شام مشعد نمود حقه ماه و به لعب

مهرة زرین مهر کرد نهان در دهان
چون سیر زر مهر گشت نهان زیر خاک

ناجیح سیمین ماه گرد پدید آسمان
مظرد سرخ شفق دست هوا کرد شق

پیکر جرم هلال گشت پدید از میان
راست چو از آینه عکس خیال پیری

گاه همی شد پدید گاه همی شد نهان
دیدن و نادیدنش بود به نزدیک خلق

که چو جمال یقین گه چو خیال گمان
وز بر ایوان ماه بارگهی بود خوب

ساکن او خواجه ای فاضل نیکو بیان
نخست اسرار غیب دفتر او بر کنار

قاسم آرواق خلق خامه او در بیان
وز بر آن بارگاه بزمگهی بود خوش

حور وشی اندرو غیرت جور جنان

سر و قد و لاله روی، ماه رخ و مشکوی
جنگ زن و باده نوش، رفصن و شعرخوان

وز بر آن بزمگاه نویسی خسروی
همچو فضا کامگار، همچو قدر کامران

خسرو شمشیر و شیر، باعث لیل و نهار
والی اوج و حسیض، عامل دریا و کان

وز بر آن نویسی خیمه ترکی که هست
خونی خنجر گذار، صفدر رستم کمان

اتیشی کز هوا آب سر تیغ او
گرد بر آرد به حکم گاه و ببال و قران

وز بر آن خیمه بود خوابگاه خواجه ای
کوت به تأثیر سعد صورت معنی و جان

مفتی کل علوم، خواجه چرخ و نجوم
صاحب صدر زمان، زیور کون و مکان

وز بر آن خوابگاه طارم پیر من
همچو امل دوربین، همچو اجل جان ستان

برده به هنگام زخم در صف میدان جنگ
حره هندی او حرمت تیغ یمان

گشت ز سیارگان رفعت او بیش از آنک
بام خداوند را هست به شب پاسبان

دیوان: ۳۵۰-۳۵۱

۱- مباحث مربوط به این قصیده را در مدلولات کواکب و هفت اختران توضیح داده ایم و دنبال
نیز توضیح می دهیم.

فصل سوم: بارگاه آسمان

برخی منابع تاریخی خاطرنشان می کنند که پادشاهان قدیم برای سهولت تمشیت امور، در اطراف قصر پادشاهی تشکیلاتی دایر می کردند. به عنوان مثال ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از دیدار خانه به خانه سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲ هـ) از کوئیک سو و اختصاص دادن خانه های مختلف به کارداران و غلامان سربازی و دیوان های وزیران و امرای لشکر - از جمله صاحب دیوان رسالت و دیگران - سخن گفته است^۱. و ظاهراً بنا نهادن چنین قصرهایی در یک محوطه برای دسترسی به دیوان های مختلف مرسوم بوده است. منجمان احکامی با توجه به دیوان برید و دیوان رسالت و دیوان عرض و دیوان فضا و دیگر دستگاه های حکومتی، پهنه آسمان را بارگاهی با دیوان های مختلف تصور کرده اند و برای هر یک از هفت اختران مقامی قائل شده اند.

در مملکت آسمان، خورشید (شمس) سلطان یکسواری فلک است و ماه (قمر) پیک و گاهی وزیر این نظام پنداشته شده است. سیاره تیر (عطارد) عهده دار دیوان رسالت، و ناهید (زهره) خیاگر دربار است. بهرام (مریخ) عارض لشکر است و دیوان عرض را در اختیار دارد. برجیس (مشتری) صاحب دیوان قضا و کیوان (زحل) مرزبان ولایت و پاسبان دوردستهاست.

۱- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ دوم، ص ۶۵۱ - ۶۵۲.

بارگاه آسمان در شعر خاقانی

خاقانی افزون بر قصیده مذکور در پایان فصل پیشین، در جای جای دیوان اشعار خود به مقام سیارات در فلک های هفت گانه اشاره کرده و از آن ها تصویرهای گونه گون ارائه کرده است:

۱- جایگاه ماه (قمر) در بارگاه آسمان

خاقانی گاهی ماه را در مقام وزارت

دبیری و رای وزیری است یعنی

عطارد و رای قمر یافت مأوی

دیوان: ۸۱۵

و زمانی در لباس قاصد و پیغام رسان و پیک نشان داده است:

قاصد یخت اوست ماه، و نجوم زنگل قاصد روانه اوست

دیوان: ۸۴۱

هارون تو ماه وز نریش شش زنگله بر میان بیستم

دیوان: ۲۷۰

وز بهر محملت که فلک بود غاشیه اش خورشید ناقه گشته و مه ساربان شده

دیوان: ۴۰۲

۲- جایگاه عطارد در بارگاه آسمان

عطارد در بارگاه آسمان ساکن فلک دوم و صاحب دیوان رسالت است و همان گونه که در قصیده پیشین دیدیم خواهی ای فاضل و ناطقی نیکو بیان و کاتبی نافذ قدم صاحب دفتر و دیوان و قاسم ارزاق خلق است.

کاربرد این صفات و نیز صفات دیگر در مطاوی اشعار دیوان خاقانی تأیید دیگری برای صاحب دیوان رسالت بودن عطارد در نظر قدما است.

۱- در قدیم رسم بوده است که قاصدان و پیکان زنگوله بر پا یا کمر می بستند تا رسیدن داران دروازه شهر را به روی آنان بکشایند.

شاعر گاهی از عطارد به عنوان مظهر فراست یاد کرده است و آن را مثبه به
ممدوح خود قرار داده است:

در فراست چون عطارد، در دراست مشتری

کاسمان را فعهده و مه را جیش بایم

دیوان: ۹۰۷

و زمانی دفتر او را دست مایه خلق مضمون قلمداد کرده است:

شرح مناقش را باد آسمان صحیفه

تا در کف عطارد دیوان تازه بنی

دیوان: ۴۳۳

مظهر نویسندگی بودن عطارد و ملزومات دبیری او مانند خاشه و دیات و دوده و
تراشه قلم، لاف دبیری زدن و آفرین و زده بر سروده های دیگران گفتن، از دیگر ابرارهایی
است که شاعر در آفرینش تصویرهای خود از آن ها بهره برده است:

خاشه زده عطارد و ز لاجورد گردون

بپوشه نام سلطان بالای هفت معبر

دیوان: ۱۹۳

گفتن تراشه قلم او عطارد است

زشت آید از عطارد کینان شناسمن

دیوان: ۸۹۵

ابن درّی مسالنه از کوکب درّی به

کرده است عطارد زه، گفتار جین خوشتر

دیوان: ۶۱۹

خاقانی گاهی در این تصویرها تصرفاتی کرده است که از شیوه های خاص است؛
به این معنی که در تشبیهات و تعمرات بسیاری، بر خلاف شیوه معمول علمای بیان -
که مثبه به باید اقوی از مثبه باشد - مثبه را بر مثبه به ترجیح داده است:

شد عطارد به نطق صد یک او

چون به خلق افتاب صد یک تست

دیوان: ۴۷۱

با جوش ضمیر و جیش نطقش

مه شد زمین و عطارد اکسم

دیوان: ۲۷۷

بر نطق سوارم و عطارد

ابن مرکب ز سران تدبیرت

دیوان: ۷۲

تیر گردون دهان گشاده بماند

بیش تیغ زماش چون سوار

دیوان: ۳۰۴

تیر چرخ از نیزه وش کلکم سیر بفکند از آنک

هیج تیغ نطق هیجا برنشد بیش از این

دیوان: ۳۴۰

چرخ مرا وقت لئای تو گفت

تیر ملک نطق سواره فشان

دیوان: ۳۴۲

۳- جایگاه زهره در بارگاه آسمان

سیاره زهره در بارگاه آسمان ساکن فلک سوم و خنیاگر آن است. در فسیله مذکور در
پایان فصل پیشین دیدیم که زهره جوروئی است که قد و رخسار و زلف او همچون
سرو و لاله و توده مشک است. او متصف به صفات جنگ زنی و باده نوشی و یایکویی و
شعرخوانی است: تشبیه زهره به جور بهشتی تداعی کننده زر و زیور اوست، چه نعمه
زیور حوران بهشتی گوش نواز است و گویی این آوا از بیت زیر به گوش می رسد:

خروش شهر جبریل و صور اسرافیل

غریو سحیح رضوان و زیور حورا

دیوان: ۲۹

خاقانی در پاره ای از مضامین اغراقی امیر خود به زیورهای زهره و زنگله کمر او اشارتی
کرده است:

مه حلی زهره را کرده به زر نثار

در سم شیرنگ شاه سر به سر انداخته

دیوان: ۵۱۹

دیده که در لشکرش قیصر هارون شده است

زنگله زهره ساخت رنگل هارون فلک

دیوان: ۵۲۱

ناهید زخمه پرور و ناقوس کوب انجم

گفت از شعاع جام تو به زیوری ندارم

دیوان: ۲۸۱

زهره خنیاگر فلک است و لازمه خنیاگری، نوازندگی و آوازخوانی و بیابکوبی و شعرخوانی و ماده نوشتی است و هر یک از این صفات در مضامینی که زهره در آن ها نقش دارد دیده می شود.

نوازندگی یکی از صفات بارز خنیاگر فلک است. او با نواختن اغلب سازهای ایرانی و غیر ایرانی آشناست. مهارت او در نواختن سازها به حدی است که با دو زخمه دختران بنات العنش (رک: صورت های فلکی شمالی) را به پایکوبی وای دارد.

زهره به دو زخمه از سر نعلش در نقش کشد سه خواهران را^۱
دیوان: ۲۱

زهره جنگ نواز است و خاقانی تصاویر دقیق و خیال انگیز از جنگ زنی او به دست می دهد:

جنگی آفتاب روی از پی ارتفاع سی

جنگ نیاده ربع لش تر بر و چیره سر سری
گرفته قسقی فلک جاک زند چو قندقش

سرسر ده قناره را زهره کند به ساحری
زهره ز رشک خون دل در سن ساختن آورد

چون سر ناخشن کند با رنگ جنگ نشتری^۲
دیوان: ۴۲۰

زهره رعای صاحب بریط نیز هست و به همان اندازه که در نواختن جنگ مهارت دارد در نواختن بریط نیز استاد است:

۱- نکته شایان توجه در این بیت آن است که بر پایه اعتقادات عوام، در مجموعه هفت کوكب بنات العنش، دختران (بنات) به دنبال مادرند و بر نقش او میگردند اما نعمة بنده زهره حسان شوق انگیز است که ماتم زدگان را به رقص و پایکوبی وای می دارد.

۲- هنگامی که نوازنده جنگ سرانگشتان خود را بر تارهای جنگ به حرکت در می آورد و جنگ رقص آغاز می کند فلک خرقة گوید خود را به رسم مجالس سماع جاک می زند و زهره (مظهر خنیاگری) با مشاهده مهارت او در جنگ نوازی از سر رشک بر ناخشن گوید می شود.

ساز آن رعای صاحب بریط اندر بزم چرخ
سوز از آن قرای صاحب طبلان انگیزه
دیوان: ۳۹۵

زهره ارغنون زن گردون نیز هست. با غروب آن در آغاز شب و خاموش شدن آوای ارغنون او تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد:

بی دست ارغنون زن گردون به رنگ و شکل
شب موی گشت و ماه کمانچه رباب شد
دیوان: ۱۵۶

و سرانجام خاقانی در تصویری زهره را ستای نواز بزم شاه ساخته است:

چندر دف شود فلک مطرب بزم شاه را

ماه دو تا سبو کشد زهره ستای نو زند
دیوان: ۴۹۵

بیت زیر نشان می دهد که زهره بر دف نیز می کوبد و می خواند:

لحن زهره بر دف سیمین ماه

بر در شاه اخستان برخاسته
دیوان: ۴۷۶

پس از نوازندگی هنری که برای یک خنیاگر به ذهن متبادر می شود سرایندگی و خواندن الحان دلنشین و نشاط انگیز است و زهره در نغمه پردازی و غزلخوانی سر سرآمد است:

اگر ناهید در عشرتگاه چرخ

سراید شعر من بر ساز ارغون
بخشد مشتری دستار و مصحف

دهد مریخ حالی تبیع و جوشن
دیوان: ۳۱۹

زهره غزلخوان آمده، در زیر و دستان آمده

چون زیر دستان آمده بر سه لریا ریخته
دیوان: ۳۷۸

به گه صبح زهره ز فلک همی سزاید

ز صدای صوت زارش ز نوای زیر جنگش

دیوان: ۶۲۴

سزاید نوای مدیحه تو زهره

بین زلف در گیسوی جنگ بسته

دیوان: ۹۱۷

خم کوس است که ماه نو ذوالحجه نمود

گر ز مه لحن خوش زهره زهر را شنود

دیوان: ۱۰۱

خاقانی فقط از آوای نشاط انگیز زهره سخن نگفته است، بلکه از نوای حزین زهره در نوحه و شیون در مضامین رباعی نیز استفاده کرده است:

ز آن غم که افتاب گرم مرید برق وار

شب زهره را جو رعد به شیون در آورم

دیوان: ۲۴۲

نهاد دست بر سر از این غم رباب وار

نوحه کنان نشید سرای اندر آمده

دیوان: ۵۳۳

همان گونه که در قصیده پیشین دیدیم، خاقانی زهره را به باده نوشی نیز متصف کرده است. این مقوله در جاهای دیگر دیوان نیز گاه مشاهده می شود، مثلاً:

زهره بر چیده جو خورشید نم هر جرعه

که در آن خاک چنان بی خطر انداخته اند

دیوان: ۱۱۷

۴- جایگاه شمس در بارگاه آسمان

شمس در بارگاه آسمان ساکن فلک چهارم است و فرمانروای آن، چنانکه در قصیده مذکور در پایان فصل پیشین دیدیم، او خسروی کامگار و پادشاهی کامران است همچنین وائی اوج و حضیض بهینه آسمان و عامل دریا و کان است. بسیاری از این معانی را در فصل پنجم از گفتار دوم مطرح کرده ایم. در اینجا تنها به نقل ابیاتی

می پردازیم که در آنها نشانه هایی از سلطنت و حکومت خورشید بر انجم و افلاک و چراغ مینا دیده می شود. چون سعی بر ایجاز است از هر مقوله ای یک مثال نقل می کنیم:

تا غبار از چتر شاه اختران افشاندند
فروش سلطانیش در برتر مکان افشاندند

دیوان: ۱۰۷

این بیت را در زیر عنوان « شرف شمس » توضیح داده ایم.

مگر خیمه سلطان انجم بسرو زرد
که ایر حران چتر سلطان نماید

دیوان: ۱۳۰

بسا و شاقان خاص گیسودار

شاه افلاک بر نشست آخر

دیوان: ۴۸۵

خانه خدای مسیح یعنی سلطان چرخ

بر در سلطان عهد تاج زر انداخته

دیوان: ۵۱۹

شاه فلک بر گاه نو داده جهان را جباه نو

چون حصن دین را شاه نو بنیان نو پرداخته

دیوان: ۳۸۷

شاه یک اسبه بر فلک خون ریخت دی را ایست شک

آنک سلاحش یک به یک بر قلب هیجا ریخته

دیوان: ۳۷۹

تا که شد نوروز سلطان فلک را میزبان

عاملان طبع جان بر میزبان افشاندند

دیوان: ۱۰۷

بسا هر پیساده پهای دو اسبه ملک دوان

سلطان یک سواری گردون منحرف

دیوان: ۳۱۸

خلی: گردن خورشید و طسوق جید اسد

ز عکس خنجر مریخ فام او رسید
دیوان: ۸۵۲

۶- جایگاه مشتری در بارگاه آسمان

مشتری در بارگاه آسمان ساکن فلک ششم و مفتی بارگاه است. او در حالی که ردا و طلیسانی بر دوش دارد، امور مربوط به احکام فضا را تسخیل می کند و از دیوان فضا فتوی می دهد.

در قصیده مذکور در پایان فصل پیشین دیدیم که شاعر او را « مفتی کل علوم » و « خواجۀ جرح و نجوم » و « صاحب صدر زمان » و « زیور کون و مکان » نامیده است. وظایف دیگری را که برای مشتری برشمردیم در ابیات زیر می یابیم:

ای مشتری ردا بنه از سر که طلیسان
در گردن محمد یحیی طلبان شد^۱
دیوان: ۱۵۷

هر سال مُحرماتنه ردا گیرد آفتاب
وز طلیسان مشتری آرتد میزرش
دیوان: ۲۱۵

خورشید بر عمامه او برافشاند تاج
بر جیس بر رداش فدا کرده طلیسان
دیوان: ۲۱۱

سر فدح های آسمان رتسار
مشتری طلیسان در اسنادرد
دیوان: ۱۲۲

(طلیسان: فرجی بی آستین چادر یا ردایی که مردم طالش پوشند. به فتح حرف اول و سوم، ردا و فوطه ای را گویند که عریان و خطیبان بر دوش اندازند. ظاهراً طلیسان در ابتدا لباس محلی طالسی ها بوده است و بعدها بار معنایی دیگری پیدا کرده است و بر دای بزرگان و خطیبان و قضات اطلاق شده است.^۱ از داستانی که ابوالفضل بیهقی درباره احمد بن ابی دؤاد قاضی القضاات معتمد خلیفه عباسی نقل کرده است معلوم می شود که طلیسان را بر دوش می افکنده اند: « احمد گفت: من اسب تاختن گرفتم

۱- ردا (مخفف ردا)، بالاپوش، آنچه روی لباس ها پوشند، همچون جبه و عبه (علی اکبر دهخدا، لغت نامه ذیل مدخل « ردا »).

۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل « طلیسان ».

۵- جایگاه بهرام (مریخ) در بارگاه آسمان

مریخ در بارگاه آسمان ساکن فلک پنجم است و مشهور به سلحشوری و جنگ آوری و خونریزی است. او عارض لشکر سلطان خرگاه مینا است و ملزومات یک فرمانده جنگی در میدان های نبرد روزگاران پیشین را دارد. خنجر، نیزه، شمشیر (تیغ)، دهره، گرز، جوشن، خفتان، کمان از جمله ابزار جنگی است که در تصویرهای خیال انگیز خاقانی در دست و بر تن مریخ دیده می شود.

در قصیده پیشین دیدیم که خاقانی صفات « خونی خنجرگذار » و « صفر رستم کمان » را به مریخ نسبت داده است. علاوه بر آن، جنگجوی فلک در استفاده از سایر ابزار جنگی مهارت دارد.

اگر ناهید در عشرتگه چرخ
سراید شعر من بر ساز ارغن
بخشد مشتری دستار و مصحف
دهد مریخ حالی تیغ و جوشن
دیوان: ۲۱۹

از دوانت کوست دارالملک تیر
نیزه بهرام هیجانی فرست
دیوان: ۸۲۶

در بره مریخ گرز گاو افریدون به دست

وز مجرّه شب درفش کاویان انگیخته
دیوان: ۳۹۵

رَمح سَماک و دهره بهرام بشکند

چتر سحاب و سبرق خورشید بردرد
دیوان: ۵۲۲

در بعضی ابیات نیز می آتش رنگ به مریخ خون آلود تشبیه شده است و نیز زیور گردن خورشید و طسوق گردن شیر فلک از انعکاس خنجر مریخ فام (سرخ رنگ از خون دشمنان) ممدوح زبیده یاد شده است:

می آتش و کف دود بین و آن کف سیم نمود بین

مریخ خون آلود بین بر سر تریا داشته

دیوان: ۲۸۲

بر جیس حکم، افلاک فلل، ادیس حان، جبریل دل
از خط کل تا شطّ حمل عالم به تنها داشته

دیوان: ۳۸۵

مشتی چک نویس قدر نویس
که سعادت سقّل آن چکو تست

دیوان: ۳۷۱

همچنین اخلاق لیکو و مزاج پاک و زهد از صفات اوست
جانی جو مزاج مشتري پاک

دیوان: ۳۶۶

خورشید دلی و مشتري زهد
احمد ستري و حیدر احسان

دیوان: ۳۴۷

مشتري عصمت و خورشید دیس
صدر اول قدر ابد قهرمان

دیوان: ۳۴۲

محش مشتري نیز مثال زدی است:

زهی به دست فلک ظل جو آفتاب رحیم

زهی به کلک رحل سر جو مشتري وفتاب
دیوان: ۴۹

او جانی دینداران است و سفر حاجان را به فال نیک می گیرد و قرعه توفیق می رند

مشتري قرعه توفیق زند بسر ره حاج

بانگ آن قرعه بر این رُقعۀ غبرا شوند

دیوان: ۸۲

یکی از شگفت انگیزترین تصویرهایی که از مشتري (قاضی القضاة فلک) ارائه شده،

انصاف آن به مفت جالیقی است، شاعر در این تصویرسازی، دفتر برجی را از منابج

مدحوح مسیحی ابانته است:

چنانکه ندانستم که بر زمین یا در آسمان؛ طیلان از من جدا شده و من اگاه نه^۱
محمد قزوینی در این باب گفته است: «اما طیلان به فتح لام و به ضم و به کسر،
معرب تالسان یا تالشان فارسی است و در معنی آن اختلاف زیاد است بین لغویین و
ظاهر اختلاف در معنی آن، تبدیل وضع آن است بر حسب معمول و ازمنه و امکان
مختلفه، بعضی گویند که یک قسم کسایی بوده است و یا قسمی لباس رویین که
ایرانیان می پوشیده اند و به شکل مدور و سیاه [در سیاه بودن آن وجه های زیادی
وجود دارد. پس معلوم می شود که رنگ اصلی و عمده آن سیاه بوده است] ... به نظر
می رسد که طیلان شبه اشیاء بوده است به چیزی که اکنون شل گویند»^۲

مشتري صاحب دستار است و مصحف در پیش و سجع در دست دارد:

اگر ناهید در عترتگه چرخ
سراید شعر من بر ساز ارغن

بخشد مشتري دستار و مصحف
دهد مرثخ حالی تبع و جوشن

دیوان: ۳۱۹

به وضوح تمام پیداست که شاعر در ساختن چنین مضمونی ترک ادب شرعی کرده
است:

آسمان در تشار ساغر او
سبحۀ سعد اکبر اندازد

دیوان: ۱۲۵

او عالم است و مثله به عالمان و قضات:

در فراست چون عطارد در دراست مشتري

کاسمان را قعده و مه را جنبش بافتم

دیوان: ۹۰۷

هر دو برجیس علم و کیوان حشم

هر دو خورشید جود و قطب وقار

دیوان: ۲۰۳

این قاضی عالم حکم صادر می کند و تسجیل امور می نماید:

۱- ابوالفضل بهقی، تاریخ بهقی، به اهتمام دکتر علی اکبر فیاض، ص ۲۱۶.

۲- محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، به اهتمام ایرج افشار، نشر دانشگاه تهران، ج ۱، ص

فصل چهارم: چند نکته دیگر دربارهٔ آسمان ها و افلاک

۱- کهکشان

کهکشان یا کاهکشان گروه بسیار عظیمی از اجرام سماوی است که منظومه شمسی و همهٔ ستارگانی که با چشم غیرمسلح دیده می شوند متعلق به آن است. این مجموعه که به طور عام به کهکشان معروف است نوار انبوهی از ستارگانی است که در شب های تاریک، مانند یک جاده خاکی در آسمان به نظر می رسد و از دو برج جوزا و قوس می گذرد. این جاده گاهی تنگ و در موضعی پهن به نظر می رسد. اروپاییان آن را راه شیری گویند. در افسانه های یونانی آمده است که این کمربند آثار فطره های شیری است که از پستان الهه ای که هرکول را شیر می داده ریخته است. هندیان آن را راه بهشت خوانند و اعراب آن را محرقه و پارسیان راه کهکشان نامیده اند. منظومه کهکشان در حول مجوری که از مرکز می گذرد حرکت دورانی دارد و اطراف آن بازوهای مارپیچی دیده می شود. کهکشان ما در فضای لایتنای آسمان یکی از منظومه های کهکشانی سی حد و حصر است که شمار آن ها را میلیاردها منظومه تخمین زده اند.

کهکشان در شعر خاقانی

در شعر خاقانی بیشترین تصویرهای ارائه شده از کهکشان نشأت یافته از زندگی در جامعه روستایی است و یادآور تلاش کشاورزان به هنگام جمع آوری خوسه های گندم و حمل آنها به خرمن گاه ها و ریخته شدن گاه و گندم در آن مسیر است.

گویم که فلک علاقه گاهی است کبرو را ره کهکشان بیستم

دیوان: ۲۶۶ * * *

برجیس جاللیق که انجیل دارد از سر

گفت از مذایح تو برون دفتری ندارم^۱

دیوان: ۲۸۱

۷- جایگاه کیوان (زحل) در بارگاه آسمان

زحل در بارگاه آسمان کهنسال مآل اندیشی است که به زعم متقدمان، ساکن فلک هفتم (دورترین افلاک) و پاسان افلاک است و دارای مهارت در رهن خربه های کاری و جانسان به متجاوزان حریم افلاک. صفات یاد شده را خاقانی در قصیده مذکور در فصل پیشین ذکر کرده است. در بیته ای این پاسان تیره گون به هندوی سیاه پوش یا راهب ساکن دیر هفتم تشبیه شده است:

کیوان که راهبی است سیه پوش دیر هفتم

گفت از خواص ملک چنو سروری ندارم

دیوان: ۲۸۱

* * *

در ترگتار فتنه ز عکس خیال خون

کیوان به شکل هندوی اطللس نقاب شد

دیوان: ۱۵۶

در اینجا لازم است توضیحاتی دربارهٔ مدلولات کواکب - که فصلی مشع در علم احکام نجوم است - داده شود و ما این معانی را در گفتار دوم یاد کرده ایم.

۱ - جاللیق دارندهٔ مقامی پایین تر از بطریق و بالاتر از مغلان دارد. این مناصب در قدیم میان مسیحیان مشرق زمین مرسوم بوده است. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: عباس ماهیار، خارخار بند و زندان، نشر فطرد، ۱۳۷۶، ص ۷۴.

چشم برغاله بر آن خوشه که خرمن کرده شب

داس و گرد آن ز راه کهکشان انگیزه

دبوان، ۳۹۵

مه به اشک از خاک راه کهکشان

گل گرفت و خاک او اسدود بس

دبوان، ۲۰۸

گاهی نیز کهکشان و جایگاه آن در آسمان مستمکی برای ابداع تصویرهای اغراق آمیز شاعرانه است. این موارد نیز ناشی از زندگی روستایی و تکرش یک فرد روستایی است.

دی قباری بر فلک می راند، گفتم کاین غبار

مرکبان شه ز راه کهکشان افشاده اند

دبوان، ۱۱۰

خون دل زد به جرخ چندان موج

که گل از راه کهکشان برخاست

دبوان، ۶۱

روی گندم گون او در چشم ماه

خار راه کهکشان خواهد شکست

دبوان، ۵۸۸

ندیدند از فلک، نخورد سیلنتش به جو

بر کهکشان و خو شه بود ریشخند او

دبوان، ۳۶۷

در بیتی نیز یک تسامح شاعرانه بن مابه تشبیه در یک تصویر است.

عکس شکوفه ز شاخ بر لب آب اوفتاد

راست جو قوس قزح بر گذر کهکشان

دبوان، ۳۳۱

که از نظر نجومی قوس قزح (ریگین کمان) بر گذر کهکشان نمی افتد.

۲- آباء علوی و امهات سفلی و موالید ثلاثه

برخی از دانشمندان، عالم را به دو عالم علوی و سفلی تقسیم کرده اند. عالم علوی را عالم افلاک گفته اند، که عالم انبیری است و تباهی پذیر نیست و حد آن از اعلائی سطح فلک المحيط تا مقعر فلک قمر است. و عالم سفلی را عالم کون و فساد یعنی جهان پیدایش و تباهی نامیده اند و حد آن از مقعر فلک قمر تا منتهای خاک است.

به نظر برخی از علما هر گونه دگرگونی در عالم کون و فساد از جریان قوای عالم علوی در عالم سفلی یا از جریان قوای نفس کلی بواسطه عالم افلاک در عالم ارکان پدیدار می شود. بنابراین افلاک و مدبران عالم علوی در تکوین موجودات عالم کون و فساد جهان تأثیری دارند که پدر در تولد فرزند دارد. به دیگر سخن، از فعل افلاک و افعال ارکان، معدن و نبات و حیوان تکوین می یابند. به همین دلیل افلاک را آباء علوی و عناصر را امهات سفلی و کاینات ارض را موالید ثلاثه گفته اند.

آباء علوی و امهات سفلی در شعر خاقانی

خاقانی در بیت زیر علویان را آباء و عناصر را مادران خود نامیده است:

دایه من عقل و رقه شرع و مهند انصاف بود

آخسجان امهات و علویان آبای من

دبوان، ۲۲۲

در جاهای دیگر از عدم شفقت آبا در حق خود بر آشفته و بانگ آبا از انتساب به چنین پدرانی بر آورده است:

به من نامشققند آباء علوی

چو عیسی ز آن آبا کردم ز آبا

دبوان، ۲۴

آباء علوی اند مرا خصم چون خلیل

بانگ آبا ز نسبت آبا بر آورم

دبوان، ۲۴۴

۳- معدّل النهار یا استوای فلکی

معدّل النهار دایره عظیمه فرضی بر دور کره آسمان است که بر محور عالم عمود است و

۴- محور عالم و محور زمین

محور خط مستقیم فرضی است که یک حجم فضایی به دور آن می گردد. اگر این خط فرضی از مرکز عالم بر سطح معدل النهار عمود شود آن را محور عالم گویند و اگر از مرکز زمین بگذرد و بر قطر خط استوا عمود شود آن را محور زمین خوانند.

محور در شعر خاقانی

بررسی اشعار خاقانی نشان می دهد که مراد شاعر از این کلمه گاهی محور زمین و زمانی محور عالم بوده است:
پرسچین باغ پروین، بل پر نسطایر

بومش فضای گردون. دیوار خط محور

دیوان: ۱۹۲

لفظ « فضای گردون » قرینه ای است که نشان می دهد شاعر خط محور را به معنی محور عالم به کار برده است. و در دو بیت شاهد مثال معدل النهار که پیش از این یاد کردیم به قرینه « فلک » خط محور، محور عالم است.

در دو بیت زیر، تشبیه نیر به محور خالی از تسامحی نیست و ظاهراً شاعر در این مضامین محور را محور زمین پنداشته است:
نیر چون در ره نشاندی بر کمان چرخ فش

گفتی محور همی راند ز خط استوا

دیوان: ۲۰

* * *

سعد ذابح سر بریدی هر شکاری را که شاه

سوی او محور ز خط استوا کردی رها

دیوان: ۲۰

۵- قطب و قطبین عالم

هر یک از دو نقطه تقاطع محور عالم با کره آسمان را قطب گویند و دو نقطه را دو قطب یا قطبین عالم نامند. نقطه ای را که نزدیک ستاره قطبی یا جُدی واقع در دم خوس کوچک (دب اصغر) قرار دارد قطب شمال عالم یا قطب شمال فلکی، و نقطه مقابل آن را

۱- رک: دو صفحه پیش تر، معدل النهار و استوای فلکی در شعر خاقانی

عالم را به دو نیم کره جنوبی و شمالی تقسیم می کند و در واقع می توان آن را استوای فلکی نامید. به توضیحی دیگر می توان گفت بر طبق هیأت بطلیمیوسی که زمین در مرکز عالم قرار دارد اگر مدار خط استوا را به صورت ذهنی بر کره فلک امتداد دهیم، این مدار بر معدل النهار منطبق می شود.

معدل النهار و استوای فلکی در شعر خاقانی

در شعر خاقانی استوا یا خط استوا به دو معنی به کار رفته است:

۱-۳- استوای عالم که امتداد ذهنی خط استواست:

ز خط استوا و خط محور

فلک را تا صلیب آید هویدا

دیوان: ۲۸

تا به صفت فلک بود صورت دیر عیسی

محور و خط استوا شکل صلیب فیضی

باد خطاب عیسی با سگ در گهت چنین

کافسر دیر اعظمی فخر صلیب اکبری

دیوان: ۲۳۱

۲-۳- خط استوای کره زمین:

ربع زمین ز در گهت ثلث نهند و بعد از این

ز آنسوی خط استوا در خط حکمت آوری

دیوان: ۴۳۰

* * *

دست تو شمس و خطی^۱ تو خط استواست

کاقلم شرک را به تعدا بر افکند

دیوان: ۱۳۹

ناگزیر آسمان ملک باد

دیوان: ۴۸۰

خطی او همچو خط استوا



۱- خطی، نیزه و سنان بلندی بوده است که در « خط » در ساحل بحرین می ساخته اند.

قطب جنوب عالم یا قطب جنوب فلکی خوانند. لازم به توضیح است که قطبین عالم به سبب حرکت معروف به تقدیم اعتدالین همواره جابه جا می شوند. متجمان این تغییر یا تقدیم را در شصت و شش تا هفتاد سال یک درجه رصد کرده اند و معتقدند که در حدود سه هزار سال پیش نزدیک ترین ستاره به قطب شمال «الورالفردین» بوده است و امروزه ستاره جدی است.

قطب فلک در شعر خاقانی

در مضامینی که خاقانی از قطب عالم ابداع کرده است گاهی حرکت عالم به گرد قطب مورد توجه او بوده است، مانند:

تسرع را ریسن دو قطب نگریرد

که فلک راست بر دو قطب مدار^۱

دیوان: ۲۰۳

شاعر در بیت زیر ثابت بودن قطب را در نظر داشته است:

قطب و ارم بر سر یک نقطه دارد چارمیخ

این دو مرتیخ ذنب فعلی رحل سیمای من^۲

دیوان: ۳۲۱

در مواردی ثابت بودن قطب به وقار و حلم تعبیر شده است:

هر دو برجیس علم و کیوان حلم هر دو خورشید جود و قطب وقار

دیوان: ۲۰۳

* * *

اقتاب مشتری حکم و سپهر قطب حلم

زبردست آورده مصری سار و هندی ازدها

دیوان: ۲۰

شاعر در ابیاتی نیز جایگاه رفیع قطب را مستمک ساختن تصاویر خود قرار داده است:

قطب سپهر رفعت یعنی رکاب شاه در اوج دار ملک رسید از کران آب

دیوان: ۸۱۷

* * *

قطب فلک رکابش و هست از کمال رتبت

جرم سهیل جرم ادیم از پی دوالش

دیوان: ۲۳۰

* * *

چرخ مقرنس نمای کلبه موزون اوست

نقش فلک نخته هاش، قطب کلیدان او

دیوان: ۳۶۵

اغراق ها و غلوهای شاعرانه در مدح ممدوحان نیز در همین مجموعه جای می گیرد:

ایسر درخش بیرق، بحر نهنک پیکان قطب سماک نیزه، بدر ستاره لشکر

دیوان: ۱۹۳

۶- مدار

مدار در لغت به معنی دور زدن و گردش کردن است و در اصطلاح نجومی، خطی فرضی

است که سیارات در گردش های انتقالی خود به دور خورشید طی می کنند. خاقانی در

بیت زیر مدار را برای سپهر اثبات کرده است:

تا که ز دور سپهر هست مدار و مدر تا که به گرد هست فلک را مدار

دیوان: ۱۸۶

۷- نصف النهار

دایره عظیمه ای است که از قطبین فلک و سمت الرأس راصد می گذرد. کوکب همواره

در منتهای صعود خود از نصف النهار می گذرند. خاقانی در بیت زیر آرزو می کند که

روز بقای ممدوح از نصف النهار دور باشد زیرا عبور از نصف النهار گرایش به زوال است.

روز بقای تو بساد در افق بسامدان رسته ز عین الکمال دور ز نصف النهار

دیوان: ۱۸۱

- ۱۸- قطعه الفرس یا اسب نخستین یا پاره اسب
 ۱۹- فرس اعظم یا اسب دوم
 ۲۰- مرأة المسلسله یا اندرومیدا، المرأة التي لم تزل بعلاً یا زن شوی نادیده
 ۲۱- مثلث یا سه سو.

صورت های فلکی شمالی در شعر خاقانی

مطالعه اشعار خاقانی نشان می دهد که او در مضامین آبیانسته از غلو و اغراق، صورت های فلکی شمالی را به چهار طریق به استخدام نصاب و ابیانهای شعر خود در آورده است. او گاهی از بیت و یک بیکر شمالی و زمانی فقط از یک صورت فلکی یاد کرده است. و در مواردی دو ستاره یا تعدادی از کواکب یک صورت فلکی را - که اخترشناسان نام و لقبی خاص بدانها داده اند - انتخاب کرده و بارها تک ستاره ای معروف از روشن فلکی را برای بیان مناسبت های مختلف برگزیده است.

۱) بیت و یک بیکر

بیت و یک بیکر که از مقلات دارد، خیلانی

گرد رام خیل او تا قیروان افشاندید اسد

دیوان، ۱۰۷

مرجع ضمیر در مصراع دوم خورشید است، که در ابیات پیشین قصیده یاد شده است. او شهسواری است که بر تخت عید جلوس کرده و صورت های فلکی شمالی را

فصل پنجم: صورت های فلکی شمالی

شمار صورت های فلکی شمالی بر طبق تصویب نامه و قطع نامه کنگره اخترشناسی بین المللی در سال ۱۹۲۲ میلادی بیست و نه صورت است، اما متقدمات تعداد آنها را بیست و یک صورت می دانستند و ۳۶۰ تا ۳۶۲ ستاره در این صورت ها از قدر اول تا قدر ششم رصد کرده بودند. این بیست و یک صورت عبارتند از:

- ۱- دب اصغر یا خرس خرد یا خرس کوچک
- ۲- دب اکبر یا خرس بزرگ
- ۳- تئین یا ازدها یا مار بزرگ
- ۴- قیفاوس یا ملتهب
- ۵- عوز یا بانگ کننده، شجاع و نقار یا حارس الشمال
- ۶- اکلیل شمالی یا فکه، افسر، کاسه شیمان یا کاسه درویشان
- ۷- الجانی علی رکنیه یا زانو زده یا رافض
- ۸- شلیاق یا لورا، جنگ رومی، کشف، اوز یا سلخفا
- ۹- دجاجة یا طائر یا ماکیان
- ۱۰- ذات الکرسی یا خداوند کرسی
- ۱۱- برشاوش یا برساوس یا حامل رأس الغول
- ۱۲- تمسک الاعنه یا دارنده عنان
- ۱۳ و ۱۴- حوا و حبه یا مار افسای و مار
- ۱۵- سهم یا تیر
- ۱۶- عقاب یا سر طایر
- ۱۷- دلفین

- ۱- ابوریحان بیرونی التفسیر الاوائل صناعة التنجیم ص ۹۱ و عبدالرحمن هولبی صور الكواكب. ترجمة خواجه نصیر طوسی، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۸۶.
- ۲- مقلات سرزمین اسلامیات و اعراب اسلامها را صقالیه می نامیدند. مؤلف حدود العالم این سرزمین را در مغرب بلغار و قسمتی از روس ذکر کرده و از درختان اسبیه آن سخن گفته است (حدود العالم من المشرق الى المغرب از مؤلفی ناشناخته، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، ظهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۷۸). مقلات در نقشه های جغرافیایی امروزی بر قسمتی از سرزمین های یوگوسلاوی منطبق می شود و اشتاب صورت های شمالی به مقلات بدان سبب است که این سرزمین در شمال شروان و آذربایجان واقع است.

خیلتاشان خود شمرده است. نیز در همین معنی است:

بیست و یک خیلان صقلایش
خیل دی ماه را شکست اخیر

دیوان: ۴۸۵

با بیست و یک و شای ز صلاب ترک وار

بر راه دی کمن به مفاجا پر افکند

دیوان: ۱۳۶

(ب) یک صورت از صورت های فلکی شمالی در شعر خاقانی

۱- اژدهای فلک یا تئین

همان گونه که پیش از این گفتیم تئین یا اژدهای فلک یکی از صورت های فلکی شمالی است. منجمان قدیم سی و یک ستاره در این صورت رصد کرده اند و محل آن در آسمان در نزدیکی قطب است.^۱

به یاد بیاوریم که به قول نظامی عروضی یکی از هنرهای شاعران، بزرگ گردانیدن معنی خرد و خرد گردانیدن معنی بزرگ است.^۲ خرد گردانیدن اژدهای فلک یکی از مناسب ترین مثال ها برای این امر است که خاقانی در غلوه های شاعرانه خود به خوبی از عهده آن بر آمده است:

کرم قر میرد ز بانگ رعد، و تئین فلک

میرد از کوشش که آوا بر نابد بیش از این^۳

دیوان: ۳۳۸

در بیت زیر اژدهای فلک در برابر تبع مدح زهره ترک شده است:

۱- عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ترجمه خواجه نصیر طوسی، ص ۲۵.

۲- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله به اهتمام محمد قزوینی با تصحیح مجدد دکتر محمد معین، این سینا، ۱۳۴۱، ص ۴۲

۳- در بلورداشت های عامه آمده است که کرم ابریشم از شنیدن بانگ رعد می میرد. خاقانی از این بلورداشت استفاده کرده و اژدهای فلک را به کرم ابریشمی تشبیه کرده است که با شنیدن آوای رعدآسای کوس ممدوح جان می دهد.

می برآید برآبر تیفش
دیوان: ۴۸۷

زهره از خلق اژدهای فلک

۲- نسر طایر

نسر طایر نیز از صورت های فلکی شمالی است. این صورت فلکی به شکل کرکی با دو بال گسترده تصور شده است و آن را عقاب نیز می گویند. منجمان قدیم در این صورت نه ستاره در خود صورت و شش ستاره در خارج صورت رصد کرده اند.

بعضی از منجمان ستاره قدر اول این صورت را نیز نسر طایر نام نهاده اند و برخی دیگر این ستاره و دو ستاره کناری را - که هر سه در سینه عقاب قرار دارند - «ترازو» و ستاره روشنی را که در میان آن سه واقع است «شاهین ترازو» خوانده اند و جماعتی از اخترشماران هر سه ستاره را نسرطایر خوانده اند.^۱

محل نسر طایر (عقاب) در فلک ثوابت در نزدیکی صورت فلکی سهم (نسر) و دلفین واقع است. کواکب این صورت در میان معدل النهار و منطقة السروج جای دارند. توجه خاقانی به بال های گسترده نسر طایر و پراشانی آن در تصویرهای شعری نشان می دهد که ظاهراً منظور از نسر طایر صورت فلکی عقاب است:

بسر چین باغ پروین، بل بر نسر طایر

بوش فضای گردون، دیوار خط محور

دیوان: ۱۹۲

* * *

نسر طایر بیفکند شهیر

که پرش بر سهام او زبند

دیوان: ۴۸۷

* * *

بهر آن نامه کیسوتر صفت آید ز فلک

نسر طایر که پراشش به خراسان بنام

دیوان: ۲۹۹

۱- عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۱۰۱. و شمس الدین محمد بن محمود املی، نقایس الفنون فی عرایس العیون، ناشر اسلامیه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳. ۴۵۱

از نعل بند تاختن و از تیر فلک میل
ور قوس قزح و ریح و از ماه سطرلاب
دیوان: ۵۸

در غلوه‌های شاعرانه نیز از تیر فلک غافل نبوده است:
چون حدنگی از کمان خواهد کشید
ور چه پیر تیر گردون بکنیم
دیوان: ۱۲۲

ج) دو یا چند ستاره از یک صورت فلکی

۱- بنات النعش (هفت‌تورنگ)

اخترنشان هفت ستاره روشن صورت فلکی دب اکبر را بنات النعش گری و هفت
ستاره نسبتاً کم فروغ صورت فلکی دب اصغر را بنات النعش صغری گفته‌اند. دب
اصغر، شمالی‌ترین صورت فلکی است و یکی از ستارگان آن به نام ستاره جدی نزدیک
ترین کواکب به قطب شمالی است و غالباً آن را ستاره قطبی می‌خوانند.

هفت ستاره بنات النعش که آن را «هفت‌تورنگ» نیز می‌خوانند، یکی از ابزارهای
ساخت صورت‌های فلکی است و خود به صورت ملاقه متشکل از یک مثلث صفرجه و
یک ذوزنقه در شمال آسمان جلوه می‌کند. مثلث صفرجه دم جرس را تشکیل می‌دهد
و ذوزنقه قسمتی از تن و شکم آن است و عقیده بر این است که سه ستاره مثلث
دخترانی هستند که به دنبال نعل مادرشان (چهار ستاره دیگر) در حرکت‌اند.

خاقانی غالباً از مجموعه ستارگان بنات النعش تصویرهایی ساخته است و رمای
از دختران نعل که آنها را به خواهران نیز گفته ایهام‌هایی انداع کرده و در سوادری
نعل را دست مایه ساختن تصویر خود قرار داده است. بنات نعل در نگاه نخست هفت
کوکب دور از هم‌اند که در فاصله‌هایی تقریباً دور از هم واقع شده‌اند؛ بدین سبب
ادیبان و شاعران آن را مظهر تفرقه پنداشته‌اند و با توجه به معنی لغوی ستر
(= برآکندگی)، بنات النعش را مشبه به ستر قرار داده‌اند. در مقابل، خونسه بروین را
(رگ: منازل ماه) مظهر تشنگی و تجمع دانسته و مشبه به نظم قرار داده‌اند. برخی از
مثال‌های بنات النعش را در زیر نقل می‌کنیم:

از آنجا که همه ستارگان - از ثابت و سیار - در خدمت مدح مصدوح‌اند، نسر
طایر نیز در ابداع تصاویر و مضامین از این معنی برکنار نیست. خاقانی گاهی با
خوارداشتن آن تصویر ساخته است و کرکس آسمان را کوثری یا مگس بیش‌نداسته و
زمانی شب را چنین توصیف کرده است که با کمان ماه و مهره کواکب در پی شکار
کرکس آسمان است:

کمه آسمان حرم صدر شهنشه است بس

خاص کیوترش تو باش از همه نسر طایری

دیوان: ۴۲۲

چند کن تا ریزه خوارِ خوانِ دل باشی از آنک

نسر طایر را مگس بینی جو دل بنهاد خوان

دیوان: ۳۲۵

بسر بر آن خوان عزلت نسر طایر دان مگس

بلکه پیر جبرئیل آنجا مکس ران آمده

دیوان: ۳۶۸

شب همانا نسر طایر خواهد افکندن که هست

از کواکب مهره‌ها وز مه کمان انگیزخته

دیوان: ۳۹۴

۳- سهیم (تیر)

سهیم (تیر) نیز یکی از صورت‌های فلکی شمالی است که میان متقار صورت فلکی
دجاجة و نسر طایر واقع است. پیکان آن به سوی مشرق است و سواران آن در سمت
مغرب و در نزدیکی دایره معدل النهار واقع است. اختر شاعران قدیم برای آن پنج کوکب
رصد کرده‌اند.^۱

خاقانی تیر فلک را میل تخته محاسب (رگ: تخته محاسب) پنداشته و گفته است:

۱- عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ترجمة خواجه نصیرطوسی، ص ۹۹ و شمس الدین محمد
املی، نقایس الفنون و غرائب الامون ج ۳، ص ۴۵۱.

گاهی نیز حرکت هفتورنگ در آسمان و تغییر وضع ستارگان آن و یا گردش
بنات النعش بر گرد قطب، بن مایه تصویر سازی بوده است:
رود بنی چون بنات النعش گشتی سرنگون

تا روی بر باد این پیروزه پیکر بادبان
دیوان: ۳۱۵

کعبه قطب است و بنی آدم بنات النعش وار

گرد قطب آسمانه سر شیدا و حیران آمده
دیوان: ۳۷۱

که گاه هفتورنگ آسمان نشین به دست خاقانی به زمین آمده و پیشکار ممدوح
شده و در خدمت او قرار گرفته و یا به شتری تشبیه شده است که مرکب رهوار مسافران
بادیه است:

از بنات النعش و جورا دیده ام
پیشگاه حضرش را پیشکار
در برستاری به یک جا دیده ام
آن سه دختر و آن سه خواهر پنج وقت
دیوان: ۲۷۲

جورا سوار دیده نسی بر بنات نعش

نافه نگر کژوازه بنهم جفته از برش
اشتر بنات نعش و دو پیکر سوار او
ماه دگر سوار شده بر دو پیکرش
دیوان: ۲۱۷

دختران نعش (سه خواهران)

خاقانی در اشعار خود سه کوکب دختران نعش را گاهی در پایکوبی شرکت داده و زمانی
زبور و زینت دختران بر سر و تن آنها بسته و در مواردی آنها را مظهر دوشیزگی قلمداد
کرده و در بیتی پاکدامنی را نیز بر دوشیزگی افزوده است. ابیاتی نیز در لابه لای
صفحات اشعار دیده می شود که دختران نعش بریده موی و مصیبت زده تصور شده
است، چه در سوک عزیزان موی دختران و کنیزان را کوتاه می کرده اند:
زهره به دو زخمه از سر نعش
در رقص کشد سه خواهران را
دیوان: ۳۱

بنات النعش مشبّه به نثر

ز نظم و نثرش پروین و نعش خیزد و او

به هم نماید پروین و نعش در یکجا

دیوان: ۳۰

بسه نظم جو پروین و نثر جو نعش

نبود آفتاب جهان عنصری

دیوان: ۹۲۶

نثر تو نعش و نثر تو نظم تست

هدیه نعشی و نثریابی فرست

دیوان: ۸۲۶

نعش و پروین بافته در نظم و نثر

ساخته دیباجة کون و مکان

دیوان: ۳۴۲

در نعش و پروین زنند طعنیه

نظم تو و نثر تو ای خداوند

دیوان: ۷۷۳

عبارتش همه چون آفتاب و طوقه تر آن

که نعش و پروین در آفتاب شد پیدا

دیوان: ۳۰

با توجه به جایگاه بلند بنات نعش در شمال کره آسمان، خاقانی امکان آن را
یافته است که شمشر و ناوک ممدوح را بدان مکان رفیع برساند و همبستر بنات نعش
سازد و با برای دست یافتن به بام آسمان نردبانی از آن بسازد.

شمشر اوست شاه ظفر زان به چرخ گوید

کالا بنات نعش تو همبستری ندارم

دیوان: ۲۸۱

ز بیم ناوک پروین گل برای گریز

ز آسمان بستاند بنات نعش طلاق

دیوان: ۲۳۵

شب مگر اندود خواهد بام گیتی را به قبر

کز بنات النعش هشت نردبان انگبخته

دیوان: ۲۹۴

نعلش از آن گرد سندسی سازد	بر سر هر سه دختر اندازد
نعلش در پای چار دختر او	زبور هر سه دختر افشاده است
یکی بگر چون دختر نعلش بودم	به روشندی چون سماکش سیردم
طبعی چو بنات نعلش ز امال	دوشیزه جاودان بینم
او رابعه بنات نعلش است	خود رابعه کس چنان ندیدست
بانوی تست رابعه دختران نعلش	وز رابعه به زهد فزونتر هزار بار
برو که روز ادا الشمس کورت بینام	بنات نعلش را بریده موی و مصاب
بر گرد نعلش آن مه لشکر بنات نعلش	صدقه شکاف و جعد گشای اندر آمیده
چهار ستاره نعلش از ستارگان بنات النعلش	خاقانی گاهی چهار ستاره نعلش را از مجموعه بنات النعلش جدا کرده و آنها را به نقش چهار کعبین و یا تخت ایوان ممدوح تشبیه کرده و زمانی از آنها به عنوان مظهر جدایی و تفرقه یاد کرده است:
رقعه همچون قطب، وز شش چار و دو بر کعبین	از سه سو پروین و نعلش و فرقدان انگبخته ^۱

دیوان: ۳۹۳

۱- در قدیم با سه کعب یا سه طلس ارد بازی می کردند.

چرخ مقرنس نمای کلسه ایوان اوست
نعلش فلک تخت هاش، قطب کلیدان او^۱
کسی دیده ای دو دوست که جورا صفت بدند
کایستان چو نعلش یک از یک جدا نکرد؟
دیوان: ۷۶۵

۲- فرقدان (فرقدین)

دو ستاره روشن از هفت ستاره بنات النعلش صغری را - واقع در تن و شکم صورت فلکی دب اصغر (یعنی ضلع آخر غیر متواری دوزخه) - فرقدان گویند این دو کوکب از روزگاران پیشین در شعر سخنوران فارسی حلوه ای خاص داشته اند. خاقانی افزون بر توجه به جایگاه بلند این دو ستاره - که مورد توجه شاعران بوده است - گاهی نزاری از فرقدان بر قر و قدر ممدوح ریخته است و زمانی به دست فرقدان سعادت بر ممدوح نثار کرده است:

ناخته و ناخته است بخت جهانگیر او	ناخته شعری براق، ناخته بر فرقدان
برقد خاقانی از فرقد بهادی بخت من	گر نه کوی او بخل پاساستی مرا
بگذرد از باشدش از تو قبولی به خاه	خاقانی خوش سخن بی شک از فرقدان
آسمان ستر و ستاره رفعت است	رفعتش بر فرقدان خواصم همرد
ای تیر هنر، سهیل برجیس لقا	شعری قش و فرقد قر ^۱ و ناهید صفا ^۲

دیوان: ۷۰۲

۱- می توان نخته هاش نیز خواند. در این صورت مظاهراً نخته های سقف منظور است.

۲- در ساختن صفت « فرقد قر » ایجاد جناس باید در آخر بی تأثیر نبوده است.

کاختران بر فرق قدرش فرقدان افشاندند

دیوان: ۱۰۸

خاقان اکبر کاسمان بوسد زمینش هر زمان

بر فرّ قدرش فرقدان سعه موقفا ریخته

دیوان: ۲۸۰

خاقانی یک بار نیز در گله از روزگار و در حال نومیدی از یافتن و دیدن یاران
همدم و مهربان، آرزو کرده است که دو دست دوستی همچون فرقدان به در آشیان او
برسد و بعد هم از آن جدا شود:

آندیک دو دست فرقدان وار در یک در آشیان بینیم
پس گویم دیده گیر کآخر هم فرقت فرقدان بینیم

دیوان: ۲۶۶

۳- صدف

یکی از موارد مبهم و قابل تأمل که در دو بیت از اشعار خاقانی دیده می شود کاربرد واژه
« صدف » است. یافت ابیات نشان می دهد که این لفظ باید از مصطلحات نجومی و
دریاره شکل ستارگان باشد. آن دو بیت عبارتند از:

کعبه در شومی عرب چون قطب در تنگی صدف

با صدف در بحر ظلمانی گیروگان آمده

دیوان: ۲۷۱

در صدف قطب است و در حوت افتاب

حضرتی کز پرده پیدا دیده ام

دیوان: ۲۷۲

مؤلفان کتاب های صور فلکی از چنین شکلی یاد نکرده اند، اما چون مؤلفان
برخی فرهنگ نامه های فارسی مانند غیاث اللغات و برهان قاطع ظاهراً با توجه به
شرح مشکلات خاقانی شادی آبادی در این باب مطالبی رقم زده اند، نویسنده این
منظور ناگزیر از ذکر این مدخل است.

شادی آبادی در شرح بیت نخستین گفته است: « از پنج ستاره بنات النعش

صغری و سه ستاره دیگر که در مقابل آن ستارگان اند، شکل صدف نمودار است و قطب
شمالی که نقطه موهوم است در میان آن صدف است^۱»

مؤلف غیاث اللغات به نقل از شرح خاقانی گفته است: « سه ستاره است به
شکل مثلث بر دور قطب که آن را صدف قطب گویند^۲ » و مؤلف برهان قاطع در ذیل

صدف فلک گفته است: « گویند در جانب شمال از پنج ستاره بنات النعش و سه ستاره
دیگر که به صورت صدفی نماید و نقطه قطب در میان آن است^۳».

دهخدا هم در لغت نامه نوشته های غیاث اللغات و برهان قاطع را عیناً ضبط

کرده است و در فرهنگ اصطلاحات نجومی و فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح

اعلام و مشکلات دیوان خاقانی نیز نوشته های برهان قاطع راه یافته است. نگارنده این

منظور معتقد است که « قطب » در هر دو بیت مصحف « قطره » است و اگر لفظ

« قطب » را به « قطره » - که قطعاً از تحقیقات شایع نتایج است - تبدیل کنیم هر دو

بیت معنای محصلی پیدا می کنند. به یاد بیاوریم که خاقانی قطره را باز هم با صدف به
کار برده است و داستان آن را در مجلد دیگری از شرح مشکلات خاقانی با عنوان

گنجینه اسرار مطرح کرده ایم.

لیک تیریز به اقامت را که صدف قطره را بهین مقرر است

دیوان: ۶۸

نگارنده پس از مراجعه به نسخه های مختلف به منظور حل اشکالات این دو

بیت، صورت های زیر را پیشنهاد می کند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

کعبه در شامی سلب چون قطره در تنگی صدف

با صدف در بحر ظلمانی گیروگان آمده^۴

۱- محمد بن داود علوی شادی آبادی، شرح مشکلات خاقانی، شماره ۴۱۲ کتابخانه مجلس
بدون صفحه کتاب.

۲- غیاث الدین محمد بن جلال الدین، غیاث اللغات، بمبئی، ۱۳۹۰ هجری قمری.

۳- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین امیرکبیر، ذیل
مدخل « صدف فلک ».

۴- فراموش نکنیم که در ابیات پیشین از فتنه انگیزی مشتبی که بر کعبه دست یافته اند سخن
رفته است.

در صدف قطره است و در صفر آفتاب
حضرتی که پسرده پیدا دیده ام^۱

د) تک ستاره مشهور در صورت های فلکی شمالی

۱- جُدی (ستاره قطب)

ستاره روشنی را که در دُم صورت فلکی دب اصغر - از بنات النعش صغری - واقع است جدی خوانند و فقها جهت قبله را به نشانه آن پیدا می کنند. بنا به گفته ملا مظفر گنابادی، منجمان آن را به صورت مصغر «جُدی» گفته اند تا با برج «جُدی» مشارکت اسمی نداشته باشد.^۲

نکته شایان توجه در باب جدی آن است که امروزه این ستاره کاملاً در قطب عالم قرار ندارد، زیرا به دلیل حرکات رقص محوری، نقطه قطب دائم در حال جا به جایی و محل قطب در شمال کره سماوی در حال تغییر است.^۳

شاعران از آن روی که عالم گرد قطب می جرد، از قطب و به تبع آن ستاره قطبی به عنوان مظهر حلم و سکون و وقار یاد کرده اند. خاقانی نیز ملکه شروانشاه را از لحاظ وقار قطب عالم دانسته است:

۱- این بیت هم در وصف خواهر فخرالدین منوچهر خاقان اکبر است که از طراوت جوانی برخوردار است و همچون قطره ای است که درِ گرانها خواهد شد.

۲- برای پیدا کردن ستاره جدی، ابتدا باید بنات النعش صورت فلکی دب اکبر را شناخت. این هفت ستاره به صورت یک مثلث و یک چهار ضلعی دوزنده شکل به گونه ای واضح در آسمان دیده می شوند. اگر از دو کوکب کناری چهار ضلعی، در ذهن خود به سمت شمال خطی رسم کنیم و اندازه ضلع کناری را پنج برابر امتداد بدهیم به ستاره روشنی خواهیم رسید که همان ستاره جُدی (ستاره قطبی) است و اگر طوری بایستیم که این ستاره در پشت سر ما قرار بگیرد رو به قبله ایستاده ایم.

۳- ملا مظفر گنابادی، شرح بیست باب ملا عبدالعلی سبیرجندی، باب سوم در معرفت بروج و کوکب، بدون صفحه کتاب.

۴- رکب عبدالرحمن صوفی، صورالکوکب، ترجمه خواجه نصیرعلوسی، تعلیقات مصحح ص

بیر نه فلک او ستاره قطب
کس قطب سبک عنان ندیده است
دیوان، ۷۱

۲- سِها

دُم صورت فلکی دب اکبر، مثلث منفرد بنات نعش را شکل می بخشد که در سه زاویه آن سه ستاره قرار دارد. اگر به دقت نگریسته شود همراه کوکب میانی مثلث در زاویه منفرد، ستاره بسیار کوچکی به چشم می خورد که معمولاً عاصه مردم دید چشم را به وسیله آن امتحان می کنند. اعزب این ستاره را سِها می خوانند و مظهر کم نوری و کوچکی است.

این ستاره خرد از راه های گونه گون توجه خاقانی را به خود جلب کرده است.

گاهی کم فروغی و بی ارجی این کوکب مورد نظر شاعر بوده است. در مواردی نیز

دیگران را با تشبیه به سِها تحقیر کرده و یا برای تواضع خود را به آن تشبیه کرده است:

پیش رخ تو ماه و سماک و حورا
خوارند جو پیش مهر پروین و سِها
دیوان، ۷۰۲

خورشید را بر بسر مریم است جای
خای سِها بود به بر نعش و دخترش
دیوان، ۲۲۰

از آن موکب امروز مردی نیام
وز آن انجم اکنون سِهای نیستم
دیوان، ۲۹۴

دوشت همه شب جو بدر دیدم
امشب همه چون سِهاست جویم
دیوان، ۳۰۴

وقت قدرت سبیل را ز بمن
به سلام سِها فرستادی
دیوان، ۹۲۲

و زمانی خردی ستاره انگیزه تشبیه آن به دهان کوچک شده است.

چون بخندی خبر دهند دهنت
که سِها اختران همی ریزد
دیوان، ۲۶۸

و در مواردی نیز جگونی قرار گرفتن سِها در بنات النعش موجب ابداع تشبیه شده است:

گفت آن شهساز در نسرین گردون ننگرد
بیر کیوتیر پر گشاید اینست پنداری خطا
دیوان: ۲۲

چون همای فتح پور ایلدگر بگشاد سال
کرکسان چرخ از آن خون خوارگان خور ساختند
دیوان: ۱۱۵

زبان تیغ کو بنفش تر است از پر مگس
منقار کرکسان فلک میهمان اوست
دیوان: ۷۴

کرکس و شیر فلک طعمه خوران در مصاف
ماهی و گاو زمین لریزه کنان زیر بار
دیوان: ۱۸۱

من گذاران چو هلاکم ز بر نعش و شما
بر سر نعش نظاره چو سپاهید همه
دیوان: ۴۰۹

دوستانم قطب و شمس و نجم و یوالندر و شهاب
رفته و من چون سپاه در گوشه تنها مانده ام
دیوان: ۹۰۶

۳- نسر واقع

صورت فلکی شلیاق در میان دو صورت فلکی الجاثی علی رکتیه و دجاجة قرار دارد.
تنظیم کنندگان کتاب های صور فلکی گاهی آن را به صورت چنگ رومی و زمانی به
شکل سنگ پشت رسم کرده اند و اخترشماران در آن ده ستاره رصد کرده اند.
روشن ستارگان این صورت فلکی - که از ستارگان قدر اول است و با وسایل
نجومی نگ آبی پر فروغ دیده می شود و از کواکب بی همتای آسمان است - نسر
واقع نام دارد و آن به کرکسی شبیه شده است که به وقت فرود آمدن بال های خود را
جمع باشد.

خاقان بین تناسب استفاده کرده و گفته است:

عمر شده را سلوت جان باز آرید
نسر واقع شده را قوت پر باز دهید
دیوان: ۱۶۵

یادآوری یک نکته در اینجا ضروری است که خاقانی گاهی نسرطایر و نسر واقع را
کتابه ترار داده و از آن دو با عنوان نسرین و کرکسان چرخ یاد کرده است و جای
شگفتی است که در تصویرهایی که از نسر و نسرین ارائه کرده است به لاشخوری آن دو
اشاره نکرده است، اما ایمانهایی مربوط به کرکس و کرکسان فلک آلوده به بوی
لاشخوری اند:

نسرین را به خوشه پیرویس پیروند

تا من به خوان دو مرغ مستن در آورم
دیوان: ۲۴۲

پروانه چرخ اخضرش، پرواز نسرین از فرش

پرواز سعدین بر سرش چندان که پروا داشته
دیوان: ۳۸۵



فصل ششم بنقطة البروج (صورت های فلکی استوایی)

منطقه البروج کمربند بزرگ فرضی است در دو طرف استوای فلکی بر وسط کره آسمان. منجمان این کمربند را به دوازده قسمت مساوی تقسیم کرده اند و هر یک را برج خوانده اند. ستارگان هر برجی، یک صورت را تشکیل می دهند و هر برجی به نام آن صورت خوانده می شود. آغاز تقسیم از نقطه اعتدال ربیعی^۱ به سوی مشرق است و نام برج ها به این شرح است:

- ۱- حمل یا بره یا گوسفند یا گوسفند چرخ*
- ۲- ثور یا گاو یا گاو آسمان
- ۳- جوزا یا دویبکر یا توأمان
- ۴- سرطان یا خرچنگ
- ۵- اسد یا شیر یا ضمیم*
- ۶- سنبله یا خوشه یا عذرا
- ۷- میزان یا ترازو
- ۸- عقرب یا کزدم
- ۹- قوس یا کمان
- ۱۰- جدی یا بزغاله یا بز یا بزبچه یا بز*
- ۱۱- دلو یا ساکب الماء
- ۱۲- حوت یا ماهی

۱- حایرة البروج با معدل النهار در دو نقطه تلاقی می کند عبور خورشید در آغاز بهار از نقطه اول را اعتدال ربیعی گویند.
* بعضی از این نام ها تعبیرات مخصوص خاقانی است و در دیوان او از بسامد بالایی برخوردارند.

خاقانی سیارات هفت گانه و اسامی برج ها را در رباعی زیر (البته نه به ترتیب) به کار برده است:

ای پیش تو مهر و ماه و تسر و بهرام
برجیس و زحل، زهره، حمل، ثور غلام
جوزا، سرطان، خوشه، کمان، شیرت رام
میزان، عقرب، دلو، بز، حوت به دام

دیوان: ۷۲۵

در شعر خاقانی، تعبیرات مختلف «فلک البروج»، «فلک دوازده برج»، «قصر دوازده دری» و «دوازده دری» و «ده و دو برج» و «حمایل فلک» نیز به جای منطقه البروج به کار رفته است:

زیبید فلک البروج کوست کز نو به زدن نوان بینم^۱
دیوان: ۲۶۹

شکل فلک دوازده برج زین قصر دوازده دری ساخت
دیوان: ۷۵۳

اب دوازده دری هفت چرخ برسد

این قصر شدیری که در ایوان تازه کرد
دیوان: ۷۷۵

حصنی است فلک دوازده برج کاقبال خدایگان گشاید
دیوان: ۵۱۲

ای آفتاب ناکی در بیست و هشت منزل

دارد ده و دو برجست گردان به آسمان بر

موکب شاه اختران رفت به کاخ مشتری

شش مهه داده ده نهش^۲ قصر دوازده دری^۳
دیوان: ۱۸۸

۱- نوبت زدن بر درگاه کسی: کنایه از سلطنت و حکمرانی است.

۲- مراد از کاخ مشتری: برج حوت است که در فصل هفتم گفتار دوم شرح داده شده است.

صیح از حمایل فلک اهیخت خنجرش

کیمخت کوه ادیسم شد از خنجر زرش^۱
دیوان: ۲۱۵

خاقانی در بیتی دیگر نیز حمایل را به جای منطقه البروج به کار برده است:

شب ز انجم گرد بر گرد حمایل طفل وار

سیم های قل هو الیهی عیان انگخته^۲
دیوان: ۳۹۴

شاعر در بیت فوق ستارگان و صورت های فلکی را به سیم های قل هو الیهی حمایل اطفال تشبیه کرده که شب آن ها را بر منطقه البروج بسته است.

دایرة البروج:

مدار حرکت سیارات هفت گانه به نظر ساکنان زمین در منطقه البروج واقع است. در میان این مدارها دایرة عظیمه ای که مدار حرکت ظاهری سالانه خورشید در

۱- حمایل بند چرمی یا پارچه ای است که لشکریان بر تن می کنند. طوری که قسمت بالای آن بر دوش راست قرار می گیرد و بخشی انتهایی آن از سمت چپ سینه نزدیک کمر بیرون می آید. منطقه البروج به سبب داشتن زاویه ای بیش از بیست و سه درجه با معدل النهار مانند حمایلی است که بر کمر آسمان بسته شده باشد و دایرة البروج بر آن واقع است و خورشید در حرکت یومی خود در دایرة البروج، پس از آمدن سپیده صفحه افق شرقی را روشن می گرداند. ذهن تصویر آفرین خاقانی سپیده دم را به خنجر تشبیه کرده است که از حمایل فلک بیرون کشیده شده و کوه واقع در درون تاریکی های شب را روشنی بخشیده است.

۲- حمایل: آنچه بر گردن و بر دوش کودکان و یا افراد دیگر از دو طرف به صورت متقاطع و صلیب وار می آویزند و آن را «چهل و یک بسم الله» نیز گویند. و گاهی حمایل به پولک های حلقه داری اطلاق می شود که از زر و سیم و آهن می سازند. و بر حلقه ها «بسم الله» و «قل هو الله» می نویسند و همه را در یک رشته می کشند و به صورت متقاطع بر تن افراد می بندند نمونه هایی از این گونه چشم پنام ها را هم اکنون نیز در جوامع روستایی می توان دید. (مقدمه جلال الدین همایی بر «کنوز المعزمین» ابوعلی سینا انجم آثار ملی، ۱۳۳۱، ص ۷۵.

منطقه البروج است «دایرة البروج» نام دارد. این دایره در نجوم علمی، فصل مشترک مدار انتقالی زمین با کره آسمان است.

۱) منطقه البروج و علم نجوم

چون حرکت انتقالی سیارات در مدارهای خود در منطقه البروج منعکس می شود، و از طرف دیگر سرعت حرکت سیارات یکسان نیست، از نظر ساکنان زمین، اختراش هفت گانه در منطقه البروج گاهی به هم نزدیک می شوند و سپس چنان می نماید که در یک منطقه به هم می رسند و پس از مدتی از یک دیگر دور می شوند.

منجمان نزدیک شدن یک سیاره به سیاره ای دیگر را - در فاصله ای معین -

«اتصال» و اتصال نظر و دور شدن آن دو را از همدیگر - در فاصله ای معین -

«انصراف» می گویند و به هم رسیدن آن دو را «اتصال محل» یا «مقارنه» و

«قران» می نامند.

بحث در سیر اختراش در مدارهای خود و اتصالات آن ها موضوع علم هیأت و نجوم است و بررسی نتایج آن ها از قبیل سعادت و نحوست و ... موضوع علم احکام نجوم است.

نظر به این که قمر تندروترین کوکب هفت گانه است و در طی مدار خود بیش از دیگر اختراش چنین حالاتی را پیدا می کند بحث های مربوط به فواصل مختلف اتصال و اتصال نظر را به فصل دوم از گفتار دوم (دربارۀ قمر) موکول می کنیم و در اینجا درباره اتصال محل یا مقارنه و قران سخن می گوئیم.

مقارنه یا قران

اتصال دو یا چند کوکب در یک درجه و یک دقیقه در یکی از برج های منطقه السروج از دیدگاه ناظر زمینی را قران یا مقارنه گویند. قران در شرایط مختلف با عنوان های متفاوتی بیان می شود.

هرگاه قران به طور مطلق گفته شود مقصود قران زحل و مشتری است و اگر منظور قران دو اختر دیگر باشد نام آن دو را به دنبال قران می افزایند، مانند قران ساء و مشتری و ... هر گاه مقارنه به طور مطلق بیان شود منظور مقارنه خورشید با یکی از

یعنی خورشید از حوت در حمل آمد. مراد از حرف صولجان فش «یا» است که رقم برج حوت است و دو گوی ساکن در زیر آن، دو نقطه «یا» است. اولین برج از فلک صفر است و چون تو بهر فقر اولین پایه گرفتنی صفر بهتر خان و مان دیوان: ۲۳۶

ب) منطقة البروج در علم احکام نجوم

به دلیل انعکاس حرکت سیارات در منطقة البروج و قرار گرفتن مدارهای این اختران در کمربند آسمانی، منطقة البروج برای استدلال متجمان در پیش گویی پایگاهی مهم داشته است. آنان بر مبنای علم یا فن احکام نجوم استدلال می کرده اند. در تعریف این صنعت گفته اند: احکام نجوم شناخت کیفیت استدلال از گردش افلاک و مطالع برج ها و حرکات ستارگان است؛ بر آنچه در زیر فلک قمر (عالم کون و فساد) پیدا خواهند شد، پیش از پیدا شدن آن^۱.

این صنعت سابقه ای بسیار قدیمی دارد. بدو در نزد بابلیان باستان و بعدها در نزد یونانیان رونقی بسزا داشته و در بسط دامنه دانش نجوم قدیم بسیار مؤثر بوده است. دانش احکام نجوم رفته رفته از انحصار ریاضی دانان و اخترشناسان به در آمده و ذهن و فکر پزشکان و فلاسفه و شاعران و حتی کسانی را که با علوم غریبه سروکاری داشته اند به خود مشغول داشته است. برخی از طبیبان برای مداوای بیماران خود به دامان صنعت تنجیم چنگ می زده اند. شاعران نیز علم احکام نجوم را به عنوان یکی از ابزارهای کار خود برای ساختن مضامین و تصاویر انتخاب می کرده و اظهار دانش و آگاهی بیشتر می کرده اند.

احکام مربوط به منطقة البروج یا احکام مربوط به یکایک برج های دوازده گانه و یا ستارگان مشهور در هر یک از برج ها، در شعر خاقانی بیش از شعر شاعران دیگر خودنمایی می کند. و ما این معانی را ذیل عنوان های گونه گونه به شرح زیر مورد مطالعه و مدافه قرار می دهیم:

احرام منظومه شمسی است. قران خورشید با ماه را «اجتماع» و قران خورشید با سیارات دیگر را «اختراق» و قران خورشید با رأس و ذنب را «مجاوده» نامند.

ارقام بروج در منطقة البروج

اخترشماران برای برج های دوازده گانه منطقة البروج، ارقامی از صفر تا یازده بر پایه حساب جمل استخراج نموده و در جدول هایی ثبت کرده اند^۲:

نام برج ها	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
رقم برج ها	۰	۱	ب	ج	د	ه
نام برج ها	میران	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
رقم برج ها	و	ز	ح	ط	ی	یا

خاقانی در اشعار خود رقم برج حمل را چنین یاد کرده است:

رخس بهر؟ بناخت بر سر صفر افتاب

رفت به جرب اخوری گنج روان در رکاب

دیوان: ۴۲

یعنی افتاب به نقطه اعتدال که آغاز برج حمل است حمله ور شد.

از صفت هم صفرم و هم منقلب هم انشی

گویی اول برج گردوم نه مردم پیکرم

دیوان: ۲۴۹

شاعر خود را به برج حمل تشبیه کرده و در ساختن تصویر، از صفات آن بهره گرفته است. و در بیت زیر به رقم برج حوت نیز اشاره کرده است:

از حرف صولجان فش، زبیرش دو گوی ساکن

آمد چو صفر مفلس و در صفر شد توانگر

دیوان: ۱۹۱

۱- اخوان الصفا رسائل اخوان الصفا چاپ است. قم، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲- رکن دیرین بیرونی التفهیم لاولئل منافع التنجیم، ص ۵۵.

دموی، و برج های مثلث آبی دارای طبیعت بلغمی هستند.^۱
خاقانی از طبایع بروج به شیوه های مختلف با عناوین برج های آتشی و آبی و خاکی و بادی و نظایر آن ها یاد کرده است. او گاهی خود را به برج حمل (از برج های آتشی) تشبیه کرده است:

از صفت هم صفرم و هم منقلب هم آتشی
گویی اول برج گردونم نه مردم بیکرم
دیوان: ۲۴۹

و زمانی دربارهٔ قرآن سال ۵۸۲ هجری قمری گفته است:
زیرکان کاسرار جهان دانسته اند
از رصدها سپرده سال دگر
در سر میزان ز جمع اختران
برج بادی شان مکان دانسته اند
دیوان: ۴۷۹

«خسف» در لغت فرو بردن و غایب کردن در زمین است و مراد از خسف بادی در بیت دوم، در هم کوبیده شدن و فرو رفتن آثار و ابنیه در زمین با طوفان بادی به هنگام قرآن اختران در برج میزان (دومین برج از مثلثه بادی) است. و منظور از «برج خاکی» در بیت آخر، با توجه به ابیات پیشین، برج جدی (سومین برج مثلثه خاکی) است.^۲

نیز دربارهٔ حرکت خورشید در دایره البروج گفته است:

از همه کشته فلک دانه خوشه خورد و بس

چون سوی برج خوشه رفت از سر برج آذری

دیوان: ۲۲۸

منظور از «برج آذری» برج اسد (دومین برج از مثلثه آتشی) است. باز در همین معنی است:

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم الاوائل صناعة التنجیم، ص ۳۱۷.

۲- دربارهٔ این ابیات رجوع کنید به «سال قرآن» در همین کتاب.

۱- طبایع بروج

حکمای قدیم بساطت عنصری (آتش و باد و خاک و آب) را دارای طبیعت های مختلف می پنداشته اند. آتش را دارای طبیعت گرم و خشک می دانسته اند و آن را مولد سبزا می پنداشته اند. باد را دارای طبیعت گرم و تر و مولد خون می شمرده اند. آب را دارای طبیعت سرد و تر و مولد بلغم محسوب می داشته اند و خاک را دارای طبیعت سرد و خشک و مولد سودا می دانسته اند.^۱

اخترشناسان هر یک از دوازده برج را به یکی از این چهار عنصر نسبت می داده اند و منطقه البروج را - از حمل به توالی بروج - میان آنها به ترتیب زیر تقسیم می کرده اند:

نخستین برج را به آتش و دومی را به خاک (یک عنصر از بالا و یک عنصر از طبقه زیرین در مقابل آن) و سومی را به باد و چهارمی را به آب نسبت می داده اند و به این ترتیب مثله های چهارگانه به وجود می آمده است:

مثله های چهارگانه (برج های آتشی، خاکی، بادی، آبی)

با توجه به تقسیم بندی فوق، برج های حمل و اسد و قوس، مثلث نخستین (مثلث آتشی) را تشکیل می دهند و برج های ثور و سنبله و جدی، مثلث دوم (مثلث خاکی) را به وجود می آورند. برج های جوزا و میزان و دلو، مثلث سوم (مثلث بادی) و برج های سرطان و عقرب و حوت، مثلث چهارم (مثلث آبی) را ایجاد می کنند.

با توجه به توضیحات بالا، برج های مثلث آتشی دارای طبیعت صفراوی، و برج های مثلث خاکی دارای طبیعت سوداوی، و برج های مثلث بادی دارای طبیعت

۱- سید اسماعیل جرجانی، ذخیرهٔ خوارزمشاهی، چاپ عکسی، به اهتمام سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۵.

۲- توالی بروج اگر حرکت کمابیش موازی معدل النهار در نظر گرفته شود و برج ها را مطابق حرکت خورشید در دایره البروج - از حمل به ثور و جوزا و سرطان و ... بشمارند، این حرکت و شمارش را توالی بروج گویند، که از طرف مشرق به مغرب و بر خلاف جهت عقربه های ساعت است و اگر حرکت یا شمارش بر عکس باشد، آن را «خلاف توالی بروج» گویند.

سبله چرخ را خانه شادی بنوخت

کانش خورشید کرد خانه باد اختیار

دیوان: ۱۸۳

منظور از «خانه باد» برج میزان (دومین برج از مثلثه بادی) است.

۲- نری و مادگی برج ها

منجمان احکامی دوازده برج منطفه البروج را به توالی بروج - یک در میان به ترتیب - دارای طبیعت گرم و سرد تصور کرده اند، برج های دارای طبیعت گرم را نری، و برج های دارای طبیعت سرد را ماده انگاشته اند^۱:

های دارای طبیعت گرم (نری)	حمل	جوزا	اسد	میزان	قوس	دلو
های دارای طبیعت سرد (ماده)	ثور	سرطان	سنبله	عقرب	جدی	حوت

اخترشماران معتقدند که کواکب نری^۲ در برج های نری از قوت بیشتری برخوردارند.

خاقانی در بیت زیر از نری بودن برج اسد یاد کرده است:

چون ز گهر سخن رود در شرف و جلال و کین

چون اسد و اثیر و خور ناری و نوری و نری

دیوان: ۲۲۱

شاعر در این بیت ممدوح خود را در شرف چون خورشید نورانی و در جلال چون شیر با هیبت و شکوه و در آتش کینه چون اثیر سوزاننده دانسته است و به ایهام تناسب به شرف شمس اشاره کرده و در شبکه تداعی تصویرها، اسد را که خانه شمسی است و نیزایک و شمسی را که هر دو نرند از نظر دور نداشته است.

۳- مربعه های سه گانه (برج های منقلب و ثابت و دوجسدین)

منجمان ایرانی و غیر ایرانی در برخی کشورهای اسلامی، حرکت ظاهری خورشید در دایره البروج را از نقطه اعتدال ربیعی در نیم کره شمالی و بازگشت دوباره آن به همان

۱- ابوریحان بیرونی التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به اهتمام جلال الدین همایی، ص ۳۱۷.

۲- درباره نری و ماده بودن کواکب رجوع کنید به گفتار دوم فصل چهارم، زهره، زهره و احکام نجوم «زهره کواکب ماده».

نقطه را یک «سال» خوانده اند و هر سالی را چهار فصل نهاده اند. بنابراین در نیم کره شمالی، فصل بهار در برج های حمل و ثور و جوزا، فصل تابستان در برج های سرطان و اسد و سنبله، فصل خزان در برج های میزان و عقرب و قوس، و فصل زمستان در برج های جدی و دلو و حوت جای گرفته است. سپس با توجه به طبیعت برج ها، نخستین برج از هر فصل را برج منقلب، برج دوم را ثابت، و برج سوم را دوجسدین خوانده اند، به این ترتیب مربعه های منقلب و ثابت و دوجسدین به شرح زیر به وجود آمده است:

برج های حمل و سرطان و میزان و جدی مربعه منقلب را ساخته اند، و برج های ثور و اسد و عقرب و دلو مربعه ثابت، و برج های جوزا و سنبله و قوس و حوت مربعه دوجسدین را شکل داده اند^۱.

خاقانی در بیت زیر با تشبیه خود به برج حمل (نخستین برج از مربعه منقلب) به

خود صفت منقلب را - که حاکی از حرکت و سرگردانی است - داده است:

از صفت هم صفرم و هم منقلب هم آتشی

گویم اول برج گردونم نه مردم پیکرم

دیوان: ۲۴۹

۴- نظر بروج به یکدیگر

منجمان نگرستن برجی به سوی برجی دیگر را به چهار نحو امکان پذیر دانسته اند و این چهار قسم نظر را «تسدیس» و «تربیع» و «تثلث» و «مقابله» نام نهاده اند.

تسدیس: نظر برجی به سوی برج سوم و یا یازدهم به توالی بروج است. نظر به سوی برج سوم را تسدیس چپ، و نظر به سوی برج یازدهم را تسدیس راست گویند. در هر دو حالت میان آن دو شصت درجه فاصله است.

تربیع: هر گاه نظر برجی به سوی برج چهارم و یا دهم باشد، آن را تربیع نامند. در این حالت فاصله میان آن دو در سمت چپ و یا راست نود درجه است.

۱- ابوریحان بیرونی التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ص ۳۵۲.

موسی و سامری شود گاو و بره ببرورد
 آب خضر بر آورد ز آینه سکندری
 برزگری کند به گسار قبل کدیوری
 دیوان: ۲۲۸

۲- مضامین شعری مربوط به حرکت خورشید در منطقة البروج به توالی بروج است:
 در دلو نور افشان شده، رانجا به ماهی دان شده

ماهی ازو بریان شده یک ماهه نمعا داشته
 دیوان: ۲۸۴

یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و آکسون

چون موسی از شبانی هشتاد بهره منجر
 دیوان: ۱۹۱

۳- مضامین در خدمت ابداع اغراق ها و غلوهای شاعرانه است:

مهماز او به پهلوی سلطان گذر کند
 گر همتش لگام به جوسزا بر افکند
 دیوان: ۱۲۸

جوسزا لگام مرکبش وز گرد قلب عقریش

روی آفتاب و تن شیش، دم جوزهرسان بینمش
 دیوان: ۲۵۶

۴- گاهی مضامین برای حسن تعلیل به کار رفته اند:

زیر دوشان نشین که شیر فلک
 به سه منزل فرود گاو و بره است
 دیوان: ۸۲۲

هنرمند کی زیر نادان نشیند

که بالای سلطان نشسته است جوسزا
 دیوان: ۸۱۵

بره زمین سو ترازوی ز آن سو
 چرب و خشکی ازین میان برخاست
 دیوان: ۶۲

تثلیث: اگر نظر برجی به سوی برج پنجم و یا نهم به توالی سروج باشد، آن را تثلیث خوانند. در این حالت فاصله میان آن دو از سمت چپ و یا راست یکصد و بیست درجه است.

مقابله: آن گاه که فاصله میان برج ناظر و منظور یکصد و هشتاد درجه باشد، میان آن دو نظر مقابله برقرار است.^۱

خاقانی در قصیده معروف به «قصیده ترسانیه»، ممدوح خود را به نظرهای تثلیث و تسدیس و تربیع بروج و ماه و انجم^۲ سوگند می دهد که از شروانشاه برای او اجازه مسافرت به بیت المقدس بگیرد:

به تثلیث سروج و ماه و انجم
 به تربیع و به تسدیس ثلاثا
 که بهر دیدن بیت المقدس
 مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
 دیوان: ۲۸

کاربرد دو یا چند برج در یک بیت، برای خلق یک مضمون یا یک تصویر

بررسی ابیاتی که در آن ها دو یا چند برج برای ایجاد مضامین اشعار شرکت دارند به نتایج زیر انجامید:

۱- مضامین متأثر از تناسبات شکل برج ها است، که در جوامع روستایی ذهن مردمان انس و الفتی ملموس با آن ها دارد:

شیر با گاو و بره گرگ آشتی کرده به طبع

آشتی شان اورمزد سهراب انگبخته

دیوان: ۳۹۵

آسمان کردی بر گنج کمال
 حمل و ثور و قریان اسد

دیوان: ۸۶۸

از بره ثار گاو و بزغاله فلک
 گوشنی ساز و به مولایی فرست

دیوان: ۸۲۷

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۲۴۵.

۲- نظر سیمارات و نتایج مترتب بر آن ها را در فصل دوم از گفتار دوم بررسی کرده ایم.

ج) بررسی کاربرد برج های منطقه البروج در ایمازهای شعر خاقانی

۱- برج حمل

اخترشماران برج های دوازده گانه را از نقطه اعتدال ربیعی و در خلاف جهت عقربه های ساعت، مورد توجه قرار می داده اند و برج حمل را - که محل آن میان برج حوت و برج ثور است - برج نخستین بر می شمرده اند. برج حمل در کتاب های صور الکواکب به شکل بره ای (گوسفندی) است - نیم خفته با دو شاخ - که به پشت سر خود می نگرند و مطابق رصد منجمان قدیم هیجده ستاره در صورت و پنج ستاره در خارج صورت دارد.

۱- علامت و رقم برج حمل در کتاب های نجومی و تقویم ها « صفر (۰) است » (رک: ارقام البروج در منطقه البروج).

۲- برج حمل از برج های منقلب است (رک: مربعه های سه گانه).

۳- برج حمل از برج های آتشی است (رک: مثله های چهار گانه).

۴- برج حمل خانه مزین است (رک: خانه ماه، خانه سیارات در گفتار دوم، فصل دوم و فصل ششم).

۵- برج حمل خانه (بیت) شرف آفتاب است (رک: شرف سیارات در گفتار دوم، فصل پنجم).

خاقانی در سروده های خود از برج حمل با عنوان های « بره »، « بره چرخ »، « گوسفند »، « گوسفند چرخ »، « گوسفند فلک »، « گوسفند گردون »، « اول برج گردون »، « اولین برج از فلک » و « صفر » یاد کرده است. عبور خورشید از نقطه اعتدال ربیعی و ورود آن به برج حمل، از آغاز سال نو و سرسبزی طبیعت و سال نو ایرانیان خبر می دهد. بنابراین بسیار طبیعی است که خاقانی پاره ای از تصویرهای شعری خود را به این امر اختصاص داده باشد و ما بعضی از آن ها را در فصل پنجم از گفتار دوم یاد

۱- با توجه به این نکته اساسی که بیشترین قسمت علم نجوم و فن تجوید را حرکات سیارات در منطقه البروج تشکیل می دهد، نگارنده این سطور برخی از مطالب را به فصل سیارات این کتاب ارجاع داده است. بعضی از اصطلاحات بخصوص نیز با ذکر عناوین توضیح داده شده در صفحات دیگر کتاب مشخص شده اند و از ذکر همه مطالب در برج های منطقه البروج صرف نظر شده است.

کرده ایم و اینک برخی از تصاویر دیگر را ذکر می کنیم.

سال نو است و قرص خور خوانچه ماهی افکند
وز بره خوان نو نهد بهر نوای زندگی
دیوان: ۴۶۰

عربان ز حوض ماهی سوی بره روان شد

همچون بره برآمد پوشیده صوف اصغر
دیوان: ۱۹۲

وز پس برپایی سحر بهار
گوسفندی را نشان کرد آفتاب
دیوان: ۴۹۴

برده به چارم منظره مهره بسرون از ششدره

نزل جهان را از بره صد خوان نو پرداخته
دیوان: ۳۸۷

توجه به مناسک حج و مراسم قربانی در عید اضحی در منا، یکی دیگر از انگیزه های خاقانی برای ابداع مضامین از برج حمل بوده است:

گوسفند فلک و گاو و زمین را به منا
حاضر آرند و دو قربان مهیا بینند
دیوان: ۹۸

چون بره کاید به مادر، گوسفند چرخ را

سوی تیغ حاج بوسان و غریبان دیده اند
دیوان: ۹۲

هنگام دام نهادن برای شکار بعضی از حیوانات، پاره ای دنیای گوسفند در آن تعبیه می کرده اند. این امر نیز یکی دیگر از واسطه های تصویرسازی از برج حمل در شعر خاقانی بوده است:

اجسم دینه نهاد از بره چرخ و شما
همجو آهو بره مشغول چرا بید همه
دیوان: ۴۰۷

ترا از گوسفند چرخ دنیا می نهد دینه

تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش
دیوان: ۲۱۴



بعضی فال بینان از روی خطوط شانه گوسفند، فال می دیده اند و یا بر استخوان شانه گوسفندی که در وقت مخصوص ذبح می شده، نقشی می کشیده و یا محاسباتی خاص فال می گرفته اند.^۱ این خرافه نیز دست مایه ساختن تصویر در شعر خاقانی بوده است:

در شانه گوسفند گردون
من حکم به از شبان ببینم
دیوان: ۲۶۷

نکته ای که در اینجا ذکر آن را ضروری می دانیم این است که در شعر خاقانی، در بیتی حمل به معنی ستاره کوچکی است که ملاصق کوکب اول از دو ستاره سعد دایج است، و در منازل قمر از آن سخن گفته ایم:

استاده سعد دایج و مزئج زبردست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمشر
دیوان: ۲۱۸

۲- برج ثور

برج ثور دومین صورت از صورت های فلکی استوایی است که میان برج حمل و برج جوزا قرار دارد. در کتاب های صور الکواکب این صورت فلکی به شکل نیمه ای از تنه گاوی است که دو دست و دو شاخ و کوهان آن دیده می شود؛ به گونه ای که سر را به پهلو برده و دو شاخش به جانب مشرق است. اخترشماران سی و دو ستاره در خود صورت و یازده ستاره در خارج صورت برای آن رصد کرده اند.^۲ دیگر مشخصه های آن عبارتند از:

- ۱- برج ثور از برج های ثابت است (رک: مربعه های سه گانه در منطقه البروج).
- ۲- شرف قمر در درجه سوم برج ثور است (رک: شرف سیارات در گفتار دوم، فصل پنجم).
- ۳- برج ثور یکی از دو خانه زهره است (رک: خانه سیارات در گفتار دوم، فصل دوم).
- ۴- برج ثور یکی از دو خانه وبال مزئج است (رک: وبال سیارات در گفتار دوم، فصل سوم).

۱- علی اکبر دهخدا لغت نامه. ذیل مدخل «شانه» و «شانه بین»
۲- عبدالرحمن صوفی، صور الکواکب، ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۱۲۸.

برج ثور در شعر خاقانی

خاقانی این صورت فلکی را با نام های «گاو»، «گاو آسمان» و «گاو فلک» نیز یاد کرده است، و بیشترین مضامینی که در آنها از برج ثور نام برده شده، در شمار غلوها و اغراق های شاعرانه است و حساسی از ابتکارات خاص خاقانی نیستند و در آن ها به مزاعات تناسب های ساده و بیش یا افتاده بسنده شده است، نظیر:

برده به رُجَم سارفش نیسروی گاو آسمان

چون تف گرز گاو سر شوکت مار حمیری^۱
دیوان: ۴۲۳

بر هر رمی ملکت کاو تخم بقا کرد

گاو فلک از خواهد در کار کشد عدلش
دیوان: ۵۰۳

اختران پیش گرز گاو سرش
رخت بر گاو آسمان بستند
دیوان: ۴۸۹

وز بن نیزه اش سر گاو فلک لبرزد بداسک

ذره بار کوه خارا بر تناید بیش ازین
دیوان: ۲۳۸

وز فلک آورد در وی ماهی و گاو و صدف

گاو گردنده، صدف حنسان و ماهی آشنا
دیوان: ۲۱

خون قربان رفته در زیر زمین تا پشت گاو

گاو بالای زمین از سپهر قربان آمده
دیوان: ۳۷۰

۳- برج جوزا

برج جوزا سومین صورت از صورت های فلکی منطقه البروج است که میان برج ثور و برج سرطان قرار دارد. این صورت فلکی به شکل دو نوجوان است که بر پا ایستاده و دست

۱- مصراع دوم اشاره به داستان ضحاک است و مراد از «شوکت مار حمیری» ابهت ضحاک است.

در گردن یکدیگر دارند^۱ و پاهای آن دو بر روی جاده شیری یا کیهکشان است. بعضی ها در وجه تسمیه آن گفته اند که چون گذر این صورت فلکی از وسط آسمان است و جوز وسط هر چیزی است، بدان جهت آن را جوزا گفته اند. اخترشماران قدیم در این صورت فلکی هیجده ستاره در صورت و هفت ستاره در خارج صورت رصد کرده اند. برخی مشخصه های دیگر آن عبارت است از:

- ۱- برج جوزا یکی از دو خانه عطارد است (رک: خانه سیارات در گفتار دوم، فصل دوم).
- ۲- برج جوزا دلالت بر دو دست و دو بازو و دوش دارد.
- ۳- اوج خورشید تا سده هفتم در برج جوزا بوده است (رک: اوج و حضیض خورشید در گفتار دوم، فصل پنجم).

جوزا در شعر خاقانی

خاقانی از این صورت فلکی با عنوان های «دو پیکر» و «بنگه تیر» نیز یاد کرده است و بیشترین تصویرها را از شکل ظاهری آن یعنی دو پیکر آدمی شکل ارائه کرده است:

دولت و ملت دوگانه زاد چو جوزا	مادر بخت یگانه زای صفاهان ^۲
• • •	دیوان: ۲۵۲
بلکه چو جوزا دو میوه اند جنبه	عرش و جناب جهانگسای صفاهان
• • •	دیوان: ۲۵۴

۱- رک: عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ص ۱۵۱.

۲- رک: ملامفخر گنابادی، شرح بیست باب، باب سوم، بی صفحه کتاب، بعضی دیگر گفته اند که جوزا برای توأمین یک اطلاق مجازی است و جوزا در اصل نام صورت فلکی جبار از صورت های جنوبی است.

۳- ابو نصر فی المدخل الی علم احکام النجوم، از مترجمی ناشناخته، ص ۹۲.

۴- شاعر در این تصویر از کلام مشهور «الدين و الملك توأمان» - که بعضی ها آن را حدیث نیز گفته اند- استفاده کرده و گفته است: مادر بخت یگانه زای اصفهان، دین و دولت را توأمین به دنیا آورده است.

گویی آن جوزا دو طفل اند بر فلک
هر دو از پیر دبستانی گریخت
دیوان: ۷۵۷

کمی دیده ای دو دوست که جوزا صفت بندند
کایمانان چو نقش یک از یک جدا نکرده^۱

دیوان: ۷۶۵

نقش جوزا چون دو مغز اندر یکی جوز از قیاس
یا دو بیروح الصنم^۲ در یک مکان انگیزه
دیوان: ۳۹۵

مهر و مه بود چو جوزا دو به دو

خادم طالع سلطان اسد^۳

دیوان: ۸۶۸

گاهی نیز جایگاه بلند آن در آسمان و گذر آن از وسط آسمان، زمینه ساختن تصویرهای همراه با غلو و اغراق را برای شاعر فراهم کرده است:

بارۀ تخت ترا باد ز جوزا رکاب
مرکب خصم ترا باد نگونار زمین
دیوان: ۲۲۶

دولت او که پیکر شرف است
آستین بر دو پیکر افشانه است
دیوان: ۸۳

نصرة الاسلام گیتی پهلوان کاجرام چرخ

چارپای تختش از تاج دو پیکر ساختند
دیوان: ۱۱۲

بس که ز جوزا جناب بسرد به رفعت

خاک جناب ارم نمای صفاهان^۴
دیوان: ۲۵۴

۱- بیروح الصنم یا مردم گیا یا مهرگیا دارای ریشه ای ستبر و دوشاخه و گوشت دار است و شکل ظاهری ریشه آن به هیکل آدمی (تنه و دو پا) شباهت دارد.

۲- نیز رک: دیوان: صص: ۹۱، ۱۰۶، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۸۲، ۵۲۴.

بیت در رئای وحید الدین استاد و پسر عم شاعر است. شاعر او را در دانایی و نویسندگی به عطارد تشبیه کرده، در حالیکه جوزا (خانه) در فقدان او (صاحب خانه) سوگوار شده است.

بنگه تیر ازو شود روضه صفت به تازگی
خرگه ماه ازو شود خلدفش از منوژی

دیوان: ۴۲۸

مراد از « بنگه تیر » برج جوزا (خانه عطارد) است.

۲-۳- جوزا و بال مشتری است:

برج جوزا جایگاه و بال مشتری است و ستارات در موقعیت و بال در نهایت ضعف و ناتوانی اند و شاعر ناتوانی خود را از راه یافتن به خراسان چنین بیان کرده است:

مشتری وار به جوزای دو رویم به و بال

چه کنم چون سوی سرطان شدیم نگدارند؟

دیوان: ۱۵۴

* * *

خاقانی مانند مشتری گرفتار و بال است، زیرا اجازه رفتن به خراسان به او داده نمی شود. برای درک تناسب های میان اصطلاحات به کار رفته در بیت، تذکر این نکته بی مناسبت نیست که خراسان جزو منسوبات برج سرطان است^۱ و سرطان بیت شرف مشتری است و خاقانی گمان می کند که رسیدن به خراسان، رسیدن به جایگاه عز و شرف است.

۲-۴- دست ها و بازوان از منسوبات جوزا است:

منجمان در تبیین دلالت برج ها، دو دست و دو بازو را به جوزا نسبت داده اند. خاقانی گاهی در تصویرهای بعضی از اشعار خود از جوزا به طریق مجاز دست را اراده کرده و یا دست را به جوزا تشبیه کرده است:

چون آفتاب هر سو بپیکان آتش افشان

جوزای شاه یعنی دست سخا سگالش

دیوان: ۲۲۸

* * *

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئال مناعة التنجیم، ص ۳۴۵.

زان رخس جوزا یاردم، چون جو زهر برسته دم

گلگون چرخ افکنده شم، شب رنگ هرز ریخته

دیوان: ۲۸۰

در مواردی شاعر در عالم خیال بر سر جوزا تاجی گذاشته و بر تنش لباسی پوشانیده و بر سینه و برش زبور و زینتی برآویخته و بر گردش عقدی بسته است:

درید جوزا جیب و برسد پیروس عقد

گذاشت مهر دواج و فکند صبح لوا

دیوان: ۱۴

* * *

نافه آهو شده است نواف زمین از صبا

عقد دو پیکر شده است پیکر باغ از هوا

دیوان: ۲۷

* * *

و در ابیات بسیاری هم با اشاره به مقولات احکام نجومی، از جوزا تصویر ساخته است:

۱-۳- جوزا خانه عطارد است:

جوزا یکی از دو خانه عطارد است (رک: خانه سارات در گفتار دوم، فصل دوم، و هر سیاره ای در خانه خود از نیروی بیشتری برای تأثیر در امور برخوردار است.

در غیبت آن قصیده بگفتم شگرف بود
در حضرت این قصیده دیگر نکوتر است

هستم عطارد، این دو قصیده دو پیکر است

لاف عطارد ز دو پیکر نکوتر است

دیوان: ۷۸

* * *

شاعر پس از تشبیه خود به عطارد - که منظر نویسندگی و دلیل شاعران است - و تشبیه دو قصیده خود به دو پیکر - که خانه عطارد است - از توانایی بیشتر خود در سرودن قصیده و مؤثرتر بودن شعر خویش سخن گفته است.

جوزا گریست خون که عطارد بیست نطق

عفا بریخت پر که سلیمان گذاشت تخت

دیوان: ۸۳۴

* * *

۲- شرف سیاره مشتری در درجه پانزدهم این برج است (رک: شرف سیارات در گفتار دوم، فصل پنجم).

۳- قسمتی از خراسان به سلطان منسوب است (رک: برج جوزا در گفتار یکم، فصل سوم).

سرطان در شعر خاقانی

خاقانی این برج را با عنوان های خرجنگ و خرگاه ماه و کاخ مه نیز در اشعارش به کار برده است و اغلب تصویرهای ارائه شده از این برج در مسائل احکام نجومی است. توضیحات مربوط به ابیات

بنگه تیر ازو شود روضه صفت به تازگی
خرکه ماه ازو شود خلدش از منوری
دیوان: ۴۲۸

آن کعبه محرم نشان، آن زمزم آتش فشان

در کاخ مه دامن کشان یک مه به پروار آمده
دیوان: ۳۹۰

را در ذیل عنوان خانه ماه (در گفتار دوم، فصل دوم) یاد کرده ایم.

و مطالب مربوط به ابیات

حوت و سرطان است جای مشتری و آن برکه هست

مشتری صفوی که در وی حوت و سرطان دیده اند
دیوان: ۹۳

من چو برجیس ز حوت آمده ام
سرطان مستفزی خواهم داشت
دیوان: ۸۴

را در میحت « شرف مشتری » (گفتار دوم، فصل هفتم) آورده ایم.

و ابیات

خور به سرطان مانده تا معجون سرطانی کند

زان که معلول است و صفرا از رخان انگبخته
دیوان: ۳۹۵

دست چون جوراش دادی کلک زر چون افتاب

گنج زر دادن به بعما برنتابد پیش از این

دیوان: ۲۳۸

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله را بد ز حوت از جنبش جوزای من

دیوان: ۲۲۴

چون کشد قوس جوزههر بینی
که ز جورای ازهر السازد

دیوان: ۱۲۵

۳-۴ جوزا و منسوب بودن خوی پاکیزه به آن:

مستحان احکامی در انتساب خلق و خوی ها به برج های فلک البروج، طبع و خوی پاکیزه را به برج جوزا منسوب کرده اند. در بیت زیر ظاهراً رابطه جان پاک با طبع چو جوزا از این مقوله است:

یشرو جان پاک طبع چو جوزای اوست

گر چه ز پس می رود طالع سرطان او

دیوان: ۳۴۵

۳-۵ جوزا جایگاه اوج خورشید است:

تا سده هفتم هجری قمری، اوج خورشید در جوزا بوده است و در گفتار دوم، فصل پنجم، میحت « اوج خورشید » به آن پرداخته ایم.

۳-۶ جایز نبودن فصد هنگامی که ماه در جوزاست:

در این باره در گفتار دوم، فصل دوم میحت اختیارات توضیح داده ایم.

۴- برج سرطان

برج سرطان چهارمین صورت از صورت های فلکی اسنایی است که به شکل خرچنگی میان برج جوزا و برج اسد واقع است. اخترشماران نه کوکب در صورت و چهار کوکب در خارج صورت برای آن رصد کرده اند. بعضی از مشخصه های صورت فلکی سرطان در اشعار خاقانی به شرح زیر است:

۱- برج سرطان تنها خانه قمر است (رک: خانه سیارات در گفتار دوم، فصل دوم).

تصویرهای توأم با افراق و غلو است. یکی از مهم ترین ابزارهای خاقانی برای اسداع
تصاویر و مضامین به منظور تعظیم و بزرگ داشت مدوح، خوار داشت شیر فلک بوده
است:

شیر فلک به گاو زمین رخت بر نهد
گر بر فلک نظر به معادا بر افتند
دیوان: ۱۳۸

آن نگویم کز دم شیر فلک وز آفتاب
پرچم و طاسش برای خنگ و اشقر ساختند
دیوان: ۱۱۴

رخه ز دست هیش ناخن شیر آسمان
ناخن دست همتش بحر عطای ایزدی
دیوان: ۴۴۴

شاه بر اسب پیل تن رخ فکند پلنگ را
شیر فلک چه سگ بود تاش پیاده نشمری
دیوان: ۴۲۲

شیر فلک از نهیب گرزت
چون گاو زمین جهان بینم
دیوان: ۲۷۱

من شنیدم کز نهیب تیر این شیر زمین
شیر گردون را افتنا با غیاب آمد ندان
دیوان: ۲۰

کمتر از داس سر سنبله بود
اسد چرخ به میزان اسد
دیوان: ۸۶۸

نکته دیگری که در باب برج اسد در شعر خاقانی شایسته توجه است طالع اسد
است. این طالع نخست به دلیل آن که اسد از برج های ثابت است مورد عنایت منجمان
احکامی است. دیگر آن که بنا به گفته خاقانی، او خود به طالع اسد به دنیا آمده است و

۱- خسک و خارهای دانه های خوشه گندم را « داس » گویند.

بیمار بوده جرم خور، سرطانش داده زور و فر
معجون سرطانی نگر داروی بیمار آسند

دیوان: ۳۹۰

ایام به نقصان و تسرا کوشش بیشی
خورشید به سرطان و ترا پوشش سنجاب

دیوان: ۵۷

را در ذیل عنوان « آفتاب در سرطان » (در گفتار دوم، فصل پنجم) توضیح داده ایم.

همچنین انتساب قسمتی از خراسان به سرطان را - که در بیت زیر به آن اشارتی شده
است - در گفتار اول، فصل ششم، منطقه البروج، « برج جوزا » به بحث گذاشته ایم.

مثنوی وار به جوزای دو رویم به وسال

چه کنم چون سوی سرطان شدیم نگذارند

دیوان: ۱۵۴

۵- برج اسد (شیر فلک، ضعیف)

برج اسد پنجمین صورت از صورت های فلکی استوایی است و به شکل شیری است که
سر و دو پای پیشین آن به سوی مغرب و دم آن به سوی مشرق است. اخترشماران
قدیم در این صورت فلکی بیست و هفت ستاره در صورت و هشت ستاره در خارج
صورت رصد کرده اند.

بعضی از دیگر مشخصه های برج اسد که در شعر خاقانی به آن ها اشاره شده

عبارتند از:

۱- برج اسد تنها خانه شمس است (رک: خانه سیارات در گفتار دوم، فصل پنجم).

۲- برج اسد از برج های آتشی است (رک: مثله های چهارگانه در همین فصل).

۳- برج اسد از برج های نر است (رک: نری و مادگی برج ها در همین فصل).

برج اسد در شعر خاقانی

خاقانی این صورت فلکی را با عنوان های « شیر »، « شیر آسمان »، « شیر چرخ »، « شیر
فلک »، « شیر گردون »، « شیر لیسان چرخ »، « اسد چرخ » و « ضعیف » یاد کرده است.
شیر - سلطان جنگل و مظهر دلیری و شجاعت - مناسب ترین واسطه برای خلق

توضیح دادیم:

چون ز گهر سخن رود در شرف و جلال و کین

چون اسد و انبر و خور ناری و نوری و نیری

دیوان: ۲۲۱

* * *

- دو نکته دیگر درباره برج اسد:

برج اسد و جذام:

گاهی تصویرسازی خاقانی از برج اسد مبتنی بر آگاهی‌های او از مسائل پزشکی زمان

خویش بوده است. او در بیت زیر:

از سر تیغت که ماه ازوست برص دار

بر تن شیر فلک جذام بر آمد

دیوان: ۱۴۶

* * *

از بیماری جذام شیر که آن را «دالالاسد» نیز گفته اند یاد کرده است. این سبنا در

کتاب «قانون در طب» جذام را بیماری شیر نامیده و چند وجه تسیمه برای آن ذکر

کرده است^۱.

شیر و آتش:

در کتاب هائی که درباره حیوانات تألیف شده است از چشم دوختن شیر به آتش از

ترس، سخن رفته است^۲ و خاقانی نیز با بهره جستن از این اعتقاد، تیغ معدوح را

آتش پنداشته که شیر فلک را به ترس و حیرت واداشته است:

از سر تیغت دل شیر فلک ترسد که شیر

دیدن آتش همانا برنشاید بیش ازین

دیوان: ۲۳۸

* * *

۶- برج سنبله (عذراء، خوشه)

برج سنبله ششمین صورت از صورت های فلکی منطقة البروج است که میان برج اسد و

۱- شیخ الرئیس ابوعلی سینا قانون در طب ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، سروش، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، کتاب الحيوان، به اهتمام عبدالاسلام محمد هارون، دارالاحیاء

التراث العربی بیروت، افست از چاپ مصر، ج ۴، ص ۴۸۵.

به کام و ناکام که گاه به طالع خویش نیز مراجعه کرده است. او از زبان خضر خطاب به

خود گفته است:

مثل عطار در چرا چون من نه منم

طالع اسد ترا و تو چون سرطان به منبری

دیوان: ۴۲۲

* * *

و در شکوه از بخت خود گفته است:

منم گاؤ دل تا شدم شیر طالع

که طالع کند با دل من نواعی

ازین شیر طالع بلرزم چو خوشه

که از شیر لرزد دل هر شجاعی

دیوان: ۴۲۹

* * *

ایام دمنه طبع و مرا طالع است اسد

من یای در گل از غم و حسرت چو شتر به

دیوان: ۹۲۰

* * *

و در برخی از ابیات دیگر، مسائل مربوط به احکام نجوم واسطه تصویرسازی بوده اند.

۱-۵- برج اسد خانه شمس است:

در گفتار دوم، فصل پنجم در میث «خانه خورشید»، همه ابیات مربوط به خانه

شمس را نقل کرده ایم.

۲-۵- برج اسد از برج های آتشی است:

در بخش «ملت آتشی» در این فصل گفتیم که برج اسد از برج های آتشی است و بیت

زیر را نیز به عنوان شاهد مثال ذکر کردیم:

از همه کشته فلک دانه خوشه خورد و بس

چون سوی برج خوشه رفت از سر برج آذری

دیوان: ۴۲۸

* * *

و گفتیم که مراد از «برج آذری» برج اسد است.

۳-۵- برج اسد از برج های نر است:

در میث نری و مادگی برج ها گفتیم که برج اسد از برج های نر است و بیت زیر را نیز

من گندم ز خُطه تبریز سوی ری
از خوشه سپهر خورم نان گندمین
دیوان: ۲۹۷

این مرغ عرشی از طلب دانه ای کند
آن دانه جز ز سنبله آسمان مخواه
دیوان: ۳۷۷

از نعل او مه را گله، بر چشم خورشید آله
گاه و جوش ز آن سنبله کاین سبز صحرا داشته
دیوان: ۳۸۷

او حتی از داس سر سنبله (خار و خشک دانه های گندم) نیز چشم نبوشیده، به ابداع
تصاویر دست یازیده است:

کمتر از داس سر سنبله بود
اسد چرخ به میزان اسد
دیوان: ۸۶۸

عقرب مه دزدشان چشم فلک رابه سحر
داس سر سنبله در بصر انداخته
دیوان: ۵۱۹

شکند سنبله به پای چنانک
داس در چشم اختر اندازد
دیوان: ۱۱۶

چشم برقاله بر آن خوشه که خرمن کرده شب
داس و گرد آن ز راه کهکشان انگیزه
دیوان: ۳۹۵

از همه کشته فلک دانه خوشه خورد و بس
چون سوی برج خوشه رفت از سر برج آذری
دیوان: ۳۲۸

از سر خوشه ناگهش داس شکست در گلو
کرد رگ گلویش را هر سر داس نشتری
دیوان: ۳۲۸

برج میزان واقع است. این صورت فلکی به صورت گنیزک یا زنی است با دو بال و دامن
فروخته که سرش در سمت جنوب دم شیر و پایش در نزدیک دو کفه برج میزان است.
اخترشماران قدیم در این صورت فلکی بیست و شش کوکب در صورت، و شش کوکب
در خارج صورت رصد کرده اند. برج سنبله با نام های عذرا و خوشه نیز معروف است. در
اساطیر ایرانی نیز با عنوان «خوشه» از آن یاد شده است.^۱

برج سنبله (خوشه) در شعر خاقانی:

با آن که برج سنبله جایگاه شرف و خانه و ویال و هیوط برخی از اختران است، خاقانی
از خطوط ستارگان در آن سخن نگفته است. تنها اشارت هایی پوشیده به مدلولات
سنبله کرده است و از سخا و بسپاردانی و حکیمی و صاحب اندیشه بودن - که از
منویات سنبله است - در ابداع مضامین بهره برده است:

هبت از سخاش عبد جهان و اختران دهند

از خوشه سپهر زکات بسر سخاش^۲

دیوان: ۲۳۱

در همه دور فلک نان دو و خوشه یکی است

داده کف و کلک تو خوشه عطا، نان سلم

دیوان: ۲۶۳

در روزگار خاقانی به ویژه در آذربایجان کشت گندم و برداختن به کشاورزی
بخشی از ساختار زندگی مردم را به خود اختصاص می داده است و خاقانی محق بوده
است که در اشعارش به گندم و خوشه آن و عطای آن بیش از حد توجه کند و اغلب
مضامین مربوط به برج سنبله را به گندم اختصاص دهد و در مضامین اغراق آمیز خود
بگوید:

دانه از خوشه فلک خوردی که به پرواز رسته ای زنهارا

دیوان: ۲۰۱

۱ - مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۳.

۲ - اشاره به واجب شرعی زکات نیز به گونه ای آشکار مطرح است.

- ۱- برج میزان از برج های بادی در منلته هوایی است (رک: منلته های چهارگانه در همین فصل).
- ۲- اول برج میزان نقطه اعتدال خربنی و آغاز فصل خزان است (رک: اعتدالین در گفتار دوم، فصل پنجم).
- ۳- برج میزان خانه سیاره زهره است (رک: خانه های سیارات در گفتار دوم، فصل دوم).
- ۴- چهره های زرد و معلول به برج میزان منسوبند^۱.

برج میزان در شعر خاقانی

تصویرهایی که خاقانی از برج میزان به دست داده است غالباً بر پایه توجه به شکل ظاهری ترازو و کاربرد آن در زندگی روزمره - بویژه به دست صرافان - است. افرون بر این، بعضی مقولات نجومی و احکام نجومی نیز در ابداع مضامین گونه گون بی تأثیر نبوده اند:

باز چو زرّ خالص سخت ترازوی فلک

تا حلی خزان کند صنعت باد آذری

... مگر به همه ترازوی زرّ خلاص در خورد

خور به ترازوی فلک هست چو زر به در خوری

ور نه ترازوی فلک زرگر قلب کنار شد

نقد عراق چون کند زرّ خلاص جعفری؟!

دیوان: ۴۲۹

* * *

یعنی: چون آفتاب به برج میزان رسید، همان گونه که صرافان عیار مسکوکات را می سنجند سوه بودن خورشید نیز در میزان سخته شد تا باد خزانگی از تأثیر آفتاب مهرماهی رنگ برگ های درختان را زرد و زرّین سازد. زرّ خالص خورشید برای چنین کاری در خور و شایسته است، اما ترازوی فلک چون زرگر قلب کاری عمل کرد و اگر چنین نبود چگونه از زرّ خالص آفتاب، سکه مغشوش خورشید رنگ پریده به وجود آورد؟

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئال صناعة التجهیم، ص ۳۲۷.

برخی تصاویر دیگر از برج سنبله در شعر خاقانی، از حرکت خورشید در دایره البروج و در آمدن به برج سنبله و با بیرون رفتن از آن ساخته شده است، که در گفتار دوم، فصل پنجم، بحث « آفتاب در سنبله و میزان » از آن ها یاد کرده ایم.

در بیت زیر نیز معنی را به سنبله تشبیه کرده و تصویر ساخته است:

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من

دیوان: ۲۲۴

رعایت تناسب های ظریف زیر در بیت شایسته توجه است:

۱- جوزا و سنبله هر دو خانه عطارد هستند.

۲- شرف عطارد در درجه پانزدهم برج سنبله است.

۳- جوزا بر دو دست دلالت دارد^۱.

۴- حوت در شبکه تداعی های مربوط به « هیوط و وبال عطارد »، با سنبله که خانه شرف عطارد است به گونه ای مرتبط می شود.

۵- تشبیه مفروق در مصراع اول موجب ایجاد تشبیه مضمر در مصراع بعدی است.

۶- مراعات نظیر میان دست و کلک و معنی و جوزا و حوت و سنبله، از دیگر تناسب های اجزای بیت است.

۷- برج میزان (ترازو)

برج میزان هفتمین صورت از صورت های فلکی منلته البروج است که میان برج سنبله و برج عقرب واقع است و به شکل ترازویی تصوّر شده که دو کفه آن نزدیک دو پای سنبله است. اخترشماران قدیم برای این صورت فلکی هشت کوکب در صورت، و نه کوکب در خارج صورت رصد کرده اند. برج میزان با نام فارسی « ترازو » نیز معروف است.

مشخصه های دیگر برج میزان که در مضامین اشعار خاقانی دیده می شود عبارتند از:

عبارتند از:

۱- رجوع کنید به: « دست ها و بازوان از منسوبات جوزاست » همین کتاب، « برج جوزا ».



تصویر زیر نیز در کاربرد ترازو است:
گویی بهای سادات عیدی است آفتاب

زان رفت در ترازو و سخند چون زرش

دیوان: ۲۲۳

* * *

۱-۷- میزان خانه زهره است:

برج میزان یکی از دو خانه زهره است.

زنی باشد نه مردی کز دو عالم خانه ای سازد

که ناهید است بی کیوان که باشد خانه میزانش

دیوان: ۲۱۲

* * *

توضیح لازم درباره این بیت، در توضیحات مربوط به خانه زهره داده شده است.

۲-۷- قران سیارات در سال ۵۸۲ هـ ق در برج میزان:

درباره این نکته در همین فصل مشروحاً سخن گفته ایم.

۳-۷- میزان آغاز اعتدال خرفی است:

گفتیم که خورشید در گردش سالانه خود در فلک البروج، از دو نقطه تقاطع دایره البروج با معدل النهار عبور می کند. رسیدن آفتاب به آغاز برج حمل، رسیدن آن به نقطه اعتدال ربیعی است و پیوستن خورشید به برج میزان، آغاز اعتدال خرفی است. و به هنگام عبور خورشید از این دو نقطه، شب و روز با هم برابر می شود. بیت زیر را نیز به عنوان یکی از شواهد مثال یاد کردیم:

چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسد راست برابر بداشت پلسه لیل و نهار

دیوان: ۱۸۳

* * *

مطالب و نکات دیگری نیز در گفتار دوم، فصل پنجم، بحث «آفتاب در میزان» مطرح شده است.



۸- برج عقرب (کژدم یا کژدم فلک)

برج عقرب هشتمین صورت از صورت های فلکی دوازده گانه منطقه البروج است و میان برج میزان و برج قوس واقع است. اخترشماران قدیم در این صورت فلکی بیست و یک

کوکب در صورت، و سه کوکب در خارج آن رصد کرده اند. مشخصه مهمی که در شعر خاقانی در باب این برج دیده می شود محظوظ بودن سفر به هنگامی است که ماه در عقرب باشد.

با خط نو دمسدش بگریزم از غم او

تا نگه سفر نشاید چون مه در عقرب آید

دیوان: ۶۱۵

* * *

این بیت در گفتار دوم، بحث «اختیارات» مطرح شده است.

تصویرهای دیگر از برج عقرب در شعر خاقانی:

خاقانی در بینی به جایگاه عقرب در آسمان اشاره کرده و بدان وسیله تأکید بیشتری بر جاستانی فلک کرده است:

جرج بیجان تن چو مار جاستان و آنکه قضا

کژدمی از پشت مار جان ستان انگبخته

دیوان: ۳۹۵

* * *

منظور از مار صورت فلکی «حیّه» است که در نزدیکی دو برج عقرب و قوس قرار دارد. در دو بیت زیر نیز از طالع عقرب به عنوان طالع تسریز و ری به هنگام تحدید

بنای آن دو شهر یاد کرده است که هر دو بیت در بحث طالع مورد بحث واقع شده اند:

عقرب از طالع تسریز و ری است نه ر عقرب ضرری خواهم داشت

دیوان: ۸۴

* * *

عقرب نهند طالع ری من ندانم آن دائم که عقرب تن من شد لقای ری

دیوان: ۴۴۴

* * *

در باقی مائده تصویرها، عقرب در خدمت اقراق ها و غلوه های شاعرانه است:

بند دَم کژدم فلک را زان لیسزه مارسان گشاید

دیوان: ۵۱۱

* * *

کوس مانند به کمان فلک اما عجب آنک
زو صریر قلم تیر به جورا شنوند
دیوان: ۱۰۱ * * *

کوس چون صومعه پیر ششم چرخ آیزو
بارگ شش دانه تسبیح ثریا شنوند
دیوان: ۱۰۹ * * *

۱۰- برج جدی

برج جدی دهمین صورت از صورت های فلکی منطقه البروج است که میان برج قوس و
برج دلو واقع است. نیمه پیشین این صورت فلکی مانند بزغاله ای است که دارای سر و
شاخ و دست و پر و سینه است و نیمه پسین آن شباهت گونه ای به دنباله ماهی دارد.
اخترشماران قدیم در این صورت فلکی بیست و هشت کوکب رصد کرده اند که
همگی در نفس صورت واقع اند.

برج جدی در شعر خاقانی

مضامینی که خاقانی از برج جدی ابداع کرده است به تعداد انگشتان دست
نمی رسد و بعضی از آن ها نشان از اغراق های شاعرانه یا تناسب های لفظی دارند:
بخت بر کوس فلک بستی پیوست
از تن جسدی به فرمان اسد
دیوان: ۸۶۸ * * *

و ز بسره نسا گاو و بزغاله فلک
گوشتی ساز و به مولایی فرست
دیوان: ۸۷۲ * * *

و تنها در دو مورد به انقلاب شتوی و وبال خورشید اشارت گونه ای دارد:
گر شب گزار داد به بزغاله روز را
تا هر چه داشت قاعده عذرا بر افکند
شب را ز گوسفند نهد دنبه آفتاب
تا کاهش دقتش به مکافا بر افکند
دیوان: ۱۳۶ * * *

خاقانی شاعری است ژرف نگر، با ذهنی چون دریای موج تلاطم معانی در
مضمون های شعری او به شکل خوشه ای یا شبکه ای متجلی است. با توجه به این
خصوصیات، در ساختن مضمون فوق به موارد زیر توجه داشته است:

زان رمح مارسا ز دم کژدم فلک
بیرون کشد، گره به زبانا^۱ بر افکند
دیوان: ۱۳۷ * * *

۹- برج قوس (کمان)

برج قوس نهمین صورت از صورت های فلکی منطقه البروج است که بین برج عقرب و
برج جدی قرار دارد. این صورت فلکی در پندار قدما به شکل نیم اسبی بوده است که
سر و گردن نداشته و به جای آن، نیم تنه تیراندازی است با کمانی و تیری که در زه
کمان گذاشته و آن را به سوی هدف کشیده است.

اخترشماران قدیم در این صورت فلکی بیست و هشت کوکب در صورت رصد
کرده اند. مشخصه های احکام نجومی برج قوس که در مضامین شعری خاقانی تأثیر
گذاشته است عبارتند از:

۹-۱- برج قوس یکی از دو خانه مشتری است (رک: گفتار دوم، فصل دوم، « خانه
سیارات »).

۹-۲- برج قوس یکی از دو جایگاه وبال عطارد است (رک: گفتار دوم، فصل سوم، « وبال
سیارات »).

ایاتی که شاعر در آن ها از برج قوس سخن گفته و تصویر ابداع کرده است در
دو محث « وبال عطارد » و « خانه مشتری » مورد بحث و بررسی قرار گرفته اند:

ز امتحان طبع میریم زاد بر چرخ دوم

تیر عیسی نطق را در خرکمان آورده ام

دیوان: ۲۵۸ * * *

مشتری را ماهی صید و کمانی زیر دست

آفت تیر از کمان ترکمان انگبخته

دیوان: ۳۹۵ * * *

۱- درباره « زبانا » در بخش سوم، « ستارگان مشهور در برج های منطقه البروج » سخن
گفته ایم.

- ۱- بیت تداعی کننده انقلاب شتوی است؛ که با ورود خورشید به برج جدی اتفاق می افتد و آن را شب یلدا نیز می خوانند.
- ۲- یلدا بلندترین شب سال است و در معتقدات قدما و منجمان احکام نجومی، شی بر منحس و سخت بدشگون است و به همین ملاحظه است که شب در چنین موقعیتی یا روز نرد پخته است تا از او عذرا ببرد.
- ۳- «عذرا» و «قاعده» در حوزه معنای لغوی، که یکی به معنای دوشیره و دومی به معنای زنی است مستحاضه که از عادات ماهانه باز مانده باشد، تداعی کننده ایهام تضاد است.
- ۴- «قاعده» و «عذرا» از منظری دیگر از اصطلاحات بازی نرد هستند، به نظر شاعر روز باید عذرا بیازد که از مرسوم گروی قمار بسیار بیشتر است.
- ۵- «عذرا» از اصطلاحات بازی نرد است. در فرهنگ ها آمده است که اگر حریف بازده ندب پیاپی برنده شود عذرا برده است و این که شب، روز را به شب یلدا راه داده است برای عذرا بزدن در قمار است.
- ۶- ابداع شرط با لفظ «اگر»، خواننده را منتظر جزای شرط نگه می دارد و جزای شرط در این مضمون، تلافی روز است که در بیت بعدی مطرح است و این امر با ورود خورشید به نقطه اعتدال ربیعی انجام می یابد. آفتاب، شب را قریب می دهد و روز را به برج حمل می کشاند - که آغاز افزونی ساعات روز بر شب است - تا آزاری را که پیش از این در برج جدی (ماه دی) از شب دیده است تلافی کند.
- ۷- «دنبه نهادن» اشاره ای به تله گذاری صیادان و نهادن دنبه در دام هاست.
- ۸- شاعر برای نشان دادن کاسته شدن ساعات شب، بیماری دق را انتخاب کرده است، زیرا مبتلایان به این بیماری، به مرور ایام لاعصر می شوند و از وزن آنان کاسته می شود.
- ۹- اشاره به برج حمل می تواند تداعی کننده اعتدال ربیعی باشد و اشاره به شب یلدا می تواند انقلاب شتوی را به یاد بیاورد.

۱۱- برج دلو (ساکب الماه یا ریزنده آب)

برج دلو یازدهمین صورت فلکی از صورت های منطقه البروج است که میان برج جدی و

برج حوت واقع است. این صورت فلکی به شکل مردی بر پای ایستاده تصور شده، در حالی که هر دو دست خود را باز کرده است، در یک دست کوزه ای دارد که آن را نگهشانی رگه داشته تا آتش بریزد و جریان آب تا زیر پاهای او امتداد یافته است. اخترشناسان این صورت فلکی را «ساکب الماه» (ریزنده آب) خوانده اند و در نزد عامه به «دلو» مشهور است. اخترشماران قدیم برای این صورت فلکی چهل و دو کوکب در صورت و سه کوکب در بیرون صورت رصد کرده اند.

برخی از مشخصه های برج دلو که مورد توجه خاقانی بوده به قرار زیر است:

- ۱- برج دلو، برج وبال آفتاب است و آفتاب در ضمن گردش خود در دایره البروج در دی ماه به برج دلو می رسد.
- ۲- برج دلو یکی از دو خانه زحل است.
- ۳- منازل بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم ماه در برج دلو واقع است (این موارد را در ذیل عنوان «منازل ماه» در فصل دوم از گفتار دوم مطرح کرده ایم).

برج دلو در شعر خاقانی

بیشترین کاربرد برج دلو در اشعار خاقانی مضمونی است که در آن آفتاب در اواخر زمستان به دلو می رسد و عزم برج حوت و برنج حمل می کند و منزده آور قنرا رسیدن بهار و نوروز ایرانیان است.

خاقانی از این حرکت آفتاب با بهره گرفتن از داستان حضرت یوسف و حضرت یونس - که اولی گرفتار جاه^۱ بوده و دومی محبوس کام حوت - به تشبیه و کنایه تصاویری ابداع کرده است:

یوسف رسته ز دلو ماند چو یونس به حوت

صبحدم از هیبتش حوت بیفکند سب

دیوان، ۲۵۷

* * *

۱- حضرت یوسف به وسیله دلو سقای یک فائله از چاه نجات یافت (قرآن مجید، سوره یوسف، آیه ۱۹) و غالباً در اشعار خاقانی، دلو محاراً به جای چاه بکار رفته است.

از دلو یوسفی بجهند آفتاب و چشم

بر حوت یونسی به تماشا بر افکند

دیوان: ۱۳۶ * * *

چون یوسف از دلو آمده، در حوت چون یونسی شده

از حوت دندان بسته، بر خاک غبرا ریخته

دیوان: ۳۷۹ * * *

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم فرین

در دلو رفته پیش از این تلخاب دریا ریخته

دیوان: ۳۷۹ * * *

در دلو نورافشان شده، زانجا به ماهی دان شده

ماهی ازو بریان شده، یک ماهه نعمتا داشته

دیوان: ۳۸۴ * * *

چون یوسف سپهر چهارم ز چاه دی

آمد به دلو در طلب تخت مشتری

دیوان: ۹۲۵ * * *

در شعر خاقانی کاربرد دلو افزون بر اشاره به داستان پیامبران، گه گاه نیز به زندگی ساده روستایی که در آن از ریسمان و دلو برای بیرون آوردن آب از چاه استفاده می کنند اشاره می شود و همراه آن برخی از احکام نجومی در تصویرسازی مورد نظر است (و ما در فصل پنجم از گفتار دوم به همه ابیات مربوط به آن اشاره کردیم).

پنجه زاری بر فلک بی آب و کیوان بهر آب

دلو را از پنجه زارش ریسمان انگبخته

دیوان: ۳۹۵ * * *

کاربرد «کیوان» در این بیت بی گمان متأثر از این حکم نجومی است که دلو یکی از دو خانه زحل است.

بل کافتاب چرخ رسن تاب از آن شده است

تا همه به دلو چرخ کشد آب اخترش

دیوان: ۲۱۹ * * *

زرین رسن ها یافته، در دلو از آن بشناخته

ره سوی دریا یافته، آبش به صحرا ریخته

دیوان: ۳۷۹ * * *

شاعر در ابیات بالا اشاراتی به وبال آفتاب داشته است. در بیت زیر نیز به صراحت از آن سخن گفته است:

آفتاب از وبال جست آخر یوسف از چاه دلو رسن آخر

دیوان: ۴۵۸ * * *

۱۲- برج حوت (ماهی)

برج حوت دوازدهمین صورت فلکی از منطقه البروج است. طلایه دار بهار و پیام آور نوروز است و در میان برج دلو و برج حمل واقع است. این صورت فلکی به شکل دو ماهی تصور شده که دشمنان با رشته ای آویزان و بلند به هم اتصال پیدا کرده است. اخترشماران قدیم در این صورت فلکی سی و چهار ستاره در صورت، و چهار ستاره در خارج آن رصد کرده اند.

مشخصه های دیگر که خاقانی بر پایه آن ها تصویر ساخته است عبارتند از:

۱-۱۲-۱- برج حوت یکی از دو خانه مشتری است.

۲-۱۲-۲- برج حوت یکی از دو جایگاه وبال عطارد است.

۳-۱۲-۳- رقم برج حوت در تقویم ها «یا» است (و ما در همین فصل از آن سخن گفته ایم):

از حرف صولجان فش زیرش دو گوی ساکن

آمد چو صفر مفلس و در صفر شد توانگر

دیوان: ۱۹۱ * * *

۴-۱۲-۴- نیستان از مدلولات برج حوت است.

برج حوت در شعر خاقانی

بیشترین تصاویر برج حوت در شعر خاقانی، به حرکت خورشید در دایره البروج و رسیدن به آخر آن مربوط است. خاقانی در این تصاویر گاهی از ماهی بریان چرخ خوانی گسترده آفریده است:

یوسف رسته ز دلو ماند چو یونس به حوت
صبحدم از هیبتش حوت بیفتد ناب

دیوان: ۴۷

* * *

از دلیو یوسفی بجهت آفتاب و چشم
بر حوت یونسی به تماشا برافکند

دیوان: ۱۳۶

* * *

چون یوسف از دلو آمده، در حوت چون یونس شده
از حوت دندان بسته، بر خاک غیرا ریخته

دیوان: ۳۷۹

* * *

خورشید نو تأثیر بین، حوتش بهین توفیر بین
جمشید ماهی گیر بین، نو ملک زیبا داشته

دیوان: ۳۸۴

* * *

یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکسون

چون موسی از شبانی هشتش بره مخّر

دیوان: ۱۹۱

* * *

و در مواردی نیز با توجه به حرکت خورشید به توالی بروج، به ابتکار مضامین پرداخته
است:

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب
چشمه بر ماهی روان کرد آفتاب

دیوان: ۴۹۳

* * *

عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد

همچون بره برآمد پوشیده صوف اسفّر

دیوان: ۱۹۲

* * *

گاهی نیز برج حوت دست مایه ساختن تصویرهای توأم با اغراق و غلو برای مدح ممدوح
بوده است:

وقت را از ماهی پرسیان چرخ
روز نو را میهمان کرد آفتاب

دیوان: ۴۹۴

* * *

سال نو است و قرص خور خوانچه ماهی افکند

وز بره خوان نو نهد بهر نوای زندگی

دیوان: ۴۶۰

* * *

خورشید گویی از نو سالار خوان او شد
کو را ز ماهی اکنون بریان تازه بینی

دیوان: ۴۳۳

* * *

در دلو نورافشان شده، ز آنجا به ماهی دان شده

ماهی ازو بریان شده، یک ماهه نعمه داشته

دیوان: ۳۸۴

* * *

ناب زربین به ماهی آمد باز

نمک خوش چه در خور افشاند است

دیوان: ۸۱

* * *

و زمانی به داستان حضرت یونس و حضرت سلیمان اشاره کرده است که
تختین در کام حوت رفت و دومی هنگامی که اهرمن بر نگین او دست یافت مجبور به
ترک تخت سلطنت گردید و ماهی گیری پیشه کرد:

ماهی نهنگ وار به حلقش فرو برد
چون یونسی دوباره به صحرا برافکند

دیوان: ۱۳۶

* * *

ماهی و قرص خور به هم حوت است و یونس در شکم

ماهی همه گنج درم خور زر گونا داشته

دیوان: ۳۸۴

* * *

ماهی چو صدف گرش فرو خورد
چون یونسی از دهلان برافکند

دیوان: ۵۰۹

* * *

عیسی کده خمرگاه او وز دلیو یوسف چاه او

از حوت یونسی گاه او برسان نو پرداخته

دیوان: ۳۸۷

* * *

بر این بحر حور چنان شد نظاره در این حوض حوت فلک شد منور

دیوان: ۸۸۲ * * *

اینک به بقای شه خورشید به ماهی شد زو هر درم ماهی دینار همی پوشد

دیوان: ۵۰۰ * * *

تیرش زحل بسوزد گز کام حوت گردون

بر قبضة کمانش دندان تاراه بینی

دیوان: ۴۳۳ * * *

شاهی که بهر کوهه زین جنبشش ماهی چرخ تحفه به دندان تازه کرد

دیوان: ۷۷۵ * * *

نیزه چون مارش از بر چرخ ساید پیش او

ماهی گردون به دندان مزد دندان آورد

دیوان: ۷۷۱ * * *

ماهسی چرخ بکند دندان از نهنگ زبانونز تیغش!

دیوان: ۴۸۷ * * *

از شعب هر پلنگ شیر قضا بسته دم

وز فرع هر نهنگ حوت فلک ریخت ناب!

دیوان: ۴۴ * * *

در فن احکام نجوم، برج حوت یکی از دو خانه مشتری و نیز یکی از دو جایگاه

و وبال عطارد است. این امر به علاوه بعضی مدلولات برج حوت، از عوامل مهم کاربرد این

برج در اشعار خاقانی است. ابیات زیر را در فصل سوم و پنجم و هشتم از گفتار دوم یاد

کرده ایم:

مشتری را ماهی صید و کمانی زیر دست

آفت تیر از کمان تیر کمان انگبخته

دیوان: ۳۹۵ * * *

۱- مراد از پلنگ و نهنگ در بیت بالا اصحاب غزوه بدر است.

چون یوسف سپهر چهارم ز چاه دی

آمد به دلو در طلب تخت مشتری

دیوان: ۹۲۵ * * *

موکب شاه اختران رفت به کاخ مشتری

شش مه داده ده نهش قصر دوازده دری

دیوان: ۴۲۲ * * *

حوت و سرطان است جای مشتری و آن برکه هست

مشتری صفوی که در وی حوت و سرطان دیده اند

دیوان: ۹۳ * * *

من چو برجیس ز حوت آمده ام سرطان مستقری خواهم داشت

دیوان: ۸۴ * * *

گفتیم که رقم برج حوت «با» است و بیشی را که آن رقم با تعبیر «حرف

صولجان فش زبرش دو گوی ساکن» آمده است در ابتدای توضیحات مربوط به برج

حوت یاد کرده ایم.

در منسوبیات برج ها نیستان ها را به برج حوت نسبت داده اند و ظاهراً وجه شبهه

تشبیه کلک به حوت در بیت زیر برخاسته از دلالت برج حوت بر نیستان است:

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من

دیوان: ۳۲۴ * * *

این گونه تصرفات در شعر خاقانی کم نیست و در تشبیه دست به جوزا نیز دیده

می شود.

۱- مراد از «تخت مشتری» و «کاخ مشتری» برج حوت (یکی از دو خانه مشتری) است.

د) ستارگان مشهور در برج های منطقه البروج

بخش اعظم ستارگان مشهور منطقه البروج را منازل قمر تشکیل می دهد. در فصل دوم از گفتار دوم در ذیل عنوان « منازل قمر » در باب این ستارگان بحث کرده ایم و درباره منزل از منازل بیست و هشت گانه قمر را - که خاقانی آن ها را دست مایه ساختن تصاویر اشعار خود قرار داده است - با توضیح چند و چون ستارگان و با ذکر شواهد امثال یاد کرده ایم. در شعر خاقانی درباره ستارگان ثریا بیش از سایر منازل سخن رفته است. ما سی بیت از ابیات مربوط به این امر را در آنجا نقل کرده ایم و اکنون تنها به ذکر نام این منازل بسنده می کنیم:

- ۱- شرطان: منزل اول قمر؛ دو ستاره در برج حمل است.
- ۲- ثریا (پروین یا پرن): منزل سوم قمر؛ مجموعه شش ستاره در برج ثور است.
- ۳- جیهه: منزل دهم قمر؛ چهار ستاره در بال اسد است.
- ۴- صرغه: منزل دوازدهم قمر؛ دومین ستاره نوری در دم اسد است.
- ۵- عوا: منزل سیزدهم قمر؛ پنج ستاره در برج سنبله است.
- ۶- سماک اعزل: منزل چهاردهم قمر؛ ستاره قدر اول برج سنبله است.
- ۷- زیانا: منزل شانزدهم قمر؛ دو ستاره دو کفه برج میزان است.
- ۸- شوله: منزل نوزدهم قمر؛ دو ستاره در نیش برج عقرب است.
- ۹- نغایم (نعام وارد و نعام صادر): منزل بیستم قمر؛ مجموعه هشت یا نه ستاره در برج قوس است.
- ۱۰- سعد ذابح: منزل بیست و دوم قمر؛ دو ستاره در شاخ برج جدی است.
- ۱۱- سعد السعد: منزل بیست و چهارم قمر؛ یک ستاره در برج جدی و دو ستاره در برج دلو را در بر می گیرد.

سایر ستارگان مشهور در منطقه البروج

۱- قلب الاسد

ستاره روشن و قدر اول صورت فلکی برج اسد را - که در محل قلب این صورت واقعی است - « قلب الاسد » گویند و چون آفتاب در طی مدار خود در مراد ماه به برج اسد می رسد قلب الاسد را به گرمای شدید وسط تابستان نیز اطلاق کرده اند. خاقانی از قلب الاسد مضمون زیر را ابداع کرده است:

گرگاهسی کافاناب استاده در قلب الاسد

سنگ و ریگ تعلیه^۱ بید و ریحان دیده اسد

دیوان: ۹۲ * * *

این بیت از قصیده ای است که خاقانی در حج دوم خود - که در سال ۵۶۹ هجری قمری و در فصل تابستان گزارده شده - سروده است. مطابق تقویم تطبیقی، ایام مناسک حج در این سال در دهه سوم تیرماه بوده است و با یک محاسبه ساده می توان گفت که خاقانی در اوایل دهه دوم تیرماه در منزل تعلیه بوده است. و مراد او از قلب الاسد، گرمای شدید تیرماه است و انبهای نیز به ستاره قدر اول برج اسد دارد.

قلب عقرب

قلب العقرب ستاره سرخ روشنی است در صورت فلکی عقرب، که تقریباً در منتهی الیه تن آن نزدیک به نخستین بند دم عقرب قرار دارد. شاعر در بیت زیر در وصف مرکب ممدوح، ستاره سرخ قلب عقرب را به گرد مرکب او تشبیه کرده است:

جوزا لگام مرکبش، وز گرد قلب عقربش

روی آفتاب و تن شیش، دم جوزهرسان بینمش

دیوان: ۴۵۶

۱- درباره تعلیه رجوع شود به مقاله نویسنده این سطور تحت عنوان « خاقانی در راه کعبه » مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. شماره دوم سال بیست و هفتم تابستان ۱۳۷۴، ص ۳۳۵.

صورت های فلکی جنوبی در شعر خاقانی

صورت فلکی جبار (جوزا)

روشن ترین قسمت آسمان در زمستان در سمت مشرق، به ستارگان پرفروغ صورت فلکی جبار تعلق دارد که متقدمان آن را به صورت مردی تصور می کرده اند که عصایی در دست و شمشیری بر میان و حمایل بر کمر دارد (و حمایل او را منطقة الجوزا می خوانده اند).

لغت شناسان گفته اند جوزا در لغت به گوسفند سیاهی اطلاق می شود که قسمت میانی تنش از بالا تا پایین سفید باشد، و چون جایگاه صورت فلکی جبار روشن ترین قسمت آسمان است، آن را جوزا گفته اند.^۱ صورت فلکی دو پیکر را نیز به سبب مجاورت آن با صورت فلکی جبار مجازاً جوزا نام نهاده اند.^۲ باید توجه داشت که شاعران گاهی به تسامح صفات دو پیکر را به صورت فلکی جبار، و زمانی نشانه های صورت فلکی جبار را به دو پیکر نسبت داده اند. صورت فلکی جبار با داشتن حمایل بر کمر متمایز و ممتاز است و خاقانی در غلوی شاعرانه گفته است:

جوزا کمر کلاه او بپایی گردون گره قیای او بینی

دیوان، ۶۹۱

* * *

اما این بیت خاقانی خالی از تسامحی نیست:

هر سال بدان آید خورشید به جوزا در

تا با کمر از پشت گویند غلام است آن

دیوان، ۶۲۵

* * *

علی الاصول صفت «ازهر» باید صفت صورت فلکی جبار باشد، چه در میان کواکب صورت فلکی دو پیکر تنها دو ستاره رأس دو پیکر از قدر دوم است و بقیه کم فروغ تر از آن دو هستند؛ اما در صورت فلکی جبار، ستارگان مشهور به «ابط الجوزا» و «رجل الجوزا» از ستارگان قدر اول، و ستارگان «منطقه الجوزا» و ستاره «دوش چپ» از قدر دوم اند و همین ستارگان، صورت فلکی جبار را به شکل پیر فروغ ترین صورت

۱- ابن منظور افریقی، لسان العرب ذیل ماده «ج و ز»

۲- ملامظفر گنابادی، شرح بیست باب ملامظفر، باب سوم، بی صفحه کتاب

فصل هفتم: صورت های فلکی جنوبی

مطابق تصویب نامه و قطع نامه کنگره بین المللی اخترشناسی در سال ۱۹۲۲ میلادی، برای قسمت جنوبی آسمان چهل و هفت صورت فلکی پذیرفته شده است. اما اخترشناسان قدیم برای نیمه جنوبی کره آسمان پانزده صورت فلکی در نظر گرفته اند. این صورت ها به شرحی که بطلمیوس نقل کرده است و دیگران نیز از وی پیروی کرده اند عبارتند از:

۱- صورت فلکی قیطس، که آن را مأخوذ از زبان یونانی به معنی نهنگ (نوعی جانور دریایی) دانسته اند.

۲- صورت فلکی جبار (جوزا)

۳- صورت فلکی نههر

۴- صورت فلکی آرتب یا خرگوش

۵- صورت فلکی کلب اکبر

۶- صورت فلکی کلب اصغر

۷- صورت فلکی سفینه

۸- صورت فلکی شجاع که به نوعی مار اطلاق می شده است.

۹- صورت فلکی باطلیه

۱۰- صورت فلکی غراب

۱۱ و ۱۲- صورت فلکی قنطورس و سبع

۱۳- صورت فلکی مجمره

۱۴- صورت فلکی اکیلیل جنوبی

۱۵- صورت فلکی حوت جنوبی

ستاره « کاروان کش » نیز شهرت یافته است، و گونه در اواخر زمستان و اوایل بهار ستاره روشن شب است که در مشرق دیده می شود.

شعرای یمانی در شعر خاقانی

خاقانی گاهی شعرای یمانی را در کفۀ ترازوی صبح همچون دیناری سخته و گفته است: صبح است ترازویی کز بهر بهای می در کفۀ شاهنش دینار نمود آنک دیوان: ۴۹۸

و زمانی چون دیگران آن را ستاره صبح خوانده است: چون زاله و صبا و شاهنگ همچنین

معزول روز بیاش و عمل ران صبح گاه دیوان: ۳۷۵

لوح پیشانیش را از خط نور

چون ستاره صبح رخشا دیده ام دیوان: ۳۷۴

و در بیتی ستاره شعری را به کاسه درپوزه و کاسه گدایی غریبان تشبیه کرده است:

شعری به شب چو کاسه یوزی نمایدم

اعنی سگی است حلقه به گوش در سخاش دیوان: ۳۳۱

شاعر ظاهراً در مانند کردن شعری به سگ، به این امر که برخی شعرای یمانی را سگ جتار یا کلب الجتار می گفته اند، توجه داشته است.

در مواردی نیز شعری در خدمت مضامین اغراق آمیز در مدح مدحود است:

علی رغم خورشید دست ضمیرت حلی بر جبین شاهنگ بسته دیوان: ۹۱۷

محتمل مرقند تو فرقدین متصل مسند تو شعریان دیوان: ۳۴۴

و از آوردن چنین غلو و اغراقی در رثا نیز ابا نداشته است:

فلکی نمایان ساخته اند.

اما در شعر خاقانی گاهی چنین اطلاقی را نمی توان تأیید کرد، مثلاً در بیت زیر:

چون کشد قوس جوزهرو بینی که ر جوزای ازهرر اسندارد دیوان: ۱۲۵

مراد از « جوزای ازهر » دست مدحود است و دست از مدلولات دو پیکر است، اما در بیت زیر می توان گفت مراد از جوزای ازهر، صورت فلکی جبار است.

مرکیان شاه را چون جوزهرو بر بسته دم

گفتی از جوزهرو جوزای ازهر ساختند دیوان: ۱۱۵

ستارگان مشهور در صورت های فلکی جنوبی در شعر خاقانی

۱- شعری (شعریان، شعرای یمانی، شعرای شامی، شاهنگ، و ستاره صبح) شعری نام دو ستاره درخشان پهنه آسمان است که یکی را « شعرای یمانی » (واقع در صورت فلکی کلب اکبر)، و دیگری را « شعرای شامی » (واقع در صورت فلکی کلب اصغر) گویند.

هر دو ستاره را با هم « شعریان » نیز گفته اند. خاقانی نیز از این دو ستاره گاهی با لفظ شعریان یاد کرده است.

شعرای یمانی

شعرای یمانی درخشان ترین کوکب آسمان است که در دهان صورت فلکی کلب اکبر قرار دارد. و در پشت نیز صورت فلکی جبار می درخشد. گاهی آن را سگ جتار نیز گفته اند و به سبب آن که این ستاره در نیمه یمن غروب می کند آن را شعرای یمانی گفته اند. این ستاره روشن به ستاره شاهنگ و ستاره کاروان کش و ستاره صبح نیز شهرت دارد. در تسمیه این ستاره روشن به شاهنگ، گفته اند ستاره ای است که پیش از سپیده دم طلوع می کند. بر این گفته باید افزود که این ستاره در اواخر تابستان به هنگام صبح طلوع می کند و در قدیم برخی کاروانیان به گمان آن که سپیده دمیده است راه می افتادند و در راه گرفتار دردن گردنه گیر می شدند. به همین سبب به

شعریان از اوج رفعت در حضيض خاک شد

جرخ بایستی که بر شام و یمن بگریستی

دیوان: ۴۴۱

شاعر در ابیاتی با رعایت مناسبات لفظی، مضمون ساخته است:

زیبوری آورده ام بهسر عروسان بهسر

گویي از شعری شعاران آورده ام

دیوان: ۲۵۶

که به حد منزل از سدره سریر می کنم

که به قد همت از شعری شعاری می برم

دیوان: ۲۴۸

شعرای شامی

شعرای شامی از ستارگان قدر اول صورت فلکی کلب اصغر است و وجه تسمیه اش آن است که این ستاره در نیمه کشور شام غروب می کند. در دیوان خاقانی به شعرای شامی کمتر اشاره شده است. در یک مورد وقتی شاعر به یاد عزیزان و بستگان خود افتاده است در فراق آنان عزلت و انزوا را بر همه چیز ترجیح داده و گفته است:

چون نه شعری نه سهیل است و نه مهر

یمن و شام و خراسان چه کنم؟

دیوان: ۲۵۴

در این بیت مراد از شعری، شعرای شامی است و سهیل منتسب به یمن، و خورشید منتسب به خراسان است.

۲- سهیل

ستاره سهیل پس از شعرای یمانی بزرگ ترین و روشن ترین ستارگان بهمنه آسمان است. از ستارگان قدر اول است و در یکی از دو سگان صورت فلکی سفینه قرار دارد. رنگ آن زرد و درخشان است و در نقاطی که عرض شمالی آن ها از حدود سی و هفت درجه و بیست و یک دقیقه بیشتر باشد قابل رؤیت نیست. و چون در یمن کاملاً

مشهود است به «سهیل یمنی» یا «سهیل یمانی» مشهور است. قدما معتقد بودند که با طلوع سهیل میوه ها می رسند و پوست ها بر اثر تابش آن رنگ و شفافیت خاصی می یابند.

خاقانی با توجه به خاصیت تابش سهیل در ایجاد پوست نرم و خوشترنگ مضامین زیر را ابداع کرده است:

نجم رحل سواد دواش نهم چنانک

چرم سهیل چرم ادیم قلمدان شناسمش

قطب فلک رکابش و هست از کمال رتبت

سحاذ از سهیل کنم نر ادیم شام

تا می برم سجود سپاس از درخاش

شاعر به جای ادیم قلمدان و ادیم تسمه رکاب مرکب و ادیم شام، در تصرفی شاعرانه

چرم سهیل را که سازنده ادیم است، به کار برده است.

مؤلف کشف اصطلاحات الفنون به نقل از فرهنگ ها نوشته است: «ولد الزنا در لغت حرام زاده را گویند و در اصطلاح شعرا پروانه و کرم های دیگر را گویند که به طلوع سهیل می میرند»^۱

خاقانی با توجه به همین باور داشت، خود را سهیلی پنداشته است که طلوع او

موجبات مرگ معاندان او را فراهم آورده است:

گر مرا دشمن شدند این قوم معزورند از آنک

من سهیلیم کآمدم بر موت اولاد زنا^۲

دیوان: ۱۸

۱- تهانوی. کشف اصطلاحات الفنون. چاپ استانبول. از روی چاپ کلکته ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- گمان اینجانب بر آن است که خاقانی این مضمون را از متنی گرفته است. در دیوان متنبی

آمده است که: جماعتی حسین بن اسحق تنوخی را هجا گفتند و آن را به متنبی نسبت دادند.

تنوخی نامه ای عتاب آمیز به متنبی نوشت و او در مذبذبه ای که برای تنوخی فرستاد پس از

انکار، چنین هجائی گفت:

اتنکر موئهم و لنا سهیل

طلعت بصوت اولاد الزنا

گفتار دوم: اختر و هفت اختران

فصل یکم: اختر

هر یک از اجرام فلکی را - اعم از ستاره و ثابت - اختر یا ستاره گویند. هر چند در عقاید کهن ایرانی، ستارگان سیار را «اباختر»، و کواکب ثابت را «اختر» نامیده اند^۱. اما در ادب فارسی اختر غالباً به معنای ستاره به کار رفته است و سروده های خاقانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در شعر او اختر غالباً به معنای کواکب، دست مایه خلقی ایمازها واقع شده است و شاعر در تشبیهات و استعارات و کنایات خود با ابداع مضامین استوار، از روشنای فلکی به انحاء مختلف یاد کرده است:

از اختر و فلک چه به کف داری ای حکیم

گر مرغ صفت ننی چه کنی آتش و دخان؟
دبوان: ۴۱۳ * * *

صبح است کمانکش اختران را
آنش زده آب پیکر سران را
دبوان: ۴۱
چون زر جویزایی اختران سپهرند
سخته به میزان از کباب صفاهان
دبوان: ۴۵۳ * * *

۱- شاهرمان دکتر مهرداد بهار گفته است که: ستارگان ثابت هرمزدی اند و سیارات اهریمنی، و به همین ملاحظه گاهی در ادبیات فارسی سیارات را هفت اژدها نامیده اند. (مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات طوس، ص ۲۶)

سهیل و داستان مسخ شدن او

خاقانی در بیت زیر به مسخ شدن سهیل اشاره کرده است:

گر بر شعری بمن ثمن مثال تو رسد
مسخ شود سهیل وار از کند مسخری
دبوان: ۴۲۴ * * *

درباره مسخ شدن سهیل، مؤلف لسان العرب از بزرگی نقل کرده است که «در روایات چنین آمده است که سهیل در راه یمن به باج ستانی می پرداخت و از باجگیران ستمکار بود. حق تعالی او را مسخ کرد و به آسمانش برد^۱».

مطلب دیگری که درباره بیت بالا شایسته یادآوری است رابطه میان شعرای بمانی و سهیل است. در خرافات عرب دو شعری و سهیل را خواهران همدیگر گفته اند و سهیل بر پایه خرافه ای در یک حکایت، از مجرّه گذشته و در جایی که هست قرار گرفته است^۲.

۱- آیا مرگ حسدورزان مرا انکار می کنی، در حالی که «من سهیل کآمدم بر موت اولاد رنا»؟
ابو طیب مثنوی، دیوان مثنوی، شرح عبدالرحمن برفوقی، چاپ افست از بیروت، کتابخانه اسماعیلیان، ج ۱، ص ۱۲۰.

۱- این منظور، لسان العرب، ذیل ماده (س ه ل).
۲- عبدالرحمن صوفی، سورالکواکب، ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۲۶، و راجع اصفهانی، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلا، بیروت، دار مکتبه الحیاء، ج ۴، ص ۵۲۳.

گفت چو جنت به نور قُبّه چرخ از نجوم

چو جهنّم به وصف دُخمه چرخ از دُخان

دیوان: ۳۵۰ * * *

پیام داد به درگاهش آفتاب که من ترا غلامم از آن بر نجوم سالارم

دیوان: ۲۸۷ * * *

زمانی شاعر برای ساختن ایمازهای خود از لفظ «ستاره» بهره گرفته است:

از شاخ شکوفه ریزش گویی کرده است فلک سستاره باران

دیوان: ۳۴۵ * * *

بس دل که چرخ سای و ستاره فِشای بود

چرخش کمین گشاد و ستاره کمان کشید

دیوان: ۷۶۷ * * *

بر نُه فلک او ستاره قطب کس قطب سبک عنان ندیده است

دیوان: ۷۱ * * *

از قدمش چون فلک رقص کنان شد زمین

همجو ستاره به صبح خانه گرفت اضطراب

دیوان: ۴۶۰ * * *

و زمانی نیز در مضامین شعر خود لفظ «کواکب» و یا مفرد آن «کوکب» را به کار برده است:

شب همانا نسر طایر خواهد افکندن که هست

از کواکب سپهر ها وز مه کمان انگبته

دیوان: ۳۹۴ * * *

آری که آفتاب مجرّد به یک شعاع بیخ کواکب شب پیدا بر افکند

دیوان: ۱۳۸ * * *

گر چه هر کوکب سعادت بخش بر گذر دیده ام ز طالع خویش

دیوان: ۸۹۰ * * *

خاقانی افزون بر تصریح به نام «اختر» و «ستاره» و «کوکب» و «اختران» و

«انجم» و «کواکب» و «نجوم» - که نمونه هایی از آن ها را یاد کردیم - به ابداع

تعبیرات و ترکیبات کنایی بسیاری نیز دست یازیده و در جای جای صفحات دیوان خود

ماه نو دیدی حمایل زآسمان انگبته

اختران تعویذ سیمین بی کران انگبته

دیوان: ۳۹۴ * * *

جرعه ریز جام ایشان اسد گویی اختران

کمان همه در روی چرخ جانستان افشاند اند

دیوان: ۱۰۸ * * *

بحری است نیفش و آسمان بر گوهرش اخترفشان

ز آن گوهری تیغ اختران چشم مدارا داشته

دیوان: ۳۸۶ * * *

چرخ سیاه کاسه خوان ساخت شبروان را

نمان سپید او مه، نمان ریزه هاش اختر

دیوان: ۱۸۶ * * *

موکب صبح را فلک دید رکابدار شه داد حلی اختران نعل بهای صبحدم

دیوان: ۴۵۸ * * *

اختران عود شب آرند و به آتش فکنند

خوش بسوزند و صبا خوش دم از اینجا بینند

دیوان: ۹۵ * * *

اختران در شعر خاقانی گاهی با لفظ «انجم» و یا «نجوم» در خدمت خلق

مضامین بوده اند:

هارون صدر اوست فلک زانکه انجمش

هر شب جلاجل کمرست از زر سخاش

دیوان: ۲۳۱ * * *

شب ز انجم گرد بر گرد حمایل طفل و ار

سیم های قتل هواللهی عیان انگبته

دیوان: ۳۹۴ * * *

خواجه و دستور شاه، داور انجم سپاه دین عرب را پناه، ملک عجم را فشار

دیوان: ۱۸۳ * * *

روشان فلک:

نارزد روشن فلک در قمران سعد
کاین سعدا زمهر صاحبقران ماست

دیوان: ۱۰۰

زرین نرگس:

در کام صبح از ناف شب مشک است عدا ریخته
زرین هزاران نرگس بر سقف مینا ریخته

دیوان: ۲۷۷

صدهزار نرگس:

این صدهزار نرگس بر سقف این حصار
رخسار ما چو نرگس تر زرد کرده اند

دیوان: ۷۶۷

گهرتاب معجز:

تا سپهر از ستارگان بر سر
شب گهرتاب معجز اندازد

دیوان: ۱۲۶

صدهزاران شکفته:

بر فلک بین که پی نزهت عیدی ملک
صدهزاران شکفته با خضر آمیخته اند

دیوان: ۱۱۸

مهره ها:

هر صبحدم که بر چند آن مهره ها فلک
بر رقعہ کعبتین همه یکتا بسر افکنند

دیوان: ۱۳۳

به طوری که می بینیم واژه اختر و الفاظ مترادف آن در اشعار خاقانی بیشتر به
ستارگان ثابت اطلاق شده است. اما در مواردی هم مراد از اختر و اختران و نجم و
ستاره، یکی از سیارات است، مانند:

سر سر هشت خلد مجلس او
نه فلک هفت اختر افشانده است

دیوان: ۸۲

به بادگار گذشته است. نقل همه این ابداعات موجب اطالة کلام است و به همین لحاظ
به ذکر نمونه هایی از آن ها بسنده می کنیم.

آب پیکران:

صبح است کمانش اختران را
آتش زده آب پیکران را

دیوان: ۲۱

آبله رخ فلک:

در ده از آن چکیده خون زآبله رخ زران
کابلۀ رخ فلک برد غروس خاوری

دیوان: ۲۲۷

بکران چرخ:

صبح از صفت چو بوسف و مه نیمه ترنج
بکران چرخ دست بریده برابزش

دیوان: ۲۱۵

خاتونان خرگاه فلک:

خادمش گردند خاتونان خرگاه فلک
تا ورا خاتون بغما دادی احسن ای ملک!

دیوان: ۸۹۶

خایه های زرین:

آن خایه های زرین از سقف نیم خایه
سیماب شد چو برزد سیماب آتشین سر

دیوان: ۱۸۶

خرد و شاقان چرخ:

پیش که باوه شوند خرد و شاقان چرخ
بر بر گل عارضان ساغر گلگون بنار

دیوان: ۶۱۹

دیده بانان بام عالم:

دیده بانان بام عالم را
پرده ها بر بصر ندوخته اند

دیوان: ۱۰۴

هفت رخشان:

هفت رخشان مه آبان به هم آیند چنان

که سعود از مه آبان به خراسان پیام

دیوان: ۲۸۹

* * *

هفت شمع بی دخان:

وزی سی افروزش بزم جلالش دان و بس

نورها کاین هفت شمع بی دخان افشاندند

دیوان: ۱۰۹

* * *

هفت مهره زرین:

قضا به بوالعجبی تا کیت نماید لعب

به هفت مهره زرین و حقّه مینا؟

دیوان: ۸

ما در این گفتار کوکب ستار را « اختر » و سیارات سبعة را « هفت اختران » در

نظر گرفته ایم. بر پایه نظریه زمین مرکزی هیأت بطلیمیوسی، کواکب ستار هفت جرم

فلکی بوده اند که ابونصر فراهی آن هفت را در بیت زیر جمع کرده است:

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل^۱

دیوان: ۶۰

شاهنشاهی که بهر عروس جلال اوست

هفت آسمان مشاطه و هفت اختر اینه

دیوان: ۳۹۹

* * *

زان ده پستان که هشت چنان را مدد دهد

هفت اخترند و نه فلک اجراخور سخاش

دیوان: ۲۳۲

* * *

مرا از اختر دانش چه حاصل که من تاریکم او رخشنده اجرا؟

دیوان: ۲۴

* * *

من خاک آن عطارد پرکن چارپر کو بال آن ستاره راجع فروگست

دیوان: ۸۳۶

* * *

نجم زحل سواد دوانش نهم چنانک جرم سهیل ادیم قلمدان شناسمش

دیوان: ۸۹۵

در پاره ای از اشعار خاقانی، تعبیرات و ترکیبات کنایی شایسته توجهی برای ستار

سبعة دیده می شود:

هفت ازدها:

خاقان اکبر کر دها بگشاد نیلی پرده ها

دید آتشین هفت ازدها در پرده ماوا داشته

دیوان: ۳۸۴

* * *

هفت حرکت فلک:

در زمین چار عنصر هفت حرکت فلک

نجم دولت تا کنون بر امتحان افشاندند

دیوان: ۱۰۹

* * *

هفت دستنبو:

در کف بخت بلندش ز اختران هفت دستنبوی زیبا دیده ام

دیوان: ۲۷۲

* * *

۱- ابونصر فراهی: نصاب المصیبان، به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور، ص ۶۰

فصل دوم: قمر یا ماه

(الف) معرفی اجمالی قمر (ماه) بر پایه دانش نجوم امروز

ماه تنها سیاره زمین است که از مغرب به مشرق گرد زمین می گردد و همراه با زمین به دور خورشید در گردش است. حرکت ماه وضعی و انتقالی است. حرکت وضعی آن درست به اندازه حرکت انتقالی آن است و به همین لحاظ همواره یک طرف جرم ماه مقابل زمین است و چون گرد هم هست ۵۹ درصد سطح آن مرئی است^۱.

گردش ماه به دور زمین و همراه با زمین به دور خورشید، به دو دوره تقسیم می شود: دوره نجومی و دوره هلالی. دوره نجومی ماه تقریباً بیست و هفت روز و یک سوم روز است و دوره هلالی آن تقریباً بیست و نه روز و نیم است (اغلب اخترشناسان قدیم از این دور گردش اطلاع داشته اند).

ما در این کتاب برای پی بردن به معانی و مضامین ابیات مشکل خاقانی برآنیم که ماه را چنان که شاعران می شناختند معرفی کنیم و درباره باورهای گونه گونه علما و احياناً عامه مردم نیز در باب قمر کاوش کنیم.

ب) قمر (ماه) از دیدگاه اخترشناسان قدیم

پیش از این گفته ایم که ساکنان بابل باستان و به تبعیت از آنان بسیاری از ملت های دیگر مناطق روی زمین، آسمان ها را مانند لایه های پیاپی تصور می کردند و می پنداشتند که زمین در مرکز این لایه هاست و هفت، هشت یا نه طبقه (به اختلاف آراء) بی فاصله ای آن را احاطه کرده است. این طبقات را افلاک و آسمان ها می نامیدند و معتقد بودند که در هر فلکی از افلاک هفت گانه سیاره ای در گردش است و آن فلک را

۱- دکتر غلامحسین مصاحب (سرپرست) دایرة المعارف فارسی، ذیل مدخل « ماه ».

به نام همان سیاره نام نهاده بودند و بر آن بودند که فلک نزدیک ترین افلاک به زمین است.

ماه پس از خورشید، روشن ترین اجرام آسمانی و شناخته شده ترین آن هاست و این « دو قرص سرد و گرم آسمان » در نزد ستاره شناسان به « نثرین » موسوم اند و در روزگاران بسیار قدیم مورد پرستش برخی اقوام بوده اند.

ج) ماه در شعر خاقانی

ماه (قمر) در تصویرهای خیال انگیز خاقانی به گونه های مختلف و متفاوت متجلی شده است:

۱- ماه (قمر) در نسیب و تشبیب قصاید بلند و طولانی:

تنوع طلبی خاقانی او را بر آن داشته که در تجدید مطلع های قصاید بلند، از ماه نو تصویرهای گونه گونه ارائه کند.

در مطلع دوم قصیده ای که مدح قزل ارسلان (۵۸۲-۵۸۷ ه ق) از اناکسان آذربایجان سروده، گفته است:

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختد

ماه نو را چون حمایل حفته بیکسر ساختد

قرص خور مصروع از آن شد کر حمایل بازماند

کان حمایل هم برای قرصه خور ساختد

گوشه جام شکسته سوی خاور شد پدید

یک جهان نظاره کان جام ازچه گوهر ساختد

محتسب گویی به ماه روزه جام می شکست

کان شکسته جام را رسوای خاور ساختد

جرخ حسادوبیشه چون زرین فواره کرد گم

دامن کلایش را جیبی مقنر ساختد

درباز جرخ را گویی که سهو افتاده بود

کان ره سیمین بر آن دامن نه درخور ساختد

نیشتر ماه نسو و خون شفق و طشت فلک
 طشت و خون را به هم از نیشتر آمیخته اند
 سی و شناق آمده و خانگی بوده و باز
 پاوگی گشته و تن با سفر آمیخته اند
 همه ره صیدکنان رفته به مغرب و آنک
 شاخ آهوست که با خون ز سر آمیخته اند
 چرخ را نیشتره نون و القلم است از مه نسو
 کان همه سرخی در باختر آمیخته اند
 مه طرازی است به دست چپ گردون شب عید
 نقش آن گویی در شوشتر آمیخته اند

دیوان: ۱۱۸

همان گونه که دیده می شود اغلب تشبیهات ساده و قریب است و در آن ها
 هلال به ابروی زال زر و نیشتر و شاخ آهو، و در بیتی با تلمیح به آیه قرآنی به «نون و
 القلم و ما یسطرون» (سوره قلم، آیه ۱) و در بیت آخر به طراز دست چپ گردون در
 شب عید تشبیه شده است. و در مطلع سوم قصیده ای که در مدح سلطان محمد بن
 محمود بن محمد سلجوقی (سلطنت ۵۴۷-۵۵۴ هـ) سروده است از طریق بازی با
 حروف، هلال ماه را به حرف «ع» تشبیه کرده و در تشبیهی مضمیر آن را مانند نعل
 پنداشته و نیز از هلال به زه سیمین تعبیر کرده است و برای تنوع بیشتر ماه یک شبه را
 چون حضرت مسیح انگاشته، و بار دیگر با تلمیح به آیه قرآنی و اشاره به جستجوی
 هلال در شب عید فطر، انگشت مردم را به قلم، و هلال ماه را به «ن» مانند کرده است.
 و در مضمونی دیگر با اشاره به داستان حضرت یوسف، ماه نو را صاع گم شده ای که بار
 دیگر به دست آمده، تلقی کرده است و سرانجام با تشبیه هلال به حلقه گوش، گردون را
 چون غلامی حلقه به گوش به خدمت ممدوح برده است:
 گر نه شب از عین عید ساخت طلسمی بخرم

عین منقل چراست در خط مغرب رقم

بالیلان عید را نعل در آتش نهند

کز حد بابل رسید عید و مه نو بهم

با شبانگه قصید کردند اختران شب زده
 کاسمان طشت و شفق خون، ماه نشر ساختند
 ماه نو چون حلقه ابریشم و شب موی چنگ
 موی و ابریشم به هم چون عود و شکر ساختند
 دیوان: ۱۱۴
 در مصراع اول بیت یکم و سوم، لفظ «خاور» به معنی «باختر» یا مغرب است.
 شاعر در بیت اول غروب خورشید را به افتادن شخصی مصروع مانند کرده و
 در مصراع دوم ماه را به حمایل^۱ تشبیه کرده است.

در بیت بعد، دلیل ابتدای خورشید به صرغ را - به گونه ای شاعرانه - جدا ماندن
 از حمایل یاد کرده است. در بیت سوم و چهارم به دلیل پایان یافتن ماه رمضان و پدیدار
 شدن هلال عید، به آیین جستجوی ماه در افق مغرب توسط مردم اشاره کرده است.
 در بیت پنجم برای ابداع تصویری دیگر، به رسم ساحران - که به هنگام
 جادوگری قواره ای پهن می کردند و ساحری می کردند - نظر انداخته، و با تشبیه
 خورشید فرو رفته در افق غربی به قواره گم شده، از ماه نو جیب مقوّر دامن کحلی
 آسمان، ساخته است. تشبیه در بیت ششم تشبیهی قریب و کلیشه ای است، اما در بیت
 آخر در دنباله تنوع ظلی های خود، ماه نو را به حلقه ابریشم و شب را به موی چنگ
 تشبیه کرده است، که اولاً تناسب میان حلقه ابریشم و موی چنگ را لحاظ کرده و ثانیاً
 به رسم سوزاندن عود و شکر در آتش اشاری لطیف کرده و تشبیهی نیز ابداع کرده
 است.

و نیز در قصیده ای که در مدح شروان شاه سروده، در مطلع دوم آن، بار دیگر
 تصویرهای گوناگون از هلال به دست داده است:
 ماه نو ابروی زال زر و شب رنگ خضاب
 خوش خضاب از پی ابروی زر آمیخته اند

۱- حمایل از نمونهای همراه داشتنی برای دفع آفات و بلیات بوده است که بیماران و افراد
 دیگر آن را به صورت متقاطع بر دوش و گردن و سینه می آویختند تا از شر دشمنان و حوادث
 و اثرات بیماری در امان باشند.

کسرده رخ آفتاب زرد قنواره نهان

بر فلک از ماه نو شد زه سیمین علم

بسر زه سیمین ماه گوی زرنده اختران

بسته در آن گوی و زه جیب قسای ظلم

گفتی شب مریم است یک شبه ماهش مسیح

هست میبخت گواه، نیست به کارش قسم

ماه و سر انگشت خلق، این چو قلم آن چو نون

خلق چو طفلان نو شاد به نون والقلم

گفتی غوغای مصر طالب صاع زرنده

صاع زر آمد به دست، شد دل غوغا خرم

صاع زر شاه شد ماه، بدان می دهد

سنبلة چرخ را ابر کف ششاه نم

از این گوش آسمان از مه نو هر مهی

حلقه به گوشی شود بر در شاه عجم

و نیز در قصیده ای که به مناسبت فرا رسیدن عید فطر در مدح شروان شاه

دیوان: ۲۶۱

سروده است باز دیگر از ماه نو مضمون آفریده است:

عید است و پیش از صبحدم مزده به خنار آمده

برچرخ دوش ازجام جم یک نیمه دیدار آمده

عید آمد از خلد برین، شد شخته روی زمین

هان ماه نو طغرائش بین امروز در کار آمده

کرده در آن خرّم فضا صید گوزنان چند جا

شاخ گوزن اندر هوا آنک نگوینار آمده

پرچم ز شب پرداخته، مه طاس پرچم ساخته

بیوق ز صبح افراخته، روزش سپهدار آمده

بر چرخ بگشاده کمین، داغش نهاده بر شربین

ها «عین» عید آنک بین برچرخ دوار آمده

عید همانیون فر نگر، سیمرخ زرین بر نگر

ابروی زلال زر نگر بر چرخ دوار آمده

دیوان: ۲۸۸

۲- ماه و باورداشت های مردم

دوست داشتن های بی دریغ و خشم گرفتن های بی ایمان، شادی ها و غم ها، اذیتها و

اظهار غرورها و خودستایی ها، فراخی های عیش و تنگ دستی ها در زندگی، اعتقادات

متکی بر علم و دانش و ایمان و احیاناً بوج و واهی و ... تاریخ اجتماعی ملت ها را رقم

می زند و شاعران از جمله کسانی هستند که این نکته های تلخ و شیرین را در مضامین

اشعار خود حفظ کرده اند و جاویدان ساخته اند. خاقانی نیز در شمار نام آوران است که

سهم زیادی از این اندوخته ها دارد و ما در دفتری جداگانه از آن سخن خواهیم گفت.

اینک سیاق سخن را به سمت و سوی هلال و بدر می کشانیم و درباره پندارهای

اجتماعی و دینی مردم در باب ماه بحث می کنیم.

۲-۱- هلال ماه و شیفتگی

عامه مردم را اعتقاد بر این بوده است که رؤیت هلال، بیماران آشفته حال را آشفته

حالتی می کند. ابن باورداشت در شعر خاقانی به انحاء مختلف به تصویر کشیده شده

است:

منمای مرا جمال ازبیراک دیوانه هلال برتناباید

دل دیوانه شببید هر ماه

چون نظر سوی هلالش برسد

دیوان: ۶۰۳

• • •

مائی به ماه نو که بشیم چو بینمت

چون شفته شوم کنی افسون به دوستی

دیوان: ۶۷۷

• • •

من شفته چو بحر و مسلسل چو ابر از آنک

هم عید و هم هلال بدیدم بر اخترش

دیوان: ۲۲۳

• • •

من عاشق و او بی خبر، او ماه نو من شفته

او از من و من زو جدا، این حال بوقلمون نگر

دیوان، ۶۲۱

عبدی است فتنه را ز هلال معنیرش

دل کان هلال دیدند بشبید برابریش

دیوان، ۲۲۳

عبد منی و من که همی شیم از هلاکت

دیوانه ام که جز نو بری پیکری ندارم

دیوان، ۲۰۸

آری چو فتنه عبد کند شفته شود

دیوانه هوا ز هلال معنیرش

دیوان، ۲۲۳

۲-۲- فرسودن کتان از تأثیر ماهتاب

قدما معتقد بودند که ماهتاب کتان را می فرساید و می پوساند. مختاری غزنوی گوید:

در آفتاب امن تو آکسون به کارزون

نوری رفو کند به تأثیر ماهتاب

دیوان مختاری، ۲۶

و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در قصیده مشهور خود گوید:

کس به بر آفتاب نور چراغ آورد

کس به بر ماهتاب صنعت کتان برد؟

به نقل مرحوم همایی در حاشیه ص ۲۶ دیوان مختاری

و خاقانی گوید:

از مئه درفش نو مه جرح

سوزان چو ز مه کتان بینم

دیوان، ۲۷۱

۳-۲- انتساب رنگ گل ها و میوه ها به ماه:

پیشینیان رنگ گل ها و میوه ها را به ماه نسبت می دادند و معتقد بودند که رنگ سرخ

گل و لاله و رنگ های مختلف سبزه ها و شاخه های درختان و رنگ دانه های پوست

سیب (خال رخسار سیب) اثر رنگرزی و نقاشی ماه است. در کلیله و دمنه آمده است:

«در آن حوالی مرغزاری بود که ماه رنگ آمیز از جمال صحن او نقش بندی آموختی»^۱

و خاقانی گوید:

مه چو مشاطگان زده بر رخ سیب خال ها

سیب برهنه ناف بین نافه دم از معطر

خال ز غالیه نهد هر کس و روی سیب را

خال ز خون نهاد مئه، اینست مشاطه قری

دیوان، ۲۲۹

داد به هر یک چمن خلعتی از زرد و سرخ

خلعه نوردهش صبا، رنگرزش ماهتاب

دیوان، ۲۲

خانه مانی است طبع، چهره گشای بهار

نایب عیبی است مه، رنگر رخسار

دیوان، ۱۷۹

هر فرش سقلاطون که مه صناع او بوده سه مه

از آتش گردون سیه چون داغ فصار آمده

دیوان، ۳۹۱

بر قد لاله قصر دوخت قباهای وش

خشتک تقطی نهاد بر سر چین قبا

دیوان، ۳۷

نور مه از خار کند سرخ گل

فرص خور از سنگ کند بهرمان

دیوان، ۳۴۴

۴-۲- میوه ها و رشد آن ها از تأثیر تابش نور ماه

بعضی ها نضج و نمو میوه ها و بقولات را به ماه و ازدیاد نور آن نسبت داده اند^۲

خاقانی نیز گفته است:

۱- ابوالمعالی نمرائیه منشی، کلیله و دمنه، به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۳۱۱.

۲- زکة محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، دارالکتب اسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ج ۵۸، ص ۱۹۸.

گر داشت یک مهم به عزیزی چو روز عید
شد چون هلال شهره ز من پیکر سخا
دیوان: ۲۳۲ * * *

خه خه آن ماه نو ذوالحجه کبر وادی عروس
چون خم ناج عروسان از شبنان دیده اند
دیوان: ۹۲

۲-۶- نور ماه و عوعو سگ
به فشانند نور و سگ عوعو کند
هر کسی بر خلقت خود می تند
(مثنوی، ج ۳، ص ۲۷۱)

این بیت مثنوی مولانا به صورت ضرب المثل در آمده است و از مصراع دوم آن استنباط می شود که ناظر است بر آیه شریفه «قل کل يعمل علی شاکلته» (سوره اسراء ۱۷، آیه ۸۲): «بگو ای محمد هر کس در خور طبیعت خویش کار کند؛ کافر کار کفر آمیز و مؤمن عمل مؤمنانه». و سیاق داستان مولانا نیز مؤید آن است.^۱ از بررسی استقرایی آثار شاعران معلوم می شود که این داستان سابقه ای طولانی دارد و خاقانی در حدود بیش از یک صد سال پیش از مولانا چنین مضمونی ساخته است:

خمس سگدل ز حسد نالد و چون جهت ماه
نور بی صرفه دهد وه وه عوّا شوندد
دیوان: ۱۰۴

۱- نوح نهمد سال دعوت می نمود
هیچ از گفتن عثمان واپس کشید
هیچ اسدر غار خاموشی خزید^۲
هیچ واگردد ز راهی کاروان^۳
یاشب مهتاب از غوغای سگ
به فشانند نور و سگ عوعو کند
هر کسی را خدمتی داده قضا
چون که نگاردر سگ آن نعره بقم
(مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی منوی، به همت رینولد آیلین نیکلسون، انتشارات مولی، افست از چاپ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۷۱)

شاخ چو مریم از صفت عیسی شش مهه به بر
کرده سان مریمش نفخه روح شوهری
عیسی خرد را کند تابش ماه دایگی
مریم عور را کند برگ درخت معجری
دیوان: ۲۳۹

۵-۲- رؤیت هلال

مسلمانان برای رؤیت هلال اهمیتی خاص قائلند و چون مراسم حج و روزه و بسیاری از اعیاد و ایام مشهور اسلامی در ماه های قمری واقع است، بویژه در روزگاران پیشین برای پیدا کردن و دیدن ماه نو و نشان دادن آن به دیگران، در آغاز هر ماهی کوششی همه جانبه مذبذول می شده و با رؤیت هلال، انگشت ها به سوی ماه یک شبه نشانه می رفته و در موارد بسیاری جشن می گرفته اند و شادمانی می کرده اند و با گذشت ایام، پس از دیدن ماه، نگرستن به اشخاص و اشیائی خاص جزو سنت ها و آیین های مردم گشته است^۱ و خاقانی از این نظرها و شادمانی ها مضمون ها برداشته است:

ماه و سرانگشت خلق، این چو قلم آن چو نو
خلق چو طفلان خرد شاد به نو و القلم
دیوان: ۲۶۱ * * *
ماه نو را چه نقص اگر گیسران
ماه تو بنگرند و خه نکنند؟
دیوان: ۸۶۰ * * *

۱- ابونصر فراهی در قطعه زیر به این اشخاص و اشیا اشاره کرده است:

محرم زر است و صفر آینه	ربیع نخست آب و دیگر غنم
جمادی نخستین به سیم سفید	جمادی دگر بر کسی محترم
رجب مصحف و ماه شعبان به گل	مه روزه تیغ جهاندار جم
به شوال سیزه به ذی قعدة طفل	به ذی حجه دیدار زیبا منم
	نصاب الصبای: ۵۶

خاقانی شاعران معاند خود را خصم خویش خطاب می کند و حسادت را از اخلاقی طبیعی آنان می شمارد و استدلال می کند که: بلی این چنین است وقتی که ماه نور می باشد سگان عوعو می کنند. یادآوری این نکته ضروری است که بعضی ها سنسارگان عو را (رک: عوا در همین کتاب) به سگانی عوعو کننده تشبیه کرده اند.

ظاهراً در قدیم مردم می پنداشتند که بانگ سگ به تأثیر نورپاشی بدر و تابش ماه است که در قصه مولانا به آن اشاره شده است و خاقانی نیز در بیتی می گوید:

ماه سی روزه به از چارده شب که نه سگ نه عسش نشناسد
دیوان: ۶۰۳

گر به رنگ خامه عیت کرد جاهل باک نیست

تابش مه را ز بانگ سگ کجا خیزد زبان؟

دیوان: ۲۲۶

۷-۲- شکافتن ماه (شق القمر)

شکافتن ماه که به «شق القمر» نیز معروف است و برای اثبات حقیقت نبوت رسول اکرم (ص) از اعتقادات دینی است و مفسران ذیل آیه شریفه «اقتربت الساعة» و «انشق القمر» (سوره قمر ۵۴، آیه ۱)، «رستاخیز نزدیک آمد و ماه باز شکافت»، از این معجزه سخن گفته اند^۱.

خاقانی در ستایش ممدوح از آن استفاده کرده و گفته است:

فلک شکافتد حکمش چنان که دست نیسی

شکاف ماه دو هفت آشکار می سارد

دیوان: ۸۵۷

دیدی که شکافت مصطفی ماه

او خورشید آن چنان شکافتد

دیوان: ۵۱۲

د- ماه و مصطلحات نجومی

از آن روز باز که انسان در وجود آمد و خود را شناخت، به هنگام روز همدم خورشید بود و در طول مدت شب همراه سلطان شب از هیبت هر دو در حیرت آمد و به ستایش و

۱- رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و عذای الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۳۸۶.

پرسش آن دو پرداخت.

تقدیس روشن فلکی در ذهن و فکر مردمان باستان تأثیری شگرف داشت و به اجرام فلکی قدرت رب النوعی داد. این امر موجب تصور تأثیرات ارباب انواع در سرنوشت جهان و جهانیان شد.

مسئله این بود که کرات نورانی چیستند و کیستند؟ و تأثیر آن ها در سرنوشت آدمیان چیست؟ بی جویی چند و چون کرات و حرکات آن ها موجب بدایش دانش نجوم شد و کندوکاو تأثیر آن ها در سرنوشت انسان ها، انگیزه های به وجود آمدن علم احکام نجوم را فراهم آورد. تولد طبیعی ترین دانش بشری، یعنی اخترشناسی بر اثر این کاوش ها بود.

ناگفته پیداست که ماه و خورشید و خیل و حشم آن ها از ابزار تصویرسازی شاعران است. حتی در آثار نخستین سخن سرایان زبان فارسی نورافشانی می کنند و سوسمی رنبد اما دانش نجوم به معنای علمی آن اندک اندک، از سده چهارم هجری از قرن پنجم به بعد به شکلی فراگیر در ادب فارسی راه یافته است، و دیوان خاقانی یکی از نمونه های مثال زدنی نفوذ مصطلحات نجومی در ادب فارسی است.

اصطلاحات نجومی مربوط به ماه را در شعر خاقانی باید در دو مبحث بررسی کرد:

۱- در هیات و نجوم

۲- در تنجیم یا علم احکام نجوم

درباره بحث نخست، اصطلاحات زیر قابل جستجو است:

۱-۱- ماه و اجتماع آن با خورشید

وضعیت قرار گرفتن ماه و خورشید در یک برج و یک درجه و یک دقیقه در پایان ماه قمری، از روزنه چشم ناظر زمینی را «اجتماع ماه و خورشید» گویند. در این هنگام جرم ماه در زیر شعاع های خورشید ناپیداست.

به اعتبار آن که نور قمر در این مدت سترده می شود آن را «محاق» نیز گفته اند^۱. اجتماع به «مقارنه» یا «قران شمس و قمر» نیز اطلاق می شود. و به اعتنا بر آن که جرم قمر در زیر اشعه شمس قرار می گیرد برخی فرهنگ نویسان «تحت

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لآوائل صناعة التنجیم، ص ۲۰۹.

گر به سی روز دو شب همدم ماه آید مهر

سی شب از من به چه تأویل جداید همه؟

دیوان: ۴۰۷

و بار دیگر برای بیان حسن تعلیل از آن بهره جسته است:

ندارم دل جمعیت تفرقت به

دیوان: ۴۴۰

و در یک استعاره مکنیه ماه و مهر را در خیال خود آدمی گونه تصور کرده و از آن دو تصویر ساخته است:

هر مه که به یک وطن مه و خور

با هم جو دو عشق دان بینم

خالسی به وداع از اشک هر دو

مهر در دق و ناستوان بینم

دیوان: ۲۶۶

شاعر گاهی با اغراق و غلو به سراغ این اصطلاح رفته است و با بهره جستن از آن:

معادلات مسلم نجومی را در هم ریخته است:

ای شاهی که ز تأثیر عدل تو بر چرخ

به جرم مه ندهد اجتماع مهر محاق!

دیوان: ۲۲۵

می دانیم که اجتماع ماه و مهر و وقوع محاق، یکی از امور طبیعی و مسلمی

است که هر ماه اتفاق می افتد ولیکن به گمان خاقانی عدل ممدوح به حدی است که به

خورشید اجازه تسلط بر ماه نمی دهد و حالت محاق پیش نمی آید.

۲-۱- اهله قمر (هلال های ماه)

ماه در مداری بیضی گونه نزدیک به دایره به دور زمین می چرخد و از خورشید نور می گیرد و ناظر روی زمین به دلیل تساوی دو حرکت وضعی و انتقالی ماه، تنها یک نیمه از آن را می بیند و نیمه دیگر آن همواره از چشم زمینیان پنهان است.

ماه وقتی که در راستای خورشید و زمین واقع شود در زیر شعاع های خورشید قرار می گیرد و به سبب غلبه روشنایی، چشم آدمی قادر به دیدن آن نیست. هنگامی که ماه بخشی از پیش آفتاب دور شود نور خورشید بر قسمت کوچکی از آن که در سمت زمین قرار دارد می تابد. در آن صورت ما شاهد رویت هلال هستیم. در روز هفتم،

الشعاع را نیز همدمی ماه و مهر یاد کرده اند، امّا در اصطلاح نجومی تحت الشعاع معنی دقیق تری دارد و اطلاق آن عام است و گفته اند: آن موقعی است که میان کوکب با آفتاب به قدر نصف جزمین فاصله باشد. و **خواجه نصیر طوسی** در باب این فاصله آفتاب با قمر گفته است: «و آن وقتی بود که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع، به دوازده درجه آید».

خاقانی نیز در شعر خود معنی عام آن را در نظر داشته و هفت اجرام آسمانی را تحت الشعاع خورشید جام ممدوح دانسته است:

گردون و هفت اجرام او تحت الشعاع جام او

فوق الصفه ز اکرام او دین محمد والا داشته

دیوان: ۳۸۵

خاقانی با اصطلاح «اجتماع» گاهی یک مضمون ساده ای را به تصویر کشیده

است. مثلاً در یک تشبیه مضمّن از آن بهره جسته و گفته است:

می جام بلورین را دیدار همی پوشد

خورشید مه نو را رخسار همی پوشد

دیوان: ۵۰۰

همچنین ملاقات خود با ممدوح را به اجتماع ماه و خورشید مانند کرده است و با

ایهام تناسب از یک اصطلاح نجومی دیگر نیز یاد کرده است:

اجتماع ماه بود امروز و استقبال بخت

افزاید این ذره را با چون نو خورشید التقا

دیوان: ۲۳

و نیز یک بار از قول فرزند بیمارارش زبان به شکوه گشوده و به همدمی مهر و ماه اشاره کرده است:

۱- **خواجه نصیرالدین طوسی**، سی فصل در معرفت تقویم، چاپ سنگی، بدون تاریخ چاپ و صفحه کتاب، فصل سیزدهم.

۲- ایهام تناسب در کلمه استقبال است. استقبال رویارو قرار گرفتن ماه و خورشید است به قسمی که ماه در برج هفتم از برج آفتاب باشد؛ درست در همان درجه و دقیقه ای که خورشید در برج خود قرار دارد. در این حالت ماه و خورشید در افق حسی در مقابل هم قرار دارند و میان آنها یکصد و هشتاد درجه فاصله وجود دارد.

چون مه کاست شب از شب بترم پیش شما

کز سر روزبهی روزبهاید همه

دیوان: ۴۰۷

* * *

من مه چهارده بودم مه سی روزه شدم

نه شما شمع من و مهر سهاید همه

دیوان: ۴۰۷

و زمانی به ماه یک شبه توجه کرده و از آن مضمون ساخته است.

هلال یا ماه نو در شعر خاقانی برای ابداع تصویرهای خیال انگیز بیش از حالات

دیگر ماه مورد توجه بوده است و خاقانی در جای جای صفحات دیوان اشعارش ماه نو را

دست مایه خلق تصاویر قرار داده است:

ایا که خاقانی ماه نو را مثله قرار داده توانسته است جنبه های ابتکاری را در تشبیه

حفظ کند، مانند:

خه خه آن ماه نو ذوالحججه کز وادی عروس^۱

چون خم تاج عروسان از شینستان دیده اند

دیوان: ۹۲

* * *

عید آمد از خلد برین، شد شحنة روی زمین

ها ماه نو طغراش^۲ بین امروز در کار آمده

دیوان: ۳۸۸

* * *

ماه نو در شفق و ماه و شفقشان می و جام

با دو ماه و دو شفق بیک نظر آمیخته اند

دیوان: ۱۱۷

* * *

۱- وادی عروس: محلی بوده است در سر راه مدینه به معدن نقره، ر این جیبیر فاصله میان

وادی عروس تا مدینه را دو روزه راه یاد کرده است. (ابن جیبیر (محمد بن احمد بن جیبیر)

رحله ابن جیبیر، مکتبه العربیه بغداد، ۱۹۳۷، ص ۱۴۷)

۲- طغرا: خط قوسی، خطی که به شکل قوس بر صدر فرمان ها، بالای بنسب الله می نوشتند و

آن در حقیقت حکم امضاء و صحنه پادشاه را داشته است.

یک چهارم ماه در نظر ساکنان زمین فسايل رویت است؛ این حالت را « تربیع اول»

خوانند. افزایش روشنائی ادامه می یابد، تا در روز چهاردهم همه نیمه مقابل زمین را می

پوشاند و ماه به شکل دایره یا « بدر » دیده می شود. پس از روز چهاردهم، کاهش نور

در سمت دیگر آن آغاز می شود و پس از هفت روز به « تربیع دوم » می رسد. اندک

اندک روزهای همدی ماه و مهر آغاز می شود که « محاق » نامیده می شود^۱.

خاقانی به افزایش ها و کاهش های ماه از درجه های متعدد نگریسته و از آنها

تصویرهای مختلف ساخته است. گاهی افزایش و کاهش را به طور مطلق در نظر گرفته و

از آن مضمون ساخته است.

بدین اقبال یک هفته که بفراید مشو خرم

که چون ماه دوهفته ست آن که افزونی است نقصان

دیوان: ۳۱۳

* * *

مه بکاهد چو رو دو هفته گذشت

عمر را جز به مه منسل مسهید

دیوان: ۱۷۱

* * *

از قرب و بعدشان که جو خورشید قاهرند

چون ماه که کم آبی و گاهی افزون شوی

دیوان: ۹۳۶

* * *

تا به تمامی رسد ماه شب عید و بار

جنبه مه را بسند ناع اذا قیل سم

دیوان: ۲۶۶

* * *

۱- ابن کثیر فرغانی، ابوالمناس احمد بن محمد سی فصل فرغانی، ترجمه احمد آرام مجله

معارف فصل بیست و پنجم ص ۱۰۰.

۲- تلمیح دارد به مثل مشهوری که شاعر عرب از آن بهره برده و بیت زیر را سروده است.

اذا تسم امس^۱ دسا نفثسه

توبیخ زوالاً اذا قیل سم

آن گاه که کاری به نماند رسید کاستی آن آشکار می شود. هرگاه که گفته شد کاری به

انجام رسیده است متوقع و منظر زوال آن باش.

این بیت به ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی منسوب است و در محاضرات الادب نیز آمده است

ج ۲ ص ۴۵۰ و ج ۴ ص ۳۳۸. به نقل از محمد بن ابی بکر عبدالقادر رازی اقبال و حکم تصحیح

دکتر فیروز خیررجی انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸- ص ۱۴۲.

ماه نو چون حلقه ابریشم^۱ و شب موی جنگ

موی و ابریشم به هم چون عود و شکر ساختند

دیوان: ۱۱۲ * * *

خیم کوس است که ماه نو ذوالحجه نمود

گر ز مه لحن خوش زهره زهرا شوند

دیوان: ۱۰۱ * * *

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند

ماه نو را چون حمایل جفته پیکر ساختند

دیوان: ۱۱۲

و در مواردی که شاعر قمر را مشتبه به شعر خود قرار داده غالباً با عناوین « ماه

سی شبه » و « ماه چهار هفته » و احياناً « ماه دو هفته » و « ماه چارده » و « بدر » از آن

بهره جسته است. این گونه تشبیهات دور از ذهن نیستند، مانند:

به ماه چارده می ماند آن بت که اکنون چارده سالش رسیده است

دیوان: ۸۲۷ * * *

چون ماه چار هفته رسیدم به بوی عید تا چار ماهه روزه گشایم به شکرش

دیوان: ۲۲۴ * * *

چو ماه سی شبه ناچیز شد خیال غرور چو روز پانزده ساعت کمال یافت صبا

دیوان: ۷ * * *

بدین اقبال یک هفته که بفزاید مشو خرم

که چون ماه دوهفته ست آن که افزونی است نقصانش

دیوان: ۲۱۳

سوانحام ترکیب های کتابی با استعاره ای که شاعر از ماه نو ارائه کرده است از

حیث خیال انگیزی از تشبیهات او قوی ترند، مانند:

۱- حلقه ابریشم به معنی مضراب و زخمه است. حلقه ای است که به وسیله آن تارهای ساز

(ابریشم ها) به صدا در می آیند.

ابروی زال زرد

عید همایون فر نگر سیمرغ زرین بر نگر

ابروی زال زر نگر سالای کهسار آمده

دیوان: ۳۸۸ * * *

شاخ آهو:

همه ره صیدکنان رفته به مغرب و آنک

شاخ آهو است که با خون ز بر آمیخته اند

دیوان: ۱۱۸ * * *

شاخ گوزن:

کرده در آن خرم قضا صید گوزنان چند جا

شاخ گوزن اسدر هوا آنک نگوینار آمده

دیوان: ۳۸۸ * * *

شب گوزن افکنده گویی شاخش آنک در هوا

خوش از نیلوفر چرخ ارغوان انگبخته

دیوان: ۳۹۴ * * *

زه سیمین:

درزمان چرخ را گویی که سهو افتاده بود

کان زه سیمین بر آن دامن نه درخور ساختند

دیوان: ۱۱۲ * * *

عین عید:

بر چرخ بگشاده کمین داغش نهاده بر سرین

ها عین عید آنک ببین بر چرخ دوار آمده

دیوان: ۳۸۸ * * *

گوشه جام شکسته:

گوشه جام شکسته سوی خاور شد پدید

یک جهان نظاره کان جام ازجه گوهر ساختند

دیوان: ۱۱۲ * * *

شکسته جام:

مخسب گویی به ماه روزه جام می شکست

کان شکسته جام را رسوای خاور ساختند

* * * دیوان: ۱۱۲

نیمه جام جم:

عید است و پیش از صبحدم مزده به خنثار آمده

بر جرخ دوش از جام جم یک نیمه دیدار آمده

دیوان: ۲۸۸

و ---

در مواردی که قمر و بدر مستعارنه واقع شده اند، استعاره ها قریب و نزدیک به ذهن هستند

بزمیت فلک و سرات منزل ماهان ستاره ریسوران را

* * * دیوان: ۲۵

آنگ آن مرکب چوبین که سوارش قمر است

ره دروازه بسر آن سنگ مقرر بگشایید

* * * دیوان: ۱۶۲

دوشم در آمد از در غم خانه نیم شب

* * * شب روز عید کرد مرا ماه اسفروش

* * * دیوان: ۲۲۴

بدر سپهر کرم، صمد کرام عجم

* * * صاحب سیف و قلم، فخر زمین و زمان

* * * دیوان: ۲۵۱

ابر درخش بیرق، بحر نهنگ پیکان

* * * قطب سماک نیزه، بدر ستاره لشکر

* * * دیوان: ۱۶۲

بدر ستاره موکی، مهر فلک جنبشی

* * * ابردرخش رایی، بحر نهنگ خنجری

* * * دیوان: ۴۳۰

بدر سماک نیزه که بر قلب مملکت

* * * اکسیرها ز صمد موقتا بسر افکند

* * * دیوان: ۱۳۷

وجه شبه در هر تشبیهی راده فکر و قریحه نویسنده و یا شاعر است. برخی از وجوه تشبیه به ذهن نزدیک و بعضی دیگر از ذهن دورند. درباره هلال، بساطیکی و زرد رنگی و

خمیدگی، راجح ترین وجه شبه هایی است که نظر هر سخنوری را به سوی خود جلب

می کند و خاقانی در تشبیهایی که ماه یکی از ارکان است از این گونه وجه شبه های

کلیشه ای بهره های فراوان گرفته است:

ماه نو دیدی لبست بین رشته جانم نگر

کاین سه را از بس که باربک اند همبر ساختند

* * * دیوان: ۱۱۲

حلقه آن بریشمی گز بر جنگ برکشند

از بی آن چو ماه نو زرد و دو تا و لاغری

* * * دیوان: ۴۲۲

نیشتر ماه نو و خون شفق و طشت فلک

طشت و خون را به هم از نیشتر آمیخته اند

* * * دیوان: ۲۹۴

جنبر دف شود فلک، مطرب بزم شاه را

ماه دو تا سو کشد، زهره ستای نو زند

* * * دیوان: ۴۵۹

به پیش کس از بهر یک خنده خوش

* * * قد خوش چون ماه نو خم بنارم

* * * دیوان: ۲۸۴

فراش صدرش هر شهی بهر چنین میدانگی

چرخ از مه نو هر مهی چوگان نو پرداخته

* * * دیوان: ۲۸۸

دوش که بود از قیاس شکل شب ماه نو

هندوی حلقه به گوش گرد افق پاسبان

* * * دیوان: ۳۳۱

که گاه تسامحاتی نیز در بعضی ایماژها ملاحظه می شود:

من شدم عاشق بر آن خورشید روی

* * * کابروان دارد هلال منخسف

* * * دیوان: ۴۲۵

تشبیه ابرو به هلال منخسف هر چند خیال انگیز است اما خالی از تسامحی نیست.

۳-۱- ماه و خسوف آن

واقع شدن ماه در سایه مخروطی شکل زمین را خسوف یا ماه گرفتگی گویند و آن وقتی اتفاق می افتد که مراکز سه کره خورشید و زمین و ماه بر روی خطی مستقیم و یا نزدیک به آن قرار گیرند. اگر آفتاب و زمین و ماه بر روی یک صفحه قرار می گرفتند، شب چهاردهم هر ماه هنگامی که ماه به حالت بدر می رسد می بایست خسوفی اتفاق افتد، اما چون مدار ماه به تمامی در دایره البروج قرار ندارد و در دو نقطه آن را قطع می کند - که به عقده شمالی و عقده جنوبی مشهور است^۱ - هر ماه خسوف ایجاد نمی شود، بلکه وقتی ماه گرفتگی در آسمان دیده می شود که ماه به یکی از این دو نقطه برسد. بنابراین خسوف دو شرط اصلی دارد:

اولاً باید شب چهاردهم ماه قمری باشد و ماه حالت بدر تمام یافته باشد؛ ثانیاً ماه به یکی از دو عقده شمالی یا جنوبی برسد.

خاقانی در تصویرهای شعر خود، از خسوف ماه به اشکال مختلف بهره گرفته است. گاه صورت مسافر از راه رسیده را به ماه منخسف تشبیه کرده است:

مه قدم فلک ردا و ز تف آفتاب و ره

چهره چو ماه منخسف یافته رنگ اسمری

دیوان: ۴۲۲

و زمانی خسوف را یاد اقوامی می داند که آسمان در حق ماه روا می دارد:

مه شد موافق او در حق بدین جنایت

هر سال در خسوف کند آسمان نکالش

دیوان: ۲۳۰

و در یک مورد ماه را به امید آن که منسوخ او را خدمتگار و برده سیاهش بنامد به خسوف می کشاند:

هر سال مه سیاه شود بر امید آنک

روزیش نام خادم لاا برافکند

دیوان: ۱۳۷



۱- در همین بحث از آن سخن خواهیم گفت.

۴-۱- جوزهر (رأس و ذنب، عقده تئین)

از میان سیارات هفت گانه، تنها خورشید بر روی دایره البروج حرکت می کند. شش سیاره دیگر حرکتی غیر از حرکت آفتاب دارند و مدارهای آن ها هر کدام منطقه البروج را در دو نقطه قطع می کند؛ این دو نقطه را «جوزهرین» گویند. نقطه ای را که در سمت شمال منطقه البروج باشد «رأس»، و نقطه ای را که در سمت جنوب منطقه البروج قرار گیرد «ذنب» می نامند و چون جوزهر را مطلق گویند مراد جوزهر قمر باشد و اگر جوزهر کوکی دیگر منظور باشد به کوکب خود نسبت داده می شود و می گویند جوزهر فلان کوکب. جوزهر ماه را در تقویم ها، و جوزهر سایر سیارات را در زج ها یاد می کنند.

رأس را عقده شمالی و ذنب را عقده جنوبی نیز می گویند. بعضی ها فلک جوزهر ماه را به جهت مشابهت آن به اژدها، عقده تئین نیز گفته اند^۱. خاقانی در این باب می گوید:

ای ماه گرفته نـور دانش در عقده اژدها جویم

دیوان: ۲۰۶

پیش از این گفتیم که یکی از عوامل ماه گرفتگی، رسیدن ماه به یکی از دو عقده شمالی و یا جنوبی است. این بیت در قصیده ای است که خاقانی آن را در رباعی لیلوالنسر از حاکمان مازندران سروده است. در این مرثیه او را همچون ماه در خسوف و در عقده تئین یافته است.

شهرت جوزهرین به عقدتین به مناسبت تشابه شکل محل تقاطع مدارات سیارات - به ویژه ماه - به کره و گوی و جوز است و خوارزمی مؤلف مفاتیح العلوم و ملاطفر در شرح بیست باب بدان اشاراتی دارند^۲.

۱- رک: توضیحات جلال الدین همایی بر دیوان عثمان مختاری. چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران. ۱۳۴۱. حاشیه کتاب. ص ۳۸۱.

۲- خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی. مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیو جم بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۷. ص ۲۱۰.

ملاطفر گنجابادی. شرح بیست باب ملاطفر. چاپ سنگی. قم. ۱۳۹۸. بدون صفحه باب پنجم.

۱-۵- منازل قمر

در آغاز این بحث از گردش ماه و ماه نجومی و ماه هلالی سخن گفتیم و یادآوری کردیم که ماه مدار خود را در مدتی کم تر از بیست و هشت روز طی می کند. اگر محیط مدار ماه را بیست و هشت بخش کنیم معلوم می شود که ماه هر روز کمتر از سیزده درجه از این مدار را پشت سر می گذارد. اندازه های نزدیک به سیزده درجه را که ماه در هر روز طی می کند منازل قمر می گویند. اخترشناسی که طی این منازل را تعقیب می کند ماه را هر روز در قسمتی از منطقه البروج و ستارگان آن، و أحياناً به دلیل تقاطع بودن مدار ماه با دایره البروج، بیرون از آن مشاهده می کند.

سابقه تعقیب حرکت ماه در آسمان بسیار قدیمی است. حتی اعراب دوران جاهلیت نیز منازل ماه را در حدّ معلومات متداول جامعه خود می شناختند. این منازل در آثار مربوط به ستاره شناسی و حتی در کتاب های تاریخی و اطلاعات عمومی نیز ثبت شده است! عامه مردم نیز به سبب معروف و مشخص بودن بعضی از آن ها در بهینه آسمان، از جایگاه آن ها وقت را در شبانه روز تعیین می کردند. مثلاً آن گاه که خورشید پروین در نیمه شبان در بالای سر آنان دیده می شد با توجه به جایگاه آن، آهنگ سحور می کردند و یا از خوردن اسماک می نمودند و اطلاعی هم نداشتند که آن از منازل ماه است.

در ادب فارسی نیز تعدادی از این منازل بسیار مورد توجه سخنوران بوده است. بعضی از شاعران آگاهی هایی در حدّ عامه مردم داشته اند و جماعتی از آنان از اطلاعات دقیق نجومی برخوردار بوده اند. منوچهری و نظامی و خاقانی از دسته دوم این شاعران بوده اند. به گمان نویسندگان این سطور ستارگان ثریا بیش از سایر منازل قمر نظر ادیبان و شاعران را به خود جلب کرده است.

آنچه از منازل قمر در شعر خاقانی آمده است به شرح زیر است:

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئیل صناعة التنجیم، ص ۱۰۶ و کرلو، آلفونسو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۲ به بعد. و ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الغالیه، ترجمه اکبر دانا نیرشت، این سیما تهران، ۱۳۵۲، صص ۴۶۲-۵۰۲.

خاقانی نیز با همین گونه تخیل ها تصویر ساخته است، او گاهی گرگی را که بر دم اسب می زدند به جوهر تشبیه کرده است:

جو را لگام مرکبش وز گرد قلب العقیبش

روی آفتاب و تن شش، دم جوهرسان بینمش

دیوان: ۴۵۶ * * *

مرکبان شاه را چون جوهر بر بسته دم

گفتی از جوهر جو را ازهر ساختند

دیوان: ۱۵۵ * * *

هست کمیتش سپهر، جوهری بر دمش

پاردم جوهر جنبر ماهش سزد

دیوان: ۵۲۰ * * *

زان رختش جو را پاردم، چون جوهر بر بسته دم

گلگون چرخ افکنده سم، شب رنگ مرا ریخته

دیوان: ۳۸۰

و زمانی گره جوهر ماه را با ستان نیزه ممدوح گشوده است:

هر عقده جوهر که مه دانست

نیزه ش به سر ستان گشاید

دیوان: ۵۱۱

و در موردی کمان بر بسته بر فترک اسب را به مدار ماه که دارای رأس و ذنب است

تشبیه کرده است:

آن کمندش نگر از پشت سمندش گویی

که به هم رأس و ذنب با قمر آمیخته اند

دیوان: ۱۱۹

و در دو بیت زیر جوهر را استعاره مصرّحه از کمان نیز یاد کرده است:

چون کشد قوس جوهر بینی

که ز جو را ازهر اسدازد

دیوان: ۱۲۵ * * *

شاه چون خورشید و در کف جوهر

با کمند خیزران آمد به زم

دیوان: ۴۹۵

است. گاهی نظر شاعر به عدد شش، یعنی تعداد آن‌ها معطوف بوده و از نقش شش کمترین باری گرفته و تصویر ساخته است.

رقعه همچون قطب از شش چار دو بر کمترین

از سه سو پروین و نعل و فرقدان انگبخته

دیوان: ۶۴۴

* * *

کمترین بر مشال پروین است

دیوان: ۶۴۸

* * *

چون به یادش کمترین آرم به کف

دیوان: ۶۴۴

* * *

و در بیتی نیز شش زنگوله ثریا را بر پای پیک بسته است:

هارون سو ماه وز تریاش

دیوان: ۲۷۰

* * *

و زمانی نزدیک بودن این ستارگان به یکدیگر، دست مایه ساختن ترکیبات «تشیح

ثریا» و «عقد ثریا» و «خوشه پروین» و ابداع تعبیرات «نثار» و «کف شراب

سافر» و «فطرات عرق صورت بیمار» و «داله های اشک» و «فطرات شراب» شده

و در تشبیهات و استعارات و کنایات به کار رفته است:

می آتش و کف دود بین، آن کف سیم اندودین

مربخ خون آلود بیس بر سر ثریا داشته^۱

دیوان: ۳۸۳

* * *

زان خاتم سهیل نشان بین که بر زمین

دیوان: ۱۳۵

* * *

خوانچه کرده چون مه و مرغان چو جوزا جفت جفت

زهره وار از لب ثریا بی کران افشاندند

دیوان: ۱۰۶

* * *

۱- بیک ها و قاصدان برای شناخته شدن، زنگوله بر پای می بستند.

۲- ثریا در مصرع دوم استعاره از کف شراب است.

۱-۱-۵- شرطان (شرطین)

شرطان نخستین منزل از منازل قمر است و - به قول عبدالرحمن صوفی - دو ستاره است در شاخ صورت فلکی برج حمل^۱.

خاقانی در یک بیت با بهره بردن از صنعت ایهام تناسب^۲ این منزل را در استخدام مضمون شعر خود آورده است:

ز چرخ اقبال بی ادبار خواهی؟ او ندارد هم

که اقبال مه سو هست با ادبار شرطانش

دیوان: ۲۱۳

یادآوری این نکته ضروری است که در همه نسخه های چاپی و اغلب نسخ خطی

دیوان خاقانی به جای شرطان، «شرطان» ضبط کرده اند و تنها در یک نسخه خطی،

بیت به شکلی که در بالا نقل کردیم آمده است. نگارنده این سطور را عقیده بر آن است

که «شرطان» در بیت بالا معنای محصلی ندارد؛ هر چند که شرطان خانه ماه و محل

قدرت و توانایی آن است (رک: خانه در همین کتاب) و همین نکته موجب گمراهی

نسخه برداران و شارحان شده است. شاعر می خواهد بگوید سپهر گردون اقبال بی ادبار

ندارد و دلیل می آورد که اقبال مه نو منوط به ادبار شرطان است؛ یعنی ماه باید منزل

نخست را طی کند و از شرطان بگذرد و شرطان باز پس ماند تا جرم ماه روی به افزایش

گذارد. در حالی که از لفظ شرطان چنین معنایی نمی توان استنباط کرد.

۱-۱-۵- ثریا (پروین، النجم، عقد ثریا، عقد پروین، خوشه پروین، پرن)

ثریا منزل سوم از منازل بیست و هشت گانه قمر است و آن مجموعه شش یا هفت کوکب در کوهان صورت فلکی ثور است که شباهت گونه ای به خوشه دارد. اعراب آن را

ثریا و النجم و ایرانیان آن را پروین و پرن گویند.

در اشعار خاقانی با عنوان های «ثریا» و «پروین» و «پرن» و «عقد ثریا» و

«عقد پروین» و «خوشه پروین» یاد شده و تصویرهای گوناگون از آن‌ها ارائه شده

۱- عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۱۳۵.

۲- ادبار یکی از اصطلاحات احکام نجومی است (رک: اوتاد طالع) و با لفظ اقبال ایهام تناسب

ایجاد می کند.

خوی تب گل گل بر جبهت گلگون خطر است

آن صف پروین ز آن طرف قمر باز دهد

دیوان: ۱۶۲

بشکنند آن قدح مه تن گردون ز تبار

که به دست همه تسبیح ثریا بینند

دیوان: ۹۶

کوس چون صومعه پیر ششم^۱ چرخ کزو

بانگ شش دایه تسبیح ثریا شنوند

دیوان: ۱۰۱

نسرین را به خوشه پروین پیروند

تا من به خوان دو مرغ مسکن در آورم

دیوان: ۲۴۲

رو که ز عکس لب خوشه پروین شده است

خوشه خرما ی تر بر طبق آسمان

دیوان: ۲۳۱

زهره غزل خوان آمده، در زیر و دستان آمده

چون زبردستان آمده بر شه ثریا ریخته

دیوان: ۲۷۸

یا بخل بندی کرد شب، ها خوشه پروین رطب

کان صنعت نغز ای عجب کرده است خندان صبح را!

دیوان: ۴۵۰

گر دل خطی بنگاشتی زلف و لیس پنداشتی

هم عقد پروین داشتی هم طوق حورا بافتی

دیوان: ۶۷۲

لؤلؤ افشان تویی به مدحش شاه

عقد پروین بهای لؤلؤ تست

دیوان: ۴۶۷

یا توجه به اجتماع ستارگان پروین و پراکندگی کواکب بنات النعش (رک: بنات النعش

در همین کتاب)، شاعران و نویسندگان نوشته های منظور را به نعش و سروده های

۱- مراد از صومعه پیر ششم چرخ، برج قوس (خانه مشتری) است.

منظوم را به پروین تشبیه کرده اند^۱ و خاقانی نیز از این قسم کاربرد سهمی دارد:

نتر تو نعش و نثر تو نظم نیست

هدیه نعشی و نثریایی فرست

دیوان: ۸۲۶

به نظم جو پروین و نثر جو نعش

نبود آفتاب جهان عنصری

دیوان: ۹۲۶

نعش و پیرن یافته در نظم و نثر

ساخته دیباجه کبون و مکیان

دیوان: ۲۴۲

ز نظم و نثرش پیروین و نعش خیزد و او

به هم نماید پروین و نعش در یک جا

دیوان: ۲۰

در نعش و پیرن ز نسد طعنه

نظم نو و نثر ای خداوند!

دیوان: ۷۷۲

شاعر در مواردی نیز نور و روشنی ستارگان را جامع و یا وجه شبه قرار داده و

ترکیبات و تعبیرات کنایی ابداع کرده است:

فوس ابرو و غنبر خطی و نیر خصال

پروین دندان سهیل تن حورا فال

دیوان: ۷۲۴

مژغ جو با رحل در آمیخت

پروین سهیل سان برانداخت

دیوان: ۵۰۷

مژغ بین که در زحل افتد پس از دهان

پروین صفت کواکب رخشا بر افکند

دیوان: ۱۲۴

ای لعل تو سرده دار پیروین

وی زلف تو سابیان نسرین

دیوان: ۶۵۲

۱- گاهی هر تفرقه ای به بنات النعش و هر تشکیلی به پروین تشبیه شده است:

حال ولایتی به مثال بنات نعش

از مردم گریخته بر گرد چون پیرن

دیوان فرخی: ۳۳۲

که ز پروینش چون بنات النعش

جمع دشمن همه پریشان یساد

دیوان مسعود سعد: ۸۱

۴-۵-۱-۵- صرفه

صرفه منزل دوازدهم از منازل قمر است و آن کوکی است روشن بر دم صورت فلکی اسد، و هنگام طلوع آن پیش از آفتاب، از گرمای تابستان کاسه می شود. عبدالرحمن صوفی وجه تسمیه آن را در همین کم شدن گرمای تابستان دانسته است.^۱ خاقانی صرفه و عوا را در بیت زیر جمع کرده است:

بی صرفه در تنور کن آن زر صرف را
کو شعله ها بر صرفه و عوا برفا کند
دیوان: ۱۲۴

۵-۱-۵- عوا

عوا منزل سیزدهم از منازل قمر است و آن پنج کوکب و به قولی چهار کوکب است در صورت فلکی عذرا یا سنبله. اخترشناسان برج سنبله یا صورت فلکی عذرا را به صورت زنی در نظر گرفته اند که سر او در جنوب ستاره صرفه و پاهای او در پیش دو ستاره کفة میزان قرار دارد و دارای دو جناح است و ستارگان عوا در جناح چپ و سینه صورت فلکی عذرا واقع اند.

مثال های مربوط به عوا را پیش از این در ذیل عنوان های «نور ماه و عوعو سگ» و «جبهه» و «صرفه» یاد کرده ایم.

۶-۱-۵- سماک اعزل

سماک اعزل منزل چهاردهم از منازل قمر است. ستاره ای است روشن از ستارگان قدر اول و در صورت فلکی عذرا بر روی دست چپ آن واقع است و از ستارگانی است که بر روی اسطراب نیز نقش می کرده اند. اخترشناسان سماک اعزل را در مقابل سماک رامج^۲ چنین نامی نهاده اند و اعزل به معنی بی سلاح است؛ چون در تصور متجلمان،

۱- عبدالرحمن صوفی. صورالکواکب. ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۱۶۸.

۲- سماک رامج کوکی است سرخ رنگ در صورت فلکی عوا (ستارگان عوا در صورت فلکی سنبله منظور نیست) یا صیاح. گاهی آن را حارس الشمال نیز گفته اسد از ستارگان قدر اول است و شکل آن را بر اسطراب نیز نقش می کرده اند و از نخستین ستارگانی است که بعد از غروب خورشید در آسمان دیده می شود. عرب دو ستاره دیگر از همین صورت را به شکل ایزه ای تصور کرده و به دست او داده است.

جایگاه ستارگان در آسمان و علو مکان آن ها مستمکی است برای تصویرسازی شاعران. و دریای پر تلاطم ذهن خاقانی نیز در این داستان سهم است و از بلندی جایگاه ثریا مضمون ساخته است:

در سایه قبولت یار جهان نیارم
بر گوهه ثریا قصد شری ندارم
دیوان: ۲۸۲ * * *

امروز کز تلاش مرا هست کوتیری
رخت از گم شری به ثریا برآورم
دیوان: ۲۴۷ * * *

جانم ز دو حور در بهشت است
کارم ز دو ماهه بر ثریاست
دیوان: ۵۶۳ * * *

اصلها ثابت صفات آن درخت
فرعها فوق الثریا دیده ام
دیوان: ۲۷۴

شاعر در موردی هم ستارگان پروین را در مقابله با آفتاب کم بها و بی ارزش یاد کرده است:

پیش رخ تو ماه و سماک و جوزا
خواند چو پیش مهر پروین و سها
دیوان: ۷۰۲ * * *

۳-۱-۵- جبهه

جبهه منزل دهم از منازل قمر است و آن چهار ستاره است که بر پیشانی و گردن و تن صورت فلکی اسد واقع است^۱ و خاقانی در بیت زیر از آن یاد کرده است:

شیر هشیار از سگ دیوانه وحشت برنفت
نور جبهه شور عوا برنفتاد بیش از این
دیوان: ۲۷۷

معنی بیت با آگاهی از یک تصور عوامانه امکان پذیر است. عبدالرحمن صوفی می گوید: «بعضی گفته اند عوا سگانی اند که در پس اسد بانگ کنند»^۲. بنابراین شیر هشیار صورت فلکی اسد است که شور وه عوا را بر نمی تابد.

۱- عبدالرحمن صوفی. صورالکواکب. ترجمه خواجه نصیرطوسی، ص ۱۶۸.

۲- همان منبع، ص ۱۷۸.

سماک رابع نیزه ای در دست دارد و او ندارد. این دو ستاره را با هم سماکین نامیده اند. خاقانی گاهی بی آن که به اعزل یا رابع بودن آن اشارتی داشته باشد به صورت مطلق سماک یاد کرده است و در مواردی رابع یا اعزل بودن آن را مشخص نموده و در مواردی هم به صیغه مثنی به کار برده است: تصویر ساختن از این دو ستاره گاهی بر پایه نور و روشنایی آن دو صورت گرفته است: حلقه ربیای ماه نو نیزه تست لاجرم

نیزه گشت فلک سزد زان که سماک ازهری

دیوان: ۴۲۳ * * *

یکی بگر چون دختر نعلش بودم به روشن دلی چون سماکش سپردم دیوان: ۹۰۲
و زمانی جایگاه بلند آن دو در آسمان دست مایه ای برای تصویرسازی است. (بعضی گفته اند که سماک را به سبب بلندی جایگاه آن سماک گفته اند)^۱

ای به صورت ندیم خاک شده به صفت ساکن سماک شده دیوان: ۵۴۰ * * *
گرچه در حلق سماکین افکنم چون کمند امتحان خواهم فشاند دیوان: ۱۴۲ * * *
تخت شاه افسر سماک شده است بر خصماش تخت خاک شده است دیوان: ۴۸۹ * * *

۵-۱-۷- زیانا

زیانا منزل شانزدهم از منازل قمر است. عبدالرحمن صوفی این منزل را که از دو ستاره روشن تشکیل می شود در دو کفه صورت فلکی میزان یاد کرده و افزوده است که عرب محل آن را در دو شاخک صورت فلکی عقرب می داند و آن دو را «زیانای عقرب» نام می نهد.^۲

تصویرسازی خاقانی از این منزل بر پایه همین قول اخیر است:

۱- عبدالرحمن صوفی. صورالکواکب. ص ۴۸.

۲- همان. ص ۱۸۵.

گرینده بر تو جانوران تا به حد آنک عقرب ز راه نیش و زیانا گریسته دیوان: ۵۲۴ * * *

زان رمح مارسبان ز دم کزدم فلک بیرون کشد گره به زیانا بر افکن. دیوان: ۱۳۷

یعنی ممدوح با نیزه خود گره دم عقرب را باز می کند و دو شاخک آن را گره می زند.

۵-۱-۸- شوله

شوله منزل نوزدهم از منازل قمر است و آن دو ستاره در بند پایانی دم صورت فلکی عقرب است که به نیش منتهی می شود. خاقانی در تعبیرات ابهامی خود از آن بهره برده است:

همه قلب وجود و شولۀ عصر نعایم وار آتش خوار و ریمین دیوان: ۳۱۹ * * *
میزان حکمتی و ترا بر دل است زخم زین شوله فعل عقربک شوم نشترک دیوان: ۷۸۱ * * *

در بیت زیر نیز ظاهراً اشارتی به همین منزل شده است:

هم شوله بود کز پس شوال زخم زد بر تارک مبارک پسر طفسانیزک دیوان: ۷۸۱ * * *

۵-۱-۹- نعایم (نعام وارد و صادر)

نعام صادر و وارد هشت ستاره از صورت فلکی قوس اند. چهار ستاره از آن به شکل مربعی منحرف یا دوزنقه اند که در پیکان تیر و قبضه کمان و دست راست نیم اسب تیرانداز قرار دارند و نعام وارد نامیده می شوند، زیرا به شترمرغانی که برای آب خوردن بر سر جوی مجرّه در آمده اند تشبیه شده اند و چهار ستاره دیگر را که بر سوار تیر و منکب جب و زیر بغل تیرانداز قرار دارند نعام صادر گویند، چون ظاهراً شبیه شترمرغانی هستند که از آب خوردن از لب جوی بر می گردند. این مجموعه منزل بیستم قمر است. خاقانی در دو بیت به ابهام به نعایم اشاره کرده است:

۱- عبدالرحمن صوفی. صورالکواکب. ص ۱۹۰.

همه قلب وجود و شولۀ عصر
نعمایم وار آتش خوار و ربیعین
دیوان: ۳۱۹

هم زحل رنگم جو آهن هم ز آتش حامله

وز حریصی چون نعمایم آتشین آهن خورم
دیوان: ۳۵۰

۱-۵-۱-۱۰ سعد ذابح

سعد ذابح منزل بیستم و دوم از منازل قمر است و آن دو ستاره روشن است بر شاخ چپ صورت فلکی جدی. میان این دو ستاره کوکبی است خرد ملاصق^۱ ستاره بالایی شاخ و آن را «حمل» یا «شاة مذبوحه» گویند و اعراب چنین تصور می کرده اند که سعد ذابح آن را سر می برد. تصویرهایی که خاقانی از سعد ذابح ساخته است مبتنی بر همین امر است:

سعد ذابح سر بریدی هر شکاری را که شاه

سوی او محور ز خط استوا کردی رها^۲
دیوان: ۲۰
گز لک شاه سعد ذابح دان
که به مریخ ماند از گهر او^۳
دیوان: ۷۹۷

سعد ذابح بهر قربان تیغ مریخ آخته

جرم کبوشاں چو سنگ مکی افسان دیده اند
دیوان: ۹۴

۱- کوکب ملاصق یا مزدوج و یا مضاعف، ستارگانی هستند که با چشم غیرمسلح یک ستاره بیش در نظر نمی آیند، اما اگر با دوربین نجومی رصد شوند ممکن است که دوتایی یا سه تایی یا بیشتر از آن باشند. در نجوم امروز مشخص شده است که شاة مذبوحه با ستاره روشن شاخ جدی (ستاره B) از ته ستاره تشکیل شده اند. (رک: عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، تعلیقات معزالذین مهدوی، ص ۳۵۰)

۲- مراد از محور و استوا در یک تصویر افراق آمیز تیر و کمان است و مناسبت آن با سعد ذابح نیز در نظر است.

۳- انتخاب آهن به مریخ نیز منظور نظر شاعر بوده است.

استاده سعد ذابح و مریخ زیردست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش
دیوان: ۲۱۸

۱-۵-۱-۱۱ سعدالسعود

سعدالسعود منزل بیست و چهارم قمر است و آن مجموعه سه ستاره است که دو ستاره آن در برج دلو با ساکب الماء واقع است و ستاره سوم در صورت فلکی جدی. چون طلوع این منزل هنگامی اتفاق می افتد که خورشید به اول برج حوت رسیده باشد و غروب آن وقتی است که خورشید به اول برج سنبله برسد و از این دو وقت، اولی با شکسته شدن صولت سرما و دومی با شکسته شدن شدت گرما مصادف است، این منزل را مبارک شمرده اند^۱ و سعدالسعودش نام کرده اند. اما سعدالسعود شعر خاقانی غالباً لفظ مستعار سیاره مشتری است^۲ و تنها در بیت زیر به مناسبت مبارکی سعدالسعود احیاناً می توان آن را برای این عنوان انتخاب کرد: هر چند تعبیر آن به سیاره مشتری نیز بسیار محتمل است:

صیدی چنین که گفتم و اقبال صیدگه را

شعری زننده قرعه، سعدالسعود فالش
دیوان: ۲۲۹

۱- عبدالرحمن صوفی، صورالکواکب، ص ۲۱۵.

۲- این پرده گر نه چرخ رفیع است پس چرا
سعدالسعود را شرف اندر قمران اوست^۳
دیوان: ۷۳

سعدالسعود کنایه از شروانشاه است به طریق استعاره، که سعداکبر است و شرف و قمران نیز مؤید آن است.

درآچه حصارش ذات البروج اعظم
دیباچه دیارش سعدالسعود ازهر
دیوان: ۱۸۸

سعدالسعود سیاره مشتری است که مشهور خاص و عام است و صفت ازهر نیز مؤید آن است.
زان فلکی کو بنات نعش همی زاد
سعدسعودش سماک نیزه و آورده
دیوان: ۱۴۹

قصیده در تهنیت به دنیا آمدن پسر شروانشاه است و سماک نیزه و استعاره مصرّحه از او است و چون سیاره مشتری به عقیده قدما کوکب پادشاهان است، بنابراین کنایه از مشتری است.

ردیف	اسامی منازل	فصول طلوع منازل	فصول غروب منازل	محل منازل	بعد یا نحس
۱۹	شوله			دو ستاره در نیش عقرب	نحس
۲۰	نعمیم			نه ستاره از صورت قوس (کمان رانی)	نحس
۲۱	بلده	منازل زمستانی	منازل تابستانی	فاصله میان نعمیم و سعد ذابح بدون ستاره	ممتزج
۲۲	سعد ذابح			دو ستاره در شاخ جدی	سعد
۲۳	سعد تلح			نه ستاره از صورت دلو، دست چپ ساکب الماء	متوسط
۲۴	سعد السعود			یک ستاره از صورت جدی دو ستاره از صورت دلو	نحس
۲۵	سعد الاخیه			چهار ستاره از صورت دلو، ذراع راست ساکب الماء	ممتزج
۲۶	فرع مقدم			دو ستاره شاه فرس اعظم	سعد
۲۷	فرع موخر			یک ستاره از فرس اعظم و ستاره از مرآة الملسله	ممتزج
۲۸	رشا (بطن الحوت)			دوین ستاره نورانی صورت مرآة الملسله	سعد

۶-۱- کسب نور از خورشید

کسب نور ماه از خورشید فوئی است که حملگی بر آنند. اخترشناسان و دیگر عالمان علم نجوم قدیم و دانش ستاره شناسی امروزی همه آن را تأیید می کنند و خاقانی نیز آن را وسیله ای برای تصویر سازی قرار داده است:

آری آری ماه را خورشید اگر نوری دهد

باز خواهد خواست آنک شاه خورشید سخاست!

دیوان: ۸۷ * * *

همچو مه از آفتاب هست به تو نورمند

شاه زمانه که اوست سایه پروردگار

دیوان: ۱۸۴ * * *

۲- ماه و علم احکام نجوم (تتجیم)

احکام نجوم، علم آشنایی با کیفیت استدلال از گردش افلاک و مطالع بروج و حرکت ستارگان است به آنچه در زیر فلک قمر پیدا خواهد شد - پیش از پیدا آمدن آن - بنابراین علم احکام نجوم طریقه ای مبتنی بر پیش گویی بر پایه نظریه تأثیر ستارگان و

اینک برای مزید اطلاع جدول بیست و هشت گانه منازل قمر را با ذکر طلوع و سقوط منازل و محل آن ها به مطالب فوق می افزاییم:

ردیف	اسامی منازل	فصول طلوع منازل	فصول غروب منازل	محل منازل	بعد یا نحس
۱	شرطین			دو ستاره از برج حمل در شاخ بره	متوسط
۲	نظین			سه ستاره در دنبه و ران و پشت بره	سعد
۳	ثریا	منازل بهاری	منازل پاییزی	شش ستاره در کوهان ثور	سعد
۴	دبران			ستاره قدر اول در چشم چپ ثور	نحس
۵	هقعه			سه ستاره در رأس جبار	نحس
۶	هنه			دو ستاره در صورت دو پیکر، دو قدم نام نالی	سعد
۷	ذراع			دو ستاره در صورت دو پیکر، در رأس نوامان	سعد
۸	نثره	منازل	منازل	سه ستاره از صورت سرطان	ممتزج
۹	طرزف	تابستانی	زمستانی	دو ستاره در گردن شیر	نحس
۱۰	جبهه			چهار ستاره در بال و قلب شیر	سعد
۱۱	زبره			دو ستاره بر میان دو شانه شیر	سعد
۱۲	صرفه			دوین ستاره نورانی صورت اسد در دم آن	نحس
۱۳	عوا			پنج ستاره در سینه سنبله	سعد
۱۴	ساکب اعزل			ستاره قدر اول صورت سنبله در دست آن	متوسط
۱۵	غفر	منازل	منازل	۳ ستاره از صورت سنبله در دامن و پای چپ عذرا	نحس
۱۶	زبان	پاییزی	بهاری	دو ستاره در کف میزان	نحس
۱۷	اکلیل			سه ستاره در پیشانی عقرب	نحس
۱۸	قلب			ستاره قدر اول عقرب (قلب العقرب)	سعد



اخترشناسان معتقد به احکام نجوم، برای سیارات هفت گانه در برج های دوازده گانه جایگاه های قوت و توان و ضعف قائل بودند و بر این باور بودند که هر کوکبی در خانه خود از غایت قوت و توان برخوردار است^۱.
خاقانی با مستمسک قرار دادن چنین اعتقادی، با اشاره به تنها خانه قمر، نحوس زحل را که دارای دو خانه در منطقه البروج است تبیین کرده است:
ماه در هفت فلک خانه یکی دارد و بسی

زحل نحس زمین راست به یک جا دو سرای^۱

دیوان، ۹۳۷

خاقانی خانه ماه را با تعبیرات « کاخ مه » و « خرگه ماه » نیز در مضامین اشعار خود آورده است:

۱- توضیحات جلال الدین همایی بر دیوان عثمان مختاری، ذیل ص ۱۴.

۲- توجه خاقانی به سرعت سیر ماه و کندی سیر زحل نیز شایسته یادآوری است.

افلاک در کار و سرنوشت آدمی است^۱. علم احکام نجوم را در مقابل علم هیأت و نجوم، علم یا فنّ تنجیم نیز می گویند.

برترین جایگاه در احکام نجوم به سیاره قمر تعلق می گیرد و این جرم آسمانی بیشترین نقش را در این فن بر عهده دارد. آنچه در شعر خاقانی به ماه مرسوم می شود عبارت است از:

۱-۲- خانه ماه

خانه ماه را همراه با خانه سیارات مورد بحث قرار می دهیم:

منجمان احکامی دوازده برج منطقه البروج (رک: منطقه البروج در همیس کتاب) را دو بخش کرده، شش برج را به ماه و شش برج دیگر را به آفتاب داده اند. از اول برج اسد تا آخر برج جدی سهم خورشید و باقی مانده - یعنی از اول برج دلو تا آخر برج سرطان - نصیب ماه شده است. سپس از این شش برج، برج سرطان را به ماه و در کنار آن برج اسد را به خورشید اختصاص داده اند. و پنج برج باقی مانده از سهم هر یک از ماه و خورشید را میان پنج سیاره عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل به شرح زیر تقسیم کرده اند:

دو برج جوزا و سنبله: دو خانه عطارد

دو برج ثور و میزان: دو خانه زهره

دو برج حمل و عقرب: دو خانه مریخ

دو برج حوت و قوس: دو خانه مشتری

دو برج دلو و جدی: دو خانه زحل^۲.

۱- اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا ج ۱ ص ۱۱۴.

۲- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئ صناعه التنجیم، ص ۳۹۶.

هرگاه دو سیاره در شرایطی خاص اتصال نظر پیدا کنند اخترشماران درجات آن‌ها را در مدار محاسبه می‌کنند؛ اگر درجات سیاره سفلی از درجات سیاره علوی کمتر باشد می‌گویند سفلی به سوی «اتصال» می‌رود و اگر درجات سیاره علوی از درجات سیاره سفلی کمتر باشد می‌گویند سفلی منصرف است؛ پس «انصراف» بازگشتن سیاره سفلی از سیاره علوی است. به هنگام پیوستن، سیاره سفلی دهنده تدبیر، و سیاره علوی ستاننده تدبیر است. خاقانی در یک رباعی از اتصال چنین یاد کرده است:

از دست عم انفصال می‌جویی؟ نیست با ماه نو اتصال می‌جویی؟ نیست
از حور و پری وصال می‌جویی؟ نیست با حور و پری خصال می‌جویی؟ نیست
دیوان: ۷۱۱

و چون متصل تدبیر دهنده است، شاعر قطعه شعری را که دریافت کرده است نویذگر فیض طبع خود دانسته و گفته است:

اتصال نجوم خاطر او فیض طبع مرا نویذگر است
دیوان: ۸۶

خاقانی پیوستن به محضر رکن الدین خویی و رکن الدین راوی را موجب دوری از آفت اشرار دانسته و گفته است:

شدم از سعد اتصال دور کن خالی السیر از آفت اشرار
دیوان: ۲۰۲

(برخی شواهد دیگر را در زیر اصطلاح خالی السیر یاد خواهیم کرد).
و از انصراف با عنوان «گذشتن اختر» چنین گفته است:

من دست به شاخ مه مثالی زده ام دل داده و پس صلاهی مالی زده ام
او خود نپذیرد دل و مالم آقا اختر به گذشتن است فانی زده ام
دیوان: ۲۷۷

۱- ترتیب قرار گرفتن سیارات از سفلی به علوی در بیت زیر آمده است:

۲- انصراف اختر تأثیر بد و نیک نیز منتفی می‌شود.
شمس و مریخ و مشتری و زحل
فجر است و عطارد و زهره

آن کعبه محرم نشان، آن زمزم آتش فشان

در کاخ مه دامن کشان یک مه به پرواز آمده^۱

دیوان: ۲۹۰

گشگه تیر از شود روضه صفت به تارگی خرگه ماه از شود خلدش از منوری

دیوان: ۴۲۸

مرجع ضمیر «او» در بیت بالا خورشید است و مراد از بنگه تیر برج جوزا (یکی از دو خانه عطارد) است و منظور از خرگه ماه برج سرطان (خانه ماه) است و شاعر مدعی است که با حضور شمس در برج جوزا در آخرین ماه بهار، برج دو پیکر به باغ یا طراوتی بدل می‌شود - ناگفته نماند که در آن روزگاران اوج خورشید (رگ) اوجات کواکب در همس کتاب) در دو پیکر بوده است - و با انتقال آن به برج سرطان در آغاز تابستان، برج سرطان از نورانی جورشید همچون دارالخلد مؤثر می‌گردد.

۲-۲- اتصال^۲ و انصراف

اتصال، پیوستن و نظر کواکب است و انصراف بازگشتن آن‌ها و چون دو کواکب ستار در یک برج باشند اتصال آن‌ها اتصال نظر و محل خواهد بود و اگر در دو برج باشند تنها اتصال نظر خواهند داشت.

سیاره ای که در فلک فرودین باشد به سیاره فلک برتر می‌پیوندد، زیرا حرکت سیاره فلک پایین تر از سیاره فلک بالاتر سریع تر است و از این جهت قمر چون سنگ روتر از همه است به همه سیارات می‌پیوندد و هیچ سیاره ای به آن متصل نمی‌شود. و عطارد به همه سیارگان ستار بحر قمر می‌پیوندد و زهره به همه سیارگان بحر عطارد و قمر می‌پیوندد و خورشید به همه سیارگان بحر قمر و عطارد و زهره می‌پیوندد - الی آخر و متجمان این پیوستن را پنج قسم کرده اند که عبارتند از:

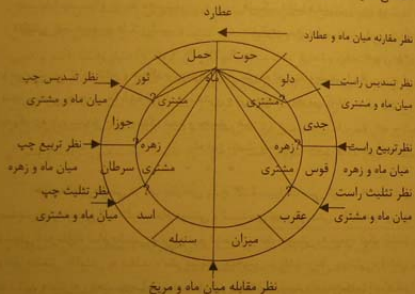
۱- قران یا مقارنه یا محاسنه ۲- مقابله ۳- تثلیث ۴- ترییع ۵- تسدیس.

۱- مراد توقف یک ماهه خورشید در برج سرطان در تیرماه است.

۲- نظر به این که ماه به همه سیارات می‌پیوندد این مدخل را در اینجا نقل کردیم.

تربیع راست آن واقع است. احکامیان نظر تربیع را نظیر کراهیت و نیمه دشمنی می‌شمارند. بنابراین در مثال فوق، میان قمر که ناظر است، با زهره که منظور علیه است نظر کراهیت وجود دارد.

۲-۲-۵- تسدیس: اگر اتصال نظر ستاره سیاری به ستاره سیار دیگری در فاصله شصت یا سیصد درجه، یعنی به اندازه دو یا ده برج باشد گویند میان آن دو ستاره نظر تسدیس وجود دارد. مثلاً اگر ماه در نخستین درجه برج حمل، و مشتری در نخستین درجه برج جوزا یا دلو باشد، گویند میان ماه و مشتری نظر تسدیس وجود دارد. منجمان احکامی نظر تسدیس را نظر نیمه دوستی خوانند^۱.



ایبانی که خاقانی در آنها به این اتصالات شعاع سیارات اشاره کرده و آن‌ها را واسطه تصویرسازی قرار داده است بدین شرح است:

۱- رگ: خواجه نصیرالدین طوسی، سی فصل در معرفت تقویم، فصل بیست و هشتم، بدون صفحه، و نیز رگ: ملا مظفر گنابادی، شرح بیست باب ملا مظفر، باب هشتم در معرفت نظری و ناظر بدون صفحه.

۲-۲-۱- قران: اتصال دو یا چند سیاره از سیارات هفت گانه را در یک درجه و یک دقیقه در هر یک از برج‌های منطقه السروج، از نظر ناظر رمیسی قران گویند و آن را مقارنه و مجامعه و محاسنه نیز گفته‌اند. همچنان که پیش از این گفتیم، قران ماه و خورشید را «اجتماع» گویند و نیز باید یادآور شویم که اتصال عطارد و زهره به خورشید و اتصال خورشید به مریخ و مشتری و زحل را «احتراق» سیاره خوانند^۱.

۲-۲-۲- مقابله: اگر اتصال نظر سیاره ناظر به سیاره‌ای دیگر در فاصله یکصد و هشتاد درجه یا به اندازه شش برج باشد آن را نظر مقابله گویند. مثلاً اگر ماه در نخستین درجه برج حمل باشد با هر سیاره دیگری که در نخستین درجه میزان باشد نظیر مقابله دارد. منجمان احکامی مقابله را دشمنی تمام تلقی می‌کنند.

۲-۲-۳- تثلیث: اگر اتصال نظر کوکب ناظر به کوکبی دیگر در فاصله یکصد و بیست درجه، یعنی به اندازه چهار یا هشت برج به توالی بروج باشد، این اتصال شعاع را نظر تثلیث نامند. مثلاً اگر ماه در اولین درجه برج حمل قرار بگیرد و مشتری در اولین درجه برج اسد یا در اولین درجه برج قوس باشد، میان آن دو از سمت چپ و از سمت راست یکصد و بیست درجه فاصله خواهد بود که یک ثلث دایره البروج است؛ بنابراین میان ماه و مشتری نظر تثلیث وجود خواهد داشت و ماه در این حالت ناظر و متصل به مشتری خواهد بود، به دلیل آن که ماه کوکب مدار زیرین است و سبک رو، از نظر احکامیان تثلیث بر دوستی تمام دلالت دارد.

۲-۲-۴- تربیع: اگر اتصال نظر اختر سیاری به اختر ستار دیگری در فاصله نود یا دویست و هفتاد درجه، یعنی به اندازه سه برج یا نه برج باشد، میان آن دو نظر تربیع وجود دارد. مثلاً اگر ماه در اولین درجه برج حمل باشد و زهره در اولین درجه برج سرطان، زهره در تربیع چپ قمر قرار دارد و اگر زهره در اولین درجه برج جدی باشد در

۱- یادآوری این نکته ضروری است که در بحث کلی از قرانات، اجتماع و احتراق را نیز قران محسوب می‌کنند. احتراق را در بحث «عطارد در شعاع خاقانی» فصل سوم از گفتار دوم بیشتر توضیح داده‌ایم.

در دو بیت زیر از قصیده معروف به قصیده «نرسائی» ممدوح خود را به اتصال نظرهای کواکب - که حکایت از دوستی تمام و نیمه دوستی و کراهیت میان ستارگان می کنند - سوگند داده است که برای دیدار خاقانی از بیت المقدس از پادشاه اجازه بگیرد:

به تثلیث بروج و ماه و انجم به تربیع و نه تسدیس ثلاثا
که بهر دیدن بیت المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
دیوان: ۲۸

و در شریقه همین قصیده با دست بازیدن به این مسأله احکامی برای ممدوح دعا کرده است:

ر خط استوا و خط محور فلک را تا صلیب آید هویدا
و تثلیثی کجا سعد فلک راست به تربیع صلیب باد پروا
دیوان: ۲۸

و در بیت زیر که در ثنای وحیدالدین پسرعم خود سروده است، وحید را باز رسته از سعد و نحس چرخ، و رها شده از تثلیث دشمنی و تربیع زحل یاد می کند:

به یک دم باز رست از چرخ و تنگ سعد و نحس هم
که این تثلیث برجیس است و آن تربیع کبوابی
دیوان: ۴۱۵

خواجه نصیرطوسی در باب نظرهای پنج گانه سیارات می گوید: «تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند؛ تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی. مقابله و تربیع دشمنی اند؛ مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی. و نظر دوستی به سعد نیک باشد و نظر دشمنی با ایشان بد نباشد. و نظر دشمنی منجوس بد باشد و نظر دوستی با ایشان بد نباشد و مقارنه و مجاسده با سعد تمام تر سعادتانی باشد و با نحوس تمام تر نحوستی^۱». و خاقانی در بیت زیر این نکته را در نظر داشته است:

۱ - ابداع ایهام تناسب میان تربیع و تثلیث در این بیت شایسته یادآوری است.
۲ - خواجه نصیر طوسی، سی فصل در معرفت تقویم، فصل بیست و هفتم، بدون صفحه.

این برده گر نه چرخ رفیع است پس چرا

سعدالسعود را شرف اندر قران اوست^۲

دیوان: ۲۳

(هم نشینی شروانشاه (سعدالسعود) با بانوی تاجدار نشان نهایت سعادت و شرف اوست)
۲-۳- اختیارات

منجمان اختیارات را یکی از پنج بخش عمده مطالب مربوط به احکام نجوم می دانستند و بیش از اندازه لازم خود را در این بخش از احکام نجوم که پایه و اساسی ندارد، گرفتار کرده بودند^۳.

به نظر منجمان، اختیار عبارت است از تعیین بهترین و مناسب ترین هنگام برای آغاز کردن امری که مطلوب و مقصود اختیار کننده است. بنابراین پیشبینان انجم دادن کارها را به انتخاب و اختیار وقت مناسب موکول می کردند و اختیار وقت را به بررسی اموری منوط می دانستند. و ماه در این بررسی ها نقشی اساسی داشته است. نظرهای پنج گانه ماه (مقارنه و مقابله و تثلیث و تربیع و تسدیس) را به سیارات - تحت عنوان صلاح حال قمر- اصل نخستین قرار می دادند و پس از آن به صلاح حال برجی از منطفة البروج که در وقت مفروض قمر در آن قرار داشت توجه می کردند و پس از

۱- شاعر افزون بر صنعت مراعات نظیر در لفظ های «چرخ»، «سعدالسعود» و «شرف» و «قران»، توجه خاصی نیز به ایهام تناسب داشته است.

۲- منجمان احکامی مطالب مربوط به احکام نجوم را به انواع پنج گانه زیر تقسیم می کردند:

۱. شناخت صفات و احوال اجرام علوی از حیث دلالت آن ها بر احوال اجسام سفلی
۲. شناخت احکام عالم سفلی از کائنات جو و تغییرات آب و هوایی، و دگرگونی های اوضاع اجتماعی و شکل یافتن ادیان و مذاهب و پیدا شدن مشاغل و ...
۳. شناخت احکام موابد و بیش بینی هایی که بر پایه طالع و زایچه در باب اشخاص و اشیاء به عمل می آمده است.
۴. شناخت اوقات مفید یا مضر برای انجام دادن یا انجام ندادن کاری، تحت عنوان اختیارات.
۵. کشف مسائل خبی و مشعر بر مبنای دلایل و علامت نجومی و سوالات لازم.

بررسی و توجه به امور متعدد دیگر^۱، به انجام دادن یا ندادن آن رأی می دادند. سواردی از اختیارات که در شعر خاقانی مطرح است عبارت است از:

۱-۳-۲- هنگامی که ماه در جوزاست فصد جایز نیست:

در روزگار آن پیشین طبیبان در موارد بسیاری بیماران خود را به فصد یعنی خون گرفتن از رگ دست فرمان می دادند. امروزه نیز گاهی برای پایین آوردن فشار خون، در موارد ضروری به چنین کاری مبادرت می کنند. قدما بر این باور بودند که خون گرفتن از رگ دست در مدت زمانی که ماه در برج جوزا است جایز نیست. در توضیح این مطلب باید بگوییم که منجمان احکامی فصلی مشع در دلالت برج ها بر همه چیز و همه کس نوشته اند و یکی از ابواب این فصل دلالت برج ها بر اندام انسان است و برج جوزا بر دو دست و دو شانه دلالت دارد^۲. احکامیان معتقد بودند که حلول قمر در هر برجی موجب توجه رطوبت بدن به عضو می شود که به آن برج منسوب است و توجه رطوبت به هر عضوی مقتضی تعفن مواد در آن عضو است. بنابراین وقتی که ماه در جوزا در آید رطوبت بدن متوجه دو دست می شود و زمینه برای تعفن فراهم می آید. در چنین حالتی رسانیدن بیشتر به آن عضو صلاح نیست. پس هنگامی که ماه در جوزا است فصد جایز نیست^۳.

خاقانی با آگاهی از همین باورداشت گفته است:

۱- خواجه نصیر طوسی این امور را در دو بیت به نظم کشیده است:

اختیار هر چه خواهی هفت چیز آور به جای

تا بود کار تو نیکو وین همی دان مقترض

حال ما مسعود باشد حال برج و صاحبش

حال طالع، صاحبش، بیت الفرض، صاحب غرض

رک: ملا مظفر گنابادی. شرح بیست باب ملا مظفر، باب بیستم، چاپ سنگی، بدون صفحه

۲- ابوریحان بیرونی. التفهیم لاولئل صناعة التنجیم، ص ۲۲۱.

۳- ملا مظفر گنابادی. شرح بیست باب ملا مظفر، باب بیستم، بدون صفحه. خواجه نصیرالدین طوسی. شرح ثمره بطلیموس در احکام نجوم، به اهتمام جلیل اخوان زنجانی. میراث مکتوب، ص ۲۲.

به چاه چاه افتی و عمر در نقصان به فصد فصد چه کوشی و ماه در جوزا!^۱
دیوان، ۷

۲-۲-۲- قمر در عقرب

پیش از این در بحث منازل قمر گفته ایم که ماه مدار خود را در کمتر از بیست و هشت روز طی می کند و بسیاری از این مسیر، از زاویه دید ناظر از هر برجی و از جمله از برج عقرب می گذرد. عبور قمر از برج عقرب در تداول عامه به «قمر در عقرب» تعبیر می شود.

از سوی دیگر، منجمان احکامی برج های دوازده گانه را به تناوب از حمل، بر خلاف جهت عقربه های ساعت، به گرم و سرد تقسیم می کردند و هر یک از این دو را به خشک و یا تر منقسم می ساختند. سپس برج های گرم و خشک را به آتش و سرد و خشک را به خاک و گرم و تر را به هوا و خشک و تر را به آب منسوب می کردند. این تقسیم بندی در جدول زیر نشان داده شده است^۱:

برج های گرم	حمل	جوزا	اسد	میزان	قوس	دلو
خشک و تر	هر دو خشک	هر دو تر	هر دو خشک	هر دو تر	هر دو خشک	هر دو تر
برج های سرد	ثور	سرطان	سنبله	عقرب	جدی	حوت

در یک تقسیم بندی دیگر، نخستین برج هر فصلی را منقلب، و دوم را ثابت، و سوم را دوجسدمی می خواندند. بنابراین برج های حمل و سرطان و میزان و جدی چهار برج منقلب اند، و ثور و اسد و عقرب و دلو برج های ثابت، و جوزا و سنبله و قوس و حوت مربعه دوجسدمی هستند. احکامیان معتقد بودند که هنگامی سفر باید کرد که قمر در برج خاکی و منقلب و یا دوجسدمی باشد و هنگام بودن قمر در برج های ثابت، سفر کردن جایز نیست. عقرب از برج های ثابت است و منجمان به عدم جواز سفر در این برج تأکید بیشتری کرده اند و گفته اند عقرب دلیل سنگینی سفر و مشقت و خوف

۱- رک: ابوریحان بیرونی. التفهیم لاولئل صناعة التنجیم، ص ۲۱۷.

۲- همان، ص ۲۵۲.

راه باشد. در این باب از رسول خدا و دیگر بزرگان دین سبز روایاتی نقل شده است. روایت شده است که رسول اکرم (ص) فرمود: «لانسافروا و القمر فی المغرب»^۱ «در حالی که قمر در برج عقرب است مسافرت نکنید» و در روضه کافی آمده است: «من سافر او تزوج و القمر فی المغرب لم بر الحسنى»^۲ «هر کس در حالی که قمر در برج عقرب است مسافرت یا ازدواج کند نیکی نبیند».

خاقانی با توجه به چنین اعتقاداتی گفته است:

تا خط نو دمیدش بگریزم از غم او کانگه سفرنشايد چون مه به عقرب آيد
 (ظاهراً در مصراع اول این بیت تصحیفی شده است). در بیت زیر نیز ماه را شایسته ورود در برج عقرب ندانسته است:

قرصه مه کلچنه سیم است غربش صیرفی نمسی شاید
 دیوان: ۸۷۹

۳-۲-۲- نقش ماه بر روی اشیاء

نقش ماه بر روی ابزار و اشیاء نیز در تصویرسازی در استخدام شاعر بوده است. مانند نقش ماه بر روی بیری، و ماه زربینی که بر روی کجاوه نصب می کرده اند و ...

طفلی است ماهروی که از مار حمیری در ماه رایت پسر آتین گریخت
 دیوان: ۲۸۲

از ماه درفش تو مه چرخ سوزان چو ز مه کتان ببینم
 دیوان: ۲۷۱

علم خاص خلیفه زده در لشکر حاج چتر شام است گزو ماه شب آرا ببیند
 دیوان: ۹۷

گیسوی جووگویی ز نخلدانش بین به هم دستارچه کز او و ماه سدورش
 دیوان: ۲۱۷

و آن هودج خلیفه متوج به ماه زر چون شب کز آفتاب نهی تاج بر سرش
 دیوان: ۲۱۷

۱- ملاطفر گنابادی. شرح بیست باب ملاطفر. باب بیستم. بدون صفحه.

۲- ملا محمد باقر مجلسی. بحار الانوار ج ۵۸ ص ۵۹۹.

جام صدف ده چنانک گوهر می زیر بحر ماهچه زر کند بر تن مهای درم
 دیوان: ۲۶۰

۴-۳-۲- ماه نخشب

نخشب شهری است بزرگ و بر جمیع و بسیار نعمت، از شهرهای ماوراءالنهر، مابین جیحون و سمرقند و تاشکند، و از زیباترین و آبادترین شهرهای آن سامان است. این شهر در درّه کشکه رود واقع است و کشکه رود از کوه سیام سرچشمه می گیرد و به موارات رودخانه سمرقند به سوی جنوب جاری است. جغرافیا نویسان اسلامی آن را «سف» نیز گفته اند. در این اواخر به مناسبت نهر قارشی یا قرشی که از وسط شهر می گذرد به شهر «قارشی» یا «قرشی» هم شهرت یافته است.

شهرت نخشب در تاریخ از آن است که این شهر زادگاه المقنع (متوفی ۱۶۱ هـ) یکی از مدعیان نبوت و الوهیت در خراسان و ماوراءالنهر است. نام او را هاشم بن حکیم و یا حکیم بن عطا گفته اند. او نقابی سبز یا زرین بر روی خود می گرفت و در جادوگری و تیرنجات و طلسم مهارت کامل داشت. او برای اثبات دعوی خدایی خود ماهی ساخته بود که به مردم نشان می داد. این ماه مانند ماه آسمان دارای نور و روشنی بود و چهار فرسخ در چهار فرسخ را روشن می کرد. این شایعه در میان مردم ماوراءالنهر و خراسان وجود داشت و مردم آن را به استنادی مقنع در شعبده و جادوگری و طلسمات نسبت می دادند.

در کتاب های معتبر ذکری از این ماه نیست، اما در تاریخ بخارا افسانه ای با این مضمون نقل شده است: مقنع همواره نقاب بر روی داشت و می گفت مردم تاب دیدار نور رخسار او ندارند، اما مردم با اصرار تمام طالب دیدار چهره او شدند. روزی پیش از طلوع آفتاب، مقنع دستور داد تا آینه های بسیار در برابر هم و در محاذات آفتاب نگاه دارند. سپس مردم را به دیدار نور رخسار خود دعوت کرد. چون آفتاب برآمد، اشعه آن بر آینه ها تابید و از آینه ها در یکدیگر منعکس شد و بالای قلعه نور باران شد و مردم پنداشتند که این نور از جمال مقنع است؛ همه به خاک افتادند و سجده کردند.^۱

۱- نگاه کنید: عباس ماهیار. شرح مشکلات خاقانی. دفتر سوم. نشر جام گل. کرج. ۱۳۸۰ ص ۱۴۴.

خاقانی از ماه نخب با صفت مزور و یک شی بی ارزش یاد کرده و گاه مشته به دشمنان و معاندان خود ساخته است.

برده مهش ز مقنع عیدی به چاه سیم
آب چه مقنع و ماه شروزش
چون ماه نخب اند مزور، از آن چو من
انجم فروز گسند هر انجمن نیست
چو خورشید آوازه او بر آمد
همان گاه ماه مقنع فرو شد
مگزین در دوان چو بود صدر قناعت
منگر مه نخب چو بود ماه جهانتاب
دیوان: ۲۲۴
دیوان: ۱۷۴
دیوان: ۸۷۵
دیوان: ۵۷

فصل سوم: عطارد (تیر)

(۱) معرفی اجمالی عطارد در نجوم امروز:

عطارد (تیر) کوچک ترین سیاره منظومه شمسی و نزدیک ترین سیارات به خورشید است. حتی از یکی از قمرهای مشتری نیز کوچک تر است. این سیاره به سبب جرم کم دارای جو بسیار رقیقی از هلیوم است که دانشمندان معمولاً از آن نیز صرف نظر می کنند و عطارد را فاقد جو می شناسند.

عطارد درست پیش از طلوع خورشید در صبح گاهان طلوع می کند و دقیقاً پس از خورشید در شفق غربی غروب می کند و تنها در این دو وضع با چشم غیرمسلح قابل رؤیت است. عطارد مدار خود را در مدت هشتاد و هشت شبانه روز طی می کند. آن قسمت از عطارد که رو به خورشید دارد گرمایی در حدود ۲۷۰ تا ۴۱۰ درجه سانتیگراد دارد و قسمت تاریک آن از سرمایی در حدود ۲۷۰ درجه زیر صفر برخوردار است.

(ب) عطارد در نظر اخترشناسان قدیم:

به عقیده قدما عطارد یکی از سیارات هفت گانه است که بر فلک دوم می تابد و بحث آن در مبحث افلاک مطرح شده است.

(ج) عطارد در شعر خاقانی:

سیاره فلک دوم در شعر خاقانی غالباً خود را در مطالب مربوط به احکام نجوم نشان می دهد. و از اصطلاحات نجومی مربوط به آن تنها به اصطلاح « احتراق » اشارتی رفته است و چند تخیل شاعرانه به داستان عطارد در شعر خاقانی پایان بخشیده است. « احتراق » مقارنه هر یک از سیارات با خورشید - بحر قمر - را احتراق گویند. و آن واقع شدن خورشید و یکی از سیارات پنج گانه عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل در یک خط راست تقریبی از دیدگاه ناظر زمینی است و در آن حالت سیاره در زیر اشعه خورشید مخفی می شود. لازم به یادآوری است که مقارنه خورشید و ماه را - چنان که پیش از این گفتیم - « اجتماع » گویند.

اشاره خاقانی به اصطلاح احتراق در بیت زیر است، که عطارد را از قرب خورشید محترق یافته است.

آگهی آخر که گردد محترق
تیر جرخ از قرب خورشید میس

* * *
دیوان: ۳۶۸

یکی از تخیلات شگفت آور خاقانی در باب عطارد، آن است که با گریز از هنجارهای لغوی، نوعی مجاز خاص ایجاد کرده است و مثلاً با بهره مندی از تمام فارسی عطارد، آهنگ مجازی کرده است که ظاهراً در ادب فارسی سابقه ندارد. او در بیت زیر از عطارد تیری ساخته است که از جلّه کمان رها می شود و به ابهام تناسبی تیر دست یازیده است:

چون از مه نو زنی عطارد
ترنج هدف شود مبر آن را

* * *
دیوان: ۳۴

در بیت زیر نیز همین ابتکار را با یستن چهار پر به دنبال تیر تکرار کرده است:

من خاک آن عطارد پیران چارپر
کو بال آن ستاره راجع فرو گشت

* * *
دیوان: ۸۳۶

همچنین در بیت زیر با یک ابهام تناسب و مهارت غیرقابل توصیف، عطارد را به تیر تشبیه کرده که بر سه انگشت سوار است:

عطاردی است زحل سر زبان حمامه او

که وقت سیر سه خورشید یار می سازد

* * *
دیوان: ۸۵۶

در بیت زیر نیز تیر فلک را خم کرده و از آن کمان ساخته است:

زین شعر کرده بر قد وصف قبابی فخر
ازهر پنبه تیر فلک چون کمان شده

دیوان: ۴۰۳

در بیت زیر نیز خود را به خورشید - خسرو سیارگان - مانند کرده و نور عطارد را در برابر آن خوار و خفیف دانسته است:

چو آفتاب شدم یا عطاردی چه کنم
کلاه عاریتی را چرا سپارم سر؟

دیوان: ۸۸۶

د) عطارد و علم احکام نجوم:

خاقانی در تصاویر بدیع خود از عطارد، بیشتر آهنگ مقبولات احکامی کرده است و از میان مطالب احکامی غالباً به مدلولات کواکب روی آورده است. در توضیح این نکته باید گفت: متجمن احکامی با استدلال های خاص خود همه چیز و همه کس را به افلاک و ساکنان آن ها نسبت می دادند و در این میان منطقه البروج و سیارات سبعة سهم بیشتری می یافتند. اخترشماران برای هر یک از صورت های منطقه البروج و اجزای آن ها و افلاک هفت یا هشت گانه و سیارات، بر پایه تصور طبایع مختلف و سعادت و نحس، دلالت هایی قائل می شدند و آن ها را صاحبان افراد و اشیاء می شناختند و همه چیز و همه کس را میان آنان قسمت می کردند و در کتاب های خود به تفصیل با اجمال مطرح می ساختند. انسان ها و صفات و خلیقات مختلف آنان و حیوان و نبات و جماد را مدلولات کواکب قرار می دادند و ستارگان و برج ها و اجزای آن ها را صاحبان دلالت یاد می کردند.^۱

۱- عطارد و مدلولات آن:

متجمن احکامی از میان اصناف مردمان، شاعران و کاتبان و دبیران و حکیمان و دانشمندان و دیوانیان را به عطارد منسوب ساخته اند و در حکومت و دولت آسمان (رک) بارگاه آسمان در همین کتاب) عطارد را مظهر نویسنده گی، فاضلی نیکو بیان با قلمی در دست و دفتری حاوی اسرار غیب در کنار، و قسمت کننده آرزای خلق تصور کرده اند. خاقانی با تکیه بر این مدلولات، در ابیات زیر عطارد را صاحب شاعران گفته است:

مرا اگر تو ندانسی عطاردم داند
که من کیم زسر کلک من چه کار آید

* * *
دیوان: ۸۸۱

۱- نگاه کنید: ابوریحان بیرونی، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۲۲۱-۲۹۲، و ملاطفر گنابادی، شرح بیست باب ملاطفر، چاپ سنگی، باب هجدهم، بدون صفحه، و شمس الدین محمد بن محمود املی، نفایس الفنون فی عرابی العیون، به اهتمام میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۷۹، مق ج ۳، ص ۲۸۹-۳۰۲.

مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخسده اجرا؟

دیوان: ۲۴

و در ابیات زیر عطارد را ستاره کاتبان و دبیران دانسته است.

کمتر تراش قلم او عطارد است
رشت اید از عطارد کیهان شناسمش

دیوان: ۸۹۵

عطارد مظهر نویسندگی و ستاره کاتبان در حکم کمترین تراش قلم ممدوح است و این از اختصاصات سیکی خاقانی است که می گوید « که سرو را فد و بالا بدان تو ماند » و مشته به را که اقوی از مشته است خوار و خفیف می کند و در جای مشبه می نشاند:

ای مه نو ز شیبستان پندر چون شده ای

وی عطارد ز دبستان پندر چون شده ای؟

دیوان: ۵۴۴

در این بیت عطارد را لفظ مستعار رشیدالدین فرزند خود قرار داده و به نویسندگی و دانش او اشاره کرده است.

در ابیات زیر ستاره عطارد دلیل حکیمان و دانشمندان و کاتبان و سخنوران شمرده شده است:

جان عطارد از تپش خاطر وحید
چونان بسوخت کز فلک آبی نملندش

جان وحید را به فلک برد ذوالجلال
تا هم فلک به جای عطارد نشاندش

دیوان: ۸۹۲

خاقانی را بسی قلم کاتب شاه
انگشت شد انگشت و قلم ز آتش آه

هم بی قلمش کاتب گردون صد راه
بگریست قلم وار به خواب سیاه

دیوان: ۷۳۵

صد هزار است این فضیلت کو دبیر آسمان

تا به چپ کردی حساب این فضیلت های راست

دیوان: ۸۸

شد عطارد به نطق صد یک او
چون به خلق آفتاب صد یک تست

دیوان: ۴۷۱

بهر نطق سوارم و عطارد
این مرکب زیر ران ندیدمست

دیوان: ۷۲ * * *

تیر گردون دهان گشاده بماند
بیش تیغ زناش چون سوار

دیوان: ۲۰۲ * * *

تیر چرخ از نیزه وش کلکم سپر بکند از اسک

هیچ تیغ نطق هیجا سر نشاید بیش از این

دیوان: ۲۴۰ * * *

۲- خانه عطارد

در فصل دوم این گفتار درباره خانه سیارات سخن گفتیم و یادآور شدیم که دو برج جوزا و سنبله دو خانه عطاردند و افزودیم که هر سیاره ای در خانه خود صاحب توان و نیرو است.

شاعر در ابیات زیر به خانه های عطارد اشاره کرده است:

در غیبت آن قصیده بگفتم شگرف بود

در حضرت این قصیده دیگر نکوتر است

هستم عطارد، این دو قصیده دو پیکر است

لاف عطاردت ز دو پیکر نکوتر است

دیوان: ۸۷

* * *

جوزا گریست خون که عطارد بیست نطق

عقا بریخت بر که سلیمان گذاشت تخت

دیوان: ۸۲۴

* * *

و در بیت زیر از برج جوزا با عنوان « نگه تیر » یاد کرده است:

بنگه تیر ازو شود روزه صفت به نازگی
خرگه ماه ازو شود خلدوش از متواری

دیوان: ۴۲۸

* * *

مضامینی که خاقانی از وبال عطارد ساخته است در شمار مشکل ترین مضامین اشعار اوست. شاعر در بیت زیر طبل حاجیان را به برج قوس تشبیه کرده است و بنابر آنچه در بالا دیدیم، برج قوس وبال عطارد است و وبال هر سیاره ای دلیل ضعف و زبونی آن است. اما شاعر با اشاره به یکی از دو خانه عطارد (برج جوزا) تصویر پیچیده ای ارائه کرده و گفته است: طبل شبیه کمان فلک (قوس) است و قوس وبال عطارد است، اما این وبال در او مؤثر نیست زیرا از او فریادی نبرومند چون صریر قلم عطارد در جوزا - که حاکی از توان و نیروی اوست - به گوش می رسد. (صریر قلم را برای عطارد به سبب کاتب گردون بودن عطارد ابداع کرده است).

کوس ماند به کمان فلک اما عجب آنک
زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند!

دیوان: ۱۰۲

* * *

چنان که در دو میثت خانه و وبال سیارات دیدیم، دو برج حوت و قوس دو خانه مشتری و در عین حال دو برج وبال عطاردند. خاقانی در بیت زیر با برشمردن دو خانه مشتری در مصراع اول، به یکی از دو جایگاه وبال عطارد نیز در تصویر و تعبیر کمان ترکمان و آفت تیر اشارتی کرده است و جناس زائد در اول (جناس متشوّج) هم ساخته است:

مشتری را ماهی صید و کمانی زیر دست

آفت تیر از کمان ترکمان انگیزه

دیوان: ۳۹۵

* * *

همچنین در بیت زیر در ترکیب «خرکمان» به وبال عطارد اشاره کرده است:
زامتحان طبع مریم زاد بر چرخ دوم تیر عیسی نطق را در خرکمان آورده ام

دیوان: ۲۵۸

* * *

یعنی قصیده ای گفته ام که عطارد - مظهر زبان آوری - را در بند ضعف و زبونی گرفتار ساخته ام.

۳- وبال عطارد:

وبال سیارات یا وبال کواکب

در میثت خانه ماه (رک: ماه و علم احکام نجوم) دیدیم که ستاره شناسان منطقه البروج را به نحوی خاص میان سیارات هفت گانه تقسیم کرده اند. اگر خانه هر سیاره ای را یک صد و هشتاد درجه در منطقه البروج جا به جا کنیم به محل وبال آن سیاره می رسم. به عبارت دیگر هر برجی که در مقابل خانه سیاره باشد محل وبال همان سیاره است. از نظر منجمان احکامی، هر کوهی در جایگاه وبال به ضعف می گراید، حتی سیارات سعد از تأثیر سعد بر خوردار نیستند. جایگاه وبال سیارات به شرح زیر تعیین شده است:

برج جدی جایگاه وبال قمر است.

برج دلو جایگاه وبال شمس است.

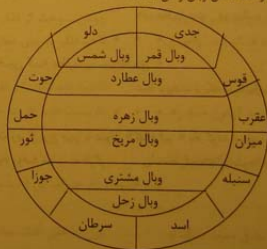
دو برج حوت و قوس محل وبال عطارد است.

دو برج حمل و عقرب محل وبال زهره است.

دو برج ثور و میزان محل وبال مریخ است.

دو برج جوزا و سنبله محل وبال مشتری است.

دو برج سرطان و اسد محل وبال زحل است.



فصل چهارم زهره (ناهید)

(۱) معرفی مختصر زهره در نجوم امروز

زهره دومین سیاره منظومه شمسی است و مدار آن میان مدار عطارد و مدار زمین واقع است. زهره از لحاظ بزرگی و وزن و جرم، بیش از هر سیاره دیگری به زمین شباهت دارد.

زهره با چشم غیرمسلح به صورت جرمی ثابت و به رنگ سفید دیده می شود و درخشنده ترین جرم آسمانی است. سطح زهره از ابرهای سفید رنگ متمایل به زرد پوشانیده شده است. زهره حداکثر به ساعت پیش از خورشید طلوع می کند و شبانگاه نیز حداکثر به ساعت بعد از خورشید غروب می کند. بنابراین، در اوایل شب و اواخر شب در افق شرقی یا غربی قابل رؤیت است.

(ب) زهره از دیدگاه اخترشناسان قدیم

اخترشناسان در زمان های پیشین به پیروی از «فرضیه زمین مرکزی»، زهره را سیاره روشنی می دیدند که بر فلک سوم می تابد و منجمان احکامی آن را سعداغر تصور می کردند.

(ج) زهره در شعر خاقانی

خاقانی آن گاه که از زوایا دید علوم بلاغی به زهره نگریسته، گاهی آهنگ تشبیه کرده و عود و شکر در حال سوختن در محمر عید را به زحل و زهره ای که با خورشید در آمیخته باشند همانند کرده و تشبیه مرکبی ابتکار کرده است:

محمر عیدی و آن عود شکر هست به هم
زحل و زهره که با قرص خور آمیخته اند!

دیوان، ۱۱۷

* * *

و با زهره را به زن جادوگری مانند کرده است که در افق شامگاهی به طریق جادوگری از ماه نو و شفق سرخ رنگ، نعل و آتشی ساخته و در قیروان - که در حد مغرب جغرافیای آن روزگاران بوده - انداخته است:

زهره با ماه و شفق گویی ز بابل جادویی است

نعل و آتش در هوای قیروان انداخته!

دیوان، ۲۹۴

* * *

و زمانی گرد اغراق گشته و گفته است:

قبولش ز هاروت ناهید سارد
کمالش ز بابل خراسان نماید

دیوان، ۱۳۰

* * *

زهره و زهره سوخت کوکبه رزم شاه
زهره زهره به تیغ، زهره زهره از سنان

دیوان، ۲۲۲

و در موارد بسیاری با جان بخشی به زهره، بر مبنای مقولات احکام نجومی، به نوازندگی و زخمه و پنجه او و خوانندگی و لحن های خوش اود، و رقص و بانکوبی و سادۀ نوشی و خویشتن آرای و زیورهای او اشارت ها کرده است.

و در مواردی از خانه زهره و سعد بودنش سخن گفته و هنگامی با انکاه به باوردانست های عامه و آگاهی از طب سنتی، تصویرهای گونه گون از زهره پرداخته است. و ما در این محبت به این مقولات می پردازیم:

۱- شاعر در این تصویر به رسم سوزاندن عود و شکر در مجمر به هنگام جشن و شادمانی اشاره کرده است.

۲- افزون بر اشاره به اسطوره هاروت و ماروت و زهره، رسم نعل در آتش انداختن جادوگران - برای بی قرار کردن عاشق - را نیز یاد کرده است.

فلک سوم مستقر شد و هاروت و ماروت به فرمان خداوند سبحان در سوزمین بابل در چاهی نگونگار آویخته شدند و تعلیم سحر و جادوی پیشه کردند.^۱
خاقانی از این اسطوره تصاویر زیر را ساخته است.

دود اهِم دوش بابل را حبس کرده است از آنک
غارت هاروتیان شد زهره زهرای من

دیوان، ۶۵۰

* * *

یارب آن کوس چه هاروت فن زهره نواس

که ز یک پرده صد الحاش به عمدا شنودا
دیوان، ۱۰۱

* * *

مطرب به سحر کاری هاروت در سماع
خجلت به روی زهره زهرا برافکند

دیوان، ۱۳۵

* * *

زان زلف هاروتی نشان لرزان تسم از زهره فان

ای زهره را هاروت سان زلف تو دروا داشتدا
دیوان، ۳۸۴

۲- زهره و آلات ملاهی

در حدیثی از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ آمَرَنِي أَنْ أَحْبِقَ الزَّمَامِيرَ وَالْكِبَارَاتَ - یعنی البرابط - و المعازف»؛ «حق تعالی مرا فرمان داد تا آلات

۱- ابوبکر عتیق نیشابوری قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سوره ابیادی به اهتمام دکتر یحیی مهدوی انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۶.

و رشیدالدین ابوالفضل میبیدی تفسیر کشف الاسرار و عذة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۲۹۶

و محمدبن جریر طبری ترجمة دانشمندان قدیم تصحیح حبیب بغضایی انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۹۶.

۲- زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم عراقی، المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار، دارالمعرفة للطباعة والنشر (در حاشیه کتاب احیاء علوم الدین به چاپ رسیده است)، ج ۲، ص ۲۷۲، و با اندکی تغییر در کشف الاسرار میبیدی، ج ۷، ص ۴۸۷.

۱- زهره و باورداشت های مردم

نیل و چشم زخم

پیشینیان معتقد بودند که برای محافظت تن و جان افراد باید صورت یا اندام های تن را با نیل نشان کنود گذاشت تا از عین الکمال مصون بماند، و خاقانی با توجه به این اعتقاد گفته است:

بازوی زهره را به نیل فلک

بوالمظفر نشان کنید امروز

دیوان، ۴۳۸

* * *

یعنی زهره را در شمار خدمتگاران شروانشاه بیاورید و نشان آخستان بر بازوی او بنهید که با نیل به درجه خدمتگاری آخستان، از چشم زخم نیز مصون بماند.
شاعر در بیت زیر نیز بر همین اعتقاد تکیه کرده است:

دفع عین الکمال چون نکند

رنگ نیلی که بر رخ قمر است^۲

دیوان، ۶۷

۲- زهره در اعتقادات مذهبی

۱-۲- زهره و هاروت و ماروت

در تفاسیر و کتب قصص قرآن آمده است که فرشتگان آسمان از ظلم و ستم آدمیان و بی رسمی های آنان در شگفت شدند و از بارگاه احدیت استدعا کردند حکومت روی زمین را به دست آنان بسپارد تا حکومت عدل برقرار کنند. وحی الهی رسید که در وجود فرشتگان قوت شهوت خلق نشده است، اگر فرشتگان مانند آدمیان دارای قوای شهوانی بودند از ارتکاب گناه باز نمی ماندند. با این حال مقرر شده که دو فرشته انتخاب کنند تا برای اثبات مذهبی به زمین فرستاده شوند. دو تن را با نام های **هاروت و ماروت** - که عابدترین و با تقوی ترین و خاشع ترین فرشتگان بودند - اختیار کردند. حق تعالی در وجود ایشان قوت شهوت آفرید و برای قضاوت و رفع نظلمات روی زمین فرستاد. پس از چندی زنی نیکوروی به دادخواهی نزد ایشان آمد و آن دو معشوق جمال او شدند و او را به سوی خود فرا خواندند. او امتناع کرد و به لطایف حیل اسم اعظم را از آنان یاد گرفت و چون نام بزرگ خدا را بر زبان راند به آسمان ها رفت و به صورت ستاره زهره در

ملاحظه می شود که در بیت آخر، با ابداع ابهام تناسی مردان خدا را به هر دو عالم بی توجه دانسته و گفته است زن از این دو عالم خانه ای برمی گزیند و در عین حال سه یکی از دو خانه زهره اشاره کرده است. (و نیز تلویحاً ماده بودن سیاره زهره را یاد کرده است).

۲- زهره کوکب ماده

اخترشناسان سیارات علوی (مریخ و مشتری و زحل) و آفتاب را کوکب تر، و زهره و ماه را کوکب ماده محسوب می کردند و عطارد را خنثی می نامیدند و می گفتند عطارد بنا بران تر است و با مادگان ماده^۱ خاقانی در ابیات زیر به تر و ماده بودن ستارگان اشاره کرده است:

صحن فلک از نـوران انجم مـاند رمـه مضمـران را
دیوان: ۳۳ * * *

انجم ماده فش آماده حج آمده اند تا خواص از همه لیبک مثنی شنوند
دیوان: ۱۰۲ * * *

زنی باشد نه مردی کز دو عالم خانه ای سازد

که ناهید است بی کیوان که باشد خانه میرانش
دیوان: ۲۱۲ * * *

(یاد کردن کیوان در مقابل زهره، به خاطر ماده بودن زهره و تر بودن زحل است).

۳- زهره سعد اصغر

سعد و نحس بودن سیارات

منجمان احکامی برای سیارات هفت گانه طبیعت های «سرد و خشک» و «گرم و خشک» و «افراط» و «سرد و تر» و «گرم و تر» به اعتدال، به شرح زیر در نظر می گرفتند و می گفتند:

زحل طبیعت سرد و خشک مفرط دارد؛

موسیقی از قبیل مزامیر و برپت ها و معارف (معرف نوعی از آلات موسیقی و از سازهای زهی و یا هر یک از آلات موسیقی) را ناپود کنیم»

شاعر می گوید: نظر به این که رسول خداص، معوت بر همه مخلوقات و مأمور امتحان آلات موسیقی بود آفتاب از درگاه او امر حبس ملکوت یافت لاجرم از هیبت او تار برپت ناهید و آهنگ آن از تاب رفت.

ذره خاک درش کار دو صد ذره کند
راند بر آن آفتاب بر ملکوت احتساب
لاجرم از سهم آن برپت ناهید را
بند رهاوی برفت، رفت بریشم ز تاب
دیوان: ۴۴

۵- زهره و علم احکام نجوم

۱- خانه زهره:

در فصل دوم همین گفتار درباره خانه های هفت اختر سخن گفتیم و یادآور شدیم که خمسة متحیره هر یک دو خانه دارند و برج های ثور و میزان دو خانه زهره هستند.

خاقانی بر پایه اعتقادات فلاسفه اسلامی که مرغ جان را از عوالم برین دانسته اند و معتقد بوده اند که تنها چند روزی گرفتار نخته بند تن است، در ابیات زیر به جایگاه قدسی آن اشارتی کرده است:

چو جان کار فرمایت به باغ قدس خواهد شد

حواس کار کن درحبس تن مگذار و پرهانش

سفر بیرون از این عالم کن و بالای این عالم

که دل زین هردو مستغنی است برتر زین و آن دانش

دو عالم چیست دو کفه است میزان مشیت را

و زین دو کفه بیرون است هرکو هست و زانش

زنی باشد نه مردی کز دو عالم خانه ای سازد

که ناهید است بی کیوان که باشد خانه میرانش

دیوان: ۲۱۲

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لأوائل سماع التنجیم، ص ۳۵۹.

و در مواردی خلقِ ممدوح را ثالثِ سعدان (مشتری و زهره) گفته است.
 خلقِ او ثالثِ سعدان به خراسان یابیم
 دلِ او ثانیِ خورشید فلکِ داسم و بار
 دیوان: ۲۲۹

و در بیتی نیز سعدِ اصغر را به دستِ فلکِ بر سرِ همسرِ خاقانیِ اکبرِ نثار کرده است.
 چستِ خاقانِ اکبرِ آنک فلک
 بر سرش سعدِ اصغر افشاده است
 دیوان: ۸۲

و در بیتِ زیر نیز پستانِ ستارهٔ سعد را بر لبِ بختِ ممدوح گذاشته و او را از اثرِ سعدِ کامیاب ساخته است:
 طفلی است شیرخواره بختش که در لبِ او
 ناهید را به هر دم پستانِ تازه بینی
 دیوان: ۴۲۳

۴- خنیاگری زهره

از خنیاگری و نوازندگی و سرودخوانی زهره در گفتار یکم، در میحتِ بارگاهِ آسمانِ سخن گفته ایم و اینک به مواردِ دیگری اشاره می کنیم:

۵- خدمتکاری و پرده داری زهره

کوکبِ ناهید باد بر درِ تو پرده دار
 چشمة خورشید باد بر سرِ تو سایبان^۱
 دیوان: ۲۵۳ * * *
 زهره همه تنِ زبانِ نمودِ چو خورشید
 مژدهٔ دولت به شاه دادگر آورد
 دیوان: ۱۴۹ * * *
 حامله است اقبالِ مادرزاد او
 قابله اش ناهیدِ عشرتِ زایِ بساد
 دیوان: ۵۱۸

۶- زهره کوکبِ اهلِ عیش و عشرت و امردان و مخنثان

خاقانی با بهره برداری از این انتساب گفته است:

۱- زهره را در جایِ منسوبیاتِ خود قرار داده و پرده دارش نامیده است.

و مریخِ طبیعتِ گرم و خشکِ مغروط دارد،
 و مشتری را طبیعتِ گرم و ترِ معتدل است؛
 و زهره را طبیعتِ سرد و ترِ معتدل است.

اخترشناسانِ دارندگانِ طبیعتِ های گرم و خشک و سرد و خشکِ مغروط را
 نحسِ محسوب می کردند و زحل را «نحسِ اکبر»، و مریخ را «نحسِ اصغر»
 می شمردند. و دارندگانِ طبیعتِ های گرم و تر و سرد و ترِ معتدل را سعدِ یاد
 می کردند و مشتری را «سعدِ اکبر» و زهره را «سعدِ اصغر» می گفتند. در بابِ نحس
 معتقد بودند که اگر از دورِ بنگرد سعد است، امّا نظرِ او از نزدیکِ نحس است. و عطارد را
 نایعِ برج یا کواکبی می دانستند که به آن متصل است. هرگاه در برج یا با کواکبِ سعد
 بود عطارد نیز سعدِ پنداشته می شد و اگر سرج یا کوکبِ نحس بود نحسِ انگاشته
 می شد. و می گفتند قمر به ذاتِ خویش سعد است، امّا به دلیلِ سرعتِ حرکت، تحتِ
 تأثیرِ ستارگانِ دیگر واقع می شود. و نیز به سعادت و نحس و حظوظِ سیارات (از قبیلِ
 خانهٔ سیارات در حالاتِ مقارنه و تدبیس و تثلیث و تربیع و مقابله) و شرف و منازلِ ماه
 و رأس و ذنبِ اعتقاد داشتند.

بنابراین اعتقاداتِ زهره ستارهٔ سعد، و به «سعدِ اصغر» مشهور است. آرزویِ هر
 شاعری دستِ کم در شعر، سعادتِ ممدوح است و پشتیبانیِ ستارهٔ ای سعد از بخت و
 اقبالِ ممدوح، از خواستِ های آرزومانیِ اوست. خاقانی نیز با بهره گرفتن از این اعتقادات،
 گاهی سعدِ اصغر را راویِ شعرِ خود ساخته تا همواره از سعادت و خوشبختیِ سخنِ بر
 زبانِ راند:

شعر من فالی است نامش سعدِ اکبرِ گیر از آنک

راوی من در ثنات از سعدِ اصغر ساختند

دیوان: ۱۱۵

و زمانی از نظرِ تثلیثِ سعدِ فلکِ برایِ ممدوح خود، خواهانِ نیرومندی و توانایی و
 نظردوستی است:

ز تثلیثی کجا سعدِ فلکِ راست
 به تربیعِ صلیبت بسادِ پیرو^۱

دیوان: ۲۸

زان فرود غبران نشانند
که عطارد فروتر از زهره است
دیوان: ۸۳۳
(چون کوکب غران بالاتر از کوکب کاتبان و شاعران واقع است، ترا که شاعری در پایین دست غران و مختان جای می دهند).

۷- پای کوبی زهره

ناهید دستی نیز در پای کوبی دارد و خاقانی افرو بر آن، صفات دیگر او را نیز در دو بیت زیر جمع کرده است:
وز بر آن بارگاه بزمگهی بود خوش
جو روشی اندرو غیرت حور جنسان
سرو قد و لاله روی، ماهرخ و منکوی
چنگ زن و باده نوش، رقص کن و شعرخوان
دیوان: ۲۵۱

۸- باده نوشی زهره

خیابگر فلک باده نوش هم هست. در یک بیت او جرعه هایی را که شراب خوران نثار خاک می کنند، جمع می کند:
زهره برجیده چو خورشید نم هر جرعه
که در آن خاک چنان بی خطر انداخته اند
دیوان: ۱۱۷

فصل پنجم: شمس (خورشید، آفتاب، مهر)

(الف) معرفی مختصر شمس (خورشید) در نجوم امروز
شمس (خورشید) یکی از میلیاردها ستاره ای است که با جاذبه گرانشی، اجرام منظومه شمسی را در مدارهایشان نگه می دارد.
این ستاره نزدیک حاشیه خارجی کهکشان، در شاخه ای مارپیچ جای دارد.
خورشید برای ساکنان روی زمین «نتر اعظم» است و نور آن منبع حرارت و روشنایی و مایه به وجود آمدن مواد غذایی و رشد گیاهان و تخییر آب ها و اعمال بسیار دیگر است که آدمیان در زندگی خود بدان نیاز دارند.
خورشید دارای حرکات ظاهری بومی و سالیانه و حرکات واقعی دیگر است. در حرکت ظاهری بومی در نیم کره شمالی روزانه از مشرق طلوع می کند و هنگام ظهر از نصف النهار می گذرد و در آغاز شب در مغرب غروب می کند و در حرکت ظاهری سالیانه در دایره ای فرضی منطبق البروج را طی می کند و هر روز نزدیک به یک درجه در مدار خود پیش می رود و در مدتی اندکی بیش از سیصد و پنج روز مدار خود را به پایان می رساند.

در حرکات واقعی، کهکشان راه شیری خورشید را در فضا می گرداند. خورشید در داخل کهکشان هم ثابت نیست، بلکه مطابق رصدها به سوی صورت فلکی «جائی علی رکبتیه» حرکت می کند. علاوه بر این، حرکت وضعی مخصوص به خود نیز دارد.

(ب) شمس (خورشید) در نظر اخترشناسان متقدم

از روزگاران قدیم تا به امروز دو نظریه اصلی در باب سیارات در میان منجمان مشهور بوده است و اخترشماران در مورد آن دو نظریه اتفاق نظر داشته اند:

- نظریه زمین مرکزی

- نظریه منظومه شمسی

همان گونه که در بحث افلاک و آسمان ها دیدیم، از نظر ستاره شناسان قدیم، زمین در مرکز عالم قرار داشته است و هفت فلک مانند لایه های پیاز گرد آن در آمده اند. این نظریه را که بطلمیوس قلوذی (در گذشته ۱۷۰ تا ۱۷۵ میلادی) با تنظیم و تألیف کتاب مجسطی تثبیت کرد و به هیات بطلمیوسی معروف شد، نظریه «زمین مرکزی» گویند. نظریه زمین مرکزی تا اواسط سده شانزدهم میلادی حاکم مطلق العنان عالم نجوم بود و از آن به بعد با ظهور کپرنیک لهستانی (۱۴۷۳-۱۵۴۳ میلادی) و نیوتون انگلیسی (۱۶۴۲-۱۷۲۷ میلادی) و دیگر اخترشناسان اروپایی و انتشار آثار آنان، نظریه منظومه شمسی جایگزین نظریه زمین مرکزی شد. در این نظریه خورشید با جاذبه ویژه خود، سیارات را در مدارهایشان به حرکت در می آورد؛ بنابراین سیارات به دور خورشید می گردند و زمین نیز یکی از آن هاست.

منجمان قدیم بر پایه نظریه زمین مرکزی، سیارات را رصد می کردند و خورشید را کوکب فلک چهارم می نامیدند و شاعران نیز بر مبنای همین نظریه به تصویر آفرینی و مضمون سازی روی می آوردند.

ج) شمس (خورشید) در شعر خاقانی:

بی گمان در میان روشنای فلکی، خورشید نخستین جرم روشنی بود که انسان های اولیه با آن آشنا شدند. شمع برتنو فلک ناریکی ها را به کنار می زد و ترس آدمیان را از میان می برد. از این روی انسان ها به دیده احترام و پرستش به آن می نگریستند. متفکران با امعان نظر در آن نگاه می کردند و آن را منظر حیات و سرچشمه بقا می دیدند. سخنوران اتوار گسترده خورشید بر زمین و سلطه آن بر آسمان را می دیدند و آن را «شاه اختران» و «خسرو چارم سربر» و «سلطان یک سواره گردون» و «شهباز فلک» می نامیدند و بیش از همه اجرام آسمانی، در تصویرآفرینی ها آهنگ این آیینۀ منور می کردند.

خاقانی نیز به گمان نزدیک به یقین برای خیال انگیز کردن زاده طمع خود و نیز برای آن که دست کسی به پای سخش نرسد به این آتش فشان آسمان دل باخته و از شکل و نور و سرعت سیر آن سود جست و برای اغراقی های شاعرانه و تشبیهات و استعارات و کنایات دور از ذهن و یا نزدیک به ذهن به استخدام تصاویر خود آورده است. گاهی برای تنوع بخشیدن به تصاویر، در نسیم و تشبیه قصاید و غالباً در تجدید مطلع ها از خورشید بهره برده است. و زمانی آفتاب را در ردیف قصاید و با یکی از بندهای ترکیب بندها جای داده و در مسواری هنگام سخن گفتن از آن، به یادداشت های مذهبی و اعتقادی و احیاناً یادداشت های عامۀ مردم روی آورده است.

خاقانی به دلیل آگاهی های ژرف از اصطلاحات نجومی و احکام نجومی، برای ابداع تصویرهای دشوار و دربار، به دانش نجوم تمایل بیشتری نشان داده است. آنچه در دنباله این مقال مطرح می شود بحث و بررسی در این ابواب است.

۱- شمس در نسیم و تشبیه تجدید مطلع ها

خاقانی در چهارده قصیده از قصاید بلند خود در تجدید مطلع ها با خورشید تصویرهای بدیع ساخته است.

در نخستین قصیده^۱ در مطلع دوم، از رفتن خورشید در هیات چابک سواری به سوی برج حمل خبر داده و از ابرها و سیزه های بهاری و بلند شدن روزها و کوتاه شدن شب ها و جاری شدن سیل ها سخن گفته است. آن گاه مجلسی از پرندگان ترتیب داده و گفتگوی آن ها را درباره سیزه و گل و گیاه و درخت به تصویر کشیده و سرانجام با مدح رسول اکرم (ص) قصیده را به پایان برده است:

زخسرها؟ ناخت بر سر صفر^۲ آفتاب

رفت به چرب آخوری گنج روان در رکاب

۱- در ترتیب قصاید، ترتیب صفحات دیوان رعایت شده است.

۲- صفر در بیت نخست - چنگکه در ارقام برج ها در منطقه البروج دیدیم (فصل پنجم از گفتار یکم) - رقم برج حمل است.

کحلی چرخ از سحاب گشت ملال به شکل

عودی خاک از نبات گشت مهلهل به تاب

روز جو شمعى به شب زودرو و سرفراز

شب جو چراغی به روز کاسته و نیم تاب

دردی مطبوع بین سر سر سبزه و سبیل

شیشه بازیچه بین سر سر آب از حباب

دیوان: ۴۲

در مطلع چهارم قصیده دوم حرکت خورشید از دلو به حوت و رسیدن آن به آغاز فصل ربیع و رنگارنگ شدن زمین با قدوم شمس به فصل بهار را به تصویر کشیده و سپس ممدوح را ستوده است:

دوش برون شد ز دلو یوسف زربین نقاب

کرد بر آهنگ صبح جای به جای انقلاب

یوسف رسته ز دلو ماند جو یونس به حوت

صاحدم از هیبتش حوت بیفکند ناب

یاد بهاری فتاشد عنبر بحری به صبح

تا صف آتشین کرد به ماهی شتاب

دیوان: ۴۲

همان گونه که در وصال سیارات دیدیم (رک: عطارد و علم احکام نجوم)، برج دلو

برج وصال شمس است و به همین مناسبت شاعر در بیت دوم خورشید را «یوسف رسته ز دلو» یعنی خورشید رها شده از برج وصال نامیده است.

در بیت سوم گفته است که: تا خورشید به برج حوت درآمد با - به اصطلاح امروزی - ماه اسفند فرا رسید، درهای آسمان برای بارش باران باز شد و یاد بهاری با آن همراهی کرد و باران با بوی خوش باریدن گرفت. تذکر این نکته شاید بی مناسبت نباشد که متقدمان آغاز بهار را اول ماه آذر می دانستند و اول آذر ماه سرپایی در آخر دهه اول اسفند ماه تقویم ماست و سخن سعدی در قصیده معروفش با مطلع:

خوش بود دامن صحرا و تناشای بهار

کلیات سعدی: ۴۴۲

یامدادان که تفاوت نکند لیل و بهار

دلیل آن است که گفته است:

این هنوز اول آذر جهان افروز است

باش تا خیمه زند دولت نسیان و ایبار

و ماههای آذر و نسیان و ایبار را سه ماه فصل بهار تلقی کرده است. سخن یعقوبی در

تاریخ یعقوبی که گفته است: «بایز در نزد ایرانیان شهریورماه و مهرماه و آبان ماه بود،

و زمستان آذرماه و دی ماه و بهمن ماه، و بهار اسفندارمذ ماه و فروردین ماه و

اردیبهشت ماه، و تابستان خرداد ماه و تیر ماه و مرداد ماه» نیز مؤید این مدعاست.

در جمهوری آذربایجان نیز اول بهار را مصادف با اول ماه مارت (مارس) می دانند

و در این ماه با توجه به چهار عنصر آتش و باد و آب و خاک، در چهار هفته جشن های

«چهارشنبه آتش» و «چهارشنبه یاد» و «چهارشنبه آب» و «چهارشنبه خاک» برپا

می کنند و فصل بهار را گرانی می دارند. برپا داشتن مراسم «چهارشنبه سوری» در

ایران نیز یادآور چهارشنبه آتش از این چهارشنبه هاست.

در مطلع سوم سومین قصیده از رسیدن شاه اختران به برج حمل (بیت شرف

شمس) خبر داده و بار دیگر از رهای خورشید از برج وصال و غزم مهمان شدنش در برج

حوت و آغاز فصل بهار و ذوب شدن برف ها و سرسبزی مزارع و نو خط شدن

شاخه های درختان سخن گفته و آن گاه ممدوح را ستوده است:

تا غبار از چتر شاه اختران افشاندند

قرش سلطانیش در برتر مکان افشاندند

شحنه نوروز نعل نقره خنگش ساخته است

هر زری کاکسیر سازان خزان افشاندند

رسته چون یوسف ز چاه دلو و پیش ابرو صبح

گوهر از الماس و مشک از برنجان افشاندند

۱- احمدبن ابی یعقوب کاتب عباسی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، ۱۳۷۹ هـ. ق. ۱.

محل شرف سیارات است. بر حسب محاسبات اخترشناسان درجه شرف سیارات به شرح زیر است:

شرف زحل در درجه بیست و یکم برج میزان، و شرف مشتری در درجه پانزدهم سرطان، و شرف مریخ در درجه بیست و هشتم جدی، و شرف شمس در درجه نوزدهم حمل، و شرف زهره در درجه بیست و هفتم حوت، و شرف عطارد در درجه پانزدهم سنبله، و شرف ماه در درجه سوم ثور، و شرف رأس در درجه سوم جوزا، و شرف ذنب در درجه سوم قوس است.

(توضیحاً باید افزود که برخی منجمان شرف سیاره را در برج یاد می کنند و این درجات را درجه قوت برج شرف می نامند.)

خاقانی علاوه بر آن که در نخستین بیت یاد شده از تجدید مطلع مذکور، به کتابه شرف شمس را برتر مکان یاد کرده است، در مواردی دیگر نیز از ورود شمس به برج حمل و رسیدن آن به بیت الشرف سخن گفته است:

یعنی که فرص خورشید از حوت در حمل شد

کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقبّر

دیوان: ۱۹۱

* * *

یافت نگین گم شده در بر ماهی چو جم

بر سر کرسی شرف رفت ز جاه مصطری

دیوان: ۴۲۲

(خورشید مانند حضرت سلیمان که نگین گم شده خود را از شکم ماهی به دست آورد و به تاج و تخت خود رسید، از وبال که جاه مصطری او بود جست و به برج حوت آمد تا راه برای رفتن او به برج شرف هموار گردد.)

یک بار هم به قرآن روی آورده و شرف خورشید را در آن دیده است که حق تعالی بدان سوگند خورده است:

هر رکابش هفت گیسودار و شش خاتون ردیف

بر سرش هر هفت وش عقد جمال افشاندند

بیست و یک پیکر که از صقلاب دارد خیلش

گرد راه خیل او تا قیروان افشاندند

تا که شد نوروز سلطان فلک را میزبان

اعلان طبع جان بر میزبان افشاندند

تا که آن سلطان به خوان ماهی آمد میهمان

خازبان بحر در بر میهمان افشاندند

وز برای آن که ماهی بی نمک ندهد مزه

ابر و باد آنک نمک هایش خوان افشاندند

گر به دی مه بد زمین مرده پس از بهر جنوب

نموده کافور و تنگ زعفران افشاندند

وز مزاج گوهران را از تناسل بازداشت

طبع کافوری که وقت مهرگان افشاندند.

خورد خواهد شاهد و شاه فلک محرور وار

آن همه کافور کز هندوستان افشاندند

دیوان: ۱۰۷-۱۰۸

خاقانی در این تجدید مطلع شمس را به پادشاهی تشبیه کرده است که لشکر خود را از جایگاهی دور حرکت داده و پس از گذر از موانع، برای اتراق کردن به محلی خوش و خرم رسیده است. خدم و حشم مشغول برپا کردن خیمه ها هستند و با گردآشتی از وسایل سفر به کار آغازیده اند. فرش سلطانی را در برترین مکان گرد افشاند و پهن کرده اند. این جایگاه را که نشگاه عزت اوست منجمان احکامی «شرف خورشید» نام نهاده اند و ما در اینجا به اجمال از این مطلب یاد می کنیم:

شرف سیارات

منجمان احکامی برای سیارات هفت گانه و رأس و ذنب جایگاه هایی را در نظر گرفته اند که سیارات در آن جایگاه ها صاحب عزت و قوی فعل اند. از جمله این جایگاه ها

چون دو لشکر در هم افتادند چون گیسوی چرخ

هفت گیسودار چرخ از گرد معجز ساختند

دیوان، ۱۱۵

واژه چرخ در این بیت نشان می دهد که منظور خاقانی از هفت گیسودار صورت هایی است که از آن ها یاد کردیم.

و منظور از بیست و یک پیکر، صورت های فلکی شمالی است که شمار آن ها در نظر اخترشناسان پیشین بیست و یک صورت بوده است (رک: آسمان و افلاک).

و در ابیات بعدی، از سبزی شدن زمستان و ذوب شدن برف و بارش باران و دمیدن سبزه و گیاه و باز شدن شکوفه ها و وزیدن بادهای خوش نسیم سخن گفته است.

شاعر در مطلع دوم قصیده چهارم از ورود شاه اختران به برج میزان و فصل پاییز یاد کرده و ابر پاییزی و برگ های خزانی را به تصویر کشیده و از بلند شدن شب ها و

کوتاه شدن روزها سخن گفته است:

که اکسیر زرهای آبان نماید

شه اختران زان زرافشان نماید

زر سامری نقد میزان نماید

برآرد ز جیب فلک دست موسی

چه معنی که معلول میزان نماید!

نه خورشید همخانه عیسی آمد

که نارنج و زر هر دو یکسان نماید

ز نارنج اگر طفل سازد ترازو

ز خورشید نارنج گیلان نماید

فلک طفل خوبی است گاندر ترازو

که ابر خزان چتر سلطان نماید

مگر خیمه سلطان انجم برون زد

شمر سینه باز خزران نماید

هوا پشت سحاب بلغار گردد

به زرینخ تصویر بستان نماید

به دم های سحاب نقاش آبان

به زرینخ تصویر بستان نماید

به دامن شب پاره ای در فرازند

از آن صدره روز نقصان نماید

قرا سنقر آنکه که نصرت پذیرد

بر آق سنقر آثار خذلان نماید

دیوان، ۱۳۰

در بیت سوم از عروج حضرت مسیح به آسمان ها و توقف او در فلک چهارم و

همخانگی او با سلطان انجم یاد کرده است^۱ و به مناسبت اشتها حضرت عیسی در -

۱- در باب عروج حضرت مسیح، در کتاب «خارخار بند و زندان» به تفصیل سخن گفته ایم

رک: عباس ماهیار، خارخارند و زندان نشر قطره، چاپ اول تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰.

شمس را خوان بره نیست شرف

شرف شمس به او قسم است

دیوان، ۸۲۱

برگردیم به تحلیل ابیات دیگر. شاعر در بیت سوم بار دیگر وسایل خورشید را

مطرح کرده است و در بیت های چهارم و پنجم، خدم و حشم سلطان چهارم چرخ را

متخصص کرده است. هفت گیسودار را می توان با توجه به تناسب آن ها با شش خاتون

(سپارات) و سواران پشت سر آنها، ستارگان دنباله دار در نظر گرفت. اما برخی

فرهنگ نویسان و مقلدان، هفت گیسودار را به صورت هایی اطلاق کرده اند که در

هیأت به تصویر کشیده شده آنان زلف و گیسو دارد و عبارتند از: ۱- صورت فلکی عقاب،

۲- ذات الکرسی، ۳- حامل رأس الغول، ۴- ممسک الالعنه، ۵- مرآة المسلسلة، ۶- جبار،

۷- سنبله^۱.

شاعر در بیت دیگری نیز از هفت گیسودار یاد کرده است:

۱- ۱. در کتاب صورالکواکب عبدالرحمن صوفی، عقاب به شکل مردی با زلف و گیسوان بلند

ترسیم شده است که عصایی در دست دارد و او را ستاج و حارس الشمال نیز گفته اند (ص

۴۶).

۲. در همان کتاب، ذات الکرسی به صورت زنی که برکزی و مسندی نشسته و محل آن در راه

کهنکشان است تصویر شده است (ص ۷۰).

۳. در همان مأخذ، حامل رأس الغول مردی است با موهای انبوه، که بر پای چپ ایستاده و در

دست چپ او سر غولی قرار دارد. نام دیگر آن «برشاون» است (ص ۷۵).

۴. ممسک الالعنه به صورت مردی است با گیسوان بلند، که در پس حامل رأس الغول - میان

زریا و کواکب دب اکبر - قرار دارد (ص ۸۲).

۵. مرآة المسلسلة به صورت زنی ترسیم شده است و نام دیگر آن زن شوی نادیده است (ص

۱۱۶).

۶. سنبله یا عقرا به صورت زنی است با دو بال، شبیه فرشتگان که در بنفطالبروج واقع است

(ص ۱۷۳).

۷. جبار به صورت مردی است ایستاده، با عصایی در دست و کمربندی بر میان، و شمشیری

بسته بر آن دارد و از صورت های بسیار روشن جنوبی است (ص ۲۳۸).

طبابت طبق نمن صریح آیات^۱ مصحف شریف - گفته است: مگر خورشید در سپهر چهارم همخانه حضرت مسیح نیست؟ با وجود چنین طبیب حاذقی، دلیلی برای بیماری و زردی و نراری خورشید در برج میزان وجود ندارد.

در ابیات بعدی، دریای پر تلاطم و موج ذهن شاعر از خزان تصویر ساخته و اشارتی در لباس استعاره به بلند شدن شب ها و کوتاه شدن روزها کرده است. در مطلع دوم قصیده پنجم تصویرهایی از زمستان ارائه شده و اغلب تصویرهای قصیده های دوم و سوم تکرار شده است:

نوروز بررفع از رخ زیبا برافکند
برگستان به دلدل شها برافکند
سلطان یک سواره گردون به جنگ دی

بر چرمه تنگ بنده و هرآ برافکند
با بیست و یک وشاق ز سقلاب ترک وار
بر راه دی کمین به مفاجا برافکند

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم
بر حوت بونسی به تمانا برافکند
ماهی تنگ وار به حلقش فرو برد

چون یونش دوباره به صحرا برافکند
چشمه به ماهی آید و چون پشت ماهیان
زیور به روی مرکز غبرا برافکند

آن آتیش صلیب در آن خانه مسیح
بر خاک مرده باد مسیحا برافکند
آن مطیخی باغ نهد چشم بر بره

همچون بره که چشم به مرغی برافکند

۱ - « و ابری الاکمه و الایریس و احی المونی باذن الله » (آل عمران ۳ آیه ۴۹): بی عیب و درست می گنم نابینای مادر زاد و مبتلا به بیماری پیری را، و مردگان را زنده می گردانم به فرمان خدای تعالی.

از پشت کسوه چادر احرام برکشند
بر کتف ایر چادر ترسا برافکند

چون باد زند نجی کهسار برکشند
بر خاک و خاره سندس و خارا برافکند
دیوان: ۱۳۵-۱۳۶

در سه بیت اول از آمادگی سلطان یکسواره گردون برای حمله بر لشکر زمستان سخن رفته است و در پنج بیت بعدی، رهایی آفتاب از جاذبه و پال و ورود آن به برج حوت و اهنگ رفتن به برج حمل در میان است و در ابیات بعدی، گرم شدن هوا و وزیدن بادهای بهاری و ذوب شدن برف ها و آمدن ابرهای بهاری و سرسبزی کهسار مطرح است.

شاعر در مطلع سوم قصیده ششم، از آغاز پاییز و ریزش برگ های خراسی و ورود خورشید به میزان و برابری روز و شب سخن به میان آورده و تصویرآفرینی کرده است:

کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار
باد وزان بر رزان گشت به دل کینه دار
سنبله چرخ را خرمن شادی سوخت
آتش خورشید کرد خانه باد اختیار

چون زر سرخ سپهر سوی نرازو رسید
راست برابر بداشت پلّے لیل و نهار
حلقه سیمین زره چون ز شمر شد بدیدند
غیمه زرین فشاند بر سر او شاخسار ...

دیوان: ۱۸۲

دربارۀ بیت دوم باید گفت که برج های جوزا و میزان و دلو به برجی هستند که از میان عناصر اربعه به هوا منسوب اند و برج های بادی هستند و معنای مصراع دوم این است که آفتاب به برج میزان درآمد.

در مطلع دوم قصیده هفتم بار دیگر تصویرهای قصاید دوم، سوم و پنجم در پوشش آمدن فصل بهار مطرح شده است:

در آنگون قفس بیس طاووس آتشیخ پر
 کز پر گشادن او آفاق بست زسور
 نیرنگ زد زمین را شیشه فلک به جلوه
 پرگار زد هوا را قوس قزح به شهر
 عکسی ز بای و برش زد بر زمین و گردون
 زان شد بهار رنگین، زمین شد شهاب اغیر
 از حرف صولجان وش زبرش دو گوی ساکن
 آمد چو صفر مفلس و در صفر شد توانگر
 یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد
 کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقسّر
 یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکسون
 چون موسی از شبانی هشتش بره منخر
 غریان ز حوض ماهی بسوی بره روان شد
 همچون بره برآمد پوشیده صوف اصغر
 و یکک نه هر شایکه در آب گرم مقرب
 غلش دهند و پوشند آن حله مرعفر
 گویی جنابتش بسود از لعبتان دیده
 کو را به حوض ماهی دادند غسل دیگر
 تا رست قبرصه خور از ضعف علت دی
 بیماری دق آمد شب را که گشت لاغر
 مانا که اندرین مه عیدی است آسمان را
 گاهیخت تیغ و آمد بر کار فرصه خور
 دیوان: ۱۹۱-۱۹۲
 شاعر در بیت چهارم به ارقام و علامت بروج اشاره کرده است. و مراد او از « حرف
 صولجان وش زبرش دو گوی ساکن » رقم « باد » است که علامت و رقم برج حوت
 است - چنان که پیش از این به آن اشاره کرده ایم- در بیت ششم به فقه ای قرآنی
 اشاره شده است که در تفاسیر مطرح است (رک: شمس در اعتقادات مذهبی). مضراع

بخشین بیت هفتم تکرار مضمون مصرع اول بیت پنجم است.
 بیت هشتم متأثر از آیات قرآنی است و بیت نهم اشارتی به حدیث نبوی دارد که در
 بخش « شمس و اعتقادات مذهبی » مطرح شده است.
 در مطلع سوم قصیده هشت، نسبی متفاوت با نسبی و تشبیه های دیگر
 ساخته است. در این سروده، خطاب او متوجه خود آفتاب است و تأثیرات مختلف آن را
 به تصویر کشیده است:
 ای شحنة شش جهات عالم
 ای جنت انس را تو کوثر
 نیرو ده تست ناف خرچنگ
 هم خانه شوی از آن عیبی
 در بونه خاک سازی اکبیر
 که باره کنی ز ماه و که تاج
 از رفتن تست بر تن دهر
 وز آمدن تو دست گیتی
 تف علم تو در دم صبح
 خاقانی را نویسی همه روز
 در چار دری هفت طهارم
 وی کعبه قدس را تو زمزم
 عشرتگه تو دهان ضعیفم
 رجعت کنی از اشارت جم
 آتش زائیر و آسمان دم
 که رنگ دهی به خاک و گه شم
 پر نقطه زر سیاه ملحم
 افراشته آستین معلّم
 بر بیریق شام سوخت پرچم
 روزی ده و رازدار و محرم
 دیوان: ۲۷۷
 شاعر در بیت سوم به خانه خورشید (برج اسد) اشاره کرده است و در بیت چهارم به
 عروج حضرت عیسی به آسمان چهارم، و نیز به فقه سلیمان تعلیمی داشته و در آیات
 بعدی طلوع و غروب خورشید را به تصویر کشیده است.
 در مطلع سوم قصیده نهم مطالب و تصویرهای قصیده هفتم به قسمی دیگر
 مطرح شده است:
 باز از نف زربین صدف شد آب دریا ریخته
 ابر نهنگ آسا ز کف لؤلؤی لا ریخته
 شاه یک اسبه بر فلک خون ریخت دی را نیست شک
 آنک سلاحتش یک به یک بر قلب هیجا ریخته

با شاخ سرو آنک کمان، با برگ سد آنک سنان
 آینه برگستوان گرد شمرها ریخته
 دیده مهی بر خوان دی سرغاله ای پر زهر وی
 رانجا برون آورده بی خون دی آنجا ریخته
 از چاه دی رسته به فن ایمن یوسف زوین رسن
 و از آب مصری پیزهن اشک زلیخا ریخته
 آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم قرین
 در دلو رفته پیش ارین تلخاب دریا ریخته
 زوین رسن ها یافته، در دلو از آن بشناخته
 ره سوی دریا یافته آبش به صحرا ریخته
 چون یوسف از دلو آمده، در حوت چون یونس شده
 از حوت دندان پسته بر خاک غبرا ریخته
 رنگ سپیدی بر زمین از سونش دندانش بین
 سوهان بادش پیش از این بر سر دیار ریخته
 ز آن پیش کز مهر فلک خوان بره ای سازد ملک
 آب رنگ افشاده نمک وز چهره سبکا ریخته
 دیوان: ۲۷۹
 شاعر در این قصیده آهنگ تصویرسازی از زمستان کرده و توقف آفتاب را در ماه دی
 (ماه سرما و برف و کولاک) برای او مهمانی ای بر سر سفره پر زهر تصور کرده است.
 آفتاب با مهارت از این خوان رها شده و در دلو آمده و آب دلو به صحرا ریخته، سپس به
 برج حوت شناخته و دندان حوت را شکسته و خرد کرده و به شکل دانه های برف بر
 زمین ریخته است. آن گاه نوبت تصویرسازی ذوب شدن برف ها و سرسبزی زمین
 رسیده است.
 در مطلع سوم قصیده دهم تصویرهای قصاید هفتم و نهم و به تبع آن ها ابداعات
 قصیده های دوم و سوم در لباسی دیگر تکرار شده است:
 آن آتشین کاسه نگر دولا ب مینا داشته
 از آب کوثر کاسه تر و آهنگ دریا داشته

در دلو نور افشان شده، زانجا به ماهی دان شده
 ماهی ازو بریان شده، یک ماهه نعمنا داشته
 انجم نثار افشان او، اجرا خوران خوان او
 از ماهی بریان او نزل سهتا داشته
 ماهی وقرص خور بهم حوت است و یونس درشکم
 ماهی همه گنج درم، خور زر گونا داشته
 خورشید نو تأثیر بین، حوتش بهین توفیر بین
 جمشید ماهی گیر بین نو ملک زیبا داشته
 میخ بهار آنک روان، میخ ازدهای گنج بان
 رخن سحاب آنک دوان وز برق هرا داشته
 چون روغن طلق است ظل، بحر دمان زبیک عمل
 خورشید در تعید و حل آتش در اعضا دانسته
 چون آتش آمد آشناء، زبیک پرید اسدر هوا
 آنک هوا سیمین ها زبیک محرا داشته ...
 دیوان: ۲۸۴
 تنها در سه بیت اخیر از ابرهای بهاری و رعد و برق و تأثیر گرمای خورشید در دریا و
 بالا رفتن بخار آب دریا تصویرهای جدید ارائه شده است.
 در آغاز قصیده یازدهم حرکت خورشید از دلو به سوی حمل به اختصار به تصویر
 کشیده شده است:
 خورشید کسری تاج بین ایوان نو پرداخته
 یک اسبه بر گوی فلک میدان نو پرداخته
 عیسی کده خرگاه او وز دلو یوسف چاه او
 در حوت یونس گاه او برسان نو پرداخته
 این علت جان بین همی علت زدای عالمی
 سراسم دی را هر دمی درمان نو پرداخته

برده به چارم منظره مهره بسون از ششدره

نزل جهان را از بره صد خوان نو پرداخته ...

دیوان: ۳۸۷

مراد از « عیسی گده » و « چارم منظره » آسمان چهارم است که به عقیده قدما مدار خورشید در آن قرار داشته است.

شاعر در مطلع سوم قصیده دوازدهم بر خلاف قصاید یاد شده قبلی، از آغاز تابستان و گرمای ماه های تابستانی تصویرآفرینی کرده است:

مهر است یا زرین صدف خرجنگ را بار آمده

خرجنگ ناپروا رشف پروانه نار آمده

بیمار بوده جرم خور، سرطانیست داده زور و فتر

معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده

آن کعبه محرم نشان، آن زمزم آتش فشان

درکاخ مه دامن کشان یک مه به پروار آمده

هر سنگ را کز ساحری کرده صبا میناگری

از خشت زر خاوری میناش دینار آمده

شمع روان بین در هوا، آتش فشان بین در هوا

بر کرکسان بین در هوا پرواز دشوار آمده

خورشید زرین دهره بین، صحرای آتش چهره بین

در مغز افقی مهره بین چون دانه نار آمده

روی سپهر چنبری بگرفته رنگ عنبری

بر آینه اسکندری خاکستر انبار آمده

هر فرش سقلاطون که مه ستاغ او بوده سه مه

از آتش گردون سیه چون داغ فضا آمده

آفتاب را از جرم خور هم قریص و هم آتش نگر

هم مطیخی هم خوان زر هم میده سالار آمده

دیوان: ۳۹۰

ذهن تنوع طلب شاعر از خورشید تعبیرات گنایی و استعاری زیر را ابداع کرده است:

« آتش », « آتش فشان », « آتش گردون », « آینه اسکندری », « خشت زر خاوری », « خورشید زرین دهره », « زرین صدف », « رمزم آتش فشان », « شمع روان », « کعبه

محرم نشان », « مطیخی خوان زر » و « میده سالار ».

خاقانی در مطلع چهارم قصیده سیزدهم سخن از ورود خورشید به برج حوت و

رفتن آن از خانه وصال به خانه شرف را تکرار کرده است:

موجب شاه اختران رفت به کاخ مشتری

شش مهه داده ده نهش (۴) قصر دوازده دری

یافت نگین گم شده در بر ماهی جو جم

پیر سر کرسی شرف رفت ز چاه مضطری

دیوان: ۴۲۲

(مراد از کاخ مشتری، برج حوت است که خانه مشتری است.)

در مطلع دوم قصیده چهاردهم بیش از دیگر قصاید از گردش خورشید در

منطقه البروج تصویر پرداخته و حرکت خورشید را در بهار و تابستان و خزان تعقیب کرده است:

ماه به ماه می کند شاه فلک کدیوری

عالم فاقه برده را توشه دهد توانگری

مائده سازد از بره بر صفت توانگران

بزرگری کند به گاو از قبل کدیوری

موسی و سامری شود گاو و بره پیرورد

آب خضر برآورد ز آینه اسکندری

بنگه تیر ازو شود روضه صفت به تارگی

خرگه ماه ازو شود خلدفش از منوژی

چون به دهان شیر در خشم پلنگی آورد

روی زمین شود ز تف پشت پلنگ بربری

تیزتر از کبوتری برج به برج می پرد

بیضه زر همی نهد در به در از سگ پری

هر سیرمه به برج نو بجه نو برآورد
یکسره برج او شود قصر دوازده دری
از همه کشته فلک دانه خوشه خورد و بس
چون سوی برج خوشه رفت از سر برج آذری
از سر خوشه ناگهش داس شکست در گلو
کرد رگ گلوش را سرسرس داس نشتری
گویی از آن رگ گلسو ریخته اند در رزان
این همه خون که می کند انشی و معصری
بار چو زر خالص سخت تراروی فلک
تا حلسی خزان کند صنعت باده آذری
از پی صنع زرگری کوره گرم به بود
کوره سرد شد فلک وین همه صنع زرگری
گر به همه ترازویی زر خلاص درخورد
خور به ترازوی فلک هست چو زر به درخوری

دیوان: ۲۲۸-۴۲۹

مراد از «بنگه تیر» و «خرگه ماه» در بیت چهارم - چنان که پیش از این گفته ایم -
برج های دو پیکر و خرجنگ است که به ترتیب خانه های عطارد و قمرند.
در بیت پنجم خشم پلنگی خورشید در دهان شیر برای یادآوری این است که برج اسد
خانه شمس است و شمس در اسد از توانایی کامل برخوردار است.

در بیت های ششم و هفتم به یکی از سنت های اجتماعی که در روستاها مرسوم
بوده اشاره کرده است. با این توضیح که روستاییان برج هایی به شکل مکعب مستطیل
در دو یا چند طبقه می ساختند و در داخل آن به شیوه ای خاص لانه های متعددی
برای کبوتران تعبیه می کردند و در قسمت های بالای برج ها محل های خروجی برای

آن ها در نظر می گرفتند. کبوتران در این برج ها می زیستند و تخم می نهاده و جوجه
در می آوردند و گاهی از برجی به برجی نقل مکان می کردند.^۱
مراد از برج آذری در بیت بعدی، برج اسد است (رک: منطقۃ البروج). در ابیات بعدی
سخن از ورود شمس به میزان (آغاز برج میزان) است.

نسخه یک بررسی کوتاه این تجدید مطلع ها نشان می دهد که خاقانی در این
توصیفات نه بار از حرکت خورشید در برج های دی و بهمن و اسفند و احیاناً از رسیدن
آن به نوروز و ماه فروردین تصویر ساخته است و دو بار رسیدن شمس به برج میزان را به
تصویر کشیده و فصل خزان را توصیف کرده است. یک بار نیز فصول سه گانه بهار و
تابستان و پاییز، و حرکت شمس از حمل تا میزان را مورد توجه قرار داده است و در
قصیده ای که احیاناً در فصل تابستان سروده شده است نیز تصویرهایی از حرکت
خورشید سوزان در تابستان نشان داده شده است و تنها در قصیده هشتم است که
شخه شش جهات عالم (خورشید) خود برای ارائه تصویرها انتخاب شده است.

خاقانی افزون بر این چهارده قصیده، در بند دوم ترکیب بندی که در مدح
شروانشاه سروده است از دهمین سبده سحری و طلوع خورشید تصویرها ساخته است:

خواجه زر ز آسمان آمد برون	شاهد روز از نهان آمد برون
از نقاب پرنیان آمد برون	چهره آن شاهد زربفت پوش
خشت زرین ز آن میان آمد برون	نقب در دیوار مشرق برد صبح
همجو فستق ز استخوان آمد برون	شاهد و شاه از قبای فستقی

دیوان: ۲۹۱

۲- تکرار لفظ آفتاب در ردیف ها

خاقانی در قصیده ای که با مطلع زیر سروده است:

ای عارض چو ماه ترا چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سرد دیگر آفتاب

دیوان: ۵۸

لفظ آفتاب را به عنوان ردیف قصیده انتخاب کرده است.

۱- نگارنده این سطور در عنوان جوانی یکی از برج ها را در محل زندگی خویشان دیده است
که متأسفانه هم اکنون ویرانه ای بیش از آن برجای نمانده است.

و نیز در نوروزیه ای که در مدح خاقان کبیر گفته است، آفتاب را ردیف یکی از بندهای ترکیب بند قرار داده است:

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب چشمه سر ماهی روان کرد آفتاب

دیوان: ۴۹۳

در این بند مانند تجدید مطلع ها، از حرکت خورشید در منطقه البروج از جدی تا حمل سخن گفته است:

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب چشمه سر ماهی روان کرد آفتاب

یوسف آسا چون به دلو از جاه رست تخت شاهی را مکان کرد آفتاب

افعی دی را همه تن زهر دید چون گوزن آهنگ آن کرد آفتاب

مهره آورد از سر افعی بیرون در سر ماهی عیان کرد آفتاب

خانم ملک سلیمانی نگر کاندر آن ماهی نهان کرد آفتاب

از پی پنجاهه در ماهی خورن بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب

وقت را از ماهی بریان چرخ روز نو را میهمان کرد آفتاب

دیوان: ۴۹۳-۴۹۴

در بیت دوم ابهامی به برج و بال خورشید (برج دلو) شده است و در مصراع دوم همان بیت مراد از تخت شاهی، بیت الشرف خورشید (برج حمل) است. شاعر در بیت سوم به یکی از باورداشت ها اشاره کرده و تشبیهی ابداع کرده است: در برخی آثار پیشینیان نقل شده است که گوزن دشمن افعی است؛ همواره آن را تعقیب می کند و چون در سوراخی خرد با سم خود چندان بر سر سوراخ می کوبد تا مار بیرون آید. سپس آن را تکه تکه می کند و از بین می برد^۱.

و در بیت ششم به پایان روزه بزرگ مسیحیان - که مدت آن هفت هفته بوده - اشاره کرده است. نصاری در این مدت از خوردن هر نوع گوشت بجز گوشت ماهی منع شده اند.

۱- دمیری، کمال الدین محمد بن موسی، حیوة الحیوان الکبری، الفست، منشورات رسی و منشورات ناصر خسرو از چاپ مصر، قم، چاپ دوم، بدون تاریخ چاپ و شهردان بن ابی الخیر، نزعت نامه علانی، به اهتمام دکتر فرهنگ جهانیور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۵.

د) شمس (خورشید) در هیأت و نجوم

۱- گردش شمس (خورشید) در منطقة البروج

می دانیم که زمین در حرکت انتقالی خود در یک مدار بیضی گونه به دور خورشید می گردد و به دلیل همین حرکت انتقالی زمین است که در فصول چهارگانه صورت های متفاوتی از صورفلکی در آسمان مشاهده می شود. این تغییرات در فصل های مختلف، متقدمان را بر آن می داشت تا تصور کنند که زمین در مرکز عالم است و هفت سیاره به دور آن می چرخند و یکی از آن هفت سیاره هم خورشید است. اخترشناسان مسیر حرکت خورشید را در آسمان رصد می کردند و مدت زمانی را که خورشید مدار خود را به پایان می رسانید «سال شمسی» می گفتند.

منجمان این مدار را دوازده قسمت می کردند و هر یک را «برج» می نامیدند. سال شمسی با رسیدن خورشید به اولین درجه برج حمل (نقطه اعتدال ربعی) آغاز می شود. ایرانیان این روز را به عنوان «نوروز» جشن می گیرند و در میان عامه مردم ایران زمین و برخی ممالک مجاور، زمان رسیدن خورشید به اولین درجه برج حمل معروف است.

خورشید پس از طی نمود درجه، از مدار ظاهری خود به اول برج سرطان می رسد که در اصطلاح نجومی «نقطه انقلاب صیفی» نامیده می شود و فصل تابستان از اینجا آغاز می شود. آن گاه که سلطان یکسواره گردون یکصد و هشتاد درجه از مدار خود را طی کرد به اول برج میزان یا نقطه اعتدال خریفی می رسد که سرآغاز فصل پاییز است.

خورشید پس از طی سه برج دیگر به اول برج جدی (نقطه انقلاب شتوی) می رسد و چون دوازده برج طی شد مدار خورشید نیز به انتها رسیده است.

خورشید (شمس) در حرکت مداوم خود در مدار ظاهری در وضعیت های گوناگونی از قبیل اوج و حضیض و کسوف و اختتام و خانه و وصال و شرف و نظرهای تلیث و تسدیس و تربیع و مقابله و مقابله قرار می گیرد.

خاقانی از گردش شمس در منطقة البروج و قرار گرفتن در وضعیت های گوناگون تصویرهای متنوع ارائه کرده است:

۱-۱- خورشید در حمل

ورود خورشید به برج حمل پس از عبور از نقطه اعتدال ربیعی، سرآغاز جشن نوروز ایرانیان و اول فصل بهار است. با توجه به اعتقادات احکامی، شرف شمس در برج حمل است. و با در نظر گرفتن علائم و ارقام برج ها، رقم و نشانهٔ برج حمل « صفر » است. این مسائل به علاوه نام های فارسی این برج، یعنی « بره » و « گوسفند »، دست مایه ساختن مضامین مختلف برای خاقانی بوده است:

یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکتون

چون موسی از شبانی هشتش پسره مسخر
عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد

همچون سره برآمد پوشیده صوف اصغر
دیوان: ۱۹۱

از حرف صولجان وش زیرش دو گوی ساکن

آمد جو صفر مفلس وز صفر شد توانگر

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد

کرد اعتدال بر وی بیت التصرف مقرر
دیوان: ۱۹۱

تا غبار از چتر شاه اختران افشاندند

فرش سلطانیش در برتر مکان افشاندند

شحنهٔ نوروز نعل نقره خنگش ساخته است

هر زری کاکسیر سازان خزان افشاندند
دیوان: ۱۰۷

۱-۲- خورشید در ثور

خاقانی در یک بیت با بهره گرفتن از آیات قرآنی، خورشید را به سامری - که در غیاب حضرت موسی گوساله ای زرین ساخته بود - تشبیه کرده است و آن را پرورندهٔ گاو نامیده است:

موسی و سامری شود گاو و بره پیرو
اب خضر بر آورد ز اینه سکندری
دیوان: ۲۳۸

و در بیتی دیگر خورشید را کشاورزی در نظر گرفته است که با گاو بزرگوری می کند:

بزرگوری کند به گاو از قبل کدیسوری
مآله سازد از بره بر صفت توانگران
دیوان: ۲۳۸

و در جایی دیگر گاو را قربانی عید اضحی (قربان) در جشن آسمان تصور کرده و از آن تصویر ساخته است:

مانا که اندرین مه عیدی است آسمان را
کاهیخت تیغ و آمد بر گاو قرصهٔ خور
دیوان: ۱۸۹

۱-۳- خورشید در جوزا

تصویرسازی خاقانی از آفتاب و جوزا متکی به مسائل نجومی و احکام نجومی بوده است و در شعر او موارد زیر به چشم می رسد:

در روزگار خاقانی مطابق محاسبهٔ ستاره شناسان، اوج شمس (رک: همین بخش) در برج جوزا بوده است و متجمان احکامی را اعتقاد بر این بوده است که هر سیاره ای در اوج خود از حیث تأثیر صاحب قدرت و توان بیشتر است. شاعر با تکیه به همین باورداشت گفته است:

خطبه به نام رفعت قدرش همی کند
در اوج برج جوزا بر منبر آفتاب
دیوان: ۵۹

زبون تر از مه سی روزه ام مهی سی روز

مرا به طنز چو خورشید خواند در جوزا
دیوان: ۲۰

همان گونه که در محبت خانهٔ کواکب دیدیم، برج جوزا یکی از دو خانهٔ عطارد است و خاقانی در بیت زیر ورود خورشید به برج جوزا، یعنی فرار گرفتن خورشید در خرداد ماه را - که ایام سرسبزی و طراوت و شادابی طبیعت است - با کنایه ای زیبا تحت عنوان در آمدن خورشید به « بنگه تیر » به تصویر کشیده است:

بنگه تیر آرو شود روضه صفت به تازگی
خرگه ماه آرو شود خلدفتش از منوژی
دیوان: ۲۳۸

۴-۱- خورشید در سرطان

در شعر خاقانی انگیزه های مختلفی برای ساختن تصاویر گوناگون از خورشید و حضور آن در برج سرطان دیده می شود. شاعر گاهی گرمای تیرماهی را انگیزه ابداع تصویر قرار داده است:

ایام به نقصان و ترا کوشش بیشی

خورشید به سرطان و ترا پوشش سستجاب؟

دیوان: ۵۷

و زمانی این امر که برج سرطان خانه قمر است، شاعر را بر آن داشته است تا کتابانی در این باب ابداع کند. افزون بر ترکیب « خرگه ماه » که در بیت بالا ملاحظه شد، ترکیب « کاخ مه » نیز در بیت زیر کنایه از خانه قمر است:

آن کعبه محرم نشان، آن زمزم آتش فشان

در کاخ مه دامن کشان یک مه به پروار آمده

دیوان: ۳۹۰

اما خاقانی برای تصویرسازی از خورشید و سرطان بیشتر متوجه خواص طبیی خرچنگ در طب سنتی بوده است. در طب سنتی گوشت خرچنگ و معجون هایی که از آن ساخته می شد، برای برخی بیماری ها مفید تلقی می شده است.

بیمار بوده جرم خور، سرطانش داده زور و فر

معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده

دیوان: ۳۹۰

خور به سرطان مانده تا معجون سرطانی کند

زان که معلول است و صفرا از زخان انگینته

دیوان: ۳۹۵

در اغلب کتاب های طبی قدیم و نیز کتاب هایی که در باب حیوانات و خواص اجزای بدن آن ها و کاربرد دوابی اعضای آن ها بحث هایی مطرح کرده اند گوشت خرچنگ یا داروهای ترکیبی را که از اجزای این حیوان ساخته می شود، برای اسواغ

تب ها و برخی بیماری ها مانند ذق و سل و تشنگی مغرط بسیار نافع ذکر کرده اند^۱.

ایست زبر نیز ناظر به همین معناهاست:

در چار دری هفت طیارم
ای شحنة شش جهات عالم
عشرونکه تو دهان ضمیم
نیرو ده تست ناف خرچنگ

دیوان: ۲۷۷

مهر است یا رزین صدف خرچنگ را یار آمده

خرچنگ نابروا ز تف پروانه نار آمده

بیمار بوده جرم خور، سرطانش داده زور و فر

معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده

دیوان: ۳۹۰

۵-۱- خورشید در اسد:

می دانیم که صورت فلکی اسد، خانه خورشید است و چون خورشید در برج اسد درآید از برترین نیرو و توان برخوردار می شود. تصویرهایی را که خاقانی از ورود خورشید به برج اسد و اقامت یک ماهه در آن صورت فلکی ساخته است در بحث « خانه خورشید » در همین فصل مطرح می کنیم.

۶-۱- خورشید در سنبله:

سنبله به معنی خوشه گندم است و هر فردی یا شنیدن نام سنبله، خوشه گندم را در ذهن تداعی می کند. به همین دلیل، مناسبات میان اجزای خوشه گندم برای ساختن

۱- از جمله:

(الف) شهرمدان بن ابی الخیر. زهرت نامه علائی. به اهتمام فرهنگ جهان پور. صص ۱۸۵- ۱۸۶.

(ب) کمال الدین محمد دمیری. حیات الحیوان الکبری. منشورات رسی و ناصر خسرو. ج ۱. ص ۵۵۴.

(ج) عقیلی خراسانی. مخزن الادویه انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. چاپ دوم. ۱۳۷۱. عکس برداری از چاپ ۱۸۲۴ کلکته ص ۴۹۶.

(د) محمد مؤمن حسینی. تحفه حکیم مؤمن. کتابفروشی بوذرجمهری (مصطفوی). ۱۳۷۲. ص ۱۴۵.

تصویر از برج سنبله، مستمسکی برای شاعر بوده است که بگوید:
از همه کشته فلک دانه خوشه خورد و بسی

چون سوی برج خوشه رفت از سر برج آذری
از سر خوشه ناگهش داس شکست در گلو
کرد رگ گلویش را هر سر داس نشتری
گویسی از آن رگ گلو ریخته اند در رزان

این همه خون که می کند آتشی و معصفری
دیوان: ۴۲۹

منظور از برج آذری در بیت اول، برج اسد است و داس در بیت دوم خار خوشه گندم است، خاری که بر سر دانه گندم و جو در خوشه وجود دارد.
در بیت زیر نیز به ورود خورشید به برج سنبله - که فصل برداشت گندم در مناطق سردسیر است - اشاره کرده و میان خوشه و خرمن و صاع مراعات نظیر ابداع کرده است:

مهر چون در خوشه یک مه ساخت خرمن، روشن
ماه را صاع زر شاه مظفر ساختند
دیوان: ۱۱۲

۷-۱- خورشید در میزان

خورشید پس از عبور از نقطه اعتدال خریفی، به برج میزان وارد می شود. پیش از این درباره نقطه اعتدال خریفی سخن گفته ایم (رک: گردش شمس در منطقه البروج) و چون آفتاب به نقطه اعتدال پاییزی برسد شب با روز برابر می شود. از سوی دیگر، آغاز فصل پاییز، به دلیل تابش مایل اشعه خورشید بر سطح زمین، ابتدای سرما در نیم کره شمالی و موسم زرد شدن و ریزش برگ درختان است.

خاقانی نیز ورود خورشید به برج میزان و برابر شدن شب و روز، و شکل ظاهری و کفه های صورت فلکی میزان، و رنگ پریدگی خورشید را دستمایه ساختن تصاویری از خورشید در میزان قرار داده است:

سنبله چرخ را خرمن شادی سوخت
آتش خورشید کرد خانه باد اختیار
دیوان: ۱۸۲

(مراد از خانه باد برج میزان است که در طبایع بروج از آن یاد کرده ایم)
راست برابر بداشت پله لیل و نهار
چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
دیوان: ۱۸۲

خاصه که مهر سپهر گوشه خوشه گذاشت
و آتش گردون گرفت پله لیل و نهار
دیوان: ۱۸۲

باز چو زر خالیش سخت ترازوی فلک
تا حلی خزان کند صنعت باد آذری
از بسی صنع زرگری کسوره گرم به بود
کوره سرد شد فلک وین همه صنع زرگری

گر به همه ترازوی زر خلاص در خورد
خور به ترازوی فلک هست چو زر به درخوری
ور نه ترازوی فلک زرگر قلب کار شد

نقد عراق چون کند زر خلاص جعفری؟
عید رسید و مهرگان با دو جنبه بر اثر
هر دو جنبه هم عنان در گرو نکاوری
شاه طغان چرخ بین سا دو غلام روز و شب

کابین قره سنقری کند و آن کند آق سنقری
دیوان: ۲۲۹

(در دو بیت اخیر با ذکر هم عنان بودن دو جنبه اشارتی به برابری شب و روز کرده است).

شاه اختران زان زر افشان نماید
که اکسیر زرهای آسان نماید
برآرد ز جیب فلک دست موسی
زر سامری نقد میزان نماید
نه خورشید هم خانه عیسی آمد
جه معنی که معلول میزان نماید؟
ز نارسنج اگر طفل سازد ترازو
که نارنج و زر هر دو یکسان نماید
فلک طفل خوبی است کاندلر ترازو
ز خورشید نارسنج گیلان نماید
دیوان: ۱۲۰

۸-۱- خورشید در برج های عقرب و قوس و جدی:

آفتاب در برج های عقرب و قوس چندان مورد توجه خاقانی نبوده است؛ حضور خورشید در جدی نیز به صورت حضوری نادرست مطرح شده است و به ندرت به « بزغاله » (نام فارسی جدی) گوشه چشمی داشته است.

سلطان یک سواره گردون به جنگ دی
 بر چرمه تنگ بنده و هرآ برافکند
 دیوان: ۱۲۴ * * *

افعی دی را همه تن زهر دید
 چون گوزن آفتاب آن کرد آفتاب
 مهره آورد از سر افعی بیرون
 در سر ماهی نهان کرد آفتاب
 دیوان: ۲۹۲ * * *

تا رست قبره خور از ضعف علت دی

بیماری دق آمد شب را که گشت لایعز
 دیوان: ۱۹۲ * * *

تا جهان ناله شد از سرسام دی ماهی برفت

چار مادر بر سرش توش و توان افشاند
 دیوان: ۱۰۸ * * *

شاه یک اسبه برفلک خون ریخت دی را نیست شک

آنک سلاخی یک به یک بر قلب هیجا ریخته
 با شاخ سرو آنک کمان، با برگ بید آنک سنان
 آینه برگسنان گرد شمرها ریخته
 دیوان: ۲۷۹ * * *

دیده مهی بر خوان دی بزغاله ای بر زهر وی

ز آنجا برون آورده پی خون دی آنجا ریخته
 از چاه دی رسته به فن ابن یوسف زرین رسن
 و از ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته
 دیوان: ۲۷۹ * * *

۹-۱- خورشید در دلو و حوت

خاقانی برای ارائه تصویر از ورود خورشید به برج های دلو و حوت و حضور آن در این دو برج، به داستان های پیامبران بنی اسرائیل اشاره کرده و دلو یوسف و ماهی یونس و

مزدوری سلیمان نبی در ساحل دریا برای ماهی گیران را مستمکی برای ساختن تصویر قرار داده است.

برخی از ابتکارهای شاعرانه او را در میث « شمس (خورشید) در داستان ه پیامبران » مطرح می کنیم و بعضی دیگر عبارت است از:

در دلو نورافشان شده، ز آنجا به ماهی دان شده
 ماهی ازو بریان شده یک ماهه نمنا داشته
 دیوان: ۲۸۴ * * *

انجم نثارافشان او، اجرا خوران خوان او
 از ماهی بریان او نزل مهتا داشته
 دیوان: ۲۸۴ * * *

زرین رسن ها بافته، در دلو از آن پشافتنه

ره سوی دریا بافته، آیش به صحرا ریخته
 دیوان: ۲۷۹ * * *

سلطان یک اسبه سایه چتر
 بر ماهی آسمان برافکند
 دیوان: ۵۰۹ * * *

تا که آن سلطان به خوان ماهی آمد میهمان

خازبان بحر در بر میهمان افشاند
 دیوان: ۱۰۷ * * *

چشمه به ماهی آید و چون پشت ماهیان
 زیور به روی مرکز غیبرا برافکند
 دیوان: ۱۲۴ * * *

۲- اوج و حقیض خورشید

اخترشناسان متقدم معتقد بودند که سطح منطقه البروج سیارات را در داخل خود حرکت می دهد و برای هر کوکبی بر روی منطقه، دایره ای موازی خود رسم می کند. این مدار را به دلیل شباهت به منطقه البروج، « فلک ممثل کوکب » می نامند.

حرکت آفتاب دقیقاً بر روی فلک ممثل آن نیست، بلکه بر روی مداری است که مرکز آن بر مرکز فلک ممثل منطبق نیست. این مدار را « فلک خارج المکرر » گویند.

۳- کسوف (خورشید گرفتگی)

کسوف (خورشید گرفتگی) واقع شدن ماه است میان زمین و خورشید، به گونه ای که مرکز هر سه تقریباً در راستای یک خط مستقیم واقع شود. در این حالت ناظر زمینی قرص ماه را می بیند که قسمتی از قرص خورشید و یا تمامی آن را پوشانیده است. اگر کسوف کلی اتفاق افتد، مدت زمان اندکی همه صفحه خورشید با ماه پوشانیده می شود و تأثیری کاملاً محسوس در روشنایی روز در مناطقی که کسوف قابل رؤیت است به جای می گذارد.

کسوف ها در نوار باریکی از کره زمین که از مغرب به سوی مشرق امتداد می یابد قابل رؤیت اند. برخی متقدمان خسوف ماه را نیز کسوف می گفتند.^۱

خاقانی در گذشت شمس الدین ایلدگوز را با در نظر گرفتن تناسب لفظی

شمس و شمس الدین، به کسوف شمس تعبیر کرده و گفته است:

چون او برفت اتابک و سلطان ز بس برفت

این شمس در کسوف شد و آن ماه در غمام

دیوان: ۲۰۳

* * *

منظور شاعر از «او»، ابو منصور حفصه از شاخ نیشابوری ساکن تبریز است و مراد از

«اتابک»، شمس الدین ایلدگوز سرسلله اتابکان آذربایجان است که سلطان ارسلان

بن طغرل در روز جلوس بر تخت سلطنت لقب اتابک اعظم به او داده بود و منظور از

«سلطان» ارسلان بن طغرل است که در سال ۵۷۲ هجری درگذشته و شاعر بر آن بوده

است که هم زمانی درگذشت اتابک و سلطان را با ابومنصور حفصه یاد کند و زندگی آنان

را متکی به وجود این عارف بداند.

خاقانی در بیت زیر نیز کسوف خورشید را به تصویر کشیده است:

در آفتاب نبینی که شد اسیر کسوف

چونع رنگ زده میع رنگ خون آمد

دیوان: ۸۶۱

۲- شهرمان بن ابی الخیر، روضة المتجمن چاپ عکسی بنیاد دایرة المعارف اسلامی ص

دورترین نقطه دایرة خارج المکرر خورشید را نسبت به زمین، «اوج خورشید» و نزدیک ترین نقطه را «حضیض» می خوانند.^۱

اوج آفتاب نیز خود حرکتی دارد و مقدار آن با حرکت فلک ثوابت موافق است و متجمان این حرکت را به اختلاف، در شصت و شش تا هفتاد سال یک درجه یاد کرده اند. اوج خورشید تا سده هفتم هجری در برج جوزا بوده است و اینک در برج سرطان واقع است.^۲

نظر به این که قرار گرفتن سیارات در برج اوج خود، به گمان اخترشناسان دلیل توانمندی و قدرت کواکب است، خاقانی در بیت زیر از این اصطلاح در اغراق شاعرانه بهره جسته است:

خطبه به نام رفعت قدرش همی کند

در اوج برج جوزا بر منبر آفتاب

دیوان: ۵۹

* * *

و در بیت زیر نیز خورشید را والی اوج و حضیض یاد کرده است:

خسرو شمشیر و شیر، باعث لیل و نهار

والی اوج و حضیض، عامل دریا و کان

دیوان: ۲۵۱

در قسمت پایانی بیت زیر نیز به گمان نزدیک به یقین راقم سطور، به جای «آن

جوزا»، «در جوزا» صحیح است.^۳

زبون تر از ماه سی روز و ماهی سی روز

مرا به طنز چو خورشید خواند در جوزا

دیوان: ۳۰

* * *

۱- لیوریان بیرونی، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۱۱۶.

۲- عثمان مختاری دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال الدین همایی، ص ۱۵.

۳- به گمان نویسنده این سطور «در جوزا» درست است، چه شاعر ابتدا خود را «زبون تر از ماه سی روز» خوانده است، سپس از قول و طوطا، این ماه زبون را به خورشید توانمند در جوزا همانند کرده است و در جوزا بودن خورشید تأکید بیشتری بر توانمندی آن دارد، و گر نه تشبیه رشید و طوطا به جوزا از سوی خاقانی وجه شبه دلنشینی نمی تواند داشته باشد.

زبانه های خورشیدی است، این مشعل ها و زبانه های خیره کننده خورشید، طبیعی است که در آذهان ناظران زمینی تعبیرات عامیانه پیدا کند و در مختلّات شاعران ساریک بین تعبیرهای شاعرانه ای نظیر «چشم درد» و «آبله چشم» و «بیماری» و «تب زدگی» و «لرزه» و نظایر آن باید و احیاناً از آن ها به «رشته های زرّین» تعبیر شود. تب زده لرزم چو آفتاب همه شب
دور فلک بین که بر سرم چه فن آورد
دیوان: ۷۶۴

آفتاب اشتربواری بر فلک بیمار تن
در طواف کعبه محرم وار عریان آمده
دیوان: ۳۶۹

خسور در شب و صرع دار یابم
منه در دق و نساتون ببینم
دیوان: ۲۶۶

دیده خورشید چشم درد همی داشت
از حسد خاک سرمه زای صفاهان
دست مسیح است سرمه سای صفاهان
لاجرم آنک برای دیده خورشید
دیوان: ۳۵۴

خورشید شاه انجم و همخانه مسیح

مصروع و تب زده است سها ایمن از سقام
دیوان: ۳۰۳

گویى ترا به رشته زرّین آفتاب
نجاج کارگاه فلک یافت بود و تار
دیوان: ۱۷۶

ه) تأثیر شمس در علویات و سفلیات

پیش از این دیدیم که متقدمان عالم را به صورت افلاک و کراتی تصور می کردند که مانند پوست های پیاز روی هم قرار گرفته اند. نزدیک ترین این فلک ها به عالم عنصری، فلک قمر و دورترین آن ها فلک اطلس بود. حکیمان افلاک را اباء علوی و عناصر چهارگانه را امهات سفلی می نامیدند و زمین در مرکز چنین عالمی قرار داشت. یکی از تأثیرات شمس در علویات، نوربخشی آن به ماه است. اما درباره تأثیرات شمس در سفلیات می توان گفت که همه حیات زمین و زمینیان به سبب برخورداری از انوار خورشید است و روزی که به فرمان الهی خللی کلی در این انوار حیات بخشی ایجاد شود پایان زندگی در زمین است.

۴- اعتدال (اعتدالین)

پیش از این دایره البروج (رک: منطقة البروج) و دایره معدل النهار (رک: استوای فلکی) را تعریف کرده و توضیح داده ایم. در اینجا می افزاییم که دایره البروج، معدل النهار را در دو نقطه قطع می کند و به نظر ساکنان زمین خورشید هر سال یک بار از این دو نقطه می گذرد. دو نقطه تقاطع دایره البروج با معدل النهار را «اعتدالین» می گویند.

نقطه اول را که خورشید در حرکت ظاهری خود - از جنوب به سمت شمال - به آنجا می رسد «اعتدال ربیعی» خوانند. مطابق تقویم ایرانی، خورشید در آغاز فصل بهار به این نقطه می رسد (لحظه تحویل سال همین زمان است). نقطه دوم را که خورشید پس از شش ماه گردش در مدار ظاهری خود - از شمال به سوی جنوب - به آنجا می رسد «اعتدال خریفی» نامند. خورشید در اول فصل پاییز از این نقطه عبور می کند. هنگام عبور خورشید از این دو نقطه شب و روز تقریباً در تمام نقاط زمین برابر می شود. خاقانی در بیت زیر از رسیدن خورشید به نقطه اعتدال ربیعی سخن گفته است:

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد

کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقسّر

دیوان: ۱۹۱

همان گونه که پیش از این دیدیم، شرف خورشید در برج حمل است و در آمدن خورشید به برج حمل، رسیدن آن به نقطه اعتدال ربیعی و حلول در بیت شرف خویش است. شاعر در بیتی دیگر اعتدال ربیعی را در آرایه ابهام تناسب گنجانیده و گفته است:

بهار عام جهان را ز اعتدال مسراج
بهار خاص مرا شعر سیدالشعرا

دیوان: ۳۰

و در باب اعتدال خریفی گفته است:

چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
راست برابر بداشت پلّے لیل و نهار

دیوان: ۱۸۳

۵- فعالیت های ظاهری اشعه شمس (خورشید)

در سطح خورشید پدیده های موقتی زیادی ظاهر می شود که از آن ها به فعالیت های خورشیدی تعبیر می کنند. نواحی ویژه این فعالیت ها را نواحی فعال خورشید می نامند. معروف ترین این فعالیت ها کلف های خورشیدی و مشعل ها و فوران های رنگین و

ما درصد بر شمردن تأثیرات بی حد و حصر انوار خورشید نیستیم و تنها به یاد کرد برخی اشارات در شعر خاقانی بسنده می کنیم.

۱- تبخیر آب بر اثر تابش اشعه خورشید

چون انوار خورشید بر دریا بتابد، آب دریا را به صورت بخار به جو زمین هدایت می کند و آب تشکیل می شود و در شرایط خاصی باد و باران به وجود می آید. آب باران در زمین فرو می رود و چشمه سارها و بهرها جاری می شود و سبب بقای حیوانات و انسان ها و رشد گیاهان و به بر نشستن درختان و ادامه چرخه حیات می شود.

خاقانی از تبخیر آب و مراحل بعدی آن تصویرهای گونه گون ساخته است. گاهی اشارتی شاعرانه به فرایند تبخیر کرده است:

رژین رسن ها یافته در دلو از آن بشناخته

ره سوی دریا یافته آتش به صحرا^۱ ریخته

دیوان: ۳۷۹

و زمانی به طبیعی ترین شکل رشد و نمو تخم اشاره کرده و کشاورز را فقط عامل و وسیله این کار دانسته است:

از آفتاب و هوا دان که تخم باید ببالش

به برزگر چه برآید جز آن که تخم فشانند

دیوان: ۸۵۹

و در موردی هم عمل ممدوح را هنگام بر کشیدن شاعر و فرستادن تحفه و هدیه برای او، به عمل انوار خورشید تشبیه کرده است:

بر گرفتی آبی از خاک سیه خورشیدوار

راوش کردی و بالا دادی، احسنت ای ملک!

دیوان: ۸۹۶

۱- توضیح باید افزود که «صحرا» در شعر خاقانی «بیرون» معنی می دهد، یعنی آب دریا را بیرون ریخته است در زبان بسیاری از مردم ولایات هم اکنون نیز صحرا به معنی بیرون مستعمل است.

و در بیتی هم جلوگیری آب از رسیدن انوار خورشید به زمین را کنایه از قدرشناسی یاد کرده است:

خورشید دیده ای که کند آب را بلند
سردی آب بین که شود چشم بند آب

دیوان: ۳۶۸

۲- تشکیل گانی ها به تأثیر اشعه آفتاب

مقدمان آفتاب را کیمیاگری ماهر می دانستند به گفته خاقانی

آفتاب است کیمیاگر و نس
واصلی صانعی قوی تائیر

دیوان: ۸۸۹

و معتقد بودند که از تأثیر اشعه آفتاب در تجاوز زمین بخار و دخانی به وجود می آید و در شرایط خاصی این بخارات دگرگون می شوند و از استحاله آن ها فلزات و جواهرات گوناگون تکوین می یابند. به همین دلیل منجمان احکامی در مناسبات کواکب، زلزله و باقوت و بیجاده و سنگ های گران قیمت را به خورشید متنبس می کردند.

مختار گوهر آمد و اسلافش آفتاب
از آفتاب رادن گوهر نکوتر است

دیوان: ۷۵

سورمه از خار کند سرخ گل
فرص خور از سنگ کند بهرمان

دیوان: ۳۴۴

آفتابی نسوز خاک انگیز زر
زی عطارد زر جورا سی قرست

دیوان: ۸۲۸

که کند زر چو آفتاب از خاک
رحلی گاهنی کند به رحیر^۱

دیوان: ۸۸۸

ترتیب فوّه و کله بدگانش را ست
رنگی که آفتاب به خارا برافکند

دیوان: ۱۳۷

۱- خواجه نصیر طوسی، تنسیخ نامه ایلخانی به اهتمام مدزس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۶ و ۲۰۳ و ۲۰۹ و زرگری قزوینی، معانی المخلوقات و غرائب الموجودات، مشهورات رضی و ناصر خسرو، ۱۳۶۴، قم، ص ۱۹.

۲- بیرونی، ابوریحان محمد، التفهیم لأوائل صناعة التجهیم، ص ۳۷۳.

تا چهره عقیق کند احمر از شمع
سوسزناش چون فلک و رویت از شام
بر اوج کند فلک اخضر آفتاب
اقبال کرده همچو عقیق احمر آفتاب
دیوان: ۶۰

از بیم خوار داشت که بر زر رسیده ازو
ای کسان لطف و عنصر مودی نیسورید
در کمان همی کند رخ زر اصغر آفتاب
در صدهزار کان چو نو یک گوهر آفتاب
دیوان: ۵۹

۳- گرایش برخی گل ها و گیاهان و بعضی جانوران به نور آفتاب

ظاهراً برخی گل ها و گیاهان و بعضی جانوران باید همواره زیر اشعه آفتاب رشد و نمو کنند و به همین سبب گل آفتاب گردان^۱ و نیلوفر چشم به خورشید می دوزد و بعضی گل های دیگر با گسترده شدن انوار آفتاب روی زمین شکفته می شوند و پس از عبور خورشید از میدان دید آن ها، سر به زیر می اندازند یا گل برگ های آن ها جمع می شود. در میان جانوران نیز حباب^۲ به آفتاب وابسته است. ظاهراً به همین علت این گل ها و حیوانات را به صفت آفتاب پرست و یا آفتاب گردک متصف کرده اند^۳ و گاه صفت را به جای موصوف به کار برده اند.

۱- ظاهراً گل آفتاب گردان جز در ادب معاصر سابقه چندان در ادبیات ندارد و مشخصاتی که گیاه شناسان متقدم برای «آذریون» نوشته اند با نتحات گل آفتاب گردان مطابقت دارد. حکیم مؤمن در تحفة المومنین گوید: «آذریون: به فارسی گل آفتاب پرست نامند. نباتی است مابین شجر و گیاه، به قدر فراخی ... گل های او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشند، همیشه رو به آفتاب دارد و به حرکت او دور می کند. (محمد مومن حسینی، تحفة حکیم کتابفروشی بوذرجمهری، چاپ دوم، ص ۱۷).

۲- حباب، جانوری است از راسته مارمولکان، با دمی دراز، و بر خلاف مارمولک ها دمش کنده نمی شود و همواره روی به آفتاب دارد.

۳- در فرهنگ معین در ذیل مدخل «آفتاب پرست» از پنج قسم گل و گیاه و جانور با نام های مختلف یاد شده است.

از میان این گل ها نیلوفر - بویژه نیلوفر آبی - و رابطه آن با خورشید، بیش از دیگر گل ها باری گر خاقانی در تصویرسازی بوده است.
روى چو آفتاب به چشم چو نگرست
آن تازگی دهد که به نیلوفر آفتاب
دیوان: ۵۹

امید را بجز غم سرمایه ای نیستم
خورشید را به جز دل نیلوفری ندارم
نیلوفر خورشید جمال تو منم
خاکستر آتش خیال تو منم
دیوان: ۲۷۹

سردار تاجداران هست آفتاب و دریا
نیلوفر که بی او نیل و فری ندارم
خورشید تو نیلوفر نارسیده منم
تن غرقه به اشک در شکر خنده منم
دیوان: ۲۸۰

پروانه مشو جان به چراغی مبار
خورشیدپرست باش نیلوفروار
واستگی حریا به آفتاب نیز ذهن خلق خاقانی را به ابداع تصاویری از این جانور آفتاب پرست وا داشته است:

خاک در تو قیله آسالم و اندرو
خلقی نهاده روی چو حریا در آفتاب
حریا منم تو قرصه شمسی، روا بود
گر قرص شمس نور به حریا براهکند
دیوان: ۱۳۹

بیش فکر تو که رخشد شمس وار
شمس گردون را به حریایی فرست
دیوان: ۸۲۵

و) شمس (خورشید) در احکام نجوم

۱- خانه شمس (خورشید):

در فصل دوم از مبحث دوم این کتاب (فصل مربوط به ماه) درباره خانه سیارات و چگونگی اختصاص برج های دوازده گانه به سیارات سخن گفته ایم. در اینجا بار دیگر

یادآور می شویم که برج اسد خانه شمس است و شمس در برج اسد در نهایت قدرت و توانایی است!

اینک ابیاتی را نقل می کنیم که شاعر در تصویرسازی های خود از خانه اسد بهره برده است:

گر اسد خانه خورشید نهند داشت خورشید گرم خان اسد
 آفتاب از سوار شد بر شبر هست می شبر و آفتاب سوار
 خورشید اسد سوار یاسم بهرام زحل سنان بینم
 برگشته تبع اسد چون آفتاب اندر اسد

در نمودار از آه حصاران میگران انگیزه
 آن آهوی زرین بپس در شبر وطن گاهش

کاو را سروی سیمین هر بار بدید اسد
 انجم بریزند از حسد جان ها گریزند از حسد

کاید چو شمس اندر اسد و ز چرخ میدان بینمش
 شمس نبرد اسد شود مادام
 روح سوی حسد شود هموار
 سرو ده تست ناف خسر چنگ
 عشرت که تو دهان قیسم

خسرو شمشیر و شبر، ساعت لیل و بهار
 والی اوج و حقیض، غامل دریا و کان

چون به دهان شبر در خشم پلنگی آورد
 روی زمین شود ز نف پشت پلنگ بربری
 دیوان: ۴۲۹

چون در اسد رسیدی چون سنبله سنان کش
 از ضربت الف سان کردی چو سین و دالش
 دیوان: ۴۲۸

۲- شرف شمس

پیش از این در همین فصل در باب شرف سیارات و شرف شمس سخن گفته ایم. (رک: شرف سیارات)

۳- وبال شمس

وبال سیارات را پیش از این در فصل سوم همین مبحث مطرح کرده ایم و گفته ایم که به نظر منجمان احکامی، وبال جایگاه ضعف و ناتوانی سیارات است. به همین دلیل خاقانی جایگاه وبال خورشید (برج دلو) را به چاهی تشبیه کرده است و خورشید را یوسف گرفتار آن چاه دانسته و رهایی از برج وبال را توفیقی برای شمس برشمرده و آن را رستن از چاه دلو خوانده است.

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم بر حوت یونسی به تماشای براقند
 دوش برون شد ز دلو یوسف زرّین رسن کرد بر آهنگ صبح جای به جای انقلاب
 یوسف رسته ز دلو ماند چو یونس به حوت صبحدم از هیبتش حوت بپفکنند ناب
 رسته چون یوسف ز چاه دلو و پیشش ابر و صبح دیوان: ۲۷

گوهر از العباس و مشک از پرنیان افشانده اسد
 دیوان: ۱۰۷

خاقانی خورشید گرفتار در خانه وصال را به یوسف گرفتار در چاه تشبیه کرده و گفته است:

رسته چون یوسف ز چاه دلو و پیش آب و صبح
گوهر از الماس و مشک از بریان افشامه اند
دیوان: ۱۰۷

* * *

چون یوسف از دلو آمده، در حوت چون بوس شده
از حوت دندان بسته بر خاک غنرا ریخته
دیوان: ۳۷۹

در موارد بسیاری نیز خورشید مستعارله ماجرای وصال خود است
دوش برون شد ز دلو یوسف ز رین رسن
کرد بر آهنگ صبح حای به حای انقلاب

یوسف رسته ز دلو ماند چو یوسف به حوت
صحبدم از هیش حوت بیفکند ناب
دیوان: ۴۷

* * *

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم فرین
در دلو رفته پیش از این تلخاب دریا ریخته
دیوان: ۳۷۹

۱-۲- خورشید و موسی (ع)

تصویرهای گونه گونی که خاقانی از خورشید در باب زندگی حضرت موسی ابتکار کرده گاهی نشأت یافته از دوران جوانی موسی است.

فرار داد ده ساله جوانی حضرت موسی برای شعیب در ازای گاوین دخترش^۱، زبازد خاص و عام بوده و ابزار تصویرسازی شاعران بوده است. خاقانی را هم از این نمند کلاهی است و گاه داده می شود خورشید را به موسی جوان تشبیه کرده و گفته است:

موسی و سامری شود گاو و بره برورد
اب خضر برآورد زاینه سکندری
دیوان: ۴۴۸

۱- ابوالحسن نیشابوری قصص الانبیاء، ص ۱۵۸.

عیسی کده خرگاه او وز دلو یوسف چاه او

در حوت بوس گاه او برسان نو پرداخته

دیوان: ۳۸۷

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم فرین

در دلو رفته پیش از این تلخاب دریا ریخته

ز رین رسن ها بافته، در دلو از آن بشافته

ره سوی دریا یافته آبش به صحرا ریخته

دیوان: ۳۷۹

آفتاب از وصال جست آخر

یوسف از چاه و دلو رست آخر

دیوان: ۴۸۵

ه) شمس (خورشید) در اعتقادات مذهبی

۱- شمس (خورشید) در داستان های پیامبران

خاقانی برای خیال انگیز کردن تصویرهای مربوط به خورشید و قصه های انبیا، از شیوه های مختلف بهره جسته است. گاهی خورشید را مشبه و با مستعارله تشبیهات و استعارات خود قرار داده و مضامینی دلنشین ابتکار کرده و زمانی یکی از قصه های انبیا را مستمسک ابداعات شاعرانه خود ساخته است. ما به اختصار به نقل این داستان ها می پردازیم:

۱-۱- خورشید و یوسف (ع)

داستان حضرت یوسف در قرآن کریم و در همه کتاب های قصص و نیز تفاسیر نقل شده است. برادران یوسف او را در چاه انداختند. پس از سه یا هفت روز کاروانی در نزدیکی چاه فرود آمد و سقا را به طلب آب فرستادند. او دلو در چاه افکند و یوسف چون دلو را دید در آن نشست و از چاه بیرون آمد. برادران او را به عنوان غلام گریزها به «نمن بخش» به کاروانیان فروختند^۱ (رک: سورة یوسف ۱۲، آیه ۱۹).

۱- ابوالحسن نیشابوری قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم ۱۳۵۹، ص ۹۰-۹۱.



یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکتون

چون موسی از شبانی هشتت بره مسخر

دیوان ۱۹۱

و زمانی متوجه از اتفاقات زندگی حضرت موسی است: از آن جمله است ماجرای تجلی نور حق بر کوه طور. نویسندگان قصص انبیا نقل کرده اند که هنگام بازگشت حضرت موسی به سوی مصر، در شب پنجم بعد از شمار خفتن یادی برخاست و رعد و برقی ایجاد شد. موسی راه را گم کرد و همسرش درد ایمان گرفت. موسی به فکر روشن کردن آنتی بود که در کوه طور نوری دید و آن را آتش پنداشت. به همراهان گفت اینجا توقف کنید تا آتشی از کوه طور بیایم و روی سوی کوه نهاد.^۱ خاقانی این قصه را دست آویز ابداغ مضمون بیت زیر قرار داده است:

مهر و مه گوینی به باغ از طور نور آورده اسد

بر سر شروانشه موسی بنیان افشاندند

دیوان ۱۰۸

۱-۳ خورشید و یونس (ع):

حضرت یونس از فرزندان هود بینامی بود و به ارشاد قوم ثمود روزگار می گذرانید. پس از چهل سال چون توفیقی در دعوت خویش یافت قوم را نفرین کرد، اما نزول عذاب الهی به تأخیر افتاد و او خشمگین محل دعوت خویش را ترک کرد و چون به کرانه دریا رسید، به کشتی درآمد و کشتی به راه افتاد. پس از سه شبانه روز طوفانی سخت پدید آمد. پیری در کشتی حضور داشت. گفت: «در کشتی گناهکاری هست که باید به دریا انداخته شود تا دریا آرام گیرد». سرنشینان به حکم فرعه گردن نهادند و هر بار که قرعه کشیدند به نام یونس در آمد و سرانجام او را در آب انداختند. ماهی بسیار بزرگ او را در کام خود کشید. یونس پس از چهل روز، به دعا و تسبیح نجات یافت و ماهی او را به کرانه دریا انداخت.^۲

در شعرهای خاقانی خورشید و جایگاه او به یونس (ع) و حوت یونس تشبیه شده است و از اقامت یک ماهه او در برج حوت سخن رفته است:

۱- ابوالحسن نیشابوری. قصص الانبیا. ص ۱۵۹.

۲- همان ۲۴۶-۲۵۲.

چون یونس از دهان براقند

دیوان ۵۰۹

ماهی جو صدف گوش فرو خورد

عیسی کده خرگاه او وز دلو یوسف چاه او

در حوت یونس گاه او برسان نو پرداخته

دیوان ۳۸۷

بر حوت یونس به تماشا براقند

چون یونس دوباره به صحرا براقند

دیوان ۱۳۶

۱-۴ خورشید و سلیمان (ع):

سلیمان از پیامبران با حشمت و جلال بنی اسرائیل بود. گاهی ارتباط خورشید با حضرت سلیمان در شعر خاقانی به واسطه ماهی و نگین سلیمان است. این قصه در مآخذ اسلامی چنین روایت شده است: خاتم سلیمان یکی از معجزات او بود و سلطنت و ملک سلیمان بدان وابسته بود. سلیمان خاتم را محترم می داشت و هرگاه به آبریزگاه می رفت خاتم را به خادمی امین می سپرد. روزی آن خادم به وقت طهارت و وضو غایب بود. دیوی به صورت خادم درآمد و خاتم را از سلیمان گرفت و در دست کرد و بر تخت نشست و مردمان از فرمان بردند. سلیمان چون کار را از دست رفته دید از شهر بیرون شد و به کرانه دریا رفت و ناگزیر مزدوری صیادان می کرد. صیادان او را نیم درهم سیم و یک ماهی مزد می دادند. سرانجام پس از چهل روز قصه دیو فاش شد. دیو گریخت و خاتم در دریا انداخت. سلیمان چون سرزد خود گرفت، خاتم در شکم ماهی یافت و برانگشت کرد و بر سریر سلیمانی نشست.^۱

قصه ماهی گیری سلیمان، شالوده تشبیه خورشید به سلیمان، به هنگام درآمدن آفتاب به برج حوت، شده است و توقف آفتاب در برج حوت به نهان شدن نگین در دل ماهی تشبیه شده است:

یک چند چون سلیمان ماهی گرفت و اکتون

چون موسی از شبانی هشتت بره مسخر

دیوان ۱۹۱

۱- ابوالحسن نیشابوری. قصص الانبیا. ص ۲۰۵.

خاتم ملک سلیمانی نگر * * * کاندز آن ماهی نهان کرد افتاب دیوان ۲۹۴

خورشید نو تأثیر بین، حوش بهین توفیر بین

جمشید^۱ ماهی گیر بین نو ملک زینا داشته

دیوان ۲۸۴

و زمانی نیز ارتباط خورشید با سلیمان در شعر خاقانی از تعبیر و تفسیر خاص آیات قرآنی حاصل شده است. بدو این مقال را با نقل سه آیه از سوره مبارکه «ص: ۳۸» زینت می بخشم و سپس ترجمه آیات شریفه را عیناً از تفسیر کشف الاسرار نقل می کنیم و آن گاه به اشارتی کوتاه در این باب بسنده می کنیم و توضیحات کلی را با توفیق الهی به دفتر چهارم (شرح مشکلات خاقانی) محول می کنیم.

«اذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد، فقال ای احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی ثورات بالحجاب، ردوها علی فلفلک مسحاً بالسوق والاعتناق» (سوره ص: ۳۸، آیه ۳۱-۳۲)؛ «آنکه که عرضه کردند بر او بعد از نیم روز آن اسبان تندرسست تیزرو، گفت: من برگزیدم مهر اسبان و جیز این جهان بر یاد خداوند خوش تا آنکه که آفتاب در پرده مغرب نزدیک آمد که فرو شدی، باز گردانید آن اسبان را بر من. در ایستاد در بریدن پای ها و گردن های اسبان»^۲

در تعبیر و تفسیر بسیاری از کلمات این سه آیه میان عالمان دین اختلاف است و یکی از این اختلافات درباره مرجع ضمیر «ها» در عبارت «ردوها» است که بعضی ها مرجع آن را شمس دانسته اند و گفته اند که فرشتگان موکل بر خورشید آفتاب را برگردانیدند تا سلیمان نماز عصر خواند^۳ و همین نکته مورد توجه برخی شاعران از جمله خاقانی بوده است:

۱- درباره برهم آمیختن افسانه های جمشید با سلیمان نبی در دفتر پنجم (شرح مشکلات خاقانی) سخن گفته ایم.

۲- ابوالفضل مینوی، تفسیر کشف الاسرار و عده الانبار، به اهتمام علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران ج ۸ ص ۳۴۳.

۳- همان ج ۸ ص ۳۴۹.

هم خانه شوی از آن عیسی * * * رجعت کسی از اشارت حم دیوان ۲۷۷

شبانگه آفتاب آوردی از رخ * * * مرا عهد سلیمان تازه کردی دیوان ۶۷۲

آفتاب از غرب رفتی بازگشت از بهر حاج

چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده اند

دیوان ۹۳

و مگر رخصه باید ز تو هست ممکن * * * که خورشید رجعت کند هم به خاور
که خورشید این قدر آخر شناسد * * * که شه با سلیمان به قدر است همبر دیوان ۸۸۲

۵-۱- خورشید و عیسی (ع):

درباره حضرت عیسی و چگونگی مرگ او، مسلمانان با غیر مسلمانان اختلاف نظرهای اساسی دارند. منابع غیراسلامی نقل کرده اند که چون حضرت عیسی به بیت المقدس درآمد با جملات نبی دار و تلخ متعصبان یهودی (فریسان) را مورد خطاب قرار داد و آنان را رباکار و زانمایان گور و جاهل، و تارکان اعمال شریعت و قاتلان فرزندان انبیا نامید و بساط صرافان و سودپرستان یهود را واژگون کرد و آنان را از مسجد مقدس بیرون راند. خاخام بزرگ داستان او را در مجلس و محکمه حقیقی و شرعی یهودیان (سهدرین) که در بیت المقدس دایر بود مطرح کرد. دادگاه فرمان توقیف حضرت عیسی را صادر کرد. او را دستگیر کردند و پس از محاکمه کافر شناختند و رأی به مصلوب کردن او دادند و او را همراه با دو راهزن به صلیب کشیدند تا در گذشت. دو یهودی نیک خواه پس از کسب اجازه از یکی از اعضای دادگاه، پیکر او را از صلیب باز کردند و مراسم تکفین به جا آوردند و وی را در گور نهادند. دو روز بعد **مریم مجدلیسه** - که از دوستداران عیسی بود - وقتی بر سر قبر او رفت حضرت مسیح را در آن نیافت.

در کتاب **اعمال رسولان** آمده است که حضرت عیسی چهل روز پس از بیرون آمدن از قبر، با جسد مادی به آسمان صعود کرد^۱، اما قرآن کریم با چندین تأکید، به

۱- ویلیام (ویل) دورانت، تاریخ تمدن، کتاب سوم، بخش سوم، ترجمه علی اصغر سروش، انتشارات قبال، ۱۳۴۱، ج ۹، ص ۲۰۰-۲۰۷.

چرخ چارم ورا بسود مسکن
برسیدی به زیر عرش اله
حدیقه الحقیقه^۱: (۲۹۱-۲۹۲)

بوی دینی همی دمد زین تن
گر نه این سوزش بدی همراه

خاقانی با اشاره به همین قصه گفته است:
من اینجا پای بست رشته مانده
چو عیسی پای بست سورن آنجا
دیوان: ۲۴

خاقانی در مضامین اشعار خود گاهی خورشید را همسایه و همخانه و جفت و
قرین عیسی یاد کرده و زمانی حضرت مسیح را در فلک چهارم و مدار خورشید جای
داده است:
چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی
که همسایه است با خورشید عذرا^۲
دیوان: ۲۴

نوک پیکان ها چو در همخانه عیسی رسید
چرخ ترسا جامه را دخال اعور ساختند
دیوان: ۱۱۵
به خورشید همخانه عیسی آمد
چه معنی که معلول میزان نماید^۳
دیوان: ۱۳۰

خورشید کاوست قیله ترسا و جفت عیسی
گفت از ملوک عصر چنو صدوری ندارم
دیوان: ۲۸۱

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم قرین
در دلو رفته پیش ازین تلخاب دریا ریخته
دیوان: ۲۷۹

عسیم منظر من بام چهارم فلک است
که به هشتم در رضوان شدیم نگارند
دیوان: ۱۵۲

۱- حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، حدیقه الحقیقه و شرعة الطریقه، به اهتمام مدرس رضوی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۹۱-۲۹۲.

صلیب کشیدن و کشتن او را مردود می داند و اعتقاد به این امر را جز پیروی از ظن و
گمان نمی شناسد. «و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ماقتلوه و
ماصلبوه و لکن شئ لهم و ان الذین اختلفوا فيه لفی شک منه و ما لهم به من علم الا
اتباع الظن و ماقتلوه بقیة» (سأء: ۴، آیه ۱۵۷). «و گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را
پسر مریم رسول خدا، و نکشته اند او را و بر دار نکرده اند او را و لکن مانند صورت وی بر
مردی افکند و آن مرد را بر دار کردند و ایشان که در او مختلف شده اند در کنار عیسی
از کشتن و صلیب وی خود به شک اند. ایشان را به آن هیچ دانش نیست مگر بر پی
پنداشت رفتن و او را نکشته اند بی گمانی^۱».

و آیه بعدی به صراحت از رف او به سوی خداوند حکایت دارد: «بل رفعه الله
الیه و کان الله عزیراً حکیماً» (سأء: ۴، آیه ۱۵۸).

رفتن حضرت مسیح به آسمان و اقامت او در آسمان چهارم و همسایگی او با
خورشید، مورد تأیید برخی از مفسران است و شیخ ابوالفتوح رازی گفته است که
رسول خدا به هنگام معراج، حضرت عیسی را در آسمان چهارم دید^۲.

و حکیم سنایی در کتاب حدیقه الحقیقه قصه عروج حضرت عیسی به
آسمان ها را چنین نقل کرده است:

روح را چون ببرد روح امین
داد مسر جبرئیل را فرمان
که بجوید مر ورا همه جای
چون بختند سوزنی دیدند
کز پی چیست با تو این سوزن
جمله گفتند: خالق مایی
بسر زه دلخ سوزنی است ورا
بسدی آمد بسوز ز رب زسوف
چرخ چارم فزود ازو تریسین
خاکی و کردگار هر دو جهان
تا چه دارد ز نعمت دنیای
بسر زه دلخ او، بپرسیدند:
گفت کز بهر ستر عورت من
بر همه حال ها تو دانایی
نیست زین بیش چیزی از دنیا
که کنیدش در آن مکان موقوف

۱- ترجمه آیات عیناً از تفسیر کشف الاسرار نقل شده است، ج ۲، ص ۲۴۵.
۲- شیخ ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به اهتمام دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح آستان قدس، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۸۲.

و یک نه هر شبانه در آب گرم مغرب
 غسل دهند و بوشند آن حله مرعفر
 دیوان: ۱۹۲ * * *

چون آفتاب غسل نه دریا برآورم
 دیوان: ۲۴۶

خاقانی یک بار نیز در سوگ فرزند جوان خود، از دفن کردن او در قبر، نه فرو
 رفتن خورشید در چاه ظلمات تعبیر کرده است:
 پیش کان چشمه خور در چه ظلمات کنند
 نور هر چشم بدان چشمه خور باز دهید
 دیوان: ۱۶۵ * * *

(ج) تیرین (ماه و خورشید)

اخترشناسان سیارات هفت گانه را به یک اعتبار به « تیرین » و « خمسة متحرره »
 تقسیم کرده اند. نام گذاری خورشید و ماه به تیرین از معنای واژه پیداست و روشن
 است که خورشید سلطان پلانزاع عرصه آسمان در روز، و ماه حاکم صاحب کوکبه در
 میدان شب است.

و تسمیه عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل به خمسة متحرره، به دلیل
 استقامت و رجوعی است که در حرکت این سیارات در بعضی از مدارها ایجاد می شود و
 ناظر زمینی این سیارات را در حالت پیش افتادن و توقف و باز پس گشتن می بیند.
 همگان می دانند که حیات روی زمین از تأثیر انوار خورشید است و جرم چشمگیر ماه و
 خورشید نیز در بالا بردن ارزش این دو پدیده آسمانی در نزد مردم بی تأثیر نبوده است.

۱- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد
 علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص
 ۶۳۴ به بعد.

۲- علامه محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، تعلیقات سید جواد علوی و شیخ محمد آخوندی،
 دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ ه ق، ج ۵۸، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۶۲.

۳- امام فخر رازی، تفسیر الکبیر، دارالحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، بی تا، ج ۲۱، ص
 ۱۶۶-۱۶۷.

نه عیسی صفت زین خرابات ظلمت
 در ایوان شمس الضحی می گریزم
 دیوان: ۲۹۰ * * *

اسقف نناش گفت که جز توبه صدر عیسی
 بر دیر چهارمین فلک رهبری ندارم
 دیوان: ۲۸۱ * * *

و گر چون عیسی از خورشید سارم خوانچه زرین
 برطاویس فردوسی کند بر خوان مگس رانی
 دیوان: ۴۱۲ * * *

صبح وارم کافقانی در نهان آورده ام
 افتابم کز دم عیسی نشان آورده ام
 دیوان: ۲۵۲ * * *

۲- شمس و غروب آن در تفاسیر قرآنی

قصة بحث انگیز غروب شمس در تفسیرها در داستان ذوالقرنین و در سورة مبارکه کهف
 مطرح شده است: « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها غروب فی عین حمة » (کهف:
 ۱۸، آیه ۸۶). « تا آن که [ذوالقرنین] به آنجا که آفتاب غروب می کند رسید. آفتاب را
 چنان یافت که در چشمه گرم غروب می کند ».

برخی از قاریان بزرگ آن را « عین حمة » (با همزه و بی الف) خوانده اند و
 بعضی دیگر « عین حامیه » قراوت کرده اند و در تعبیر و توضیح آیه گفته اند که
 ذوالقرنین چشمه ای دید عظیم؛ آبی تاریک و گلی سیاه که آفتاب در میان آن چشمه
 فرو می شد و آن چشمه همچون دیگ می جوشید!

مؤلف کشف الاسرار به معنای هر دو لفظ « حمة: گل سیاه » و « حامیه: گرم »
 توجه داشته است^۱ و خاقانی معنای حامیه را برای ادعای مضامین خود انتخاب کرده است:

۱- ابوالفضل مبدی، کشف الاسرار و عدة الاثر، ج ۵، ص ۷۲۸، و نیز رک: ابوالسحق نیشابوری،
 قصص الانبياء، ص ۳۲۴.

۲- در میان مفسران، امام فخر رازی در تفسیر کبیر در باب غروب خورشید مطالبی نقل کرده
 است که با دانش نجوم امروز مطابقت کامل دارد، اما بحث های دراز دامن می هم در تفسیر و
 کتب حدیث نقل شده است که از حوصله این کتاب بیرون است؛ پژوهندگان برای آگاهی به
 کتاب های زیر مراجعه کنند.

در مطبخ فلک که دو نان است گرم و سرد
غم به نواله من و خون جگر مخام
دیوان: ۲۰۲

چون قوتش آرزو کند از گرم و سرد چرخ
بر خوان جان دو نان ملسون در آورم
دیوان: ۲۲۲

هین صلا ای خشک پی پیران تر دامن که من
هر دو قرص گرم و سرد آسمان آورده ام
دیوان: ۲۵۴

وز دو قرص گرم و سرد مهر و ماه
رانب آن صدر والایی فرست
دیوان: ۱۲۷

شاعر گاهی نیز با توجه به روشنایی و درخشندگی خیره کننده آفتاب و نبودن
آن در مهتاب، تعبیرات «خورشید روم پرور» و «ماه حش نگار» را در شعر خود
آورده است:

ای جانش سپید تو و خادم سیاه
خورشید روم پرور و ماه حش نگار
دیوان: ۱۷۷

این دو روشن فلکی از جهات مختلف فکر و ذهن شاعران را به خود معطوف
داشته اند. ابداع تشبیهات و استعارات گوناگون از مشغله های فکری شاعران بوده است.
خاقانی را نیز از این ابتکارات سهمی شایان توجه است. او در اغلب تصاویر شکل ماه و
خورشید را دستاویزی برای تشبیه آن ها به نان قرار داده است. و گاهی با مطرح کردن
این گونه تشبیهات و استعارات، از ماعت طبع و غرور درونی خود سخن گفته است.

در جرم ماه و قرصه خورشید ننگرم
هر گره که دیده ها شوم رهنمای نان
دیوان: ۳۱۴

به چرخ گندناگون بر دو نان بینی ز یک خوشه
که یک دیگ ترا گشتیز ناید زان دو تا نانش
دیوان: ۳۱۲

زین دو نان فلک از خوانچه دوتان بینیید
تا بینیم که دهان از پی خور بگشاید
دیوان: ۱۵۸

در مواردی با توجه به رنگ خورشید و ماه، از این دو جرم فلکی نان زربین و
سیمین پخته و در تصویرهای گوناگون از آن ها بهره گرفته است:

چون پخت نان زربین اندر تنور مشرق
افتاد نان سیمین اندر دهان خاور
دیوان: ۱۸۶

فلک زین دو تان زرد و سپید
همه اجری ناکسان می دهد
دیوان: ۷۶۹

چرخ آن دو قرص زرد و سپید اسدر استین
آمد بر آستانش و بر خوان نو نشست
دیوان: ۷۵۶

زین دو نان سپید و زرد فلک
فلکت ساز خوان نخواهد داد
دیوان: ۱۶۷

شاعر در مواردی دیگر با توجه به گرما و شکل خورشید، آن را به نان گرم تشبیه
کرده و ماه را در مقابل آن همچون نان سرد یافته است:

فصل ششم: مریخ یا بهرام

(۱) معرفی اجمالی مریخ در نجوم امروز

مریخ (بهرام) در منظومه شمسی - از لحاظ فاصله تا خورشید - چهارمین جایگاه را پس از عطارد و زهره و زمین به خود اختصاص داده است.

مریخ نخستین سیاره از سیارات علوی است. توضیحاً باید افزود که سیارات علوی به سیاراتی اطلاق می شود که در مداری بزرگ تر از مدار زمین گردش می کنند. و در اصطلاح متقدمان سیارات علوی به مریخ و مشتری و زحل اطلاق می شد، زیرا فلک های آن ها بالای فلک شمس قرار داشتند. و زهره و عطارد و ماه را که فلک های آن ها زیر فلک شمس جای داشتند، سیارات سفلی می نامیدند.

سطح مریخ قرمز تیره یا نارنجی است و فضولی شبیه فصل های زمین دارد. به علت تمایل محور مریخ نسبت به مدارش، طول فصل های آن دو برابر طول فصول زمین است.

کانال هایی که در سطح سیاره مشاهده می شود نشانه هایی از بیابان های وسیع و دهانه های آتش فشانی در سطح این سیاره است. یک ستاره شناس ایتالیایی این کانال ها را در قرن نوزدهم کشف کرد و این امر این جسم فلکی را به صورت یکی از بحث انگیزترین سیارات درآورد.

فاصله متوسط مریخ از خورشید در حدود ۲۲۸ میلیون کیلومتر است. اختلاف دمایی روز و شب در مریخ به علت جو رقیق آن زیاد است و از بیست و هفت درجه

سانتگراد بالای صفر تا هفتاد و سه درجه سانتگراد زیر صفر می رسد. مریخ دارای دو قمر است که به دور آن گردش می کنند.^۱

(ب) مریخ در نظر منجمان قدیم

در نظر اخترشناسان قدیم، مریخ یکی از سیارات هفت گانه است که مدار حرکت آن در فلک پنجم است و از سوی بالا یا فلک مشتری و از قسمت زیرین یا فلک شمس مماس است و می گفتند که این سیاره مدار خود را در مدتی نزدیک به دو سال طی می کند. معتقدان به احکام نجوم - چنان که پیش از این در بخش «سعد و نحس سیارات» در فصل چهارم همین گفتار دیدیم - مریخ را دارای طبیعت گرم و خشک مفرط، و نحس اصغر می دانستند.

(ج) مریخ در شعر خاقانی

ظاهر هر یک از اختران مشهور، به مرور ایام از راه اسطوره گذر کرده و به نجوم علمی و احکامی پیوسته است. مریخ در فرهنگ ایران باستان با عنوان «ایزد بهرام» فرشته پیروزی است و جنگاوران در میدان های نبرد خواستار فتح و پیروزی از اویند.^۲ پس در بارگاه آسمان به فرمانروای بنده کارزار بدل شده است و با طبیعت گرم و خشکی که برای وی قائل شده اند، یکی از دو مظهر نحوس گشته است. و رنگ سرخ مریخ، آن را خوبی خنجرگذار و صاحب تیغ و جوشن ساخته است. و چون جنگ و خون ریختن در مقام حمله و یا دفاع، از صفات سارر فرمانروایان و حکام ممالک بوده است. مریخ مستمک بسیار مناسبی برای ابداع تصاویر متنوع برای مدح ممدوحان به دست شاعران داده است و در این زمینه سهم خاقانی در جمع شاعران بسیار قابل ملاحظه است. او با دست بازیدن به غلوه‌ها و اسراق های شاعرانه و بهره جویی از

۱- برای مطالعه بیشتر رگ، نابزدگانی، نجوم به زبان ساده، جلد دوم منظومه شمسی، ترجمه محمدرضا حیدری، خواجه پور، انتشارات گیتاشناسی، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۵۴. و نیز درس هایی از ستاره شناسی، گردآوری دانشگاه ستاره شناسی، مریلند، ترجمه امیرحاجی خدایردیان، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۷.

۲- بورداد، ابراهیم، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، جاپ دوم، ص

تشییهات و کنایات در جای جای صفحات دیوان خود در مدح ممدوحان و توصیف نبردهای ایشان. مریخ را به طریق مختلف وسیله و ابزار ساختن تصویرهای متنوع قرار داده است.

وز بر آن نویسی خیمه ترکی که هست
خونی خنجرگذار صفدر رستم گمان
دیوان: ۳۵۱

روز نشد کافشای تیغ ترا چون شفق

از دل مریخ جرخ سرخ سنان دیده نیست
دیوان: ۵۲۲

خلفی گردن خورشید و طوق جید اسد
ز عکس خنجر مریخ فام او زید
دیوان: ۸۵۳

بهرام که اسقفی است به زئار هرقلی در

گفت از شلال تیغ تو به معفری نذارم
دیوان: ۲۸۱

هیبت و رای ترا هست رهین و رهسی

خسرو چارم سریر، نخته پنجم حصار
دیوان: ۱۸۵

دیدگاه های مختلفی که خاقانی برای ساختن تصاویر مربوط به مریخ انتخاب کرده است عبارتند از:

۱- مریخ در هیأت و نجوم

از مباحث مختلف هیأت و نجوم که مریخ از طریق آن ها در خدمت ایجاد ایمازها بوده است می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۱- مریخ و رنگ سرخ آن

رنگ سرخ مریخ (سرخ فام دیده شدن آن در آسمان) زیارتد خاص و عام است و این اسیر خاقانی را بر آن دانسته است که مریخ را گاهی به آتش و رمایی به شراب و در مواردی به خون تشبیه کند و گاهی نیز در مضامین شعر خود برای آن صفت «سرخ» به کار برد.

افزون بر تعبیر «خونی خنجرگذار»، ترکیب «خنجر مریخ فام» و صفت و موصوف «سرخ سنان» که در ابیات بالا دیده می شود، در ابیات زیر نیز شاعر از رنگ سرخ مریخ در تعبیرهای مختلف سود جست و مضمون ساخته است.

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان
برپوی صفت کواکب رخشا برافکند
دیوان: ۱۲۴

.....

(مریخ گنایه از آتش است به طریق استعاره مصرحه).

می آتش و کف دود بین، آن کف سیم اندود بین
مریخ خون آلود بین بر سر نریتا دانسته
دیوان: ۳۸۳

.....

(امراد از مریخ خون آلود شراب است).

استاده سعد ذابح و مریخ زبردست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش
دیوان: ۲۲۸

.....

سعد ذابح^۱ پیر قربان تیغ مریخ آخته

جرم کیبوش چوسنگ مکی افسان دیده اند
دیوان: ۹۴

.....

۲-۲- اوج مریخ

چنان که پیش از این گفتیم مراد از اوج، ارتفاع کواکب است. با این توضیح که سیارات بحر خورشید در مدار کوچک تری به نام فلک تدویر حرکت می کنند و همواره با فلک تدویر در مدار اصلی خود سیر می کنند. به عبارت دیگر، مرکز فلک تدویر بر محیط مدار اصلی قرار دارد. هر گاه سیاره ای از دیدگاه ناظر زمینی، در دورترین فاصله در فلک تدویر خود قرار گیرد، در اوج خود واقع است. برخی متجهان قدیم اوج های سیارات را محاسبه کرده و در آثار خود نقل کرده اند. یک نمونه از این گونه ضبط ها در کتابی نجومی از قرن چهارم به شرح زیر است:

اوج زحل در چهار درجه و چهارده دقیقه از برج قوس است. اوج مشتری در بیست و دو درجه و سی و دو دقیقه از سنبله است. اوج مریخ در چهار درجه و سی و چهار دقیقه از اسد است. اوج شمس در بیست و دو درجه و چهل دقیقه از جوزا است. اوج زهره در

۱- درباره سعد ذابح، منازل ماه دیده شود.

توضیحات می افزاییم که منجمان احکامی، رأس را سعد و ذنب را نحس می پنداشتند^۱ و صفت «ذنب فعل» برای مریخ، شأت یافته از این اعتقاد است و رابطه مریخ و زنجیر آهنی را نیز در مدلولات مریخ در همین قسمت توضیح خواهیم داد. و در بیتی دیگر با همین ملاحظه، زاهدان جاه جوی را با نهان و درونی نحس این گونه توصیف کرده است:

بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه جوی

بشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهان

دیوان: ۲۳۷

* * *

در موردی دیگر نیز برای تیغ منبوج صفت «مریخ فعل» ابداع کرده است که دشمنان را در منحت و ذلت می افکند:

چتر تو خورشید فرو، تیغ تو مریخ فعل

علم تو برجیس حکم، حلم تو کیوان شیم

دیوان: ۲۴۴

* * *

۲-۲- خانه مریخ

در بررسی خانه سیارات، در فصل دوم همین مبحث دیدیم که دو برج حمل و عقرب دو خانه مریخ هستند. و نیز در بررسی نظرهای تثلیث و تربیع و تسدیس و مقابله و مقارنه، از نظرهای نیمه دوستی و تمام دوستی و نیمه دشمنی و تمام دشمنی و دوستی و دشمنی تمام تر سخن گفتیم. خاقانی با تکیه بر همین اعتقادات، مریخ را در برج حمل دارای قدرت و نیروی بیشتر دانسته و گفته است:

در بره مریخ گرز گاو افریدون به دست

وز مجرّه شب درخش کاویان انگیزه

دیوان: ۳۶۵

* * *

۲-۳- وبال مریخ

وبال سیارات را در فصل سوم همین گفتار مورد کند و کاو قرار داده ایم و گفته ایم که وبال سیارات محل ضعف و ناتوانی آن هاست و نیز گفته ایم که به نظر الفغان بر علم احکام نجوم، وبال سیاره دلیل بر ترس و بیم و ضحرت است^۲.

۱- ابوالخیر محمد الفارسی، حل التوفیه به اهتمام تقی پیشین ص ۷۱

۲- ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم ص ۶۴

بیست و دو درجه و چهل دقیقه از جوزا است. اوج عطارد در بیست و یک درجه عقرب است. اوج ماه به علت سرعت سیر فلک تدویرش در هر روز مختلف است^۱.

توضیحات باید افزود که اوج ها در یک جا متوقف نمی شوند و منجمان تغییر محل آن ها را بسیار کند و در هر شصت و شش تا هفتاد سال یک درجه می دانند و به همین علت صیغ اوج ها در کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی که در سال چهارصد و بیست محاسبه شده، با اعداد و ارقام کتاب بالا که در قرن چهارم تألیف یافته، متفاوت است^۲.

خاقانی ظاهراً دوبار از اوج مریخ در غلو شاعرانه در مدح منبوج بهره برده است:

مسالک الملک کشور پنجم قاصع اوج اختر پنجم

دیوان: ۴۸۴

* * *

از مرکز ملت بگرفت ربع مسکون فریاد اوج مریخ از تسع مه مفالیش

دیوان: ۲۳۸

* * *

۲- مریخ در احکام نجوم

اغلب تصویرهایی که خاقانی از مریخ ابداع کرده است به علم احکام نجوم و به مدلولات سیاره مریخ مربوط است. اهم این موارد بدین شرح است:

۲-۱- نحوست مریخ

پیش از این در بررسی سعد و نحس سیارات، دیدیم که منجمان احکامی زحل را «نحس اکبر» و مریخ را «نحس اصغر» خوانده اند.

خاقانی از نحوست مریخ بهره برداری تبلیغاتی بیشتری کرده است به عنوان مثال او غل و زنجیر آهنی نحس سیاه رنگ بسته بر پاهایش را «دو مریخ ذنب فعل زحل سیما» نامیده است:

قطب وارم بر سر یک نقطه دارد چارم-مخ

این دو مریخ ذنب فعل زحل سیمای من

دیوان: ۳۳۱

* * *

۱- ابونصر حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم ص ۱۸۷.

۲- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاوائل صناعة النجوم ص ۱۴۵.

خاقانی ظاهراً با آگاهی از همین نکته خطاب به مددوح خود گفته است:

نگر چگونه نگهداریم ز نجس و وبال
که در حریم جلال تو من به زنده‌ام
دیوان: ۲۸۷

۲-۴- قران مریخ با سیارات دیگر

قران یا مقارنه - همان گونه که در فصل دوم همین بحث گفتیم - اتصال نظر و اتصال محل دو کواکب را می گویند و نیز توضیح دادیم که منحصر احکامی، قران کواکب نجس را تمام تر دشمنی می پندارند و خاقانی با توجه به همین اعتقاد در باب مریخ گفته است:

آتشکی کز هوا آب سر تیغ او
گرد بر آرد به حکم گاه وبال و قران
دیوان: ۲۵۱

۲-۵- مدلولات مریخ

۲-۵-۱- انتساب روم به مریخ

ابوریحان بیرونی در بحث از مدلولات کواکب، در باب مریخ گفته است: شام و روم و صقلای و ... به مریخ منسوبند. دلالت مریخ بر روم برای خدایی نیز قطعی بوده است. در فسیله ای فتح روم و هند را برای مددوح پیش می کرده است:

تیغ او خواهد گرفتش روم و هند از بهر آنک
این دو جا را هست مریخ و زحل فرما بخوا
دیوان: ۲۰

۲-۵-۲- انتساب آهن به مریخ

متقدمان سنگ های نگارنده و آوازدهنده (فلزات) را هفت قسم می کردند و هر یک از آن ها را به یکی از سیارات هفت گانه به شرح زیر نسبت می دادند:

زر را به سیاه آفتاب می دانستند. نقره را قسمت قمر محسوب می کردند. سرب را به زحل نسبت می دادند. ارزبر نصیب سیاره مشتری بود. آهن را از جواهر مریخ می خواندند. مس را ام العیال و از آن زهره می دانستند و خارصنی را که معدن آن در چین است به عطارد نسبت می دادند.

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاوائل صناعة التجهیم، ص ۳۷۱.

۲- شهسودان بن ابی الحسین، تریخت نامه علایی، ص ۲۴۸-۲۵۵.

خاقانی با بهره جویی از انتساب آهن به مریخ، در برخی مضامین شعر خود، از لفظ مریخ (دلیل) آهن (مدلول) را ارائه کرده است:

کرده اند از زاده مریخ غسرب خابسه ای
باز مریخ زحل خور در میان افشاده اند
دیوان: ۱۰۶

مراد از زاده مریخ آهن است و شاعر می گوید: از آهن منقلی ساخته اند و آتش در هیزم و ذغال رده اند.

چرخ را توفیق او حرز است چون او برکشد
آن سعادت بخش مریخ زحل فکش در وغا
دیوان: ۲۰

منظور از « سعادت بخش مریخ زحل فکش » شمشیر مددوح است.

استاده سعد ذابح و مریخ زیردست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش
دیوان: ۲۱۸

مراد از مریخ، تیغ سعد ذابح است که ابهام تناسب نیز ساخته است.

فصل هفتم: مشتری (برجیس یا اورمزد)

(۱) معرفی اجمالی مشتری در نجوم امروز

مشتری یا برجیس، بزرگ ترین سیارات منظومه شمسی است و می تواند همه سیارات را در خود جای دهد.

مشتری نزدیک به ۷۷۹ میلیون کیلومتر از خورشید فاصله دارد و با سرعتی در حدود سیزده کیلومتر در ثانیه، در مدتی نزدیک به دوازده سال در مدار خود به دور خورشید گردش می کند. حرکت وضعی برجیس در حدود ده ساعت به پاپان می رسد. مشتری با رنگ زرد نارنجی مایل به سرخ، تقریباً شش ماه از سال به صورت سیاره ای درخشان هر شب در پهنه آسمان دیده می شود.

مشتری چهارده قمر دارد و چهار قمر بزرگ از این اقطار را گالیلله در سال ۱۶۱۰ میلادی کشف کرده است.^۱ اخیراً نیز اقطار بیشتری کشف شده است.

(ب) مشتری در نظر متحمان قدیم

مشتری در نجوم قدیم یکی از سیارات علوی است که در فلک ششم جای دارد. فلک ششم از بالا با فلک زحل (فلک هفتم) و از پایین با فلک مریخ (فلک پنجم) مماس است. مشتری دور خود را در مدارش در زمانی کمتر از دوازده سال به پایان می برد. متحمان به مشتری طبعی گرم و تر معتدل نسبت می دادند و آن را سعد اکبر می نامیدند.^۲

۱- مایرید کنانی نجوم به زبان ساده. جلد دوم منظومه شمسی ج ۲، ص ۲۶۶ و نیز رکه: درس هایی از ستاره شناسی، گمراودی مدرسه ستاره شناسی مهرلند. ترجمه امیرحاجی خاوردی خان ص ۱۶۱.

۲- زکریای قزوینی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، مکتبه و مطبعه مطفی السی الجلی مصر ۱۹۷۰، چاپ چهارم، ص ۲۰.

ج) مشتری در شعر خاقانی

چند ویژگی سیاره مشتری را در میان خمسة متحرره برجسته تر نشان می دهد: نخست این که مشتری سیاره بزرگ هفت فلک، در حدود شش ماه به آسانی در پهنه آسمان با رنگ نارنجی زیبای خود قابل رؤیت است. دیگر این که در بازگاه آسمان قاضی و مفتی و فرمانروا و صاحب دانش ها و کمالات است و قصات و مفتیان و وزیران و زاهدان و نوایگران و بازگمانان به آن منسوب اند و سرانجام نسبت دادن سعادت غفلی (سعد اکبر بودن) در میان روشنان فلکی به مشتری، آن را یک سر و گردن از دیگر کواکب برتر نشان می دهد.

این موضوعات خمیرمایه ارائه تصویرهایی زیبا و خوش آیند را برای شاعران فراهم آورده است و ذهن خنای خاقانی با سپهر جویی از جایگاه بلند و رنگ سرخ و مدلولات مشتری و دیگر مصطلحات نجومی و احکام نجومی، در افعراق ها و غلوه ها و تشبیهات و کنایات خود، از این روشن فلکی مضامین « ششم عروس فلک»، « پسر آسمان ششم»، « ستاره عرش هیبت » و ... را به وجود آورده است.

ششم عروس فلک را امید دامادی ز بخت بالغ بیدار خواب دیده اوست
دیوان: ۸۲۳

ای رخ نورش، تو پیشه گرفته دلبری

روشن آفتاب شد زان رخ همچو مشتری
دیوان: ۶۹۲

مشتری دیده نئی رویش نگر گویی کسی

سبب را بشکافت و سوی جرخ شد یک نیم او
دیوان: ۵۲۷

جام و گفش چون بنگری هست آفتاب و مشتری

جام آینه است اسکندری، می آب حیوان باد هم
دیوان: ۲۵۷

شاه فلک جنیت، خورشید عرش هیبت

بهرام گور زهره، برجیس بحر خنجر
دیوان: ۱۹۳

مشتري عاشق آن زلف و رخ و خال شده است

که چو گردونش سراسیمه و شیدا بسند

دیوان: ۹۸

سخره او آفتاب، سغبه او مشتري

بنده او آسمان، چاکر او روزگار

دیوان: ۱۸۴

بسر پرچم علاقت و بسر تارک غلامان

از مشتريش طایب است، از آفتاب مغفر

دیوان: ۱۸۹

گردون مگر مصحف نامش شنیده بود

کاش بر نوشت نامش بر تاج مشتري

دیوان: ۹۲۱

(در بیت آخر مرجع ضمیر «ش» اتساز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ هـ) است.)

مریم مشتري فر است که عقل

جان بر آن مشتري فر افتاده است

دیوان: ۸۲

رنگ سپی لاله ماناک

اندر دل مشتري است کیوان

دیوان: ۳۴۵

تصویرهای دیگری را که خاقانی از مشتري ساخته است به شرح زیر مطرح می کنیم:

۱- مشتري در هیأت و نجوم

۱-۱- رنگ مشتري

رنگ نارنجی مایل به سرخ مشتري که چشم نواز نظاره گران آسمان است از مشتري مثبته به شایسته ای برای ابداع تشبیهات شعر خاقانی به دست داده است. از آن جمله تشبیه رخسار، و شراب در جام، و رنگ سرخ لاله، و سرخی سب را به مشتري در ایات بالا دیدیم. افزون بر آن، خاقانی در ابیات زیر نیز رنگ و شفافیت و نورانی بودن برجس را در نظر گرفته و مضامین و تصاویری ابداع کرده است:

ای بدر همال قدر خورشید همال

کیوان دل مشتري رخ زهره مثال

دیوان: ۷۲۲

برجيس موسوی کف و کیوان طور حلم

هارون آستانه گردون مکان اوست

دیوان: ۷۳

ای تیر هنر، سپهبل برجيس لقا

شعري فتن فرود فر و ناهید صفا

دیوان: ۷۰۳

در ترکیب وصفی «برجيس لقا» اینها می نیز به سعد بودن مشتري در نظر شاعر بوده است.

۱-۲- حرکت مشتري در مدار خود

سیاره مشتري با محاسبات محمان، مدار خود را در مدت ۱۱/۸۶۲ سال^۱ (اندکی بیشتر از پانزده سال و ده ماه و پانزده روز^۲) طی می کند. اخترشناسان این مدت را به تسامح دوازده سال محسوب می کردند. بنابراین سیاره برجيس هر سال مدار خود را به اندازه یک برج از منطقه البروج طی می کند و خاقانی با توجه به همین اصل گفته است: مشتري هر سال زی برجی رود، ما را چو ماه

هر مہی رفتن به حوزا برتند بیسی از ايس

دیوان: ۳۳۸

(رفتن ماه به برج حوزا را پیش از این توضیح داده ایم. رک: گنار دوم، قمر، اختیارات.)

۱-۳- فلک مشتري زیر فلک زحل

اخترشناسان قدیم هر یک از سیارات هفت گانه را در فلکی از افلاک سعه قرار می دادند. جایگاه زحل در فلک مقتم و محل مشتري در فلک ششم بود، به دیگر سخن: زحل در جایی رفیع تر و مشتري در فلکی فرود فلک زحل جای می گرفت. شاعر با توجه به سعد اکبر بودن مشتري و نحس اکبر بودن زحل، این جای گرفتن را نوعی ناخجاری فلکی تصور کرده و آن را دلیلی بر بی سر و سامان بودن گیار زمانه دانسته و چنین شکوه سر داده است:

زحل نحس تیره روی نگر

کز بر مشتريش مستقر است^۳

دیوان: ۸۳۷

۱- دکتر غلامحسین مصاحب (سرپرست)، دایرة المعارف فارسی، ذیل مدخل «سیارات سعه» و نیز رک: درس هایی از ستاره شناسی ص ۱۹۲.

۲- زکریای قزوینی در کتاب «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» مدت حرکت مشتري در مدار خود پانزده سال و ده ماه و پانزده روز نوشته است. (ص ۲۰)

۲- مشتری در علم احکام نجوم

۲-۱- مشتری: سعد اکبر

گفتیم که مشتری در نظر عالمان احکام نجوم طبعی گرم و تر معتدل داشته و سعد اکبر بوده است. اگر تصدیق کنیم که هم اینک نیز (که روزگار دانش و تفکر در دانش هاست) سعادت و نجوشت و زین عوام و احياناً برخی از حواص است باید بپذیریم که خافانی در سده ششم هجری همواره گوش به رنگ آمدن سعادت و لحظه شمار رفتن نجوشت بوده باشد.

به سعد و نحی کاین آید آن دگر برود گذشت مدنی و خاطرم گرانبار است دیوان: ۸۴۲

او محبور است که ساکن فلک ششم را دارای تأثیر سعد بداند. او مشتاق است که در مضامین شعر خود سعادت مشتری را بیوسته دنبال کند و از آن گوی گریبان سازه و شعرش را فال سعد اکبر نام بدهد و برای دوستان ممدوح آرزوی سعادت و از بهر دشمنان او امید منحت داشته باشد و خلق ممدوح را ثالث ثلاثه سعدان بنامد.

وز بر آن خمیه بود خواله که خواحه ای

کاوست به تأثیر سعد صورت معنی و جان دیوان: ۲۵۱

از نشاط آستین یوس امیرالمؤمنین سعد اکبر بین مرا گوی گریبان آمده دیوان: ۲۷۲

شعر من فانی است نامش سعد اکبر گیر از انگ

راوی من در ثنات از سعد اصغر ساختند دیوان: ۱۱۵

بر ولی و خممش از برجیس و از کسوان نثار

سعد و نحی کان درعلوی از قران افشاده اند دیوان: ۱۱۱

دل او تانی خورشید فلک دانم و یاز خلق او ثالث سعدان به خراسان بنام دیوان: ۲۹۹

امام ملت چارم که آسمان ششم
سعد مشتری او را نثار منی سازه دیوان: ۸۵۶

۲-۲- خانه مشتری

در بررسی اصطلاح «خانه سیارات» در فصل دوم همین گفتار دیدیم که اخترشناسان قوس و حوت را خانه مشتری درنظر گرفته اند و هر سیاره ای را در خانه خود صاحب توان و نیرو تصور کرده اند.

خافانی گاهی از دو خانه مشتری به صراحت نام برده است:

مشتری را ماهی صید و کماهی زیردست

آفت نیر از کمان ترکمان انگیزخته دیوان: ۳۹۵

(ماهی و کمان همان حوت و قوس اند که دو خانه مشتری هستند و مصراع دوم را نیز در «وبال عطار» توضیح داده ایم).

و زمانی به صورت کبابانی نظیر «برج برجیس» و «تخت مشتری» و «کاخ مشتری» و «صومعه پیر ششم جرج» در مضامین شعر خود از آن ها یاد کرده است.

بحر ارجیش فیروز از قدم من ران سبک

برج برجیس ز یوس شرف افزود شرف دیوان: ۸۹۶

چون یوسف سپهر چهارم ز جبه دی آمد به دلو در طلب تخت مشتری دیوان: ۹۲۵

موکب شاه اختران رفت به کاخ مشتری

شش مبه داده ده نهش (۹) قصر دوازده دری دیوان: ۲۲۲

کوس چون صومعه پیر ششم جرج کزو

بانگ شش دانه تسبیح نرثا شنود دیوان: ۱۰۱

۲-۳- وبال مشتری

بررسی «وبال سیارات» را در فصل سوم همین گفتار مطرح کردیم و گفتیم که دو

۲-۵-۱- مشتری قاضی و مفتی فلک:

خاقانی وقتي که یکی از قضات را مدح کرده، انتساب او به مشتری را یادآور شده و قضاوت او را برخاسته از داشتن صفت های اورمزدی دانسته است:
 قاضی از آن گشت بر اهل جهان
 هست به تأیید خصال اورمزد
 دیوان: ۳۴۳

۲-۵-۲- مشتری تسجیل کننده احکام

تسجیل احکام، از جمله امور متعلق به کارهای قضات است و به همین مناسبت، خاقانی در قصیده بلند خود با ردیف صفاهان - که در ردِ تهمت های نسبت داده شده سروده است - خویش را از تهمت ها میرا دانسته و گفته است که چنین نامه ای را قاضی فلک تسجیل نمی کند:

بر سر این حکم نامه مهر نیندد
 بر ششم چرخ در قضای صفاهان
 دیوان: ۳۵۷

بقا و سعادت بزرگان و ملکان نیز منوط به تأیید مشتری است و شاعر در این باب گفته است:

مشتری از بی ملک کرده سجل خط بقا
 بست بنات نعش را عقد برای مملکت
 * * *
 دیوان: ۴۴۳

مشتری چک سوبس قدر تو سی
 که سعادت سجل آن چک شد
 دیوان: ۴۷۱

۲-۵-۳- مشتری مظهر عصمت و پاکی

اخلاق نیکو و پاکیزه به مشتری منسوب است و مزاج مشتری پاک و میراست. خاقانی با نسبت دادن خلق و خوی پاکیزه به مشتری نیز مضامینی ابداع کرده است:

جلال ملت و تاج ملوک فخرالدین
 سپهر مجد منوچهر مشتری اخلاق
 * * *
 دیوان: ۳۳۵

جانی چو مزاج مشتری پاک
 ز آرایش سوزیان بینیم
 * * *
 دیوان: ۳۶۶

مشتری عصمت و خورشید دین
 صدر ازل قدر ابد قهرمان
 دیوان: ۳۴۲

برج جوزا و سنبله برج های وبال مشتری اند و نیز گفتیم که سیارات در برج وبال در نهایت ضعف و زبونی اند. خاقانی در بیت زیر در آرزوی رفتن به خراسان، خویش را ضعیف و زبون یافته و خود را به مشتری در برج وبال تشبیه کرده است که نمی تواند روانه بیت الشرف خود شود:

مشتری وار به جیواری دو رویم به وبال

چه کنم چون سوی سرطان شدیم نگذارند؟

دیوان: ۱۵۴

۲-۴- شرف مشتری

در فصل پنجم همین محدث از « شرف سیارات » سخن گفتیم و یادآور شدیم که برج شرف مشتری برج سرطان است و درجه قوت برجیس، درجه پانزدهم آن است و چنان که در بیت اخیر دیدیم، خاقانی رفتن به خراسان را رفتن به برج شرف خود شمرده است. و گاهی نیز خانه و شرف را - که هر دو محل قوت و توانمندی سیاره اند- با هم یاد کرده است:

من چو برجیس ز حوت آمده ام
 سرطان مشتری خواهم دانستم
 * * *
 دیوان: ۸۴

حوت و سرطان است جای مشتری و آن بر که هست
 مشتری صفوی که در وی حوت و سرطان دیده اند
 دیوان: ۹۳

(حوت یکی از دو خانه مشتری، و سرطان برج شرف آن است).

۲-۵- مدلولات مشتری

پیش از این گفتیم که گمنام احکامی همه چیز و همه کس را به سیارات منسوب کرده اند و در این باب ملکان و وزیران و بزرگان و قاضیان و دانشمندان و راهبان و نیز خلق و خوی ها و پیشه های بسیاری را سهم مشتری روشن و تابنده قرار داده اند. و ما برخی از این مطالب را در بارگاه آسمان یاد کرده ایم و در اینجا به ذکر پاره ای مطالب دیگر می پردازیم.

فصل هشتم: زحل (کیوان)

۱) معرفی اجمالی زحل در نجوم امروز

زحل سیاره متحصر به فرد حلقه دار، ششمین سیاره منظومه شمسی است که با فاصله ای تقریباً دو برابر مشتری از خورشید قرار دارد. زحل با چشم غیرمسلح به رنگ زرد تیره قابل رؤیت است و یکی از پرنورترین ستارگان آسمان است که در کم فروغ ترین حالت مانند ستاره ای از ستارگان قدر اول در آسمان دیده می شود. جو زحل مشتمل بر گازهای آمونیاک و متان است. دوره نجومی آن بر حسب سال اعتدالی ۲۹/۴۵۸ سال است و با سرعتی در حدود ۹/۷ کیلومتر در ثانیه در مدار خود گردش می کند.

زحل چهار حلقه دارد که با نور و روشنی قابل توجهی که آن ها را از هم متمایز می سازد در صفحه استوای سیاره در حول محور آن حرکت می کنند. زحل مطابق اطلاعاتی که بوسیله سفینه های فضایی مخابره شده است دست کم پانزده قمر دارد که بزرگ ترین آن ها تقریباً به بزرگی سیاره عطارد و حتی بزرگ تر از آن است.^۱

ب) زحل در نظر اخترشناسان قدیم

زحل در نجوم قدیم یکی از علوین است که در فلک هفتم از افلاک نه گانه واقع است. سلطه فوقانی فلک زحل با فلک ثوابت (فلک هشتم) و سطح تحتانی آن با فلک مشتری (فلک ششم) مماس است. منجمان آن را «نحس اکبر» می گفتند و می پنداشتند که نظر در آن غم و حزن می آورد، چنان که نظر در زهره فرح انگیز و سرورآفرین است. زحل مدار خود را در فلک هفتم در حدود سی سال طی می کند و کندروترین سیارات

۱- برای مطالعه بیشتر رگه مایردگانی، نجوم به زبان ساده، جلد دوم، ص ۲۷۲-۲۷۸، و نیز

رگه: درس هایی از ستاره شناسی، ص ۱۹۴.

۴-۵-۲- مشتری مظهر سخاوت و بخشندگی

بخشندگی نیز از منسوبات مشتری است و افراد سخاوت مند به مشتری منتسب اند.

زهی به دست فلک ظل چو افتاب رحیم

زهی به کلک زحل سر چو مشتری و هباب

دیوان: ۴۹

* * *

است و چون در مقامی بالاتر از سایر سیارات قرار گرفته، لقب مرزبان افلاک بر آن نهاده اند.

ج) زحل در شعر خاقانی

سیاره زحل به عنوان دورترین اختران از زمین در ستاره شناسی قدیم، با توجه به جایگاه بلندش مستمسکی شایان توجه برای ابداع غلوها و اغراقهای شاعرانه بوده است. به همین دلیل خاقانی بارها نعل اسب ممدوح را تاج زحل قرار داده، و جفتک مرکب او را قطع کننده رگ حیات کیوان برشمرده، و با تیغ شاه زهره زحل دریده، و با تیر ممدوح آتش در کیوان زده، و سریر ممدوح را به تاج کیوان مانند کرده است. بنای کمیت ممدوح شایستگی رسیدن بر سر کیوان یافته است و از حمله ممدوح کرسی کیوان شکسته و از دست طالعش طرف کمر زحل گسسته است:

تاج کیوان است نعل اسب آن تاج کیان

گر سخا دست و دلش دریا و کان افشاند اند

دیوان: ۱۰۹

دلایل مشتری پیش جفته زده اندر آسمان

اه دل و دل کتان زحل گفت: قطعت اسهری

دیوان: ۲۲۲

تیغ شه زهره زحل بدرید جگر آفتاب هم بشکافت

دیوان: ۴۷۰

تیرش زحل بسورد کمر کام حوت گردون

بر قبضه کماتش دندان تازه بستی

دیوان: ۲۲۲

بماناد شاه کیان گر جلاش سریر کیان تاج کیوان نصاید

دیوان: ۱۲۱

بر سر کیوان سزد پای کمیتش چنانک بر سر روح القدس پایه گاهش سزد

دیوان: ۵۲۰

از نیرزه طاقی ابروی گردون گشادنش وز حمله کرسی بر کیوان شکستش

دیوان: ۵۲۰

طالعش افکند دست در کمر آسمان

چون زحلش طرف دید طرف کمر در شکست

دیوان: ۵۲۱

و نیز هنگام آب خوردن گلگون او، صغیر از کیوان شنیده شده است:

گلگون ما که آبخور اصل دیده بود بر آب او صغیر ز کیوان شنیده ایم

دیوان: ۶۲۸

خاقانی در موضعه و دعوت به تزکیه می گوید:

بیار آهی که چون از تنگنای لب رها گردد

ترا گویند بر کیوان نگر کیابوان آه انکا!

دیوان: ۴۴۸

خاقانی افزون بر ابتکار این گونه تصویرها، که گاه با توجه به مصطلحات نجومی و

احکام نجومی اهنگ ابداع مضامین شاعرانه دیگر از کیوان کرده است که به اختصار

آن ها را شرح می دهیم:

۱- زحل در حیات و نجوم

۱-۱- رفعت جایگاه زحل:

همان طور که در غلوهای بالا دیدیم، گاهی جایگاه بلند فلک زحل - که رفیع تر از فلک های همه سیارات است - مورد توجه شاعر بوده است. بیت زیر نمونه ای دیگر است:

گشت ز ستارگان رفعت او بیش از آنک بام خداوند را هست به شب پاسبان

دیوان: ۲۵۲

۱-۲- قران سیارات با زحل

قرار گرفتن دو یا چند کوکب در یک درجه و یک دقیق در برجی را از منظر چشم ناظر زمینی «قران» گویند. گاهی تعریف های دیگری نیز از آن ارائه شده است. هرگاه قران به صورت مطلق مطرح شود منظور از آن قران زحل و مشتری است، و اگر قران دو اختر دیگر مراد باشد نام آن دو را به دنبال قران می افزایند، مثلاً می گویند: قران مشتری و

ماه یا قران مریخ و عطارد و ...

قران زحل و مشتری را «قران علویین» نیز می گویند و هر بیست سال یک بار اتفاق می افتد و در گاه شماری های قدیم برای آن اهمیت بسیاری قائل بوده اند^۲ و منجمان آن را «قران کوچک» می نامیدند و خاقانی از قران مشتری و زحل چنین یاد کرده است:

بر ولی و خصمش از برجیسی و از کیوان نثار

سعد و نحسی کان دو علوی از قران افشاده اند^۳

دیوان: ۱۱۱

۲- زحل در علم احکام نجوم

۱-۲- نحوست زحل

پیش از این گفته ایم که معتقدان به علم احکام نجوم برای زحل طبیعتی سرد و خشک مفرط تصور کرده اند و آن را نحس اکبر خوانده اند.

سعادت یا منجست ابزارهایی شایسته برای مدح یا ذم هستند. خاقانی به دلیل آشنایی کامل با علم احکام نجوم از این ابزار بیشتر از دیگران بهره برده است. همان گونه که در مثال اخیر دیده می شود او برای ولی ممدوح آروزمند نثار سعادت و برای خصم ممدوح امیدوار نزول نحوست است.

شاعر گاهی در مذمت برخی مردمان به استهزاء نحوست زحل را سعادت انگاشته

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لآوائل صناعة التنجیم، ص ۲۰۷، و نیز رک: ابوعبدالله محمد کاتب خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۲۱۹.

۲- یادآوری یک نکته در اینجا ضروری به نظر می رسد: قران یکی از اصطلاحات علم هیأت است، اما آثار مرتب بر قران از مباحث علم احکام نجوم است. در این کتاب هرگاه اصطلاح قران در علم احکام نجوم مطرح شده است، مانند قران مریخ یا سیارات دیگر، معتقدات احکام نجومی پیش کشیده شده، اما اگر اصطلاح قران از دیدگاه علم هیأت مطرح شده، مباحث مربوط به هیأت یادآوری شده است، بی آن که به آثار قران پرداخته شود.

۳- در کتاب «المدخل الی علم احکام النجوم» آمده است: «چون این هر دو کوکب گرد آیند خیر و شر آید، بینند تا کدام قوی تر بود و غلبه کدام را بود. اگر زحل قوی تر باشد و غلبه وی را بود شر پدید آید. اگر غلبه مشتری را بود خیر پدید آید» (ص ۱۹۹).

و سعدی چون او نیافته است:

یک همنشین سعد چو کیوان نیافتم
بر چرخ هفتمین شدم از جور روزگار

دیوان: ۷۸۵

و نیز در انتقادی شدید و سخت از مردم زمانه، زحل را از منجست میرزا دانسته و نحوست آن را به اهل روزگار نسبت داده است:

از شما نحس می شوند این قوم
تهمت نحس بر زحل منهدم

دیوان: ۱۷۲

شاعر گاهی به هر دو سیاره مریخ و زحل (نحس اصغر و نحس اکبر) اشاره کرده است و در غلوهایی شاعرانه بخت ممدوح را سعادت بخش اجرام فلکی دانسته و با به خود ممدوح سمت اشراف بر اجرام فلکی اعطا کرده است. چنانکه ممدوح هر دو سیاره نحس را به سعد مبدل کرده و با آن دو را از پهنه افلاک به در کرده است:

تا سعادت بخش انجم بخت اوست
حال نحسین را مبدل کرده اند

دیوان: ۵۱۷

تا که مشرف اوست اجرام فلک را از فلک

آن دو پیر نحس رحلت کرده اند از بیم او

دیوان: ۵۲۷

۲-۲- خانه زحل

در فصل دوم از همین گفتار دیدیم که دو برج جدی و دلو، دو خانه زحل اند و خاقانی در انتقاد از کارهای زمانه گفته است:

ماه در هفت فلک خانه یکی دارد و بس

زحل نحس زقتن راست به یک جا دو سرای

دیوان: ۹۲۷

(منظور از دو سرای، دو برج جدی و دلو است.)

۲-۳- مدلولات زحل

اخترشناسان معتقد به احکام نجوم چاه ها و جایگاه های تاریک و راه های ویران و بناهای متروک و مردمان سیاه پوست و رنگ های سیاه و تیره و زهرها و سموم و مزه های تلخ و شور و مشاغل پست - همچون گورکنی و نباشی و دباعتی - و در یک

چرخ را توفیق او حرز است چون او برکشد

آن سعادت بخش مریخ زحل فش در وفا
دیوان: ۲۰ *

محرم عیدی و آن عود شکر هست به هم

زحل و زهره که با قرص خور آمیخته اند
دیوان: ۱۱۷ *

پیش بزم مصطفی بین دعوت کزوبان
عودسوزان آفتاب و عود کیوان آمده
دیوان: ۳۷۲ *

در ترکناز فتنه ز عکس خیال خون

کیوان به شکل هندوی اطلس نقاب شد
دیوان: ۱۵۶ *

و زمانی مریخ را مشته به و یا مستعار منه زغال یا هیزم قرار داده است:

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان

پروین صفت کواکب رخشا برافکند
دیوان: ۱۲۴ *

مریخ چو با زحل در آمیخت
پروین سهیل سان برانداخت
دیوان: ۵۰۷ *

باد از پی کباب جگرهای روشنشان
کیوان زغال آتش خور کر تو باز ماند
دیوان: ۵۳۹ *

و در اغراقی شاعرانه از جرم کیوان مرکب ساخته است:

به گوش من فرو گفت آنچه گر نسخت کنم شاید

صحیفه صفحه گردون و دوده جرم کیوانش
دیوان: ۲۰۹ *

و در موردی کیوان را راهب سیاه پوش دیر هفتم خوانده است:

کیوان که راهبی است سیاه پوش دیر هفتم

گفت از خواص ملک چو رهبری ندارم
دیوان: ۲۸۱ *

و در بیشی کیوان را پرچم علم ممدوح یاد کرده است:

کلام هر فعل و صفت و حالت و شیء ناخوشایند را به زحل منسوب می دانستند.

از بررسی اشعار خاقانی نیز چنین برمی آید که شاعر بیش از مصطلحات نجومی و احکام نجومی، مدلولات زحل را ابزارهای تصویرساز مضامین شعری خود قرار داده است و از آن میان نیز به رنگ سیاه عنایت بیشتری داشته است. ما در اینجا به اختصار مدلولات زحل را توضیح می دهیم:

۱-۳-۲- مظهر سیاهی بودن زحل، و انتساب هر رنگ سیاه و تیره به آن

چون زحل - دورترین سیاره هفت فلک - رنگ زرد تیره دارد و مظهر نجوست نیز هست، مشته به یا مشته شایسته توجهی برای هر رنگ تیره و وسیله خوبی برای شرکت در ساختار ترکیباتی است که به گونه ای با سیاهی و تیرگی مرتبط هستند. خاقانی در تصویرهای خود گاهی از رنگ سیاه آن سود جست و با ابداع ترکیبات «زحل رنگ»، «کلک زحل سر»، «زبان خامه زحل سر»، «زحل سیماء»، «زحل فش» و تشبیه عود و شکر به زحل و زهره، و تشبیه زحل به هندوی اطلس نقاب، مضامینی ابتکار کرده است:

هم زحل رنگم چو آهن هم ز آتش حامله

وز حرمی چون نعایم آتشین آهن خورم

زهی به دست فلک ظل چو آفتاب رحیم
دیوان: ۲۵۰ *

زهی به کلک زحل سر چو مشتوری و هباب

دیوان: ۴۹ *

عطاردی است زحل سر زبان خامه او

که وقت سیر سه خورشید بار می سازد

دیوان: ۸۵۶ *

(منظور از سه خورشید سه انگشت نویسنده است.)

قطب وارم بر سر یک نقطه دارد چار میخ

این دو مریخ ذنب فعل زحل سیمای من

دیوان: ۳۲۱ *

(مراد از مصرع دوم دو زنجیری است که بر پای شاعر بسته شده است.)

کیوانش پرچم^۱ است و مه و آفتاب طاس

چون رلف آن که عید بشان خواند ارش

دیوان: ۲۲۳

۲-۳-۲- انتصاب هند به زحل

اخترشناسان معتقدند که هند و رنگ و حبش و فبط را به زحل منسوب کرده اند^۲ و خاقانی در این معنی گفته است:

تیغ او خواهد گرفتین روم و هند از بهر آنک

این دو جا را هست مریخ و زحل فرمایروا

دیوان: ۲۰

۲-۳-۳- زحل کوکب دهقانان

برخی مؤلفان کتاب های نجومی، دهقانان را به زحل منسوب کرده اند^۳ خاقانی با بهره جویی از این انتساب گفته است:

سوخست کیوان از دریغ او چنان کاو را دگر

برزکار این کهن طیارم نخواهی یافتن

دیوان: ۳۶۱

۲-۳-۴- زحل کوکب ستیزه گران

ستیزه گری نیز از جمله خوی و خلق هایی است که به زحل نسبت داده شده است و خاقانی با توجه به این معنی، از حربه هندی زحل و زخم او در میدان برد سخن گفته و ترکیبات « زحل سان » و « پیکان نو » از زحل ساخته و زحل را به کلاه خود ممدوح تشبیه کرده است:

برده به هنگام زخم در صف میدان جنگ

حربه هندی او^۴ حرمت تیغ یمان

دیوان: ۳۵۱

۱- پرچم دسته ای مو یا ریشه و متکله ای سیاه رنگ است که بر نبره و علم می آویزند.

۲- ملاطفر گنابادی. شرح بیست باب. چاپ سنگی. بدون تاریخ. باب هیجدهم.

۳- خواجه نصیرطوسی. سی فصل در معرفت تقویم. فصل بیست و هشتم. چاپ عکسی. مواردی که ارجاع داده شده است از کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ابوریحان بیرونی است.

۴- مرجع ضمیر « او » زحل است.

خورشید اسدسوار یابم

بهرام زحل سلطان بیستم

دیوان: ۲۶۸

انکال دولت کرده حل بر تیرش از روی محل

این سبز پنگان از زحل پیکان نو پرداخته

دیوان: ۲۸۸

ز شاه فلک تیغ و مه مرکب او

زحل خود مریخ خفتان نماید

دیوان: ۱۳۱

۲-۳-۵- زحل کوکب حلم و بردباری

زحل از نظر حرکت در مدار خود، کندروترین سیارات است و خاقانی با بهره مندی از این ویژگی کیوان، صفت حلم و بردباری به آن داده و تصویرسازی کرده است:

برجیس موسوی کف و کیوان طورحلم

هارون آستانه گردون مکان اوست

دیوان: ۷۳

هر دو برجیس علم و کیوان حلم

هر دو خورشید جود و قطب وقار

دیوان: ۲۰۳

چتر تو خورشید فسر، تیغ تو مریخ فعل

علم تو برجیس حکم، حلم تو کیوان شیم

دیوان: ۲۶۲

۲-۳-۶- زحل کوکبی دوربین و صاحب دها

خاقانی در مواردی صفت دوربینی و دها را به کیوان تست داده است:

وز سر آن خوابیگه طیارم پیر مسن

همجو امل دوربین، همجو اجل حنان ستان

دیوان: ۳۵۱

ای خدیو ماه رخس، ای خسرو خورشید چتر

ای بل بهرام دهره، ای شه کیوان دها!

دیوان: ۲۰

می شود. آنچه تاکنون اثبات شده، این است که کره زمین در عالم تنها جایی است که در آن حیات وجود دارد.^۱

ب) زمین در نظر دانشمندان قدیم

دانشمندان قدیم دربارهٔ جند و چون شکل و هیأت زمین تصورات مختلف داشته اند. بعضی گفته اند که شکل زمین مسطح است و در چهار جهت گسترده شده است، و جماعتی آن را نظیر سیری منحنی دانسته اند، و گروهی آن را مانند طبل پنداشته اند و نیز بوده اند کسانی که زمین را نیم کره ای تصور کرده اند.^۲

اعلی علمای متقدم یونانی، از جمله بطلیموس قلوذی (متوفی ۱۷۵-۱۷۰ میلادی) و اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اسلامی می پنداشتند که آسمان کرهٔ بزرگی است و ستارگان (بجز سیارات هفت گانه) در آن کرهٔ بزرگ ثابت اند و بر گرد دو قطب - که در شمال و جنوب این کره واقع شده اند - از مشرق به مغرب می چرخند و زمین در وسط این کره بزرگ ساکن و ثابت است، نه حرکت وضعی دارد و نه حرکت انتقالی. خاقانی از این هاورد داشت تصویر زیر را ارائه کرده است:

نظاره می کنم و بیک در این هنگامه طفلان

که مشکین مهره آسوده است و نیلی حقه گردانش

دیوان، ۲۱۰

تنها بعضی از دانشمندان اسلامی امکان پذیر بودن حرکت زمین را انکار نکرده اند و ابوریحان بیرونی نمونه مثل زدن آنان است. ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰ هـ) در کتاب علم هیأت و تحقیق مالیهند خود اعتراف کرده است که طواغیر امر متحرک فرض کردن زمین را با حرکتی نظیر سنگ آسیاب امکان پذیر می سازد و از جمله متجمان یونانی، برخی از پیروان فیثاغورس و دیگران و یکی از متفکران هندی به متحرک بودن زمین رأی داده اند.^۳

۱- برای مطالعه بیشتر رک: مایر دکای، نجوم به زبان ساده، ج ۲، ص ۲۴۴ به بعد، و نیز رک: درس هایی از ستاره شناسی، ص ۹۵.

۲- زکریای قزوینی، عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۱۰۶.

۳- رک: کارلو آلفونسو نالینو، تاریخ نجوم اسلامی، ص ۳۱۲.

فصل نهم: زمین

۱) معرفی اجمالی زمین در نجوم امروز

زمین پس از عطارد و زهره، سومین سیارهٔ کوچک از سیارات منظومهٔ شمسی است و در فاصلهٔ تقریبی ۱۴۹/۵۰۰/۰۰۰ کیلومتر از خورشید قرار دارد. زمین شکل کروی بخصوصی دارد که در قطبین دارای فرورفتگی و در استوا دارای برآمدگی است. حتی خط استوا نیز دایره ای کامل نیست و اندکی مایل به بیضی است.

برای زمین دست کم شش حرکت اساسی اثبات کرده اند که دو حرکت وضعی و انتقالی آن معروف است. زمین در حرکت وضعی خود به گرد خط موهومی به نام محور زمین - بر خلاف جهت عقربه های ساعت - از مغرب به مشرق - می چرخد.

محور زمین سطح کره را در دو منطقه قطع می کند، که این دو نقطه را قطبین زمین می خوانند. بزرگ ترین مداری که از گردش زمین به دور محور خودش حاصل می شود خط استوا نامیده می شود. خط استوا کرهٔ زمین را به دو نیم کرهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می کند. گردش یک دور کامل زمین به دور محور خود شبانه روز را به وجود می آورد.

زمین سالانه یک بار در مداری خاص بیضی شکل به دور خورشید گردش می کند. و خورشید در یکی از دو کانون بیضی واقع است. این گردش حرکت انتقالی زمین را شکل می بخشد. ما حرکت واقعی زمین را در نمی یابیم، بلکه شاهد حرکت ظاهری خورشید هستیم و می پنداریم که هر سال یک بار به دور زمین می چرخد.

ساختمان زمین را لایه های مختلفی تشکیل می دهد و گرداگرد آن را پوششی از هوا احاطه کرده است که جو زمین نامیده می شود.

جو زمین به چهار لایه تقسیم می شود. در لایه های پایین تر جو ابرها شکل می گیرند و بالاتر از آن لایهٔ اوزن قرار دارد و بالای اوزن لایه ای است که شهاب سنگ ها در آن شعله ور می شوند و آخرین لایه با ذرات بارور خورشیدی ادغام

اقلیم علما گفته اند که زمین گروی است و مرکز آن مرکز افلاک است و فاصله آن از هر طرف تا مرکز افلاک متساوی است و آن را به دو قسمت آباد و قسایل سکونت، و غیر آباد و غیر قابل سکونت تقسیم کرده اند. نواحی آباد را غالباً در سمت شمال خط استوا جای داده اند و در سمت جنوب خط استوا نواحی کوچکی برای قسمت های آباد زمین منظور کرده اند. سپس قسمت های آباد زمین را به هفت بخش تقسیم کرده اند و هر یک را اقلیم نام نهاده اند. اقلیم سبعة از دورترین نقاط مغرب به نام « جزایر خالدا» آغاز شده اند و به موازات خط استوا به سوی اقصای چین گسترش می یافته اند. امتداد قسمت های آباد کره زمین را در شمال خط استوا در حدود شصت و شش درجه، و در سمت جنوب خط استوا در حدود شانزده درجه منظوری کرده اند.^۱ اخترشناسان هریک از اقلیم های هفت گانه را به یکی از سیارات نسبت می داده اند. در تقسیم بندی اقلیم ها و انتساب آن ها به سیارات، میان دانشمندان اختلاف است، که بررسی آن موضوع این کتاب نیست و می توان به منابع معتبر مراجعه کرد.^۲

ج) زمین در شعر خاقانی

خاقانی از زوایای مختلف نجومی و دینی به زمین نگاه کرده است. تصویهای مربوط به زمین در شعر او گاهی با توجه به هیأت بطنی موسی شکل گرفته است که بر اساس آن زمین ساکن و در مرکز عالم است و آسمان و افلاک به دور آن همواره در گردشند؛ نظاره می کنم و یحک در این هنگامه طفلان

که مشکین مهره آسوده است و نیلی حقّه گردانش

دیوان، ۲۱۰

شاعر با اشاره به آیین هنگامه گیران که از مهره ها و طاسی برای هنگامه گرفتن استفاده می کرده اند، زمین را « مشکین مهره آسوده » نامیده و آسمان را « نیلی حقّه »

۱- هفت کشور (صورالاقالیم) از مؤلفی ناشناخته، تصحیح دکتر منوچهر ستوده انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۵ و عبدالرحمن بن خلدون مقدمه این خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۸۱ به بعد.

۲- ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸۲ و هفت کشور (صورالاقالیم)، ص ۲۴ به بعد.

گردان « تصور کرده است

پاکا منزها تو نهادی به صنع خویش
در گردنای آرخ سکون و بغای خاک!

دیوان، ۲۳۹

دردا که بخت من جو زمین کندبای گشت

این کندبایی از فلک تیزگرد خاست

دیوان، ۲۴۸

ما و تو بگذریم و پس از ما بسی بود
دور فلک به کار و قرار زمین به جا

دیوان، ۸۱۱

گردون کمان گروهه سازی است کاندرو

گل مهره ای است نقطه ساکن نمای خاک

دیوان، ۲۲۸

از قدمش چون فلک رقص کسان شد رمیس

همجو ستاره به صبح خانه گرفت اضطراب

دیوان، ۲۶

و در مواردی مرکز عالم بودن زمین را با « مرکز » و « مرکز خاکی » نامیدن آن

نشان داده است:

مرکز خاکی نبود جای تو
مرتبه گنبد گردون طلب

دیوان، ۷۴۴

و در ابیاتی نیز علت ساکن و فرودین بودن زمین و دروا و برتر بودن آسمان را بیان کرده است:

زمین زیر به کو کثیف است و ساکن
فلک به زیر کو لطیف است و دروا

دیوان، ۸۱۵

۱- گردنای نوعی فرقه، یکی از اسباب بازی های کودکان. جویی است که آن را مخروط مانند می نراشند. کودکان ریسمان به دور آن می پیچند و آن را از بالای سر خود به نوعی بر زمین می کوبند تا دیرزمانی در گردش باشد. به عربی آن را « دوکمه » گویند و در آذربایجان « مارالاح » یا « ماراراح » نامند.

که بزبان چنان گوهر ناب گردد
 ز جوش نقش باد و آتش فراشت
 زمین از کف و چرخ ها از بخار
 ز موجش همه کوه ها کرد و غار
 گرشاسب نامه: ۱۳۴

و نیز در روایات آمده است که چون مشیت ازلای خلق زمین را اراده فرمود، نخست محلی که را آفرید و باقی زمین از زیرخانه کعبه بیرون کشیده شد.^۱ و روز این واقعه در میان مسلمانان به روز «دحوالارض» معروف است. با توجه به همین روایت، کعبه «ناف زمین» نامیده شده است و چون آسمان به دور زمین می گردد، نقطه قطب آن جایگاه کعبه است. خاقانی در این باب گفته است:

کعبه که قطب هدی است معتکف است از سکون

خود نبود هیچ قطب منقلب از اضطراب

هست به پیرامنش طوف کبان آسمان

آری بر گرد قطب چرخ زسد آسیب

دیوان: ۴۱

* * *

آسمان کو ز کیودی به کیوتر ماند

دیوان: ۹۸

زمین و گاو و ماهی

در بعضی روایات آمده است که آن گاه که خداوند زمین را خلق کرد، آن را بر روی گاو یا شاخ گاو قرار داد و در برخی روایات دیگر نقل شده است که آن را بر گرده ماهی جای داد.^۲

۱- اسدی طوسی. گرشاسب نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. طهوری. چاپ دوم. تهران. ص ۱۳۴.

۲- وقد جاء فی الاخبار: «ان اول ما خلق الله فی الارض مکان الکعبة ثم دحا الارض من تحتها فی سرة الارض و وسط الدنيا و ام القرى» (بافوت حموی. معجم البلدان. دار احیاء التراث العربی. لبنان. بیروت. ج ۴. ص ۴۶۳. و نیز ر.ک. مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه دکتر علی نقی منزوی. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. تهران. ج ۱. ص ۹۹).

۳- شیخ ابوالفتح رازی. روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۲۰. ص ۱۴۰.

اگر خسیسی بر من گران سر است رواست

که او زمین کثیف است و من سمای سنا

وز او به راحت و من در مشقتم چه عجب

که هم زمین بود آسوده و آسمان دروا

دیوان: ۱۰

خاقانی در برخی موارد بر پایه بعضی روایات دینی، از خلقت زمین سخن گفته است. در پاره ای از کتاب های تفسیر و حدیث و آثار صوفیه نقل شده است که آن گاه که حق تعالی اراده فرمود که این عالم را خلق کند، جوهری آفرید و به نظر هیبت در او نگریست. آن را ذوب کرد. نیمی از آن آتش و نیمی دیگر آب گشت. از آن دودی برخاست از آن دود آسمان ها را آفرید و از کف آن زمین را خلق کرد.^۱

اسدی طوسی در گرشاسب نامه آنجا که به گفتگوی گرشاسب با برهمین پرداخته است سؤال و جواب آن دو را در باب خلقت جهان چنین به نظم کشیده است:

پیرسید یارش هنرمند مرد: که بزبان جهان را سرشت از چه کرد؟

بهاغه چه افتاد تا کرده شد: سپهر و ستاره برآورده شد؟

چنین گفت: این آن شناسد درست: که گیتی همو آفرید از نخست

ولیک از پسر یار دارم سخن: که گفت این جهان گوهری بد ز سن

۱- لَمَّا اراد الله ان یخلق هذا العالم خلق جوهرًا فطر الله بنظر الهیة فاذا به فصار نصفین من هبة الرحمن نصفه نار و نصفه ماء فاجری النار علی الماء فصعد منه دخان فخلق من ذلك الدخان السموات و خلق من زبد الارض (مرصادالعباد. ص ۵۷).

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود، روایتی نزدیک به همین روایت را با اندکی اختلاف در باب «وکان عرشه علی الماء» (هود: ۱۱ آیه ۷) «عرش حق تعالی بر آب بود» از کعب نقل کرده است و مجلسی در «بحارالانوار» عین عبارت تفسیر کبیر را درج نموده است.

الف) نجم رازی (نجم الدین ابونکر بن محمد)، مرصاد العباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. علمی و فرهنگی. تهران. چاپ دوم. ص ۵۷.

ب) امام فخر رازی (فخرالدین محمد بن عمر). التفسیر الکبیر. دار احیاء التراث العربی. بیروت. بدون تاریخ چاپ. ج ۱۴. ص ۱۸۷.

ج) ملا محمدباقر مجلسی. بحارالانوار. دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۷۹ ه. ق. ج ۵۷. ص ۱۰.

خون قربان رفته در زیر زمین تا پشت گاو

گاو بالای زمین از بهر قربان آمده

دیوان: ۳۷۰

* * *

گوسفند فلک و گاو زمین را به منا

دیوان: ۹۸

* * *

کرکس و شیر فلک طعمه خوران در مضاف

ماهی و گاو زمین لرزه کسان ریسر سار

دیوان: ۱۸۱

* * *

شیر فلک به گاو زمین رخت برنهد

دیوان: ۱۳۸

* * *

ترا از گوسفند چرخ دنیا می نهد دنبه

تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش

دیوان: ۲۱۴

* * *

از کشت زار چرخ و زمین کاین دو گاو راست

یک جو نیاقتم که به خرمن درآورم

دیوان: ۲۴۰

شاعران گنه گناه تحت تأثیر این روایات مضامینی ابداع کرده اند. شیخ فریدالدین عطار گفته است^۱:

چون زمین بر پشت گاو استاد راست

گاو بر ماهی و ماهی بر هواست

پس هوا بر چیست؟ بر هیچ است و پس

هیچ هیچ است این همه ای هیچ کس!

خاقانی با توجه به همین روایات، از این اسطوره مضامین گونه گون و متعدد پرداخته است. در جایی برای توصیف سدی که پادشاه ساخته است، از تصور تلاشی شدن اجزای زمین از حرکت ناهنجار گاو و ماهی به ابداع چنین تصویری آهنگ کرده است:

شاه بود آگه که وقتی ماهی و گاو زمین

کلی اجرای گیتی را کنند از هم جدا،

پیش از آن که هم برفتی هفت اندام زمین

رفت و پیش گاو و ماهی ساخت سدی از قضا

دیوان: ۲۱

و در جاهای دیگر در اغراق ها و غلوهای شاعرانه، از رفتن خون و اشک در زمین و رسیدن آن به پشت گاو و ماهی سخن گفته و یا گاو آسمان و گاو زمین را در مراسم قربانی عید اضحی حاضر آورده است و یا میدان های نبرد پادشاه را با نام بردن از آن ها به تصویر کشیده و در مقولات دیگر از آن ها بهره گرفته و مضمون ساخته است:

شورش دریای اشک من به زمین رفت

بر تن ماهی شکنج مار برفکنند

دیوان: ۷۶۴

* * *

۱- شیخ فریدالدین عطار، منطق الطیر، به اهتمام سیدصادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، چاپ سوم ص ۷.

گفتار سوم: بررسی حرکات اجرام فلکی و استفاده از این بررسی ها

فصل اول: رصد اجرام آسمانی

رصد در لغت به معنای مراقبت و مواظبت و نگهداری است و در اصطلاح دانشمندان علم نجوم و هیأت عبارت است از بررسی دقیق حرکات اجرام فلکی و بی جویی و ثبت آن ها برای استفاده از یافته ها در موارد مختلف. گاهی محل رصد، یعنی رصدخانه را نیز مجازاً رصد گفته اند.

امروزه دانشمندان در سراسر جهان در بیش از سیصد محل معتبر و مجهز مشغول رصد کردن روشن فلکی هستند. در قلمرو حکومت های اسلامی، نخستین بار در زمان مأمون خلیفه عباسی (خلافت ۱۹۸ - ۲۱۸ هـ) و به فرمان او در سال ۲۱۵ هـ جمعی از دانشمندان علوم ریاضی و هیأت رصد بستند و در سال ۲۵۲ هـ عبدالرحمن صوفی در شیراز به امر عضدالدوله دیلمی (حکومت ۲۲۸ - ۲۷۲ هـ) بنای رصد نهاد. سپس در سال ۴۲۱ هـ ابوریحان بیرونی برای سلطان محمود غزنوی (سلطنت ۳۸۹ - ۴۲۱ هـ) رصد بست. بیش از دو قرن بعد در سال ۶۵۷ هـ خواجه نصیرالدین طوسی در عهد هلاکوخان (متوفی ۶۶۳ هـ) در مراغه رصدخانه بنا نهاد. در سال ۸۴۱ هـ نیز غیاث الدین جمشید گاشانی در سمرقند به امر الغ بیگ (متوفی ۸۵۲ هـ) رصد بست. شاعران بی توجه به چند و چون رصدها، از اصطلاح «رصد» در ساختن تصویرهای شاعرانه استفاده کرده اند.

خاقانی گاهی به لفظ رصد اشاره کرده و از آن مضمون ساخته است:

از طالع میلاد تو دیدند رصدها اختر شمران رومی و یونانی و مابای

دیوان: ۴۳۸

از رصدها سیزده سال دگر خسف بادی در جهان دانسته اند

دیوان: ۴۷۹

تکمله: کواکب موهوم

نجمان قدیم به وجود هفت کوكب موهوم با نام های «کید»، «غلبط»، «غریم»، «سرموش» و «کلاب» و «دودوله» اعتقاد داشته اند و در آثار خود از آن ها نام برده اند و مدار حرکت آن ها را بر خلاف توالی سروج دانسته اند. جماعتی از اخترشناسان محل این سیارات توهمی را فرود فلک قمر و در کرة اثیر، و بعضی در جاهای دیگر منطقه البروج^۱ تصور کرده اند. سردهسته این سیارات توهمی «کید» است. خواجه نصیر درباره آن گفته است: «کید کوكبی نحس است که سیر او معکوس است و دوری به صد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی به دوازده سال قطع کند و چنین کوكب بر فلک پدیدار نیست»^۲.

کید در شعر خاقانی:

خاقانی کید را با صفت قاطع آورده است. قاطع در عمر آدمی نقصان پدید می کنند. او یاران خویش را به کید قاطع تشبیه کرده است و مدح و رثا تنها یاری گر خود ذکر کرده است. و در بیتی دیگر از کید قاطع تبری جسته و گفته است که کید قاطع هرگز نمی تواند همچون آفتاب منیر باشد:

یاران چو کید قاطع و بر دفع کید یاران جز پهلوان ایران یاری گری ندارم
کید قاطع مگو که واصل ماست کید چون گردد آفتاب منیر^۳
دیوان: ۲۷۹ * * *
دیوان: ۸۸۸

۱- ابوترقمی، المدخل الی علم احکام النجوم، ص: ۵۸.

۲- خواجه نصیر طوسی، سی فصل در معرفت تقویم، فصل سیزدهم، بدون صفحه کتاب.

۳- جدول های مختلف تعدیلات دیگر مقادیر نجومی

۴- جدول های جغرافیایی

۵- جدول های صورت های نجومی

۶- جدول های مختلف برای استخراج احکام نجوم

دانشمندان اخترشناس زج های بسیاری را تنظیم کرده و از خود به یادگار

گذاشته اند^۱. از زج های مشهور ایرانی به شرح زیر می توان نام برد:

۱- زج شهریاری، که در زمان خسرو اول (نوشیروان) (متوفی ۵۷۹ میلادی) تهیه

شده است و در سده دوم هجری به عربی ترجمه شده و مورد استفاده مسلمانان

قرار گرفته است.

۲- زج سنجر، که عبدالرحمن خازنی (متوفی پس از ۵۲۵ هـ) برای سلطان

سنجر سلجوقی (متوفی ۵۵۲ هـ) تنظیم کرده است.

۳- زج ملکشاهی، که ظاهراً حکیم عمر خیام نیشابوری (متوفی در حدود ۵۲۰

هـ) در تنظیم آن سهم بوده است.

۴- زج المخابی، که زیر نظر خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ هـ) با

همکاری جمعی از دانشمندان تنظیم شده است.

۵- زج سلطانی (زج الع بیگ)، که با حمایت الغ بیگ (متوفی ۸۵۳ هـ) در سمرقند

فراهم آمده است.

ب) رصد اجرام سماوی برای تنظیم تقویم ها

تقویم در لغت به معنی برطرف کردن کجی چیزی است و در اصطلاح منجمان، از قسوس

علم هیأت است که هدف های مختلفی را تعقیب می کنند:

الف) تعیین مواضع حقیقی و تعدیل شده سیارات.

ب) تعیین وقت ها و زمان ها بر طبق قواعد معین. بعضی ها اصطلاح خاص « معرفه

۱- حاجی خلیفه در کتاب «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» نزدیک به پنجاه کتاب

از زج های معروف را معرفی کرده است. (حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله کشف الظنون عن

اسامی الکتب و الفنون، مکتبه المثنی، بغداد، ج ۲، ص ۹۶۲)

(بیت اخیر درباره قرائن سیارات در سال ۵۸۲ هـ است که منجمان با بررسی موقعیت و حرکات اجرام فلکی، طوفان نابودکننده شدیدی را در جهان پیش بینی کرده بودند).

و زمانی منجمان را «رصدبین» و «رصدان» خوانده و در تصاویر انشعار خود به کار برده است.

ای حکیمان رصدبین خط احکام شما

همه باوه است و شما پیاوه سراپید همه

دیوان، ۴۰۹

حکیم بومعشر مصروع نگیرم گرچه

نامش اندرین رصدان به خراسان پیام

دیوان، ۲۹۸

توجه به رصد ستارگان غالباً برای تعقیب هدف هایی است که در بخش های زیر مورد بررسی واقع شده است:

۱) رصد اجرام سماوی برای تدوین زج ها

زج جدول هایی را گویند که چگونگی حرکات سیارات برای حل مسائل گوناگون نجومی و احکام نجومی در آن ها ثبت می شود. گفته اند که این کلمه در اصل «زجگ»

یا «زه» بوده و ظاهراً به معنی رسمان است و به سبب مشابهت خطوط جدول های

عددی با رشته های تارهای کارگاه های بافندگی، این گونه جدول ها را زجگ یا زج خوانده اند.

خاقانی در بیت زیر به خاطر مشابهت جدول های زج به خطوط قوس قزح،

قوس قزح را زج ممدوح (عمویش کافی الدین) نامیده است:

از تنش بندی تیغش و از تیر فلک میل

و ز قوس قزح زجش و از ماه سطرلاب

دیوان، ۵۸

مطالب اصلی مندرج در زج ها عبارت است از:

۱- گاه شماری

۲- جدول های خطوط مثلثاتی

المواقیت» را برای آن بکار برده اند.^۱

ج) ضبط حاصل مطالعات اخترشناسان در حرکات و احوال کواکب سیار و پدیده های کیهانی، که معمولاً در چند ورق و یا دفتری ثبت می شده است.

گاهی کاربرد لفظ «تقویم» در اشعار خاقانی مبتنی بر معنای لغوی و احیاناً معنای قرآنی آن است، اما با توجه به تناسب میان مفردات کلام، اینها هم هائی نیز به اصطلاح نجومی در آن ها دیده می شود:

تقویمم مهین حکم بیش روز

اسرو توپی، نهان چه باشی؟

دیوان: ۵۱۱

یعنی تو می برده پوشی محمول «اذا خلقنا الانسان فی احسن تقویم» هستی (سوره التین: ۵، آیه ۴) ضمناً لفظ تقویم با «شش روز» ایام تناسب دارد و احیاناً تلمیحی نیز به خلقت آسمان ها و زمین در شش روز دارد.

و زمانی تقویم به معنای شیوه محاسبه زمان است و ایام تناسب نیز در آن لحاظ شده است:

یاد از رصدبار بقا تقویم عمرت بی فنا

بر طالع رب السما احسان والا ریخته

.....

دیوان: ۲۸۱

حکم صد ساله توان دیدن یک تقویم او

طفل یک روزه مجسطی گیرد از تعلیم او

.....

دیوان: ۵۲۷

ای حاصل تقویم کن حالت رصدبار سخن

حضرت جو تقویم کهن فرسوده و احرا ریخته

.....

دیوان: ۲۸۱

مبحث تعیین وقت ها و زمان ها در زندگی عادی آدمیان نقش اساسی داشته و دارد و متجمان نامی نظیر خواجه نصیر الدین طوسی و برخی از دانشمندان نظیر مسعودی و دیگران در این باب به تصنیف آثار جداگانه دست یافته اند و در آن ها از

۱- تقی زاده مقالات تقی زاده گاه شماری در ایران قدیم جلد دهم ص ۱.

ایام هفته و ماه ها و سال های مورد استفاده اقوام مختلف برای سنجش زمان، و نیز از سیارات و ثوابت و مسائل مربوط به آن ها، و منطقه البروج و افلاک و بعضی مقولات احکام نجومی به صورت موجز و احیاناً متعین بحث کرده اند. و در این میان حتی حساب جمل را نیز در بونه قراموشی نگذاشته اند، بلکه غالباً بحث های خود را با حساب جمل آغاز کرده اند و ما در این بخش با توجه به هدف کتاب، پیش از سخن گفتن از زمان ها، به اختصار آن را شرح می دهیم:

حساب جمل

شماریش با حروف ابجدی را که از هشت شکل: ابجد، هوز، خطی، کلمن، سعص، قرشت، نخذ و ضطغ تشکیل شده اند حساب جمل خوانند.

توضیح این مطلب لازم است که از بیست و هشت حرف عربی، نه حرف اول را برای مرتبه احاد یا یکان، و نه حرف دوم را برای مرتبه عشرات یا دهگان، و نه حرف سوم را برای مرتبه مئات یا صدگان، و حرف «غ» (یعنی آخرین حرف) را برای عدد هزار منظور کرده اند:

ا ب ج د ه و ز ح ط

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ی ک ل م ن س ع ف ص

۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰

ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

۱۰۰۰ ۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰

و اعداد مرکب را از ترکیب این حروف ساخته اند، مانند: «که» ۲۵ و «قمه» ۱۴۵ و «غب» ۱۰۰۲ و ...

خاقانی از سال ۵۵۱ هج چنین یاد کرده است:

در سنه ثانون الف به حضرت موصل

را ندیم ثانون الف ثنای صفاهان

.....

دیوان: ۳۵۵

۱- برای ملاحظه بحث های بیشتر رگه ابوریحان بیرونی التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ص ۵۲ به بعد.

الف در مصراع اول نماینده عدد ۱ (اولین حرف ابجد) است و ظاهراً در مصراع دوم به معنی ۱۰۰۰ است. خاقانی با ابداع جناسی مرتب، اغراقی شاعرانه انتکسار کرده و گفته است که در سال ۵۵۱ هـ که در موصل به خدمت جمال الدین موصلی (جمال الدین اصفهانی) وزیر اتابکان موصل رسیدم، بیش از اندازه در ثنای اصفهان سخن گفتم.

هم چنین در قصیده ای که با ردیف «بینم» در سال ۵۷۶ هـ در مسجد قزل ارسلان بن ایلدگزر (مقتول ۵۸۷ هـ) سروده است از سالی چنین یاد کرده است:

کساندر سنه ثون اختر سعد در طالع کامران بینم دیوان ۲۶۷

سنه «ثون» به حساب جمل با لحاظ کردن تسامحی شاعرانه، سال ۵۵۶ هـ است. دکتر ضیاءالدین سجادی مصحح دیوان خاقانی نیز در تعلیقات دیوان، با توضیحاتی چنین رفتی را ارائه کرده است، اما به عقیده نگارنده، این بیت به دلیل سال سروده شدن آن و نیز با توجه به ردیف قصیده، فارغ از اشکال نیست.

خاقانی در بیت زیر نیز از حساب جمل بهره برده و اشارتی نیز به لفظ «آدم» کرده است:

به یک قیام و چهار اصل و جل صباح که هست

ازین سه معنی الف دال میم بی اعراب^۱

دیوان، ۵۱

۱- ماه

ماه در گاه شماری بر مبنای حرکت نثرین (خورشید و ماه) در منطقه البروج اندازه گیری و معین می شود. بنابراین، ماه ها به شمسی و قمری منقسم می گردند:

۱-۱- ماه قمری: ماه قمری مدت زمانی است که در آن مدت ماه در آسمان به شکل های مختلف دیده می شود تا به صورت اولیه خود درآید. معمولاً از رویت هلال تا

۱- گمان می کنم که مراد از یک قیام برخاستن آدم پس از نفع روح است و چهار اصل عناصرند که آدم از آن ها سرشته شده و چهل صباح اشاره دارد به حدیث معروف خمست طیفه آدم بیدی ازیمین صباحاً و شاعر در یک تعبیر شاعرانه با توجه به حساب جمل الف آدم را یک قیام و حال آن را چهار عنصر و میم آن را چهل صباح گفته است.

رویت هلال بعدی را یک ماه قمری محسوب می کنند و طول مدت آن در تقویم هجری پایه محاسبات رصدی بیست و نه یا سی روز تعیین می شود.

۱-۲- ماه شمسی: مدت زمانی است که خورشید یک دوازدهم دایره السروج (در نجوم جدید آن را دایره فرضی می نامند) را طی می کند.

گاه شماری در میان مصریان قدیم و ایرانیان قدیم متنی سر ماه های شمسی بوده است و قوم یهود و صائبین گاه شماری خود را بر مبنای ماه و حرکت آن قرار می دادند، اما برای آن که اوقات سال نیز محفوظ بماند با اعمال کبیسه های مختلف آن در و با هم تطبیق می دادند. اعراب و مسلمانان گاه شماری های خود را گاهی بر پایه ماه های قمری، و زمانی بر مبنای ماه های شمسی حساب می کردند. مورخان ایرانی تا هشتاد سال پیش محاسبات تاریخی را بر حسب ماه های قمری انجام می دادند.

تقویم نویسان آغاز سال قمری را در اول ماه محرم قرار داده اند. ماه های قمری عبارتند از: محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاول، جمادی الآخر (الثانی)، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعدة، ذوالحجه^۲.

آغاز سال شمسی در نظر اقوام مختلف، در فصول متفاوت قرار دارد. ایرانیان نقطه اعتدال ربیعی (رگ: «اعتدالین» در همین کتاب) را آغاز سال شمسی محسوب می دارند که با نوروز باستانی همزمان است و دوازده ماه ایرانی که ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه آورده است عبارتند از (نقل اساسی ماه های ایرانی تنها ارزش سادآوری دارد). فروردین ماه، اردیبهشت ماه، خرداد ماه، تیرماه، مردادماه، شهریورماه، مهرماه، آبان ماه، آذرماه، دی ماه، بهمن ماه، اسفند (اسفندریز) ماه^۳.

سریانیان آغاز سال خود را در اوائل پاییز قرار داده اند و اول سال آن ها با نیمه و با دهم مهرماه تطبیق می کند. اول ماه های آبان یا اول ماه های میلادی مطابقت دارد و عبارتند از:

- ۱- ابوریحان بیرونی آثار الباقیه ص ۱۸-۱۹.
- ۲- همان ص ۱۰۵. باید متذکر شویم که از سال ۱۲۰۴ هجری شمسی تقویم سالانه ایرانیان بر پایه همین ماه ها تنظیم شده است.
- ۳- نظر به این که در ادب فارسی تنها به همین سه گونه دسته بندی و نام گذاری ماه های سال اشارتی شده است. از ذکر بقیه دسته بندی های و نام گذاری های ماه ها خودداری شد.

« تشرین اول، تشرین ثانی، کانون اول، کانون ثانی، شمساده، آذر، نیشان، ایثار، خرمیان، تنویر، آب، ایلول » که با ماه های « اکتبر، نوامبر، دسامبر، ژانویه، فوریه، مارس، آوریل، مه، ژوئن، ژوشیه، اوت، سپتامبر » مطابق اند.

خاقانی از میان ماه های قمری، ماه های زیر را در مضامین شعری خود یاد کرده است:

ذوالقعدة:

هم بر آن آتش ز هند و چین به بغداد آمده

ماه ذوالقعدة به روی دجله تابان دیده اند

دیوان: ۹۰

(عشق در مکه آتشی برافروخته است که حاجیان برای رسیدن به آن، از اقصای نقاط در بغداد جمع شده اند و هلال ماه ذی القعدة را بر روی دجله مشاهده کرده اند).

ذوالحجة:

حم کوس است که ماه نو ذوالحجه نمود

گر ربه لحن خوش زهره زهرا شوند

دیوان: ۱۰۱

(شاعر در یک تشبیه مشروط، انحنای بالای طبل کاروان را به هلال ماه ذی الحجه تشبیه کرده است).

محرم و صفر:

از پس هر مبارکی شومسی است

وز پس هر محرمی صفر است

دیوان: ۶۶

(خاقانی ماه محرم را به مناسبت آن که از ماه های حرام است و در آن جنگ حایز نیست مبارک گفته و ماه صفر را به سب آن که آغاز جنگ های قبیله ای اعراب در آن ماه بوده، شوم یاد کرده است).

گر زگانی به محرم بدھی

چون خیابان به صفر باز مگیر

دیوان: ۶۲۰

وهمان: از ماه رمضان با عنوان ماه روزه یا ماه صیام یاد کرده است:

۱- کاروان های حاجیان واقع در مشرق کشورهای اسلامی برای عزیمت به حج، ابتدا در بغداد جمع می شدند و سپس به اتفاق از راه بادیه عارم کعبه می شدند.

محتسب گویی به ماه روزه جام می شکست

کان شکسته جام را رسوای خاور ساختند

دیوان: ۱۱۲

* * *

تا همساده ششدر سی مهره ماه صیام

غلغلی رین هفت رقعه باستان انگبخه

دیوان: ۳۹۳

* * *

جاهش ز دهر چون مه عید از صف نجوم

دانش ز خلق چون شب قدر از مه صیام

دیوان: ۳۰۴

کاربرد ماه های ایرانی و سریانی در شعر خاقانی به دو طریق است: ۱- شاعر گاهی نیشان را در جایگاه بهار، و نمود را در محل تابستان، و آبان و مهرگان را در معنای فصل پاییز و ماه دی، و دی ماه را به مجاز به جای زمستان به کار برده است و ۲- زمانی هم اگر یادی از ماه های ایرانی و سریانی به میان آمده، در معنای اصلی خود بوده است:

- کاربرد نیشان به جای بهار

به جالاکسی بسد انجیز منگر در مه نیشان

بدان افتادگی بنگر که بیتی ماه آبان

دیوان: ۲۱۳

* * *

وقت طرب است و روز عشرت

ایام گل است و فصل نیشان

دیوان: ۲۶۴

* * *

هست آسمان سیاست و ز آفتاب فضلش

دی ماه بندگان را نیشان تازه بینی

دیوان: ۲۳۳

* * *

آن دیدم ضمیرم از تنایت

کز نیشان بوستان ندیدمست

دیوان: ۷۱

* * *

بادیه چون غمزه ترکان سنان دار از عرب

جای خون ریزان ترکس زار نیشان دیده اند

دیوان: ۹۱

* * *

دگر نو به باغ خاطر من
شاخی است که مهرگان ندیدست
دیوان: ۷۱

- کاربرد دی به جای زمستان:

من به دور مفتی دیدم به دی مه بادیه
کاندرو زاب و گسا حقه فرلوان دیده اند
دیوان: ۹۲

بر باغ قلم در کش ور جور دی آتش کن

چون بیرهن از کاغذ کهسار همی پوشد
دیوان: ۵۰۳

ماه دی گرم ببله را از قوت
بیل بالا نسوا فرستادی
دیوان: ۹۲۴

وز من دم دی همی عیدو را
بر چهره نمکستان گشاید
دیوان: ۵۱۲

۲- اما در ادبیات زیر ماه ها در معنای مسکای خود به کار رفته اند:

به ماه تیر^۱ کاسکه بود نیسان
به نخل بر کانجا گشت بریا
دیوان: ۲۸

ز بند شاه ندارم گلّه مساذائه!
اگر چه آب مه من برد در مه آب
دیوان: ۵۳

معجز خاقانی است مدح تو تا در جهان
صبح برد آب ماه، میوه بزد ماه آب^۲
دیوان: ۴۹

رطب سبز رنگ است کی سرخ گردد
که آب مه و ماه آبی نیبند^۳
دیوان: ۷۷۴

۱- برای شرح این بیت نگاه کنید به توضیحاتی که نویسنده این سطور در کتاب «خارخار بند و رندان» برای آن بیان کرده است (عباسی مخیار، خارخار بند و رندان، ص ۱۲۸).

۲- ماه آب تقریباً از دهم مردادماه تا دهم شهریور ماه است.

نابینگام بهارم که به دی مه شکسم
که به هنگامه نیسان شدم نگدارند
دیوان: ۱۵۴

- کاربرد تموز به جای تابستان:

ز خشکال حوادث امید امن مدار
که در تموز ندارد دلیل برف هوا
دیوان: ۸

در تموزم برگ بیدی نه ولیک از روی قدر

بادزن شد شاخ طوسی از پی گرمای من
دیوان: ۳۲۲

بر کشیده تیغ اند چون آفتاب اندر اند

در تموز از آه خضمان مهرگان انگبخته
دیوان: ۳۹۷

در تموزم ببندد آب سرشک
کز دم باد مهرگان بر خاست
دیوان: ۶۱

به زمستان چو تموز از تیغ آه
نابخاله جگری خواهم داشت
دیوان: ۸۴

ز سردی نفس من تموز دی گردد

چه حاجت است در این دی به خیش خانه و حشم؟
دیوان: ۹۰۸

نشاد و سرو را ز تموز و خزان چه بساک

کز گرم و سرد لاله و گل را رسد زمان
دیوان: ۳۰۹

- کاربرد مهرگان به جای فصل پاییز و ماه دی:

من سپهرم کز بهار باغ شب هم کرده ام
روز نو را بین تریح مهرگان آورده ام
دیوان: ۲۵۸

ور میراج گوهران را از تناسل بازداشت

طبع کافوری که وقت مهرگان افشاند اند
دیوان: ۱۰۷

ج) رصد اجرام سماوی برای تصنیف آثار نجومی

۱- «محسبی» اثر بطلمیوس قلوذی

درباره بطلمیوس قلوذی بعد از ابن سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط به دکتر ایس عارت بسنده می کنیم که او کسی است که با تألیف کتابی در هیأت آسمان و حرکات ستارگان، نزدیک به چهارده قرن دانش نجوم را تحت سیطره نظریات خود نگهداشت. این کتاب به «محسبی» معروف است و موضوع آن درباره همه شاخه های علم فلک قدیم است.

در وجه تسمیه کتاب سخن های فراوان گفته شده است. نام یونانی کتاب به «تصنیف بزرگ تعلیمی» ترجمه شده است و برخی از دانشمندان آن لفظ را منحوت و مختصر شده نام یونانی کتاب «مقاله سوناکسیس ماماتیکی» دانسته اند.^۱ محسبی چندین بار به زبان عربی ترجمه شده است و مشتمل بر سیزده مقاله است که به اختصار تمام عبارتند از:

۱- استدلال بر کرویّت آسمان و زمین و ثابت بودن زمین در مرکز عالم و برخی مطالب دیگر.

۲- بحث درباره مطالبی که با اختلاف عرض های شهرها تفاوت پیدا می کند.

۳- بحث در اعتدالین و انقلابین و حرکات مختلف خورشید.

۴-۵- ماه و حرکات آن و محاسبات مختلف در باب طول و عرض و محاسبه اختلاف منظر در ارتفاع و طول و عرض.

۶- اجتماع و استقبال نثرین و کسوف های آن ها.

۷-۸- ستارگان ثابت و تعیین طول و عرض و تنظیم فهرست آن ها.

۹-۱۲- در بیان حرکات خمسة متحرکه و تعیین طول و عرض و ظهور و اختفاء و مقامات آن ها.

محسبی در شعر خاقانی

خاقانی درباره محسبی گاهی از در دین درآمده و گفته است نباید به محسبی و اشکال

۱- الفونسو بالینو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، ص ۲۷۲-۲۸۰، و مصطفی بن عبدالله اندلی (حاجی خلیفه)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۲، ص ۱۵۹۲.

سال مقیاسی برای سنجش زمان است و ایرانیان معمولاً آن را از حرکت ظاهری خورشید در دایره البروج، از نقطه اعتدال ربیعی تا بارگشت آن به همان نقطه محاسبه می کنند و آن را سال شمسی یا سال خورشیدی می نامند. اما در تاریخ های مدوّن خود تا حدود هشتاد سال پیش، معمولاً سال قمری را ملاک قرار می داده اند، که از دوازده بار گردش ماه در مدار خود - از رویت هلال تا هلال دیگر - تشکیل می شود.

در بیت زیر منظور خاقانی از «سنه تا نون الف» سال ۵۵۱ هجری قمری است.

در سنه ثانون الف به حضرت موصل
راسد تا نون الف نسی صاهان
دیوان: ۳۵۵

و در این بیت مراد او از سال نو، آغاز سال شمسی است.

سال نو است و قرص خور خواجه ماهی افکند

وز سره جوان نو سپد سپر سوای رسد کسی

دیوان: ۴۶۰

۳- ایام مستترقه (پنج روز تقویم)

سال شمسی تقریباً سیزده و شصت و پنج روز و یک چهارم روز است و منجمان ایرانی غالباً ماه را سی روز، و سال را سیزده و شصت و پنج روز در نظر می گرفتند و یک چهارم روز را با کسبه کردن تنظیم می کردند و پنج روز باقی مانده را «ایام مستترقه» یا «خمة مستترقه» و یا «پنجه دزدیده» می خواندند و این پنج روز را در باستان آبان ماه^۱ و احیاناً اسفندماه می افزودند و هر روز از این پنج روز را نامی خاص می نهادند.^۲ خاقانی از خمة مستترقه چنین یاد کرده است:

هر سال چو پنج روز تقویم
گم بوده سی نشان چه باشی؟
از کسبه سال و مه چو آن پنج
دزدیده رایگان چه باشی؟
دیوان: ۵۱۱

۱- برای ملاحظه چگونگی محاسبات مربوط به سال های ایرانی نگاه کنید به:

لوریجان بیرونی، آثار الباقیه، ص ۱۸، و سید حسن تقی زاده، گاه شماری در ایران قدیم، ص ۳.

۲- همان ص ۶۹

کتاب است که با نام تنگلوشتای بابلی مشهور شده است.

این کتاب در روزگار خسرو اول معروف به انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) از یونانی به زبان پهلوی ترجمه شده است و بعدها از پهلوی به آرامی برگردانیده شده، و در دست دانشمندان اسلامی بوده است.

اما علت تصحیف کلمه «توکروس» به «تنگلوش» را باید در حروف زبان پهلوی و چند آوایی بودن برخی از حروف آن زبان جستجو کرد. چون بعضی از حروف این زبان نماینده سه آوا نیز هستند. چون کلمه مذکور فارسی نبوده است، قرائت های سلیقه ای آن موجب تصحیفات مختلف شده است.^۱ خاقانی این کلمه را تنها در یک بیت به کار برده است:

به نام بصران سازم تصانیف به از ارتنگ جیسی و تنگلوشتا
دیوان: ۲۷

آن توجهی کرد:

فراپیش ورز و ست جوی، اصول آموز و مذهب خوان

محیطی چیست و اشکالش، قلبدس چیست و اقرانش؟

دیوان: ۲۱۴

• • •

و زمانی از محیطی در مدح ممدوح بهره جسته است:

شاه محیطی گشای، خسرو هیأت شناس

رهرو و صبح یفیس، رهبر علم الکتاب

دیوان: ۴۶

• • •

حکم صد ساله توان دیدن ز یک تقویم او

طفل یک روزه محیطی گسرد از تعلیم او

دیوان: ۵۲۷

شاعر در بیت نخستین ممدوح را به صفت هیأت شناسی و توانا در حل مشکلات محیطی متصف کرده است و در بیت دوم مقام استادی و مهارت پسرعم خود وحیدالدین را - که استادش نیز بود - به گونه ای اغراق آمیز بالا برده و گفته است وحیدالدین قادر است در یک روز همه شاخه های علم الفلك را به طفل مکتب بیاموزد. در این بیت اگر «یک روزه» را به قرینه «صدساله» - با توجه به تناسب الفاظ - صفت طفل بدانیم در این صورت غلظی سخت باورنکردنی خواهد بود.

۲- تنگلوشتا

تنگلوشتا در فرهنگ های لغت به دو صورت «تنگلوش» و «تنگلوشتا» ضبط شده است و گفته اند که، کتابی بوده است تألیف لوشای حکیم بابلی یا رومی، و گاهی آن را نگارخانه و تصویرخانه رومیان نیز خوانده اند. و بعضی دیگر آن را نام حکیمی دانسته اند. با تحقیقات دانشمندان مغرب زمین و یکی از محققان ایرانی - که ظاهراً نوشته های او هم مأخوذ از سخنان دانشمندان اروپایی است - شکی باقی نمانده است که تنگلوس یا تینگلوس یا صورت های دیگر آن همان توکروس (= توکروس) یونانی است که مؤلف کتابی بوده است در مورد صورت های نجومی و دلالت بر حوادث زندگی نوراتان. صورت های نجومی این کتاب با صور فلکی بطلمیوسی متفاوت نبوده است و همین

۱- رک: مقاله نگارنده تحت عنوان «تنگلوش». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلم.
سال نهم، شماره ۳۲، ص (۷۵-۸۸).

فصل دوم: بررسی حرکات اجرام آسمانی برای محاسبه زمان ها و

ادوار مختلف

این بخش به دلیل ارتباط آن با زمان، از جنبه های مختلف قابل بررسی است. زمان مولود حرکت است و ملموس ترین این حرکات، جابه جایی ظاهری آفتاب و تغییر وضع ماه و حرکت ستارگان در آسمان است و در این میان حرکت نثرین چشم گیرتر است. تغییر حالات جرم ماه از حالت هلال به تربیع و از تربیع به بدر و از بدر به تربیع بعدی و از تربیع آخر به محاق، و رؤیت مجدد آن و تکرار این حرکات، برای عالم و عامی محسوس است و از آن محسوس تر طلوع و غروب روزانه خورشید و به وجود آمدن شب و روز و تکرار آن است. پی جویی حرکات روشن فلکی مؤید این تکرارهاست، اما آیا می توان گفت این حرکات از چه زمانی آغاز شده است؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش، مراجعه به اعتقادات مذهبی و یا اسطوره ها و پندارها تنها جاره کار نبوده است. ما در اینجا گمان هایی را جستجو می کنیم که اخترشناسان مطرح کرده اند.

۱) ایام عالم

برخی از اخترشناسان معتقد بوده اند که در آغاز آفرینش، همه سیارات با اوج ها و جزوهرهای خود در ابتدای برج حمل - یعنی در نقطه اعتدال ربیعی - قرار داشته اند و با خلفت عالم حرکت خود را آغاز کرده اند و به دلیل متفاوت بودن سرعت سیرشان، از همدیگر جدا شده اند. آن گاه که پس از هزاران هزار دور کامل بار دیگر در اول برج حمل اجتماع کنند عمر عالم به سر خواهد رسید؛ یعنی عمر عالم به اندازه فاصله این دو اجتماع خواهد بود.^۱

۱- الفونسو نالیئو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، ص ۱۹۰-۱۹۴.

ب) هزاره ها (ادوار الوف)

با توجه به مطالب بالا - که ابوریحان بیرونی آن را ادعایی بلاذلیل خوانده است^۱، اخترشناسان به انحاء مختلف به تعیین عمر عالم اهتمام ورزیده اند. این تقسیم بندی ها به «ادوار الوف» (هزاره ها) مشهورند و به دور اعظم و دور اکبر و دور اوسط و دور اصغر منقسم می شوند.

دور اعظم (دور هزارگانی)

در این محاسبه مدت تسیر (رک: تسیر) کواکب را در هر درجه از دایره البروج یک هزار سال فرض کرده اند و با این محاسبه دور عالم را سیصد و شصت هزار سال استخراج کرده اند. ابومعشر بلخی در «کتاب الالوف» همین ترتیب را در پیش گرفته است.

دور اکبر (دور صدگانی)

در این نوع محاسبه مدت تسیر کواکب در هر درجه یک صد سال در نظر گرفته شده است و در نتیجه دور عالم سی و شش هزار سال استخراج شده است.

دور اوسط

در این محاسبه تسیر کواکب در هر ده سال شمسی یک درجه است و دور عالم سه هزار و شصت سال استخراج می شود.

دور اصغر

در این محاسبه تسیر کواکب در هر یک سال یک درجه است و این دور سیصد و شصت سال به طول می انجامد.

خاقانی دور به معنی حرکات کواکب در مدت زمان معین را در مضامین اشعار خود به گونه عام به کار برده است.

۱- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر دانیشت، ص ۴۱.

آسمان در دور هفتم بعد سال شش هزار

زاده فرزندی که تختش تاج سعدان آمده

دیوان: ۳۷۲ * * *

دانش از نور نخستین است و چون صدر بین

صورت انصاف در آخر زمان انگیخته

دیوان: ۳۹۶ * * *

حط وفاتش در بنه آخر الزمان

هان ای حکیم برده عزایت ساز هان

دیوان: ۳۰۸ * * *

هیچ یگانه نرادر جرح فلک محضو نبو

تا که همی ملک راند سال فلک شش هزار

دیوان: ۱۸۴ * * *

بل شش هزار سال زمان داشت رنگ عید

تا رنگ یافت گوهر ذات مطهرش

دیوان: ۲۲۴ * * *

ای گوهر کمالست مصباح جهان آدم

خورشید امر یخته در شش هزار سالش

دیوان: ۲۳۰ * * *

د ادوار قرانی

پیش از این به هنگام بحث از سیاره زحل، در باب قران گفتم که: قرار گرفتن دو یا

چند کوکب در یک درجه و یک دقیقه در برجی را- از منظر چشم ناظر زمینی- قیوان

گویند. گاهی تعریف های دیگری نیز از آن به عمل آمده است. هرگاه قیوان به صورت

مطلق مطرح شود منظور از آن قیوان زحل و مشتری است.

قران زحل و مشتری در نزد اخترشماران اهمیت فوق العاده ای داشته است، به

گونه ای که محلمان احکامی می گفتند که: آنچه در عالم سفلی، یعنی در عالم کون و

فساد اتفاق می افتد به قران دو کوکب علوی زحل و مشتری مربوط می شود. چه این دو

به هر قران و به هر دور چون منی نرسد

ز روزگار چو من هم به روزگار آید

دیوان: ۸۸۱ * * *

تیسع حیدر سرادر تیغش

دیوان: ۴۸۷ * * *

ج ادوار عالم به روایتی دیگر

در روایتی دیگر اخترشناسان اتمام عالم را عمر عالم را میان هفت سیاره تقسیم کرده اند

و هر دوره ای را به سیاره ای نسبت داده اند و طول مدت هر دوره ای را هفت هزار سال

پنداشته اند و گفته اند که پس از پایان یافتن دوره های منتسب به شش سیاره زحل و

مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد، و آغاز دوره هفتم - که به قمر منسوب است -

روزگار هیوط حضرت آدم به این دنیا شروع شده است و ظاهراً اشاره محمد بن جویسر

طبری به هفت هزار سال عمر دنیا در روایت ابن عباس مبتنی بر همین پندار است.

طبری از ابن عباس نقل کرده است که گفت: عمر دنیا جمعه ای از جمعه های آخرت

است به مدت هفت هزار سال، و شش هزار و دویست سال از عمر آن گذشته است!

بنابراین زندگی بنی آدم در دنیا در دور هفتم آن به جریان افتاده و به دور قمری استوار

یافته است و به همین دلیل آن را «دور آخر الزمان» یا «آخر الزمان» نیز گفته اند.

خاقانی در سروده های خود یک بار به دور هفتم و یک بار به دور قمری اشاره

کرده و بارها از آخر الزمان سخن گفته و در مواردی هم از شش هزار سال یاد کرده است:

دستخون است در این قمره خاکی که منم

آه اگر ششده دور قمر بگشاییدا

دیوان: ۱۵۹

(شاعر در رئای فرزند جوان خود گفته است: در بازی نرد با حریف دنیا، پس از باختن

همة آنچه که داشتم، با مرگ رشیدالدین در تنگنای آخرین دست بازی قرار گرفته ام.

آه چه خوب است اگر بتوانید مرا از تنگنای دوره آخر الزمان رها کنید).

۱- ابوجعفر محمد بن جریر طبری. تاریخ الرسل و الملوک بتحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم

دارالمعارف مصر ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۱۰، و ج ۲، ص ۲۲۷ (در این کتاب از هیوط آدم تا بعثت رسول

الله ۶۱۱۳ سال ذکر شده است).

کوکب علوی دلیل خیر و شرکد؛ مشتری سعد اکبر است و دلیل خیر، و زحل نحس اکبر است و دلیل شر. و معتقد بودند که هرگاه این دو کوکب قران کنند خیر و شر گرد می آیند و باید دید غلبه از آن کدام است. اگر غلبه مشتری را بود خیر پدید آید و اگر غلبه زحل را بود شر پدید آید.

قران علوبین یا قران زحل و مشتری را بر سه قسم تقسیم کرده اند: قران اصغر (قران کوچک)، قران اوسط (قران میانه)، قران اکبر (قران بزرگ).

قران اصغر (قران کوچک) در هر بیست سال یک بار اتفاق می افتد. منجمان احکامی با توجه به غلبه مشتری یا زحل، آن را دلیل ارزانی یا گرانی و دادگری یا ستمگری و ... دانسته اند.

قران اوسط (قران میانه) هر دویست و چهل سال یک بار اتفاق می افتد. با این توضیح که قران اصغر در هر مثله دوازده بار تکرار می شود. سپس به مثله بعدی منتقل می شود. وقوع قران در فاصله این انتقال را قران اوسط یا میانه می گویند. به عنوان مثال مثله ناری (حمل و اسد و قوس) را در نظر می گیریم. اگر نخستین قران در برج حمل اتفاق افتاده باشد قران بعدی پس از بیست سال در برج قوس اتفاق خواهد افتاد، و قران سوم پس از بیست سال در برج اسد، و قران چهارم پس از بیست سال بار دیگر به برج حمل منتقل خواهد شد. این دور چهار بار تکرار خواهد شد تا در مثله ناری دوازده قران به وقوع پیوسته باشد. سپس قران از مثله ناری به مثله خاکی منتقل خواهد شد.

توضیح دیگری که می توان در این باب داد آن است که قران ها به توالی بسروج و یک در میان در رؤس مثلث اتفاق می افتند. به عبارت دیگر قران دوم در نه برج بعد از برجی واقع می شود که قران اول در آن اتفاق افتاده است. با توجه به مثال بالا برج قوس برج نهم، و برج حمل برج اول است و قران از حمل به قوس و ... منتقل شده است. منجمان احکامی قران میانه را دلیل انتقال پادشاهی ها و دولت ها می دانسته اند.

قران بزرگ (قران اکبر)، قران بزرگ در هر نهمصد و شصت سال یک بار اتفاق می افتد. تقسیم که قران میانه بعد از وقوع دوازده قران در یک مثله هر دویست و چهل سال یک بار به وقوع می پیوندد. و چون قران های زحل و مشتری باید در چهار مثله ناری و خاکی و بادی و آبی اتفاق افتد تا دور به پایان برسد، برای وقوع این قران ها و به پایان

رسیدن آن ها مدت نهمصد و شصت سال زمان لازم است. پس از این مدت، دور قران های علوبین به پایان می رسد و دور تازه ای از قران ها در برج حمل آغاز می شود. منجمان از قران بزرگ که در برج حمل و نخستین برج از مثله ناری اتفاق می افتد بر انتقال ادیان و وقایع بزرگ استدلال می کرده اند؛ مثلاً گفته اند طوفان نوح پس از وقوع قران علوبین در برج حمل اتفاق افتاده است.

قران ها به همین چند قسم که برشمردیم محدود نمی شوند، بلکه بررسی حرکات سیارات نشان می دهد که یکصد و بیست نوع قران اتفاق می افتد که در شش قسم طبقه بندی می شوند:

- ۱- قران دو سیاره در یک برج؛ که آن را قران دوگانی (ثنایی) گویند و آن بیست و یک نوع است.
- ۲- قران سه سیاره در یک برج؛ که آن را قران سه گانی (ثلاثی) گویند و آن سی و پنج نوع است.
- ۳- قران چهار سیاره در یک برج؛ که آن را قران چهارگانی (رباعی) گویند و آن سی و پنج نوع است.
- ۴- قران پنج سیاره در یک برج؛ که آن را قران پنج گانی (خماسی) گویند و آن بیست و یک نوع است.
- ۵- قران شش سیاره در یک برج؛ که آن را قران شش گانی (سداسی) گویند و آن هفت نوع است.
- ۶- قران هفت سیاره در یک برج؛ که آن را قران هفت گانی (سباعی) گویند و آن یک نوع است.

قران در شعر خاقانی

خاقانی افزون بر قران سال ۵۸۲ هـ - که جداگانه از آن بحث خواهیم کرد - در یک بیت از قران علوبین یاد کرده است و در آن برای دوستان ممدوح آرزوی سعادت کرده و برای دشمنان خواستار نحوس شده است.

بر ولی و خصمنش از برجیس و از کیوان نثار

سعد و نحسی کان دو علوی از قران افشاندند

دیوان، ۱۱۱

خواهد بود.^۱

خاقانی در اشعار خود از صفت صاحبقران برای توصیف شاهان و وزیران و بزرگان و شاعران استفاده کرده و زمانی هم خویش را صاحب قران نامیده است:
پس به آخر آن نگو کردند کاندلر صد قرون

این یکی صاحب قران را شاه و سرور ساختند

دیوان: ۱۱۴ * * *

صاحب صاحب قران در عالم اوست

آصف الیام و سلیمان خاتم اوست

دیوان: ۵۱۶ * * *

بلی شاعری بود صاحب قران

ز ممدوح صاحب قران عنصری

دیوان: ۹۲۶ * * *

شاعر ساحر منم اسیر جهان

در سخن معجزه صاحب قران

دیوان: ۳۴۲ * * *

خبرو صاحب خراج بر سر عالم تویی

بنده به دور تو هست شاعر صاحب قران

دیوان: ۳۳۳

قران های دیگر در تصویرهای شعر خاقانی غالباً قران های سعدند:

از شعاع طلعتش در حجام می

نجم سعدین در قران ملک باد!

دیوان: ۴۸۰ * * *

نازند روشنای فلک در قران سعد

کاین سعدها زمهرت صاحبقران ماست

دیوان: ۷۹ * * *

وین برده گر نه چرخ رفیع است پس چرا

سعدالسعود را شرف اندر قران اوست؟

دیوان: ۷۳

(این بیت در مدح بانوی شروانشاه است و سعدالسعود استعاره از شروانشاه است)

و گاهی نیز از طریق احکام نجوم، در مدح ممدوح و یا ستایش خویش قران را

بکار برده است:

جز نه زن سیدش به ده نوع

کس مثل به صد قران ندیده است

دیوان: ۷۰

(شاعر مقام زن شروانشاه را تا مقام ائمهات المومنین بالا برده است).

صدر فضلاً موفق الدین

مقصود قران و صدر اقران

دیوان: ۳۴۵

گفتیم که اخترشماران قران ها را در سرنوشت ها مؤثر می دانستند و مثلاً قران

کوچک علوبین را نشانه ای از ظهور بزرگان و ... می دانستند و شاعر در این بیت ممدوح

را مقصود قران یاد کرده است:

ز روزگار چو من هم به روزگار آید

به هر قران و به هر چون منی نبود

دیوان: ۸۸۱

صاحب قران (صاحب القرآن)

صاحب قران کسی است که در طالع او یکی از قرانات کوکب اتفاق افتاده باشد. بعضی

گفته اند که صاحب قران کسی است که به هنگام تولد او قران زهره و مشتری اتفاق

افتاده باشد و برج قران در طالع او باشد. و برخی گفته اند: واقع شدن قران مشتری و

زحل در طالع دلالت دارد بر آن که مولود خواجه ای بزرگ و با ملک پایدار و با دوام

۱- محمدغیاث الدین، غیاث اللغات، ذیل مدخل «صاحبقران»



فصل سوم: قران سال ۵۸۲ هـ

مؤلف کتاب «عقدالعلى للموقف الاعلى» نقل کرده است که «جملة اصحاب نجوم اتفاق نمودند که چون قران هفتم بگذرد، در قران هشتم سیارات هفت گانه در برج میزان جمع می شوند و به حساب قران در سنبله می آید، و حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی عالم است و اکثر عمارات به باد و زلزله برخیزد».

و خاقانی در این معنی گفته است:

صاحب سفران خط افلاک ناپرده به سر مثلث خاک
آیند ز جنبش سمایی در حد مثلث هوایی

تحفة العراقین: ۱۳۸

نابریده برج خاکی را تمام برج بادشان مکان دانسته اند

دیوان: ۲۷۹

مؤلف تاریخ گزیده در این باره گفته است: «در رجب سنة احدى و ثمانین و خمس مائة هفت کوکب سیار در درجه سیم میزان بر یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران بود در مثله هوایی با قران تمامت کواکب منجمان حکم کردند که در ربع مسکون آتار آبادی نمایند، بلکه کوه ها خراب شود و از زمین چندین پاره و چند گز باد سردار و غلو در این معنی انوری بیشتر می کرد. مردم از بیم در کوه ها و زیر زمین ها جای ساختند و مال ها بر آن صرف کردند. چون آن حکم در اول ماه حریف بود، اتفاقاً هنگام حکم ایشان چندان باد نبود که غله پاک کنند. و در روز حکم چراغی بر سر مناری بردند باد آن را نشانند و تا شب می سوخت».

۱- ابوحمید کرمانی. عقدالعلى للموقف الاعلى. به اهتمام علی محمد عامری نائینی. کرمان

۱۳۵۶، ص ۷۴.

۲- حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. امیرکبیر ۱۳۳۹، ص

نظیر همین مطالب را مترجم تاریخ یمینی با اختلاف در سال وقوع آن سال ۵۸۲ هـ را تاریخ وقوع آن یاد کرده تکرار کرده است.

از بیم طالة کلام از نقل سخنان تذکره نویسان و بعضی دانشمندان دیگر در این باب صرف نظر می کنیم^۱ و تنها انعکاس این قران را در شعر خاقانی بررسی می کنیم: قدیمی ترین اشاره خاقانی به قران سال ۵۸۲ هـ - سی سال پیش از وقوع قران - در تحفة العراقین دیده می شود:

جوفی خرف از سر خرافات کسر فضلا و نصب اقات
... در گوش مقلدان اقوال راندند خبر که بعد سی سال

سزی است به سیر اختران در خفی است به بیث و یک قران در
کاشفته شود جهان اسباب یک نیمه ز باد و نیمه از آب

صاحب سفران خط افلاک ناپرده به سر مثلث خاک
آیند ز جنبش سمایی در حد مثلث هوایی

زان هفت به خانه ترازو کز حال شود جهان یکو
تحفة العراقین: ۱۳۸

دومین اشاره شاعر به این قران، بیست و هشت سال پیش از وقوع آن است:

۱- ناصح بن ظفر جرفادقانی. ترجمة تاریخ یمینی. به اهتمام دکتر جعفرشمار. نگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵، ص ۴۱۹.

۲- برای اطلاع نگاه کنید به: - عزالدین بن اثیر. الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر. ۱۹۶۵، ج ۱۱، ص ۵۸۲.

- فصیح خوافی. مجمل فصیحی به اهتمام محمود فرخ باستان. مشهد. ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۲۶۶.

- جمال الدین ابن الففطی. تاریخ الحکما. ترجمه سده یازدهم. به اهتمام بهین دارلانی. دانشگاه تهران. ۱۳۴۷، ص ۵۷۱.

- لطف علی بیگ آذر بیگدلی. آشکده آذر. با مقدمه دکتر سید جعفر شهیدی. مؤسسه نشر کتاب. ۱۳۳۷، ص ۵۵.

- دولتشاه سمرقندی. تذکره الشعراء دولتشاه. به اهتمام محمدمرضائی. کلاله خاور. ۱۳۳۸، تهران، ص ۶۸.

بود در احکام خسرو کز پس سی کیم دو سال

خسف باد و آب خواهد بود در اقلیم ما

آب را بر بیست دست و باد را بنکت پای

تا نه ز آب آید گرد و نی ز باد آید سلا

..... دیوان: ۲۱

و سومین اشاره، سیزده سال پیش از وقوع قران است:

زیرگان کاسرار جان دانسته اند

علم جزوی ز آسمان دانسته اند

از رصدها سیزده سال دگر

خسف بادی در جهان دانسته اند

... در سر میزان ز جمع اختران

بیست و یک نوع از قران دانسته اند

نابرسیده برج خاکسی را تمام

برج بادیشان مکان دانسته اند

من یقین دارم که ضد آن بود

کاین حکیمان از گمان دانسته اند

..... دیوان: ۴۷۹

و چهارمین اشاره، شش سال پیش از وقوع قران است:

شش سال دگر قران انجم

در آذر و مهرگان بینم

هر هفت رسد به برج میزان

تا بیست و یکش قران بینم

کیوان به کناره بینم از چه

هر هفت به یک مکان بینم

..... دیوان: ۲۶۷

سراجم پنجمین اشاره شاعر به قران اختران، دو سال پیش از وقوع آن است:

یک جهان در فرع سال قران بینم و من

نشره امن ز قران به خراسان بایم

تا کی از خازمی و خزانی احکام خطا؟

کاین خطا را خط بطلان به خراسان بایم

چند گویی که دو سال دگر است آفت خسف؟

دفع را یافت رحمان به خراسان بایم

گویی از خاک خراسان به در افتاد این علم

من همه حکمت یردان به خراسان بایم

... یکنم باور کاحکام خراسان است این

گرچه صد هرمس و لقمان به خراسان بایم

... گر ز بادست و گر از آب دو طوفان به مثل

هر دو نوح از بی طوفان به خراسان بایم

هفت رخشان مه آبان به هم آیند چه پاک؟

که سعود از مه آبان به خراسان بایم

هر امان کان هرمان بافت به صد قرن کسوت

زین قران حاصل اقران به خراسان بایم

..... دیوان: ۲۹۷

بررسی اجمالی ابیات مذکور:

بدواً باید توضیحی دربارهٔ بیست و یک نوع قران داده شود:

سری است به سیر اختران در

خسفی است به بیست و یک قران در

.....

در سر میزان ز جمع اختران

بیست و یک نوع از قران دانسته اند

.....

هر هفت رسد به برج میزان

تا بیست و یکش قران بینم

.....

بیست و یک نوع قران است به میزان همه را

من همه لهر ز میزان به خراسان بایم

.....

منظور از بیست و یک نوع قران چیست؟

پیش از این در توضیح قران های شش گانه گفتیم که بیست و یک نوع قران

تنها در قران های دوگانی و پنج گانی امکان وقوع دارد. نگارندهٔ این سطور معتقد است

که خاقانی در ابداع این مضمون از نوعی ظرافت و باریک اندیشی بهره جسته و با توجه

به قران های دوگانی به ابتکار این مضامین دست باز کرده است. بنا این توضیح که اگر

هفت سیاره در برج میزان قران کنند، و از سوی دیگر اگر با توجه به قران های دوگانی

به این قران ها نظر کنیم، بیست و یک نوع قران به شرح زیر اتفاق افتاده است:

۱- قران قمر با ۶ سیارهٔ دیگر

- ۲- قران عطارد با ۵ سیاره دیگر
- ۳- قران زهره با ۴ سیاره دیگر
- ۴- قران شمس با ۳ سیاره دیگر
- ۵- قران مریخ با ۲ سیاره دیگر
- ۶- قران مشتری با زحل.

مجموع این قران ها بیت و یک است و خاقانی نیز ظاهراً از همین منظر به بیت و یک قران در برج میزان نگاه می کرده است.

۱- مثلث خاکی و مثلث هوایی

خاقانی در تحفة العرائین گفته است:

صاحب سفران خط افلاک
آیند ز جنبش سماوی
در حصد مثلث هوایی
تحفة العرائین ۱۳۸

و در دیوان نیز گفته است:

نابریده برج خاکی را تمام
برج بادیشان مکان دانسته اند
دیوان: ۴۷۹

مثلث خاکی - بنا بر آنچه پیش از این گفتیم - مثلثی است که در سه رأس آن به ترتیب برج های ثور و سنبله و جدی قرار دارند و - همانطور که در مورد محاسبات قران های هر مثلثه ای گفته ایم- آخرین قران این مثلثه در برج جدی اتفاق می افتد. منظور خاقانی در این سه بیت آن است که سیارات سبعة برخلاف حرکت طبیعی شان- که می بایست در برج جدی قمران کنند، بر اثر جنبش سمائی در برج میزان قران می کنند، که یکی از سه برج مثلث هوایی (جوزا و میزان و دلو) است. اساسی ترین ابزادی که بر این بیان وارد است شک کردن شاعر در نظام حرکات آسمانی و وقوع قران ها برخلاف طبیعت آن هاست؛ چه نظام حرکات اجرام آسمانی از چنان دقت و درستی غیرقابل تردیدی برخوردار است که برای هیچ عالمی و عالمی جای شک نیست و برای توجه این مطلب هیچ محملی وجود ندارد، جز این که بگوییم شاعر تحت تأثیر اظهارات دیگر کسان قرار گرفته و یا تسامحی شاعرانه مرتکب شده است.

۲- زمان وقوع قران

اخترشماران وقوع قران را در برج میزان یاد کرده اند. در شعر خاقانی پیش بینی زمان قران با نوعی اختلاف همراه است. او زمان وقوع قران را گاهی در مهرگان و زمانی در آبان و آذر یاد کرده است:

هفت رخشان مه آبان به هم آیند چه پاک؟

که سعود از مه آبان به خراسان بنام

* * *

شش سال دگر قمران انجم
و شادروان مجتبی مینوی، با استدلالی، ۲۹ جمادی الاخری سال ۵۸۲ هـ را با ۲۱ آبان ماه یزدگردی مطابق اعلام کرده است.^۱

با توجه به این امر که تقویم های متقدمان از چنان دقت زیادی برخوردار نبودند که ورود کواکب به برج میزان را دقیقاً در ماه مهر ضبط کنند، احیاناً به طریق مجاز مهرگان و آبان و آذر را می توان به عنوان فصل خزان و ایام ورود خورشید به برج میزان پذیرفت.

۳- انتساب پیش بینی طوفان به دانشمندان خراسان

خاقانی هم مانند مؤلف «عقدالعلی للموقف الاعلی» پیش بینی قران و نتیجه مخرب آن را به علمای خراسان نسبت داده است.^۲ اما از صمیم دل خشنود نیست که صدها دانشمند و متفکر خراسانی که از آنان با عنوان های هرمس و لقمان یاد کرده است مرتکب چنین اشتباهی شوند و بر پایه فن و دانشی که جنس آن از دیباچه ادیان بیرون است حکمی صادر کنند. شاعر خراسان را منشاء همه حکمت های یزدانی می داند و دامن این کعبه آمل را از آلودگی بدین لوث میرا می بدارند، اما چون انتساب حکم را به خراسان مسلم می داند، به گونه ای دیگر عمل می کند و می گوید: در صورت وقوع چنین طوفانی، برای هدایت کشتی طوفان زدگان می توان از خراسان دو نوح کشتنیان پیدا کرد.

۱- مجتبی مینوی. قران سال ۵۸۲ هـ مجله دانشکده ادبیات تهران. سال دوم. شماره چهارم. ص ۱۶.

۲- ابوحامد کرمانی. عقدالعلی للموقف الاعلی. ص ۷۴.

۴- اختلاف در نوع طوفان

خاقانی در سروده های خود به دو طوفان بادی و آبی، و یا طوفانی که نبی از آن آبی و نبی دیگر بادی است اشاره کرده است:

بود در احکام خسرو کز پس سی کم دو سال

خسف آب و باد خواهد بود در اقلیم ما

دبوان: ۲۱ * * *

گر ز بادست و گر از آب دو طوفان به مثل

هر دو توح از بی طوفان به خراسان بام

دبوان: ۲۹۸ * * *

کاشفته شود جهان اسباب

بیک نیمه ز باد و نبی ز آب

دبوان: ۱۳۸ * * *

با توجه به توجهات منجمان احکامی، طوفان ما نتایج قران کواکب اند و بر پایه توضیحاتی که داده ایم قران ها در مثلث های چهارگانه واقع می شوند بنابراین، هفت اختر نمی توانند در یک آن در دو برج آبی و بادی قران کنند این مضمون هم محملی جز تسامح شاعرانه نمی تواند داشته باشد.

۵- اختلاف در تعداد کواکب قران کننده

درباره تعداد اختران این قران، عقاید و اقوال نویسندگان و مورخان مختلف است. برخی گفته اند که این قران از قران های دوگانی بوده است و تنها زحل و مشتری در قران بوده اند^۱ و کسانی نیز معتقد بوده اند که سیارات خمس^۲ در برج میزان اجتماع داشته اند^۳ و جماعتی نیز بر این باور بوده اند که شش کوکب در قران بوده اند^۴ و بیشترین اقوال از قران هفت اختر در برج میزان حکایت می کند.

۱- ملامحسن فیض کاشانی، تقویم المحسنین، به نقل مدرس رضوی در مقدمه دیوان ابوری.

ج ۲، ص ۲۹.

۲- منظور از سیارات خمس، خمسة متحیره است که عبارتند از: عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل.

۳- عزالدین علی (ابن اثیر) جزری الکامل فی التاریخ ج ۱۱، ص ۵۲۸.

خاقانی بیشتر به دو قول آخر توجه داشته و غالباً از اجتماع کواکب هفت گانه

سخن گفته است:

صاحب مفران خط افلاک

آیند ز جنبش بنمایی

در حد مثلث هواپی

زان هفت به خانه ترارو

دبوان: ۱۳۸ * * *

هفت رخشان مه آن به هم آیند چنانک

که بعد از مه آن به خراسان بام

دبوان: ۲۹۷

اما گاهی هم زحل را از این قران برکنار دانسته و گفته است:

کیوان به کنار بنیم از چه

هر هفت به یک مکان بنیم

دبوان: ۲۶۷ * * *

گرچه هفت اختر به یکجا دیده اند

حای کیوان بر گران دانسته اند

دبوان: ۴۷۹

۶- نظر خاقانی در باب حکم قران سال ۵۸۲ هـ

هر چند خاقانی در حای جای دیوان اشعارش به اصطلاحات احکام نجومی معتقدانه نگریسته و به گونه های مختلف از این مصطلحات تصویرها ساخته و مضمون ها پرداخته است، اما در این مورد خاص هرگز حاضر نبوده است مسائل مربوط به احکام نجوم را باور کند، بلکه بر احکامیان سخت ناخته است و آنان را جوفی خریف نامیده که بر پایه حرفات سخن می گویند. خاقانی دانش تجیم را مخالف برشمرده و درستی احکام آن را منکر شده است. بنابراین، حکم در باب قران سال ۵۸۲ هـ را باطل و بر پایه حدس و گمان دانسته و یادآور شده است که بی گمان خلاف گفته آنان اتفاق خواهد افتاد:

۱- مقدمه ۴ دیوان ابوری، محمدتقی مدرس رضوی، ج ۱، ص ۲۷ و بحثی مبنوی قران سال ۵۸۲ محله دانشکده ادبیات تهران سال دوم شماره چهارم، ص ۱۶.

هفت پیک رایگان دانسته اند
پیک را کی نامه خوان دانسته اند
دول: ۴۸۰

عارفان اجرام را در راه امیر
کار پیکان نامه بردن دان و بس

فصل چهارم: بررسی حرکات اجرام فلکی برای استفاده در احکام نجوم

(۱) تنظیم زایچه

زایچه شکل مربع مستطیل یا مدوری بوده است که منحنی به هنگام نهادن سنگ برای شهری و یا تولد نوزادی رسم می کردند و آن را مطابق دوازده برج فلک البروج به دوازده خانه تقسیم می کردند و مواضع سیارات و جایگاه رأس و ذنب و دیگر اوضاع فلکی را در آن ثبت می کردند و بر پایه علم احکام نجوم استدلال و پیش بینی می کردند. اینک به عنوان نمونه زایچه شهر بغداد را به نقل از ابوریحان بیرونی در اینجا رسم می کنیم و توضیح می دهیم:

میزان	عقرب	قوس طالع	جدی
قمر ی	مشتري	رأس که	دلو
سنبله	زایچه شهر بغداد		حوت
اسد	سمس ح ی	مربع سن	رجل راجع
عشار که	ذنب که	کرم	حمل
سرطان	زهره که	جوزا	ثور

این رایجه را نویخت^۱ منجم ایرانی با اختیار اوقات مناسب کشیده بود^۲ و نالیبو ستاره شناس ایتالیایی آن را به نقل از کتاب آثارالباقیه بیرونی در کتاب خود آورده است^۳.

بنابراین رایجه طالع وقت برج قوس بوده است و منشری در قوس (قوس خانه منشری است) و قمر در نوزده درجه و ده دقیقه برج میزان، و عطارد در بیست و پنج درجه و هفت دقیقه برج سرطان، و زهره در بیست و نه درجه و صفر دقیقه برج جوزا، و شمس در هشت درجه و ده دقیقه برج اسد، و مریخ در دو درجه و پنجاه دقیقه برج جوزا، و زحل در بیست و شش درجه و چهل دقیقه برج حمل و در حالت رجوع قرار داشته، و رأس در بیست و پنج درجه برج جدی، و ذنب در بیست و پنج درجه برج سرطان بوده است.

شاید توضیح و احداث باشد اگر بگوییم منجمان قدیم درجات و دقیقه های سیارات و رأس و ذنب را با حساب حمل ضبط می کردند.

خاقانی در مدح یکی از ممدوحان خود گفته است:

رایجه طالعست مطالعه کسردم
سلطنت از موضع السیام برآمد
دیوان ۱۲۷

شاعر مدعی است که با مطالعه رایجه طالع ممدوح، به این نتیجه رسیده است که از موضع سیام (رک: سیم) او در طالع، به سلطنت رسیدن ممدوح استخراج می شود و می توان به آن استدلال کرد.

ب) استخراج طالع

طالع در لغت به معنی برآینده و طلوع کننده است. و در اصطلاح منجمان احکامی، جزوی از منطقه البروج است که در وقت معینی (مثلاً موقع به دنیا آمدن کسی و یا وقت سؤال سؤال کننده ای در موردی خاص) بر افق شرقی در حال طلوع باشد. برج را «برج

۱- نویخت منجم دربار منصور عباسی بوده است و در سال ۱۶۰ یا ۱۶۱ هجری در گذشته است. نویخت زردشتی نوسلمان بود که سنجی مقدماتی بنای شهر بغداد را انجام داد.

۲- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانشرشت، ص ۲۴۵.

۳- النونسیو نالیبو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، ص ۱۸۴.

طالع» و درجه آن را «درجه طالع» گویند. اخترشناسان برای طالع در احکام نجوم و تنظیم رایجه اهمیت زیادی قائل بودند و معمولاً محل طالع و درجه آن را در برج، با اسطرلاب محاسبه می کردند. در هنگام روز با پیدا کردن ارتفاع شمس - که خود نیاز به آشنایی خاص با اسطرلاب داشت - و در نظر گرفتن محل شمس در دایره السبروج - که قابل استخراج از تقویم بود - و کارهای خاص روی احزای اسطرلاب و محاسبات خاص، محل طالع را پیدا می کردند و در موقع شب با بدست آوردن ارتفاع ستارگان ثابتی که نام و یا علامت آن ها بر روی اسطرلاب نقش شده بود و محاسبات دیگر، طالع و درجه آن را به دست می آوردند^۱.

۱- خانه های طالع (بیوت طالع)

۲- اوتاد اربعه (وتدهای چهارگانه طالع)

منجمان منطقه البروج را از درجه طالع به دوازده قسمت نامشأوی - با توجه به مطالع برج - تقسیم کرده اند و آن ها را «خانه های طالع» (بیوت طالع) نامیده اند. در این تقسیم بندی ممکن است خانه ای کمتر از یک برج، یعنی سی درجه باشد و خانه ای بیش از آن، اما هر خانه ای با هفتمین خانه بعد از خود منسأوی است. بنابراین مجموع درجات شش خانه یکصد و هشتاد است.

خانه طالع و خانه چهارم و خانه هفتم و خانه دهم از خانه های طالع را به ترتیب «وتدطالع» و «وتدالارض» و «وتدغارب» و «وتدالسما» گفته اند و مجموعه آن ها را «اوتاد اربعه» (وتدهای چهارگانه) نامیده اند و معتقد بوده اند که اوتاد قوی ترین خانه های طالع اند و تأثیرات آن ها در سرنوشت صاحب طالع بیشتر از سایر خانه هاست.

خانه های یازدهم و هشتم و پنجم و دوم را «مایل اوتاد» خوانده اند، چون به سوی اوتاد چهارگانه می روند و میل به سوی آن ها دارند. این چهار خانه را صاحبان قوت متوسط در تأثیرگذاری دانسته اند. خانه های دوازدهم و نهم و ششم و سوم را «زایل اوتاد» شمرده اند، چون درصدد دور شدن از اوتاد، و دارای اضعف قوا هستند.

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولئل سنامه التنجیم، ص ۲۰۵.

۲- حسن بن علی قمی، المدخل الی علم احکام النجوم، ص ۱۲۰ و ۱۲۲.

۳- دلالت خانه های طالع

منجمان برای خانه های طالع دلالت های مختلف قائل شده اند و گفته اند: خانه طالع (نخستین خانه) دلیل حیات است و خانه زندگانی و تن و جان و عمر است. خانه دوم، خانه مال و معاش، و نیز خانه باران است. خانه سوم، خانه برادران و خواهران و خویشان و سفرهای نزدیک و تحویل از جایی به جایی دیگر است. خانه چهارم، خانه پدران و اموال و ضیاع و عقار است. خانه پنجم، خانه فرزندان و رسولان و خبرها و هدایا و شادی هاست. خانه ششم، خانه مرض ها و آفت ها و رنجوری ها و بندگان و خدمتکاران است. خانه هفتم، خانه زنان و همسران و شریکان و خصمان و غایبان است. خانه هشتم، خانه خوف و نکبت و مرگ و میراث ها و غم و اندوه است. خانه نهم، خانه سفر و علم و دین و زهد و اعتقاد است. خانه دهم، خانه سلطان و اشغال و اعمال سلطانی، و نیز خانه مادران است. خانه یازدهم، خانه دوستان و باران و امیدها و سعادت هاست. خانه دوازدهم، خانه دشمنان و بند و زندان و چهارپایان بزرگ است! منجمان برای هر امری طالع آن را استخراج می کرده اند و خانه های آن را تنظیم می نموده اند و با بررسی کواکب سعد و یا نحسی که در خانه طالع و یا خانه های دیگر بوده است پیش گویی می کرده اند. خاقانی در قطعه زیر به بعضی از این خانه ها اشاره کرده است:

من که خاقانیم نموداری / منحصراً دیده ام ز طالع خویش
گرچه هر کواکب سعادت بخش / برگذر دیده ام ز طالع خویش
بیست اولاد و بیست اخیوان را / بسته در دیده ام ز طالع خویش
لیکن از هشتم و ششم خود را / بی ضرر دیده ام ز طالع خویش
بن که بیت الحیات را ز نخست / شیر تر دیده ام ز طالع خویش
بار وقت ظفر به بیت المال / سنگ تر دیده ام ز طالع خویش

۱- ملا مظفر گنجیادی، شرح نیست باب، چاپ سنگی، باب هجدهم بدون صفحه.

... هست صد عیب طالع را لیک / یک هنر دیده ام ز طالع خویش
که نمائند دراز دشمن من / من اثر دیده ام ز طالع خویش
بر کس آزار من مبارک نیست / این قدر دیده ام ز طالع خویش
دیوان: ۸۹۰-۸۹۱
خاقانی در بیت دوم و سوم، با وجود گذر اختراش سعد بر طالع خود، خانه های سوم و پنجم بیوت طالع خود را - که بر برادران و فرزندان و آشنایان و احوال ایشان دلالت دارند - بسته در یافته است و خود را از مرادود خویشان و محبت های ایشان به دور دیده است. در بیت چهارم به خانه های هشتم و ششم - که خانه های غم و اندوه و بیماری و آفت اند - نگریسته و گردنی متوجه خود نبافته است. گفتنی است که شاعر در قصیده ای که در سوگ رشیدالدین فرزند خود به نظم آورده است به همین دو خانه اشاره کرده و از زبان فرزند بیمارارش گفته است که خانه های بیماری و مرگ، خانه عمر مرا ویران کرد و از اطرافیان خود گله کرده است که شما که هوش و ذکاوت جاماسب ستاره شناس را دارید چگونه متوجه این بلیه و آسیب نشدید.

خانه طالع عمرم ششم و هشتم کند

چون ندیدید که جاماسب دهابید همه!

دیوان: ۴۱۰

در بیت پنجم به خانه طالع و بیت الحیات خود نگریسته و چون به طالع اسد متولد شده است (و طالع اسد از قوی ترین طالع هاست) طالع خویش را قوی یافته و از آن به «شیر تر» تعبیر کرده است (اسد از برج های تر است و خاقانی به این امر نیز توجه داشته است).

تولد خاقانی در برج اسد بوده است و در جاهای دیگر نیز به آن اشاره کرده است. ایام دمنه طبع و مرا طالع است اسد

من پای در گل از غم و حسرت جو شیرینه

دیوان: ۳۲۰

و نیز گفته است.

۱- اشاره به داستان گاو در آغاز «باب الاسد و الثور» کلیله و دمنه شایسته توجه است.

منم گاو دل تا شدم شیر طالع که طالع کند با دل من نزاعی
ازین شیر طالع بلرزم چو خوشه که از شیر لرزد دل هر شجاعی
دیوان: ۴۳۹

شاعر در مثنی دیگر نیز با آرزوی عمری طولانی برای مدوح، به ست الحاح اشاره کرده است:

یسا از سعادات ابد بیت الحیانت را ممد
هیلاج عمرت را عدد غایبات اقصا داشته
دیوان: ۳۸۷

و در بیت ششم به خانه مال و معاش اشاره کرده است.
در ابیات پایانی، به خانه دشمنان (خانه دوازدهم از بیوت طالع) اشاره کرده و تلویحاً مدعی شده است که کواکبی بر این خانه ناطقند که فاطع عمر دشمنان من اند.
یادآوری یک نکته ضروری می نماید که خاقانی در موارد بسیاری لفظ طالع را به معنی « بخت » و « اقبال » در نظر گرفته است:

شمة گوهر و شمع دل سرگشته من که زوال آمدش از طالع برگشته من
دیوان: ۵۴۳ * * *
طالعیم از میرت بیرون شداخت مگر بنالم بیرون تر استدارد
دیوان: ۱۲۴ * * *
هر که در طالعش فراق افتاد سایه او ازو کنسار کند
دیوان: ۱۷۳

در شعر خاقانی در مواردی هم از طالع شهرها سخن در میان است. مراد از طالع شهرها، اختیار وقت مناسب برای بنا یا تجدید بنای یک شهر است گفتیم که محضمان معروف طالع شهرها را محاسبه می کرده اند. خاقانی در دوبیت زیر به طالع تبریز و ری اشاره کرده است:

عقرب نهند طالع ری، من ندانم آن دالم که عقرب تن من شد لقای ری
دیوان: ۴۴۴
(خاقانی در ری سخت بیمار شد و چهل روز در بستر بیماری افتاد)

عقرب از طالع تبریز و ری است نه ز عقرب ضرری خواهم داشت
دیوان: ۸۴

حمدالله مستوفی گفته است که پادشاهان پیشدادی در عمران و آبادانی ری بسیار کوشیده اند، اما تجدید بنای ری پس از فتوحات مسلمانان، در زمان مهدی فرزند منصور دوانیقی (۱۵۸-۱۵۹ هـ) به طالع عقرب بوده است^۱.

مستوفی درباره شهر تبریز نیز گفته است که: در سال ۴۲۴ هـ در شهر تبریز زلزله سختی روی داد که در آن زلزله حدود چهل هزار تن از مردم شهر هلاک شدند و امیر وهسودان روادی^۲ در سال ۴۲۵ هـ با یاری ابوطاهر منجم شیرازی با اختیار وقت و به طالع برج عقرب، شهر را تجدید بنا کرد^۳.

ج بررسی عمر مولود

کوشش برای بررسی طول عمر مولود یکی از کارهای منجمان در روزگاران پیشین بود. برای این بررسی چهار سال درنگ لازم بود، چون به دلیل ضعف کودک، اطمینان به زنده ماندن طفل در میان نبود. وقتی چهار سال از عمر کودک سپری می شد بررسی طول عمر او آغاز می گشت. نخستین اقدام برای این بررسی، جستجوی « هیلاج » بود و بر مبنای هیلاج، « عطیه » عمر کودک محاسبه می شد.

هیلاج

هیلاج جایگاهی است در طالع در منطقه البروج که در یکی از پنج محل شمس (خورشید) یا قمر (ماه) یا خانه طالع (رک: خانه های طالع) یا سهم السعاده (رک: سهم ها و ...) یا یکی از دو جزء اجتماع و یا استقبال مقدم بر طالع - با در نظر گرفتن شرایطی خاص - جستجو می شود.

- ۱- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام گای لسترنج، دیبای کتاب، ۱۳۶۲، تهران، ص ۵۳.
- ۲- امیرابومنتصور وهسودان از فرمانروایان روادی و از پادشاهان محلی آذربایجان بوده است. او از سال ۴۱۱ تا ۴۴۶ هـ در آذربایجان حکومت کرده است. برای شرح حال روادیان، رک: احمد کسروی، شهر پاران گمنام، ص ۱۴۸ به بعد.
- ۳- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۷۵.

برای یافتن هیلاج در موارد یاد شده، به ترتیب زیر عمل می شود: پس از استخراج طالع و رسم خانه های دوازده گانه آن، به فرض آن که شخص متولد روز باشد، ابتدا محل شمس را در منطقه البروج تقویم می کنند. اگر شمس در بیت طالع بنا خانه هفتم یا خانه نهم یا خانه دهم و یا خانه یازدهم باشد شمس هیلاج است. و اگر مولود به هنگام شب به دنیا آمده باشد، به جایگاه قمر در منطقه البروج و تطبیق آن جایگاه با بیت طالع، چنان چه قمر پیدا کردن محل قمر در منطقه البروج و تطبیق آن جایگاه با بیت طالع، چنان چه قمر در یکی از پنج خانه ذکر شده در باب شمس (بیت طالع یا خانه هفتم ...) باشد و یا در خانه های سوم یا چهارم و یا پنجم طالع باشد قمر هیلاج است^۱.

برخی منجمان برای پیدا کردن هیلاج، هنگام روز به قمر و هنگام شب به شمس مراجعه می کنند. هیلاج باید کدخدا داشته باشد. کدخدا کوکبی است که بر موضع هیلاج مستولی است. با این توضیح که با صاحب خانه است (رک: خانه های ستارگان) یا صاحب شرف کوکب (رک: شرف سیارات) و یا صاحب حظی دیگر از حظوظ کواکب^۲. اگر هیلاجی کدخدا نداشته باشد آن را ترک می کنند و به هیلاج بعدی می پردازند. بنابراین اگر شمس و قمر صلاحیت هیلاج واقع شدن را نداشته باشند به «سهم السعادة» مراجعه می کنند. اگر سهم السعادة در وند یا مایل وند باشد، به شرط داشتن کدخدا هیلاج است، و گونه هیلاج را در «جزو اجتماع مقدم» یا «جزو استقبال

۱- ابوالحسن حسینی فراهانی، شرح مشکلات دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی دانشگاه تهران، ص ۴۹.

۲- حظوظ پنج گانه سیارات عبارتند از: خانه، شرف، ارباب، مثلث ها و حدود و وجود، نکته: ابوریحان بیرونی، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۳۹۶ به بعد. و نیز مقاله نگارنده تحت عنوان «عطیة» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۳، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۳- سهم السعادة قوسی است به اندازه یعد قمر از شمس، که بر طالع افزوده می شود. رک: سهم السعادة در همین کتاب.

مقدم^۱ می جویند. اگر هیلاج در این دو جزو اولاً در وند یا مایل وند نباشد (رک: اولساد اربعه) و ثانیاً دارای کدخدا نباشد، «خانه طالع» را هیلاج می گیرند. ذکر یک مثال: اگر فرزندی در شب به دنیا بیاید^۲ و ماه در درجه ۱۵ از برج سرطان باشد (به شرط آن که شرایط دیگری که منجمان منظور می کنند حاصل شده باشد. از جمله پس از رسم خانه های طالع، ماه در یکی از خانه هایی که در بالا یاد کردیم باشد) ماه هیلاج است و کدخدای آن مشتری است (درجه ۱۵ برج سرطان درجه شرف مشتری است).

کدخدای مستولی بر موضع هیلاج سه قسم عطیه به مولود می بخشد: اگر در وند باشد عطیه کبری، و اگر در مایل باشد عطیه وسطی، و اگر در زایل وند باشد عطیه صغری می بخشد. منجمان جدول هایی از عطیه های سه گانه ترتیب داده اند. بنابراین جدول ها بیشترین عطیه ها یکصد و بیست سال و کمترین آن ها هشت سال است^۳. خاقانی در بیت زیر به هیلاج اشاره کرده است:

از طالع میلاد تو دیدند رسد ها اخترشمران رومی و یونانی و مای
تسیر برانندند و برهین بقروند هیلاج نمودند که جاوید بقسای

دیوان، ۲۳۸.

شاعر از منجمان احکامی نیز با فراتر گذاشته و با توجه به زیادت و نقصانات^۴ حاصل از تسیر (رک: تسیر) و برخورد به کواکب سعد - که عطیه عمر را بیشتر افزایش می بخشد - مدح خود را جاویدقا خوانده است.

شاعر همچنین در بیت زیر دعا کرده است که سعادت ابد مدد دهد:

۱- اگر پیش از تولد مولود، بزرگترین در منطقه البروج در جزوی مقدم بر طالع اجتماع داشته باشد (ماه زیر اشعه خورشید باشد) و یا در استقبال باشد (ماه روبروی خورشید باشد)، به شرط اجتماع و استقبال و قرار گرفتن در وند یا مایل وند، هیلاج اند.

۲- همان گونه که در بالا گفتیم، شیوه منجمان در پیدا کردن هیلاج در روز و شب متفاوت است.

۳- رک: دکتر عباس ماهیار، «عطیه» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۳، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۷۹-۱۹۲.

۴- رک: التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۵۲۱.

بیت الحیات طالع ممدوح باشد و هیلاج عمرش را دورترین غایات درخواست کرده است،
بناد از سعادات ابدی بیست الحیاتیات را ممدوح

هیلاج عمرت را عدد غایات اقصی داشته!

دیوان ۲۸۷

سهم ها و مواضع آن ها

سهم، اندازه قوسی از منفذ الروح است که به طریق خاص محاسبه می شود. مستقدمان
بویژه منجمان ایرانی در آثار خود برای خانه های طالع در فلک البروج و سیارات و امور
دیگر نظیر تحویل سال های عالم و قرآن ها، سهم های بی شماری در نظر گرفته اند^۱.

این سهم ها گاهی شامل افراد، مانند پدران و نیاگان و مادران و برادران و
خویشان هستند و زمانی امور اجتماعی، مانند سلطنت و شجاعت و شرف و بیروزی و تبار
و درویشی و ترس و عواقب امور را در بر می گیرند. گاهی بنا مسائل مرسوم به تدبیر
منزل و روابط میان زن و شوهر ارتباط پیدا می کنند و حتی شامل اخبار راست و دروغ
و یا خرافاتی نیز می شوند^۲. بحث از سهم در احکام نجوم بخش بسیار پر دامنه ای است
و ابوریحان پس از یاد کردن از هشتاد و هفت سهم برای سیارات و خانه های طالع و
ذکر بیش از صد سهم دیگر، گفته است: «این شغل سهام جبری است پس دراز چنانکه
پنداری بی نهایت است»^۳. اما شاعران و نویسندگان به ذکر اندکی از این سهام اکتفا
کرده اند و خاقانی از «سهم سلطنت»، «سهم رهبری دینی و قضاوت» و «سهم الغیب»^۴
سخن گفته است:

زایچه طالعست مطالعه کردم

سلطنت از موضع السهام بر آمد

دیوان ۱۲۷

سیف الحق افضل بن محمد که طالعش

دارد خلافت الحق در موضع السهام

دیوان ۳۰۴

نیکان حال ما پیداست سر تو

که سهم الغیب در طالع افتاده است

دیوان ۵۲۴

او^۵ ۳- ابوریحان بیرونی التفسیر الاولی صفاة التنجیم ص ۴۳۷-۴۶۰ و نیز رکه ابونعیر

حسن بن علی قمی المدخل الی علم احکام النجوم ص ۱۹۱-۱۹۶.

درباره بیت نخستین، در ذیل عنوان زایچه سخن گفته ایم و در اینجا
می افزاییم که برای اندازه گیری سهم الملک و معین کردن آن در فلک البروج، به شرح
زیر عمل می کنند: در هنگام روز مُعد مریخ از قمر را به توالی بروج محاسبه می کنند و
اندازه قوس به دست آمده را بر درجه طالع می افزایند، سپس برای هر برجی از طالع،
سی درجه از آن کم می کنند تا آنجا که رقم باقی مانده کمتر از سی درجه باشد. درجه
باقی مانده در برج بعدی، محل سهم الملک است. طریق محاسبه به هنگام شب، بنا
محاسبه مُعد قمر از مریخ به دست می آید^۱.

در بیت دوم که در ستایش قاضی القضاة افضل ابن محمد است، محل سهم خلافت
حق را باید به طریق یاد شده در سهم مذکور امور پیدا کرد و آن از طریق محاسبه مُعد
مُریخ از عطارد در روز، و به عکس آن در شب است^۲.

در بیت سوم، از سهم الغیب سخن رفته است. به نظر منجمان احکامی، سهم ترین
سهم ها، «سهم السعاده» و «سهم الغیب» است. برای پیدا کردن سهم الغیب در روز،
مُعد شمس از قمر را محاسبه می کنند و اندازه آن را بر درجه طالع می افزایند و از عدد
به دست آمده برای هر برجی، از طالع سی درجه کم می کنند تا رقم باقی مانده کمتر از
سی درجه باشد. سهم الغیب در برج بعدی خواهد بود. و اگر محاسبه هنگام شب باشد
معد قمر از شمس را محاسبه می کنند.

برای روشن شدن طریق محاسبه، مثالی می آوریم. فرض می کنیم که طالع در
بیت درجه برج سنبله است و شمس در دوازده درجه برج سرطان، و قمر در هجده
درجه برج حوت است. می خواهیم محل سهم الغیب را پیدا کنیم و هنگام محاسبه روز
است. ابتدا مُعد شمس از قمر را محاسبه می کنیم. اندازه قوس مُعد عبارت است از دوازده
درجه از برج حوت بعلاوه اندازه برج های حمل و ثور و جوزا و دوازده درجه از برج
سرطان، که مجموعاً بر یکصد و چهارده درجه بالغ می شود. یکصد و چهارده درجه را بر
درجه طالع می افزاییم؛ حاصل جمع رقم یکصد و سی و شش درجه به دست می آید. از
این رقم ده درجه برای سنبله منظور می کنیم و یکصد و بیست درجه برای چهار برج

۱- حسن بن علی قمی المدخل الی علم احکام النجوم ص ۱۹۵.

۲- همان ص ۱۹۶.

میزان و غریب و قوس و جدی. اگر یکصد و سی درجه از رسم حاصل شده فیلی کم کنیم، تنها شش درجه باقی می ماند. پس می گوئیم سهم الغیب در شش درجه برج دلو واقع است.

اما خاقانی سهم الغیب خاصی را مطرح کرده است و آن سهم الغیبی است که در طالع افتاده است. بر طبق محاسبات پیشین، وقتی چنین اتفاقی حادث می شود که بعد شمس از قمر صفر درجه باشد. و چون صفر درجه بر طالع بغزاییم همان درجه فیلی به دست می آید و محل سهم الغیب در درجه طالع خواهد بود. منجمان احکامی معتقد بوده اند که چون سهم الغیب بر طالع بیفتد صاحب طالع حکم های یاورکردنی نزدیک به اطلاع از غیب صادر می کند. و در «چهار مقالة نظامی عروضی آمده است:» طالع مولود بیاورد و یوریعان بگیرد. سهم الغیب بر حاقی درجه طالعش افتاده بود، تا هر چه می گفت، اگر چه بر عیا همی گفت، به صواب نزدیک بود. و نیز در همان مأخذ آمده است: «مرا معلوم شد که آن همه (کارهای خسارتی العاده) سهم الغیب بر درجه طالع همی کند و این جز از آنجا نیست.» بنابر همین اشارات، خاقانی گفته است: نهان حال ما پیداست بسر تو که سهم الغیب در طالع فاشده است دیوان: ۵۷۴

تسمیر

تسمیر در لغت به معنی راندن و روان کردن و سیر دادن است. و در اصطلاح منجمان احکامی، استخراج بعد است به توالی بروج برای تعیین احکامی خاص از درجه دلیل تا آن درجه که مدار حکم بدوست.

احکامیان از تسمیر طالع صحت و مرضی، و از تسمیر سهم السعادة توانگری و درویشی، و از تسمیر قمر نشاط و غم، و از تسمیر شمس بهره جاه و بزرگی یا بیچارگی و زوال دولت^۱، و از تسمیر هیلج عمر مولود را معلوم می کنند. بنابراین، تسمیر در طالع

۱- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، ص ۹۴.

۲- همان، ص ۹۶.

۳- بظلمیوس، ثمره بظلمیوس، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، به اهتمام جلیل اخوان زنجانی، ص ۶۵.

۴- همان، ص ۵۹.

است و طالع در منطقة البروج، و احکام زیادات و نقصانات^۱ در برخورد با زواید^۲ و قواطع^۳ بر آن مترتب است.

به نظر منجمان، به هنگام تسمیر، آنچه تسمیر داده می شود اگر با سعد یا زواید - اعم از سیارات و ثوابت و یا شعاع سعد و درجه سعد - مواجه باشد بر مدلول مورد نظر افزوده می شود و اگر دلیل یا شعاع با قواطع - اعم از ثوابت و یا سیارات و یا شعاع نحس و درجه نحس - روبرو شود از مدلول مورد نظر کاسته می شود.

به عنوان مثال در تسمیر هیلج که برای تعیین عمر انجام می پذیرد، هرگاه هیلج با قاطعی مواجه باشد، با بررسی آنچه از عطیة عمر گذشته و آنچه باقی مانده است، استدلال به خوف از مرگ و یا عدم ترس از فرا رسیدن مرگ می کنند. و هرگاه هیلج با یکی از زواید مواجه باشد به طولانی شدن عمر (برای هر درجه معمولاً یک سال و گاهی بیشتر و یا کمتر) استدلال می شود.

خاقانی در قصیده ای که در مدح قزل ارسلان (مقتول ۵۸۷ هـ) از اتابکان آذربایجان سروده است، در مضمونی آمیخته به غلو چنین گفته است:

از طالع میلاد تو دیدند رصدها
اختر شرمان رومی و یونانی و مایی
تسمیر براندند و براهین بغزودند
هیلج نمودند که حاوید بقایی
دیوان: ۴۳۸

شاعر معتقد است که منجمان رومی و یونانی و ایرانی، با رصد طالع میلاد معدوح

۱- زیادات و نقصانات: افزایش ها و کاهش هایی است که بر اثر تسمیر راندن با برخورد به کواکب سعد و یا کواکب نحس و یا شعاع آن ها و یا مقولات دیگر در استدلال های منجمان پیش می آید.

۲- زواید: جمع زائد، یعنی افزایش دهنده. تکه کواکب سعد خواه ثابت باشد مانند نسر واقع و قم الجوت، و خواه سیار باشد مانند زهره و مشتری، و همچنین شعاع سعد مثل تثلیث و تسدیس، و همچنین درجه سعد و حدود، دلیل اند بر زیاد کردن عمر و یا آنچه مطلوب است.

۳- قواطع: جمع قاطعه، یعنی کاهنده. تکه کواکب نحس خواه ثابت باشد مانند ثرئیا و دبیران، و خواه از سیارات باشد مانند مریخ و زحل، و همچنین شعاع نحس مانند تربیع و مقابله، و همچنین درجه نحس، دلیل بر نکیت است مانند قطع عمر و ...

(ابوریحان بیرونی، التفهیم لاولل صناعة التنجیم، ص ۵۲۱ و حاشیه ص ۵۲۲).

و تسبیر هیلاج برای تعیین کثیت عمر او، به جاوید بقا بودن ممدوح استدلال کرده اند.

د) فتح باب

فتح باب، اتصال جرم یا شعاع دو کوکب است - از منظر چشم ناظر زمینی - به شرطی که خانه های آن دو در منطقه البروج مقابل یکدیگر باشد. منجمان با محقق شدن شرایط فتح باب، از وزیدن بادهای تند و حدوث رعد و برق بسیار و توجّات مختلف جبهه های هوا خبر می دادند.

فتح باب دو شرط اصلی دارد: اتصال دو کوکب - که به علم حیات مربوط است - و روبرو بودن خانه های آن دو در فلک البروج - که خانه از امور احکامی است -

اصطلاح اتصال را (که پیوستگی نظری یا جرم دو کوکب از منظر چشم ناظر زمینی است) در گفتار دوم، در میحث «نظریات سیارات» مطرح کرده ایم، درباره خانه های کواکب نیز در فصل دوم از گفتار دوم بحث کرده ایم. همان گونه که در آنجا گفته ایم، برج سرطان خانه ماه است، و برج اسد خانه خورشید، و دو برج جوزا و سنبله دو خانه عطارد، و دو برج ثور و میزان دو خانه زهره، و دو برج حمل و عقرب دو خانه مریخ، و دو برج حوت و قوس دو خانه مشتری، و دو برج جدی و دلو دو خانه زحل اند.

اضافه می کنیم که خانه مقابل هر سیاره ای، برج هشتم آن است. بنابراین خانه های قمر و شمس در مقابل دو خانه زحل اند (سرطان در مقابل جدی و اسد در مقابل دلو)، و دو خانه عطارد در برابر دو خانه مشتری قرار گرفته اند (جوزا در مقابل قوس و سنبله در مقابل حوت) و دو خانه زهره در مقابل دو خانه مریخ اند (ثور در مقابل عقرب و حمل در مقابل میزان)، پس نتیجه می گیریم که فتح باب تنها در چهار موقعیت اتفاق می افتد:

۱- اتصال ماه با زحل.

۲- اتصال خورشید با زحل.

۳- اتصال عطارد با مشتری.

۴- اتصال زهره با مریخ.

منجمان احکامی، اتصال یکی از نژدین با زحل را در زمستان دلیل برف و سرما، و در تابستان موجب شکست گرما و اعتدال هوا محسوب می کنند. و فتح باب حاصل از

اتصال عطارد با مشتری را سبب تموّج هوا یاد می کنند. و فتح باب حاصل از اتصال زهره با مریخ را موجب نزول باران های سیل آسا و حدوث رعد و برق می دانند و اتصال عطارد با جرم یا شعاع سیارات مذکور را موجب تشدید عواصی جوی می شمارند.

یادآوری این نکته ضروری است که منجمان احکامی برای آن که به کفر و زندقه متهم نشوند و نیز مورد بازخواست فقیهان و مشرّعان قرار نگیرند با بهره جستن از آیه شریفه «فتفتحنا ابواب السماء بماء منهمر» (قمر: ۵۴ آیه ۱۱)، «پس درهای آسمان را با بارانی سخت بارش باز کردیم»، بر این امر احکامی نام قرآنی نهاده اند.

اصطلاح فتح باب بارها در دیوان جفایی وسیله تصویرسازی واقع شده است و همواره با ابهامی همراه است و احیاناً در شبکه نداعی ایمازها، یادآور برخی ارتباطات با بعضی از اجزای کلام است:

از خشکسال حادته در مصطفی گریز

کأنک به فتح یاب ضمان کرد مصطفی

دیوان: ۱۷

پناه بردن به بارگاه مصطفی (ص) موجب پذیرش پناه جوی در این بارگاه است. و با توجه به کلمه خشکسال که مشبه به حادثه است و فتح باب که مشتمل ضمانت آن حضرت برای نجات از نایبات است، خشکسال حادثه یا باران رحمت پناه دادن از میان می رود.

تیهو گفتا به است سبزه ز سوسن بدانک

فاتحه صحیف باغ اوست که فتح باب

دیوان: ۲۲

در شبکه نداعی ها مطالب زیر به نظر می رسد:

۱- رابطه لفظی فاتحه و فتح باب در فن بدیع:

۲- هنگامی که در باغ باز شود نخستین چیزی که به نظر می رسد سبزه است:

۳- به هنگام بارش باران بر اثر فتح باب، نخستین گیاهی که سر می زند سبزه است:

۴- تناسب میان فاتحه (سوره نخستین قرآن کریم) و صحف (یکی از نام های قرآن)

قابل توجه است.

گفتار چهارم: منجمان و آلات و ابزار نجومی

فصل یکم: منجمان

منجم (ستاره شمر، اخترشمر، حکیم، حکیم رصدین، اسطرلاب نگر) یعنی دانای علم نجوم؛ آن که برای دانستن احوال عالم و سیر اختران با تنظیم تقویم و ترتیب زینج و استدلال های احکامی، ستارگان را رصد می کند و جند و چون آن ها را ضبط می کند و احیاناً به تصنیف اثر یا آثاری در علم نجوم اهتمام می ورزد. خاقانی در ستوده های خود گاهی به لفظ منجم نظر داشته و زمانی ترکیبات «ستاره شمر» و «حکیم» و «حکیمان رصد بین» و «اخترشمر» و «اسطرلاب نگر» را به جای منجم به کار برده است.

کرده منجم قدر حکم کز اخترت شود فتح لوی ظالمی، خف بنای کلفری دیوان: ۴۲۵ * * *
کافاق شه کیان گشاید رانده است منجم قدر حکم دیوان: ۵۱۲

در هر دو بیت تقدیر و سرنوشت به منجمی تشبیه شده است که حکم به فتح ممدوح کرده است.

فز و بختش که در او چشم ستاره نرسد

خاک با چشم ستاره شعر آمیخته اند

دیوان: ۱۲۰ * * *

از طالع میلاد تو دیدند رصدها اخترشمران رومی و یونانی و ماسی دیوان: ۲۴۸ * * *

هست پستان کرم خشک و من از انجم دل

فتح باب از پی پستان به خراسان مایم

دیوان: ۲۹۶ * * *

چون قوم لوط خشک نهالان بی برسد ساد از تصور پیر زنی فتح بابشمان

دیوان: ۳۲۸

خاقانی معاندان خود را خشک نهالان بی بر باد کرده است و به تفرین طوفانی از نسور پیرزنی برای آنان آرزو کرده است و نیز به ابهام آنان را لایق سوختن در نسور خوانده است و اشارتی هم به آیات قرآنی درباره طوفان نوح کرده است و احیاناً مطالبی دیگر نیز می توان استنباط کرد.

* * *

که او به پنج انامل به فتح باب سخن ر هفت کشور جام برد فحط و وبا دیوان: ۳۰

شاعر در توصیف شعر رشید و طوطا گفته است که او با پنج انگشت خود با انشاء شعری، رنج های درونم را از میان برد. به سخن دیگر، او با باران سرشار شعر خود فحط و وبا را از جامم به در برد.

وقتی به طیف منشور خیال در این بیت رجوع کنیم تناسب های زیر را مشاهده می کنیم:

- ۱- تناسب میان پنج و هفت؛
- ۲- فتح باب سخن در معنای لغوی «گشودن در سخن» ارتباط میان دو شاعر از طریق شاعره را مطرح می کند؛
- ۳- فتح باب معنای نجومی خود را با از میان بردن فحط و وبا از جان شاعر یادآوری می کند؛

۴- هفت کشور جان از ترکیبات خاص خاقانی و از تصرفات او در ابداع ترکیبات است؛

۵- اشاره به این اعتقاد قدما که وبا را نتیجه فساد هوا می انگاشتند و چاره آن را باران های شدید می پنداشتند نیز نکته دیگری است که بر خیال انگیزی شعر افزوده است.

نسخه طالع و احکام بقا کماصل نداشت

هم به کتاب سطرلاب نگیر بازدهید

دیوان، ۱۶۴

ای حکیمان رصدبین خط احکام شما

همه باوه است و شما باوه سرایید همه!

دیوان، ۴۰۹

از اختر و فلک چه به کف داری ای حکیم

گر مع صفت نئی چه کنی آتش و دخان؟

دیوان، ۳۱۲

منجمان مشهور در شعر خاقانی

۱- ابومعشر بلخی

ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی (در گذشته به سال ۲۷۲ هـ) عالم معروف احکام نجوم است. او در بلخ به دنیا آمد اما پس از کتب معلومات بیشتر در بغداد به شهرت رسید و ظاهراً در شهر واسط در گذشت. آثار بسیاری به ویژه در مسائل احکام نجوم به وی نسبت داده اند. و نیز گفته اند که ابومعشر عمری طولانی کرده و متجاوز از یکصد سال زیسته است. او در قرون وسطی به عنوان یکی از اخترشناسان مشهور مطرح بوده است.^۱

خاقانی در بیت زیر که در آن از قرآن سال ۵۸۲ هـ یاد کرده است با ناخرسندی به حکم قرآن - که منتسب به عالمان اخترشمار خراسان بوده است - نگرسته و آن را مردود دانسته است. حتی به احکام نجومی اعلام شده از طرف ابومعشر بلخی - منجم نامی خراسان - اعتنایی نکرده و از اشتهاور او در خراسان نیز هراسی به دل راه نداده است:

۱- جمال الدین قفطی، تاریخ الحکماء، ترجمه فارسی از قرن یازدهم ص ۲۱۱، و دکتر غلامحسین مصاحب (سرپرست)، دایرة المعارف فارسی، ذیل عنوان «ابومعشر».

حکم یومعشر مصروع نگیرم، گرچه

نامش ادریس رصدان به خراسان بنام

دیوان، ۲۹۸

۲- ادریس

ادریس بنا بر معتقدات اسلامی پیاسری است که نامش دو بار در قرآن کریم یاد شده است: مفسران برآنند که وی همان «اخوخ» یا «خوخ» یاد شده در تورات است. ادریس در باورداشت ها یکی از جاویدانان است و صاحب سه نعمت پیغمبری و حکمت و پادشاهی است. او نخستین کسی است که لباس دوخته، با قلم خط نوشته و درباره نجوم اظهار نظر کرده است. برخی او را «هرمس اول» یا «هرمس الپراسه» گفته اند. خاقانی در باب ادریس گفته است:

من اندر طالعش دیدم سعادت ها و می دانم

که گر ادریس زنده استی همین گفشی را حکماش

دیوان، ۴۴۹

شاعر در طالع ممدوح سعادت هایی دیده است که اگر ادریس نبی واضع علم نجوم و احکام نجوم هم زنده بود همین استدلال را می کرد و همین می گفت.

۳- بظلمیوس (بظلمیوس منجم)

بظلمیوس کلادوبیوس که در منابع اسلامی از او با عنوان بظلمیوس قلسودی یاد می شود، مسیح و ریاضی دان و جغرافیادان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم

۱- سورة مريم، ۱۹ آیه ۵۶ و سورة اسیاء، ۲۱ آیه ۸۵

۲- رشیدالدین مبینی، کشف الاسرار و عذة الابرار، ج ۶ ص ۵۵

۳- کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فقرة ۴، بخش ۱۷، و رساله به عبرانیان ۱۱/۱۳ و نیز جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، کتابفرهنگی مطبوعی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۹، ذیل «خوخ»

۴- جمال الدین ابن النقطی، تاریخ الحکماء، ص ۴۷۷

۵- همان ص ۴۷۵

۶- در این باب تنها به موردی که رصدانی ادریس مورد توجه شاعر بوده اشاره شده است

میلادی بوده است. محققان تولد و وفات او را به ترتیب در حدود ۸۵ تا ۱۰۰ و ۱۶۵ تا ۱۷۰ میلادی دانسته اند. بطلمیوس از سال ۱۲۷ تا ۱۵۱ میلادی در اسکندریه ستارگان را رصد کرد و با ضبط آرای دانشمندان حوزه علمی اسکندریه و تنظیم نظریات آنان، کتاب معروف خود *مجسطی* را تألیف کرد. بر طبق اعتقادات بطلمیوس، زمین در مرکز عالم قرار دارد و خورشید و ماه و ستارگان دیگر در حوض مرکز زمین در گردش اند. نظریه ای که به نظریه «زمین مرکزی» معروف است تا زمان نیکولاس کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۲ میلادی) از اعتبار خاصی برخوردار بوده، اما با انتشار کتاب گردش افلاک آسمانی که همزمان با مرگ مؤلف منتشر شد و به نظریه «خورشید مرکزی» معروف گشت، شالوده های هیأت بطلمیوسی سست شد و فرو ریخت.

افزون بر *مجسطی*، کتاب های دیگری در احکام نجوم و علم نور و دانش موسیقی و ... به بطلمیوس نسبت داده اند. از جمله این کتاب ها مقالات اربع یا مقالات چهارگانه است. او در مقدمه کتاب مقالات اربع علم نجوم را از علم احکام نجوم جدا کرده و فن نجوم را وابسته به علم نجوم دانسته است.

خاقانی در عالم خودشناسی مذهبی شده است که اگر در فلسفه دیرسناسی نهد، او را تالی *بطلمیوس* خواهد خواند.

سر! خوانند *بطلمیوس* شناسی
سر! دانند *فلافلوس* والا
دیوان، ۲۶

۴- خازمی

جمال الدین فطقی در کتاب *تاریخ الحکما ابوالفضل خازمی* را یکی از مجسمانی یاد کرده است که درباره قرآن سال ۵۸۲ هج و اجتماع سیارات هفت گانه در برج میزان، با رصدها و محاسبات خود سخن گفته بودند. و جز این آگاهی بایسته ای از چند و چون زندگی او نداریم جز اینکه از آثار باقی مانده از متقدمان چنین استنتاج می شود که او

۱- در متن دیوان «خامی» ضبط شده است. ولی طاهر پس از تصحیف به این صورت در آمده است. عیدالمنجود بودن واژه «خازمی» با ذهن سعه نویسان موجب چنین تصحیفی شده است. شادروان مینوی نیز از این تصحیف یاد کرده است. نگاه کنید به مینوی، قرآن سال ۵۸۲ هج و دانشکده ادبیات، سال دوم شماره ۴، ص ۱۹.

در بغداد زندگی می کرده است و پس از گرد آمدن ستارات در برج میزان و اثبات خلاف قول منجمان، شاعران زبان طعن بر او گشوده اند و او را به باد انتقاد گرفته اند^۱. خاقانی نیز با لحن پر خاش گزانه ای از او یاد کرده و حکم او را خطا دانسته و به امید یافتن خط بطلان برای خطاهای او در سرزمین خراسان، چنین گفته است:

تا کسی از خازمی و خازنی احکام خطا؟

کاین خطا را خط بطلان به خراسان بنام

دیوان، ۲۷

۵- خازنی

ابوالفتح عبدالرحمن خازنی منجم و ریاضی دان و فیزیک دان مشهور سده پنجم و ششم هج است. وی در مرو پرورش یافت و ریاضیات و فلسفه را در همان شهر فراگرفت. خازنی از مقریان درگاه سلطان سنجر سلجوقی (متوفی ۵۵۲ هج) بوده و با مقریان درگاه او حشر و نشر داشته است، اما همواره در منتهای سادگی زندگی می کرده است. آثار بسیاری در هیأت و نجوم و فیزیک به او نسبت داده اند^۲. از جمله آثار او یکی *زیج سنجری* است که در زمان سلطان سنجر سلجوقی تألیف کرده و به او تقدیم نموده است و دیگر *میزان الحکمه* که در علم فیزیک است^۳.

شعر خاقانی درباره خازنی را در شرح حال خازمی یاد کرده ایم و نیازی به تکرار آن نیست.

۶- هرمس

مؤلفان اسلامی از سه فیلسوف و دانشمند با عنوان هرمس های سه گانه در آثار خود سخن گفته اند. و معمولاً هرمس اول را با عنوان هرمس الهامه، ادریس نبی، و هرمس دوم را **هرمس بابلی**، و هرمس سوم را **حکیم مصری** خوانده اند^۴. نالینو ستاره شناس ایتالیایی، از هرمس حکیم - دانشمند افسانه ای مصر - یاد کرده و متذکر شده

۱- جمال الدین فطقی، *تاریخ الحکما*، ص ۵۷۱.

۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه ذیل عنوان «خازنی».

۳- این کتاب را بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانیده است.

۴- جمال الدین فطقی، *تاریخ الحکما*، ص ۴۷۵.

فصل دوم: آلات و ابزار نجومی

۱- اسطرلاب (اسطرلاب)

اسطرلاب (اسطرلاب) از زبان یونانی گرفته شده است و به معنی اندازه گیری ستارگان است و آن را اینه نجوم و ستاره یاب و ترازوی آفتاب نیز گفته اند. اسطرلاب بر دو نوع کروی و مسطح تقسیم می شود و هر یک از این دو نوع را اشکال بسیاری است. این ابزار نجومی برای اندازه گیری های نجومی و تشخیص زمان و تقدیر بلندی ارتفاعات و عمق جاه ها و تشخیص طول و عرض شهرها و بعضی از دیگر مسائل نجوم و احکام نجوم به کار می رفته است. مسلمانان در قرن دوم هجری قمری شروع به ساختن آن کردند و از آن استفاده علمی کردند. قدیمی ترین اسطرلابی که از دوره های اسلامی برجای مانده است از نیمه دوم سده چهارم هجری است.^۱

خاقانی در بیت زیر در مدح عم خود و اشاره به مقام علمی او، ماه را به دلیل مذکور بودن، به اسطرلاب تشبیه کرده است:

از نعل بدی تختش و از تیر فلک میل

وز قوس قزح زجش و از ماه سطرلاب

دیوان: ۵۸

۱- رک: ۱. محمد بن ابوب طبری. معرفة الاسطرلاب (معروف به شش فصل) به اهتمام محمد

امین ریاحی. علمی و فرهنگی. ص ۷۷.

۲. ابوعبدالله محمد خوارزمی. مفاتیح العلوم. ترجمة حسین خدیوچ. بنیاد فرهنگ ایران. ص ۲۱۹.

۳. سرفراز غزنی. اسطرلاب یا شمارگر نجومی. وزارت علوم و آموزش عالی. ۱۳۵۶.

تهران. ص ۱.

۴. ابوریحان بیرونی. التفهیم لاولل صناعة التنجیم. ص ۲۸۵.

است که هرگز چنین حکیمی وجود واقعی نداشته است و در تبیین مدعای خود گفته است که: هرمس لفظی یونانی است و نماینده یکی از خدایان یونان است و مصریان قدیم او را با یکی از خدایان خود تطبیق می کرده اند و اختراع هر علمی را به او نسبت می داده اند و همین امر موجب پندار تولد چنین حکیمی در مصر شده است.^۱ خاقانی بار دیگر در مقام انکار حکم قرآن سال ۵۸۲ ه.ق. از هرمس به عنوان دانشمند بسیار والا مقام یاد کرده است:

نکنم باور کاحکام خراسان است این

گرچه صد هرمس و لقمان به خراسان یابم

دیوان: ۲۹۷

۱- الفونسو نالیانو. تاریخ نجوم اسلامی. ترجمة احمد آرام. حاشیه صفحه ۱۸۱.

در لغت نامه دهخدا به نقل از فرهنگ آندراج « چارم اسطربلا » در بیت زیر به قرآن تعبیر شده است:

به خط احسن تقویم و آخرین تحویل
به آفتاب هویت، به چارم اسطربلا
دیوان: ۵۰

از « سطرلاب نگر » نیز در آغاز این گفتار یاد کرده ایم.

۴- عنکیوت اسطرلاب

عنکیوت اسطرلاب یکی از اعضای اصلی و به قولی یکی از هفت عضو اصلی اسطرلاب است و آن دایره مشبک و مدرجی است که به طریقی خاص تقسیم بندی شده است و مرکز آن بر روی قطب (میله ای که در مرکز اسطرلاب قرار می گیرد) می نشیند. در ضمن برای بعضی از ستارگان ثابت در روی اسطرلاب جایگاه های ویژه ای مقرر شده و دایره ای نیز برای منطقه البروج منظور شده است!

خاقانی در بیت زیر شعله های آتش تور را - که با ریختن سلسله رز در تسویر از دهانه آن بیرون می جهد - به ذره های لایتجزایی که از انعکاس نور خورشید روی عنکیوت اسطرلاب حاصل می شود و می درخشد تشبیه کرده است:

ماند به عنکیوت سطرلاب، کآفتاب
ز او ذره های لایتجزا بر آفتاب
دیوان: ۱۳۴

و در بیتی دیگر از قصیده ای که در ستایش صفوة الدین یانوی اخیستان سروده است در باب مضمون « بخت نموده را نتوان یافت » به تعلیلی چند دست یاریده و گفته است:

یا هیچ عنکیوت سطرلاب کس بدید
کآب دهن تنید و بدو بند غار کرد؟

دیوان: ۱۵۲

یعنی بخت نموده را نمی توان یافت، هم چنان که هرگز کسی ندیده است که عنکیوت اسطرلاب آن تازی را که صدر عالم در آن آرام گیرد و سزا غنیمت دوستان گردد، بشند.

۱- رک: ابوریحان بیرونی، التفهیم لآوائل صناعة التنجیم، ص ۲۸۹، و سرفراز غزنی، اسطرلاب یا شمارگر نجومی، ص ۸۸.

۳- تختة خاک (تخت محاسب، تختة محاسب، تخت حاسبان)

تخته خاک، لوحی چوبی و أحياناً فلزی برای محاسبات نجومی و احکام نجومی بوده است که بر روی آن خاک نرم یا غبار می پاشیدند و از آن برای ثبت اعداد و یا کشیدن تصویرهای نجومی یا محاسبات احکام نجومی استفاده می کردند و آن را « تخت حاسبان » و « تخت حساب » و « تخت محاسب » نیز می گفتند.

خاقانی در باب این وسیله محاسبه تصویرهای زیر را ابداع کرده است:

خاک بر سر می کند گردون ز دستش کو چرا

تخته خاک از سر کیوان نسلارد هر زمان؟

دیوان: ۵۲۶

و در ابیات زیر خاک و غبار تخته، انگیزه های تصویرسازی بوده است:

ز خاک پای مردان کن چو تخت حاسبان ناچسب

وگر ناچ زرت بخشد سر در دزد و مستاش

دیوان: ۲۱۲

ای رفته آفتاب شما در کسوف خاک

چون تختة محاسب از آن خاک بر سربدا

دیوان: ۵۲۲

تخت حساب شد عدو، کرده ز خاک تاج سر

چهره چو تاج خسروان، دیده چو تخت جوهری

دیوان: ۲۳۱

فهرست ها

۱- فهرست آیات قرآن کریم

۲۲۶	اذ عرض علیه بالمشى الصافات الجیاد ...
۱۲۸	اقتربت الساعة وانشق القمر
۲۷۲	انا خلقنا الانسان في احسن تقويم
۲۲۸	بل رفعه الله اليه و كان الله عزيزا حكيمًا
۲۳۰	حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة
۳۱۵	ففتحتنا ابواب السماء منهمر
۱۲۷	قل كل يعمل على شاكلته
۲۶۴	كان عرشه على الماء
۱۲۲	نون والقلم
۱۹۲	و ابرى الاكمه و الابرس و احى الموتى باذن الله
۲۲۸	و قولهم انا قتلنا المسيح بن مريم ...

۲- فهرست احاديث و امثال

۱۳۲	اذا قيل تم
۱۷۷	إن الله امرني ان امحق المزامير و الكباريات و المعازف
۲۶۵	إن أول ما خلق الله في الارض مكان الكعبة ...
۲۷۴	خمرت طينة آدم بيدي اربعين صباحاً
۱۶۴	لا تسافروا و القمر في المغرب
۲۶۴	لما اراد الله ان يخلق هذا العالم خلق جوهرًا ...
۱۶۴	من سافر او تزوج و القمر في المغرب لم يرالحسن

۳- فهرست عنوان اصطلاحات نجومی و احکام نجومی

۲۱۴	۳۹	اعتدال	آبء علوی
۲۱۴	۸	اعتدال خريفی	آسمان
۲۱۴	۳۱۷	اعتدال ربيعی	ايز و ايزار نجومی
۴۴	۳۱۸	ايسر (اکلیل شمالي)	ايومشربلخی
۱۴	۱۵۶	افلاک	انصال
۲۶۲	۱۵۶	اقاليم سيمه	انصال و انصراف
۱۰۴	۶۴، ۱۵۸	اکلیل جنوبی	اجتماع
۴۴	۶۴، ۱۵۸، ۱۶۷	اکلیل شمالي	اختراق
۳۹	۱۵۳	امنيات سفلی	احکام نجوم
۲۲۰	۱۱۱	انساب آهن به مریخ	اختر
۱۲۴	۳۱۷	انساب رنگ گل ها و مسود ها به ماه	اخترشمر
۲۴۰	۱۱۱	انساب روم به مریخ	اختر و هفت اختران
۲۴۰	۱۶۱	انساب فلزات هفتگانه به سیارات	اختیارات
۲۵۸	۲۸۵	انساب هند به رجل	ادوار الوف
۴۵	۲۸۶	اندرومدا (مراة السلسلة)	ادوار عالم به روایتی دیگر
۱۵۶	۲۸۷	انصراف	ادوار قرانی
۲۰۳	۶۴	انقلاب ششوی	ارقام بروج در منطفة البروج
۲۰۳	۱۰۴	انقلاب صیفی	ارنب
۳۰۳	۴۴، ۴۶	اوتاد اربعه	ازدها (تثنین)
۲۳۷	۴۵	اوج های کواکب	اسب دوم (فرس اعظم)
۲۳۷	۴۵	اوج مریخ	اسب نخستین (قنعة الفرس)
۲۱۱	۳۹	اوج و حضيض حورشید	استوای فنکی (معدل النهار)
۲۴۲	۶۰	اورمزد (مشتري)	اسد
۴۴	۳۲۳	اور (شلیاق)	استرلاب (اصطرلاب)
۱۳۱	۳۱۷	اهنة قمر	استرلاب بکر

۱۰۲۰۱۴۶	جهه	۲۲۵	نخت حاسبان
۹۳	جدی	۳۲۵	نخت محاسب
۵۶	جدی	۳۲۵	نخت خاک
۶۰	جوزا (دو پیکر)	۳۲۵	نخت محاسب
۱۰۴۰۱۰۵	جوزا (صورت فلکی حبار)	۶۰۰۸۸	تیرازو
۸۰	جوزا جایگاه اوج خورشید	۶۹۰۱۵۶، ۱۵۸	تربیع
۷۹	جوزا دلیل دست ها و بازوان	۱۳۲	تربیع اول
۷۹	جوزا و بال مشتری	۱۳۲	تربیع دوم
۱۳۹	جوزهر، جوزهرین	۶۹۰۱۵۶، ۱۵۹	تندیس
۴۴	جنگ رومی (سلیاق)	۳۱۲	تسیر
۴۴	حارث الشمال (عوا)	۲۷۱	تقویم
۴۲	حامل رأس العول	۲۸۲	نگینوسا
۲۷۲	حساب حمل	۴۴۰۴۶	نشین
۲۱۲	حقیص	۶۰	نوامان
۳۱۷	حکیم، حکیم رصدین	۱۶۷	نیر (عطارد)
۶۱	حمايل فلک	۴۴۰۴۸	نیر (سهام)
۶۰	حمل	۱۰۲۰۱۴۲	نریا
۱۵۰	حمل « شاة مذبحه »	۶۰	نور
۴۴	حوا و حنه	۴۴	الجانی علی رکنیه
۶۱	حوت	۲۲	جایگاه بهرام (مربع) در بارگاه آسمان
۱۰۲	حوت جنوبی	۲۷	جایگاه زهره در بارگاه آسمان
۴۴	حینه	۳۰	جایگاه شمس در بارگاه آسمان
۳۲۰	خاریس	۲۵	جایگاه عطارد در بارگاه آسمان
۳۲۱	خاریس	۲۵	جایگاه قمر در بارگاه آسمان
۱۵۴	خانه سیارات	۳۶	جایگاه کیوان (زحل) در بارگاه آسمان
۳۵۵	خانه رجل	۲۳	جایگاه مشتری در بارگاه آسمان
۱۷۸	خانه زهره	۱۰۴	حکار (صورت فلکی)

۱۶۳	برج های منقلب	۲۸۴	ایام عالم
۶۶	برج های بادی	۲۸۰	ایام مسترقه
۲۴۲	برجیس	۱۰۴	بالمیه (صورت فلکی)
	بررسی حرکات اجرام آسمانی	۱۸۲	باده نوشی زهره
۲۸۴	برای محاسبه زمان ها	۲۴	بارگاه آسمان
	بررسی حرکات اجرام فلکی برای	۴۴	بانگ کننده (عوا)
۳۰۰	استفاده در احکام نجوم	۱۳۲	بذر
۳۰۷	بررسی عمر مولود	۸۲	برج اسد
۴۴	برشایش با برساوس	۸۴	برج اسد از برج های نر
۶۰	بره (حمل)	۸۵	برج اسد و حدام
۶۰	بز (جدی)	۷۴	برج ثور
۶۰	برغاله (جدی)	۹۳	برج جدی
۶۰	بره (جدی)	۷۵	برج جوزا
۶۰	بزجه (جدی)	۷۲	برج حمل
۳۱۹	خللموس	۹۷	برج حوت
۴۹	بنات المعش	۹۴	برج دلو
۲۳۴	بهرام	۸۰	برج سرطان
۴۵	بست و یک پیکر	۸۵	برج سنبله
۳۰۲	بیوت طالع	۹۰	برج عقرب
۴۵	پاره اسب (قطعة الفرس)	۹۲	برج قوس
۱۸۲	پای کوبی زهره	۸۸	برج میزان
۱۴۲	پرن (نریا)	۱۶۳	برج ها و مزاج آن ها
۱۴۲	پروین (نریا)	۶۶	برج های آبی
۲۸۰	پنج روز تقویم	۶۶	برج های آتشی
۳۱۵	تأثیر شمس در غلویات و سفلیات	۶۶	برج های خاکی
۷۰۰۱۵۶، ۱۵۸	تثلیث	۱۶۳	برج های ثابت
۱۳۰	تحت الشعاع	۱۶۳	برج های ذوحیدین

۳۳۱			
۱۷۹	سعد اصغر	۳۶۹	رصد
۱۰۳.۱۵۱	سعد السعد	۳۶۹	رصد اجرام سماوی
۱۵۰	سعد ذابح	۳۵۳	رفت جایگاه زحل
۱۷۹	سعد و نحس در سیارات	۱۳۶	رویت هلال
۱۰۴	سفینه	۹۴	ریزنده آب (دلو)
۴۴	سلحفاة	۴۴	زانو زده (الجائی علی رکبتیه)
۱۲۷	سفاک اغزل	۳۰۱	زایچه
۱۴۷	سفاک رامج	۱۰۲۰.۱۴۸	زبان
۱۴۸	سماکین	۳۵۱	زحل
۶۰	سنبله	۱۸۰	زحل نحس اکبر
۵۷	سها	۲۶۰	زمین
۵۱	سه خواهران	۲۶۵	زمین و گاو و ماهی
۴۵	سه سو (مثلث)	۴۵	زن شوی نادیده (مرآة الملسله)
۴۴.۴۸	سهم (صورت فلکی)	۱۷۴	زهره
۳۱۰	سهم (در منطقه البروج)	۱۷۶	زهره در اعتقادات مذهبی
۳۰۸	سهم السعاده	۱۷۹	زهره سعد اصغر
۳۱۰	سهم الغیب	۱۷۹	زهره کوکب ماده
۳۱۱	سهم السلک	۱۷۷	زهره و آلات ملاهی
۳۱۰	سهم سلطنت	۲۷۰	زنج
۳۱۱	سهم مدبران امور	۶۰.۹۴	ساکب الماء
۱۰۸	سپیل	۶۹.۳۸۰	سال
۱۱۰	سپیل و داستان مسخ شدن او	۱۰۲	ستارگان مشهور در منطقه البروج
۱۵۰	شاة مذبحه	۳۱۷	ستاره شمر (منجم)
۴۷	شاهین ترازو	۱۰۶	ستاره صبح
۱۰۶	شاهنگ	۵۶	ستاره قلب
۱۰۲.۱۴۲	شرطان (شرطین)	۶۰	سرطان
۱۰۴	شجاع (صورت فلکی)	۳۱۷	سطرلاب نگر (منجم)

۳۳۰			
۳۱۹	خورشید در عقرب و قوس و جدی	۲۱۰	خانه شمس
۱۷۱	خورشید در قوس	۲۱۰	خانه عطارد
۳۱۳	خورشید گرفتگی	۱۵۴	خانه ماه (قمر)
۲۳۲	خورشید و دانسان های پیامبران	۲۳۹	خانه مربع
۲۳۵	خورشید و سلیمان (ع)	۲۴۷	خانه مشتری
۲۳۷	خورشید و عیسی (ع)	۳۰۳	خانه های طالع
۲۳۳	خورشید و موسی (ع)	۴۴	خداوند کرسی (ذات الکرسی)
۲۳۲	خورشید و یوسف (ع)	۶۰	خروجت (سرطان)
۲۳۴	خورشید و یونس (ع)	۴۴	خرس بزرگ (دب اکبر)
۶۰.۸۵	خوشه (برج سنبله)	۴۴	خرس خرد (دب اصغر)
۱۴۲	خوشه بروین (تربا)	۴۴	خرس کوچک
۴۴	دارنده عناب (مسک الاعنه)	۱۰۴	خرگوش (صورت فلکی ارنب)
۶۲	دایرة البروج	۱۳۸	خسوف
۴۴	دب اصغر	۴۰.۲۶۰	خط استوا
۴۴	دب اکبر	۲۳۱	خسوف منجره
۴۴	دجاجة (صورت فلکی)	۱۸۱	خیالگری زهره
۵۱	دختران نمش (بنات العمش)	۱۸۳.۲۰۳	خورشید (شمس)
۲۸۶	دور هفتم	۲۰۷	خورشید در اسد
۲۰۴	دولت خانه های طالع	۲۰۴	خورشید در ثور
۴۴	دلفین (صورت فلکی)	۲۱۰	خورشید در جدی
۶۰	دلو	۲۰۵	خورشید در جوزا
۶۰	دو بکر	۲۰۴	خورشید در حمل
۴۴	ذات الکرسی	۲۱۰	خورشید در حوت
۱۳۹	ذنب	۲۱۰	خورشید در دلو و حوت
۱۶۳	ذوجسدين	۲۰۶	خورشید در سرطان
۱۳۹	رأس	۲۰۷	خورشید در سنبله
۴۴	رافض (الجائی علی رکبتیه)	۲۰۸	خورشید در میزان

۳۶۸	کواکب موهوم	۲۸۸	قران اکبر (قران بزرگ)
۳۷	کهکشان	۲۸۸	قران اوسط (قران میانه)
۳۶۸	کبد	۲۹۲	قران سال ۵۸۲
۶۰	گاؤ (نور)	۲۵۳	قران سیارات با زحل
۶۰	گاؤ آسمان (نور)	۲۵۴, ۲۸۸	قران علویین
۲۰۳	گردش شمس در منطقه البروج	۲۴۰	قران مریخ
۶۰	گوسفند (حمل)	۴۱	قطب و قطبیس عالم
۴۴	لورا (شلیاق)	۴۵	قطعه الفرس
۴۴	مار افسای (حوا)	۱۰۳	قلب الاسد
۴۴	مار افسای و مار (حوا و حبه)	۱۰۳	قلب عقرب
۴۴	مار بزرگ (تین)	۱۱۸	قمر
۴۴	ماکیان (دجاجه)	۱۶۳	قمر در عقرب
۱۱۸	ماه	۱۱۹	قمر در تجدید مطلع های فصاد
۲۷۴	ماه (در گاه شماری)	۱۰۴	فقطوس و سبع (صورت فلکی)
۲۷۵	ماه شمسی	۶۰	قوس
۲۷۴	ماه قمری	۱۰۴	قیطس (صورت فلکی)
۱۶۵	ماه نحش	۴۴	قیفاوس (صورت فلکی)
۱۲۳	ماه و باورداشت های مردم	۴۴	کاسه درویشان
۱۳۸	ماه و خسوف آن	۴۴	کاسه پشیمان
۲۳۱	ماه و خورشید (تیرین)	۵۸	کرکس (سر)
۲۷۵	ماه های ایرانی	۶۰, ۹۰	کزدم
۲۷۷	ماه های سریانی	۱۵۳	کسب نور از خورشید
۲۷۵	ماه های قمری	۲۱۳	کسوف (خورشید گرفتگی)
۲۷۵	ماه های میلادی	۴۴	گشت (شلیاق)
۶۰, ۹۷	ماهی (حوت)	۱۰۴	کلب اصغر
۴۵	مثلث (صورت فلکی)	۱۰۴	کلب اکبر
۶۶	مثلثه های چهارگانه	۶۰, ۹۲	کمان

۳۰۲	مطالع	۱۸۸	شرف سیارات
۴۴	مطایر (دجاجه)	۲۲۱	شرف شمس
۴۶	مطایر بروج	۲۴۸	شرف مشتری
۶۰, ۸۵	عذرا (سبله)	۲۸۶	شش هزار سال
۱۶۷	عطارذ (نیر)	۱۰۶	شعری
۴۴	عقاب	۱۰۶	شعریان
۱۴۲	عقد بروجین	۱۰۶, ۱۰۸	شعریای شامی
۱۴۲	عقد ثریا	۱۰۶	شعریای یمانی
۱۳۹	عقدۃ تین	۱۲۸	شق القمر
۶۰	عقرب	۱۲۸	شکافتن ماه
۳۲۴	عنکبوت اسطrolاب	۴۴	شلیاق
۴۴	عوا (صورت فلکی)	۱۸۳	شمس
۱۰۳, ۱۴۷	عوا (ستارگان)	۲۲۲	شمس در اعتقادات مذهبی
۱۰۴	غراب	۲۲۲	شمس در داستان های پیامبران
۳۱۴	فتح باب	۱۸۵	شمس در تجدید مطلع ها
۴۵	فرس اعظم	۱۰۳, ۱۴۹	شوله
۱۲۴	فرسودن کنار از تأثیر ماهتاب	۶۰	شیر
۵۳	فرندان یا فردین	۸۵	شیر و آتش
۸۰	فصد هنگامی که ماه در جوراست	۲۹۰	صاحب القرآن
۴۴	فقه (اکلیل شمالی)	۲۹۰	صاحب قران
۱۵	فلک	۵۴	صدف
۶۱	فلک البروج	۱۰۳, ۱۴۷	صرفه
۲۳۷	فلک ندوبر	۶۰	صورت های فلکی استوایی
۲۱۱	فلک خارج المریکز	۱۰۴	صورت های فلکی جنوبی
۲۱۱	فلک مثلث	۴۴	صورت های فلکی شمالی
۶۳, ۱۵۶, ۱۵۸	فران	۴۴	میخاک (عوا)
۲۸۸	قران اصغر (قران کوچک)	۶۰, ۸۲	صیغم

۹۰	هفت گسودار	۱۲۷	نور ماه و غوغو سگ
۴۹	هفتورنگ	۱۰۴	نهر (صورت فلکی)
۱۲۳	هلال ماه و شیفنگی	۱۱۹، ۱۲۷، ۲۳۱	نترین
۱۳۱	هلال های ماه	۱۷۲	وبال سبارت (وبال کواکب)
	هنگامی که ماه در جوزاست فمد	۳۰۳	وندهای چهارگانه طالع
۱۶۲	جایز نیست	۳۲۱	هرمس
۳۰۷	هضاج	۲۸۵	هزاره ها

۴- فهرست نام های خاص

۳۵	احمد (ص)	۲۷۴، ۲۸۶	آدم
۲۳	احمد بن ابی دؤاد	۸۵	این سینا
۱۷۴، ۳۲۴	اخستان	۲۸۶	این عباس
۳۱۹	ادریس	۳۲۱	ابوالفتح عبدالرحمن خازنی
۳۱۹، ۳۲۱	ادریس نبی	۲۴، ۳۳	ابوالفضل بیهقی
۲۱۳	ارسلان بن طغرل	۳۲۰	ابوالفضل خازمی
۷۷، ۸۳، ۸۷، ۹۳	اسد	۱۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۱	ابوریحان بیرونی
۲۶۴	اسدی طوسی	۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۰	
۳۲، ۳۳۹	افریدون (= فریدون)	۳۰۷	ابوظاهر شیرازی
۳۱۰	افضل بن محمد	۲۸۵	ابومعشر بلخی
۲۷۱	الغ بیگ	۳۱۸	ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی
۲۹۲	انوری	۲۱۳	ابومصور جنده
۲۷۱، ۲۸۳	انوشیروان	۱۷	ابونصر فراهی
۸۱۰۴، ۳۱۹، ۳۲۰	بطلمیموس	۲۱۳	انابک اعظم
۱۸۴، ۲۶۱، ۲۸۱، ۳۱۹	بطلمیموس قلوذی	۲۴۴	انسز

۶۴، ۱۵۶	منارل قمر	۱۴۱	مخاندسه
۱۵۶	منجّم	۳۱۷	مجامعه
۲۸۱	منطقه البروج	۶۰	محسّطی
۱۰۴	منقلب	۱۶۳	مجمره (صورت فلکی)
۱۲۹، ۱۳۳	موالید نلاله	۳۹	محاق
۴۱	میر	۱۸۳	محور زمین
۴۱	میزان	۶۰، ۸۸	محور عالم
۴۳	ناهید	۱۷۴	مشار
۲۵۵	النجم	۱۴۲	مدلولات زحل
۱۷۸	نحس اصغر (مریخ)	۱۸۰	مدلولات زهره (در احکام نجوم)
۲۱۹	نحس اکبر (زحل)	۱۸۰	مدلولات شمس (در احکام نجوم)
۱۶۹	نحوست زحل	۲۵۴	مدلولات عطارد
۲۳۸	نحوست مریخ	۶۸	مدلولات قمر (انتساب رنگ ها و رشد میوه ها و اختیارات)
۱۲۴	نری و مادگی برج ها	۴۴، ۴۷	مدلولات مریخ
۲۴۰	نسر طایر	۵۸	مدلولات مشتری
۲۴۸	نسر واقع	۵۸	المرأة التي لم تر بعداً
۴۵	نسرین	۴۳	مرأة المسلسلة
۴۵	نصف النهار	۶۸	مربعه های سه گانه
۶۹	نظر بروج به یکدیگر	۱۸۴	مربخ
۲۲۴	نظریه زمین مرکزی	۱۰۲	مشرقی
۲۴۲	نعام صادر	۱۰۲	مشرقی سعد اکبر
۲۴۶	نعام وارد	۱۴۹	معدل النهار
۳۹	نعام وارد و صادر	۱۰۲، ۱۴۹	مقابلته
۷۰، ۱۵۶، ۱۵۸	نعامین	۵۲	مقارنه
۶۳، ۱۵۶، ۱۵۸	نعلش (چهارستاره بنات النعلش)	۱۶۴	ملتبه (صورت فلکی)
۴۴	نفلش ماه بر روی اشباه	۴۴	مسک الاغنه (صورت فلکی)
۴۴	نقار (غوا)		

۲۴	عنصری	۵۰	مسعود غزنوی (سلطان)
۲۷۲	عبسی (ع)	۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۲۵، ۱۷۳،	مسعودی
۳۱۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۹۱،		۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷،	مسح (ع)
۱۹۲، ۲۲۷، ۲۲۸،		۲۲۹، ۲۳۰	
۵۶	غیاث الدین جمشید کاشانی	۳۶۹	ملا مظفر گیلانی
۳۳	فخرالدین (منوچهر)	۲۴۹	مفتحم
۱۶۵	فتاحورس	۳۶۱	المفتحم
۳۰۷	فیلاقوس	۳۲۰	منصور دولابی
۳۴۹	قرل ارسلان	۱۱۹، ۳۱۳	منوچهر
۱۴۱	قرل ارسلان بن ایلدگر	۲۷۴	منوچهری
۷۱، ۹۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴	قطب	۵۵	موسی
۱۲۷	کافی الدین	۲۷۰	مولانا
۳۰۷	کیرنیک	۱۸۴	مهدی (خلیفه عباسی)
۲۹۷	گالیله	۲۴۲	مینوی، محتسبی
۳۰۲، ۳۲۱	گوراسب	۲۶۴	نالیبو
۵۸	لقمان	۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۲	نجم
۱۴۱	لوشای حکیم	۲۸۲	نظامی
۴۶، ۳۱۲	لیالوالیر	۱۷، ۱۲۹	نظامی عروضی
۳۰۲	مأمون	۲۶۹	نویخت
۲۸۹، ۲۹۵	مانی	۱۲۳، ۲۵	نوح (ع)
۳۲۰	محمد بن حریر طبری	۲۸۶	نیکولاس کوبرنیک
۱۸۲	محمد بن محمود بن محمد (سلطان)	۱۲۱	نیوتون
۱۶۰، ۲۸۲	محمد یحیی	۳۳	وحیدالدین
۳۰۷	محمود غزنوی (سلطان)	۳۶۹	وهودان روادی
۱۷۵	مختاری غزنوی	۱۲۴	هاروت
۱۷۶، ۱۷۷	مریم	۵۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۴،	هاروت و ماروت
۱۶۵	مریم مجدلیه	۲۲۷	هاشم بن حکیم

۳۹	بطلیموس کلاودیوس	۳۱۹	خلیل (ع)
۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲	خواجہ نصیر الدین طوسی	۵۸	عبسی
۱۳۰، ۱۶۰	خواجہ نصیر طوسی	۳۱۲	
۱۳۹	خوارزمی	۲۷۰، ۳۱۹	
۲۳۰	ذوالقرنین	۵۷، ۲۲۸	
۲۸۶	رشدالدین	۵۹	
۱۵۷	رکن الدین خوبی	۲۸۲	
۱۵۷	رکن الدین رازی	۲۸۲	
۲۲۸	روح (حضرت عبسی)	۳۰۵	
۱۹۶، ۲۱۰	رلیحا	۵۴	
۷۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۳	سامری	۱۳۶، ۲۲۷	
۲۷۴	سجادی، دکتر ضاء الدین	۲۷۴	
۳، ۱۸۶، ۱۰۵	سعدی	۱۲۴	
۲۲۱، ۳۲۱	سلطان سحر سلجوقی	۲۲۰	
۷۱، ۷۸، ۹۸، ۹۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۴	سلمان	۲۷۴	
۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷		۹۹، ۱۹۷، ۲۶	
۲۲۸	سای	۱۶۵	
۵۴	شادی آبادی	۲۷۱	
۲۲۳	شعب	۳۰۷	
۵۸	شمس	۳۰۰، ۳۸۶	
۲۱۳	شمس الدین ایلدگر	۲۹۴، ۳۲۰، ۳۲۱	
۵۸	شهاب	۲۷۱، ۲۹۴، ۳۲۱	
۲۲۸	شیخ ابوالفتح رازی	۵۴، ۱۱۶، ۱۸۱	
۳۲۴	سمنو الدین		
۲۷۱	عبدالرحمن خازمی	۱۴	
۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۹	عبدالرحمن صوفی	۲۷۱، ۲۸۳	
۲۶۹	عبدالغفور دلمی	۲۲۳	

۲۳۸		
۲۲۴	۲۷	هرکول
۱۸۷	۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۱	هرمس
۲۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	۳۱۹، ۳۲۱	هرمس الهرامسه
۱۱۴، ۱۳۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲	۳۱۹، ۳۲۱	هرمس اول
۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۷	۳۲۱	هرمس بابلی
۲۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۸۶، ۱۹۶	۳۲۱	هرمس حکیم
۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۰، ۱۹۷	۲۶۹	هلاکو خان
۲۲۷	۱۳۴	همای

۵- فهرست عنوان جای ها

۱۷۷	حش	آذربایجان
۴۷، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۷۵	خراسان	آذربایجان (جمهوری)
۲۷۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲	خوزان	اسکندریه
۱۹۱	ری	اصفهان
۹۱، ۳۰۶	سغاب «نیرک سغاب»	ایران
۱۹۱	سمرقند	بابل
۱۶۵، ۲۷۱، ۲۶۹	شام	بغداد
۱۰۸، ۰۹	شروان	بلخ
۱۲	شوشتر	بلغار
۱۲۱	شیراز	بیت المقدس
۲۶۹	صفاهان	تاشکند
۷۶، ۷۷	صفلاب	تیت
۴۵، ۴۶، ۱۸۸	قارشی	تیویز
۱۶۵	قرشی	جزایر خلدات
۱۶۵		چین

۲۳۹		
۱۶۵	۲۳۰	قسطمطیبه
۱۶۵	۴۵، ۱۷۵، ۱۸۸	قبروان
۱۲۷، ۳۳	۱۲۴	کازرون
۳۱۸	۱۹۱، ۲۰۹	گیلان
۱۸۸	۱۳۹	مازندران
۱۹	۱۶۵	ماوراءالنهر
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰	۲۶۹	مراغه
۲۲۲	۳۲۱	مرو
	۲۲۴، ۳۲۱	مصر
	۲۷۱	موصل

فهرست عنوان منابع «کتابنامه»

- ۱- قرآن کریم
- ۲- کتاب مقدس: عهد عتیق
- ۳- کتاب مقدس: رساله به عبرانیان
- ۴- آذربیدگلی، لطف علی بیگ. آتشکده آذر. با مقدمه دکتر سید جعفر شهیدی. مؤسسه نشر کتاب. ۱۳۳۷.
- ۵- آملی، شمس الدین محمد بن محمود. نقاسی القنون فی غرایب العیون. به اهتمام ابوالحسن شعرانی. اسلامیه تهران. ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۶- ابن اثیر حرزی، عزالدین علی. الکامل فی التاریخ. بیروت دار صادر. ۱۹۶۵.
- ۷- ابن خلدون عبدالرحمن. مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۲.
- ۸- ابن خلف تبریزی، محمد حسین. برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معین امیرکبیر. تهران. چاپ پنجم. ۱۳۴۲.
- ۹- ابن سینا. شیخ الرئیس ابوعلی سینا. کنوز المعرفین. به اهتمام جلال الدین همایی. انجمن آثار ملی. تهران. ۱۳۳۱.
- ۱۰- ابن سینا. شیخ الرئیس ابوعلی سینا. قانون در طب. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی. سروش. تهران. ۱۳۴۷.

- ۲۶- تهانی، محمدعلی بن علی. کشف اصطلاحات الفنون. چاپ اُفت از چاپ کلکته. ۱۸۸۲ میلادی. دار قهرمان للنشر و التوزیع. استانبول. ۱۹۸۴.
- ۲۷- حافظ، ابوعثمان عمرو بن بحر. کتاب الحيوان. به اهتمام عبدالسلام محمد هارون دار احیاء التراث العربی بیروت. اُفت از چاپ مصر. بدون تاریخ.
- ۲۸- جرجانی، سید اسماعیل. ذخیره خوارزمشاهی. چاپ عکسی به اهتمام سعیدی سیرجانی. بنیاد فرهنگی ایران. تهران. ۱۳۵۵.
- ۲۹- جرفادانی، ناصر بن طغر. ترجمة تاریخ یمنی. به اهتمام دکتر جعفر شعار. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۵.
- ۳۰- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله افندی. کتاب جلی کشف الطلوع عن اساس الکتاب والفنون. اُفت از چاپ مکتبه المثنی. ۱۹۴۱ بغداد.
- ۳۱- حسینی محمد مؤمن تحفه حکیم (تحفه المومنین) کتابفروشی بودرجهری (مصطفوی). چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۳.
- ۳۲- حسینی قزاقانی، ابوالحسن. شرح مشکلات دیوان انوری. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
- ۳۳- خاقانی، افضل الدین بدیل. دیوان خاقانی. به اهتمام دکتر ضیاء الدین سخادی روار. تهران. چاپ سوم. ۱۴۶۸.
- ۳۴- خاقانی، افضل الدین بدیل. تحفه العرافین. به اهتمام دکتر یحیی قریب. تهران. ۱۳۳۳.
- ۳۵- خواجه نصیرطوسی، محمد بن محمد بن حسن. سی فصل در معرفت تقویم. چاپ سنگی. بدون صفحه کتاب.
- ۳۶- خواجه نصیرطوسی، محمد بن محمد بن حسن. تسویخ نامه ایلخانی. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۸.
- ۳۷- دبیری، کمال الدین محمد بن موسی. حیوة الحيوان الکبری. اُفت از چاپ مصر. مشورات رضی و ناصر خسرو. چاپ دوم. ۱۳۶۴.
- ۳۸- دبیری، شمس الدین محمد. نوادرات الشادرت لحنه النادر. به اهتمام محمدتقی دانش بزره و ایرج افشار. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۰.

- ۱۱- ابن کثیر فرغانی ابوالعباس احمد بن محمد. سی فصل فرغانی. ترجمه احمد آرام. مجله معارف.
- ۱۲- ابن القفطی، جمال الدین. تاریخ الحکماء. ترجمه فارسی از قرن یازدهم به اهتمام بهین دارانی. دانشگاه تهران. ۱۳۴۷.
- ۱۳- ابن منظور افریقی، جمال الدین مکرم. لسان الادب. نشر ادب حوزه قم. ۱۳۶۳.
- ۱۴- ابواسحق نیشابوری. قصص الانبیاء. به اهتمام حبیب یغمائی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم. ۱۳۵۹.
- ۱۵- ابو حامد کرمانی، افضل الدین احمد. عقدالعسی للموقف الاعلی. به اهتمام علی محمد عامری. ناشر: انتشارات دانشگاه کرمان یا همکار: روزبهان. ۱۳۵۶.
- ۱۶- اخوان الصفا. رسائل اخوان الصفا. مرکز نشر اعلام اسلامی. قم. ۱۴۰۵ هـ.ق.
- ۱۷- اسدی طوسی. گوشان نامه. به اهتمام حبیب یغمائی. طهوری. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۴.
- ۱۸- انوری، ابوالحسن علی. دیوان انوری. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۷.
- ۱۹- بطلیموس. تیسره بطلیموس. شرح خواجه نصیرالدین طوسی. به اهتمام حبیب یغمائی. میراث مکتوب. تهران. ۱۳۷۸.
- ۲۰- بهار، دکتر مهرداد. یژه‌شنی در اساطیر ایران. انتشارات طوس. تهران. ۱۳۶۲.
- ۲۱- بیرونی، ابوریحانی محمد بن احمد. التفهیم لاولئ صناعه التجهیم. به اهتمام حلال الدین همایی. انجمن آثار ملی. بدون تاریخ چاپ.
- ۲۲- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. آثار الساقیه عن القرون الخالیة. ترجمه علی اکبر دانش‌رشد. ابن سبیا. تهران. ۱۳۵۲.
- ۲۳- بهیقن، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بهیقن. به اهتمام علی اکبر فیاض. دانشگاه فردوسی مشهد. چاپ دوم. ۱۳۵۶.
- ۲۴- بورداد، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. بخش نخست. دانشگاه تهران. چاپ دوم. ۱۳۵۵.
- ۲۵- تقی زاده، سید حسن. مقالات تقی زاده. جلد دوم. گاه شماری در ایران قدیم. زیر نظر ایرج افشار. انتشارات شکوفان. تهران. ۱۳۵۷.

- ۵۴- طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری، ترجمه ای از سده چهارم و پنجم، به اهتمام حبیب یغمایی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- ۵۵- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۰.
- ۵۶- عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، امثال و حکم، به اهتمام دکتر فیروز حریری، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۵۷- غزالی، زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم، المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار، دار المعرفة للطباعة و النشر، لبنان، بیروت، بدون تاریخ چاپ.
- ۵۸- عطار، شیخ فریدالدین محمد، منطق الطیر، به اهتمام صادق گوهرین نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶.
- ۵۹- غفلی خراسانی، مخزن الادویه، انشارات و آموزش انقلاب اسلامی، عکس از چاپ کلکه ۱۸۴۴، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۶۰- علامه طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۱۳، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه و نشر رجا، تهران، ۱۳۶۳.
- ۶۱- غزنی، سرفراز، اسطرلاب، انشارات وزارت علوم و آموزش عالی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۶۲- غیاث الدین بن جلال الدین، غیاث اللغات، چاپ بمبئی، ۱۲۹۰ هـ.
- ۶۳- فارسی، ابوالخیر محمد، حل النجوم، به اهتمام نقی بیست فرهنگ ایران ریس (۱۳۹۰)، ۱۳۴۸.
- ۶۴- فخر رازی، فخرالدین محمد بن عمر رازی، التفسیر الکبیر، داراحیاء التراث العربی، لبنان، بیروت، بدون تاریخ چاپ.
- ۶۵- فراهی، ابونصر، نصاب الصیانی، به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور، انشارات اشرفی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۶۶- فصیح خوافی، احمد بن جلال الدین محمد خوافی، محمل فصیحی، به اهتمام محمود فرخ، کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۱.
- ۶۷- قزوینی، محمد، یادداشت های قزوینی، به اهتمام ایرج افشار، دانشگاه تهران.
- ۶۸- قمی، ابونصر حسن بن علی، المدخل الی علم احکام النجوم، ترجمه از نشر جمی ناشناخته، به اهتمام جلیل اخوان زنجانی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۵.

- ۳۹- دورانت، ویلیام (ویل)، تاریخ تمدن، کتاب سوم، بخش سوم، ترجمه علی اصغر سرش، اقبال، تهران، ۱۳۴۱.
- ۴۰- دولتشاه سمرقندی، امیربختیارشاه تذکرة الشعراء دولتشاه، به اهتمام محمد رمضان، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۸.
- ۴۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، سازمان چاپ لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۲۴-۱۳۶۲.
- ۴۲- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۲.
- ۴۳- رافع اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و اللغا، بیروت، مکتبه دارالحیاء، بدون تاریخ چاپ.
- ۴۴- زکریای قزوینی، زکریای محمد بن محمود، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، منشورات رضی، قم، افت از چاپ مصر، ۱۹۷۰، در ذیل حوجة الحيوان، ۱۳۶۴.
- ۴۵- سعدی شیرازی، شیخ مصطفی الدین، بوستان سعدی، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، انجمن استادان زبان و ادبیات، تهران، ۱۳۵۹.
- ۴۶- سنایی، حکیم ابوالمجد محمد بن آدم، حقیقة الحقیقة و شریعة الطریفة، به اهتمام محمدنقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ۴۷- سورآبادی، قصص قرآن مجید (سرگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی)، به اهتمام دکتر یحیی مهدوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۷.
- ۴۸- شادی آبادی، محمد بن داود علوی، شرح مشکلات خاقانی، خطی، مجلس ۴۱۲.
- ۴۹- شهردان بن ابی الخیر، روضة المتحجین، چاپ عکس بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۵۰- شهردان بن ابی الخیر، ترهت نامه علائی، به اهتمام دکتر فرهنگ جهانبور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵۱- شیخ ابوالفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد، روفي الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۲، به اهتمام دکتر باحتی و دکتر ناصر مشهد، ۱۳۷۴.
- ۵۲- صوفی، عبدالرحمن، صور الکتواکب، ترجمه خواجه نصیرطوسی، به اهتمام معزالدین مهدوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱.
- ۵۳- طبری، محمد بن ابیوب، معرفة الاسطرلاب (شش فصل)، به اهتمام محمد امین راجعی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

- ۸۳- مستوفی حمدالله تاریخ گزیده به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹.
- ۸۴- مستوفی قزوینی، حمدالله، نزهة القلوب «المقالة الثالثة» در صفت بلدان و ولایات و نافع به اهتمام گای لسترنج، دیبای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- ۸۵- مسعود سعد سلمان، دیوان مسعود سعد سلمان، به اهتمام رشید باسی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۳۹.
- ۸۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸۷- مصاحب، دکتر غلامحسین، (سرپرست)، دایرة المعارف فارسی، انتشارات فرانکلین و مؤسسه امیرکبیر.
- ۸۸- معین، دکتر محمد، تحلیل هفت بکر نظامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ۸۹- معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۴۲.
- ۹۰- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.
- ۹۱- مولوی، مولانا جلال الدین رومی، مشوی معنوی به اهتمام رونالد الین نیکلسون، افست از چاپ لندن، انتشارات مولی.
- ۹۲- میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الایثار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹۳- مینوی، محتسبی، «قرآن سال ۵۸۲» مجله دانشکده ادبیات تهران، سال دوم، شماره ۴.
- ۹۴- نالیپو، کارلوفوسو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، کانون نشر پژوهش های اسلامی، تهران، ۱۳۴۹.
- ۹۵- نجم رازی، نجم الدین ابوبکر بن محمد، میرصاد الغیاد، به اهتمام محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۵.
- ۹۶- نصرالله منشی، ابوالمعالی، کلیله و دمنه، به اهتمام محتسبی مینوی، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۵.

- ۹۶- کاتب خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوجم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
- ۷۰- گنابادی، ملامظفر، شرح بیست باب ملا عبدالعلی بیرجندی، چاپ سنگی، قم، ۱۳۹۸ ه. ق. بدون صفحه کتاب.
- ۷۱- لاهیجی، شیخ محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمعی، انتشارات محمودی، تهران، ۱۳۳۷.
- ۷۲- ماهیار، عباس، شرح مشکلات حافظی، دفتر سوم، رسم صح، جام گل کرج، ۱۳۸۰.
- ۷۳- ماهیار، عباس، خارخارید و زندان، نشر فطره، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- ۷۴- ماهیار، عباس، «خاقانی در راه کعبه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال بیست و هفتم، شماره دوم، مشهد، ۱۳۷۳.
- ۷۵- ماهیار، عباس، «تنگلوشا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال بیستم، شماره ۳۲.
- ۷۶- ماهیار، عباس، «عطیه»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۴۳، بهار سال ۱۳۷۹.
- ۷۷- مایر دکنای، نجوم به زبان ساده (در دو مجلد)، ترجمه محمدرضا حسدوی، خواجه پور، انتشارات گیتاشناسی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۷۸- منشی، ابوطیب حسین، دیوان منشی، شرح عبدالرحمن برفوقی، افست از چاپ بیروت، قم، کتابخانه اسماعیلیان.
- ۷۹- مجلسی، ملا محمدباقر، بحار الانوار، تعلیقات سید جواد و علی آخوندی، دارالکتب اسلامی، تهران، چاپ دوم ۶۴-۱۳۶۳.
- ۸۰- محمدپادشاه، اندرجاذب زیر نظر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۵.
- ۸۱- مختاری غزنوی، عثمان، دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال الدین همای، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۱.
- ۸۲- مدرسه ستاره شناسی و علوم دریائی، درس های از ستاره شناسی، ترجمه امیرحاجی خاوردیان، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۶.

الشان



دشت



شیر



شیر



۹۷- نظامی عروضی سمرقندی احمد بن عمر بن علی چهارمقاله تصحیح محمد فروسی و تصحیح مجدد دکتر محمد معین ابن سینا تهران چاپ ششم ۱۳۴۱.

۹۸- هاکس جمیز قاموسی کتاب مقدس طهوری تهران چاپ دوم ۱۳۴۹.

۹۹- باقوت حموی شهاب الدین باقوت بن عبدالله معجم البلدان دارالکتب العربی لبنان بیروت بدون تاریخ.

۱۰۰- یعقوبی احمد بن ابی یعقوب کاتب عباسی تاریخ یعقوبی دارصادر دار بیروت لبنان بیروت ۱۳۷۹ هـ ق.

۱۰۱- مؤلف ناشناخته حدود العالم من المشرق الى المغرب به اهتمام دکتر منوچهر ستوده طهوری تهران ۱۳۶۲.

۱۰۲- مؤلف ناشناخته هفت کشور (صورالاقالیه) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۳.

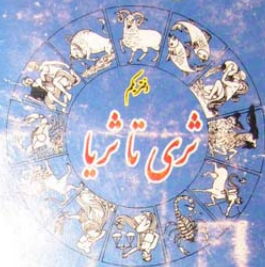
صور فلکی

اسامی صورت های فلکی به ترتیب به شرح زیر است:

۱- حمل	۹- قوس	۱۷- سر طایر	۲۵- سینه
۲- ثور	۱۰- جدی	۱۸- کلب اکبر	
۳- جوزا	۱۱- دلو	۱۹- تنین	
۴- سرطان	۱۲- حوت	۲۰- حنار	
۵- اسد	۱۳- سهم	۲۱- دب اصغر	
۶- سنبله	۱۴- شلیاق	۲۲- عوا	
۷- میزان	۱۵- دجاجة	۲۳- دب اکبر	
۸- عقرب	۱۶- کلب اصغر	۲۴- کلیل شمالی	



شرح مشکلات خاقانی



ج. ۱/۱. ۱۳۸۲ ش ۴/۲ م ۴۸۷۹ PIR



03BF0000030177

کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه بوعلی

انتشارات جام کل

کرج - گشت - ۴۵ متری شهید حمید شمس - خیابان اختر شرقی - پلاک ۴۶

کد پستی: ۳۱۳۸۷۱۵۹۳۳ تلفن: ۴۵۵۳۷۱۷ - ۲۶۱

شماره چاپ: ۹۳۰۴۶۱۹ - X

شماره پانک: X-469-93-964
pdf.tarikhema.org